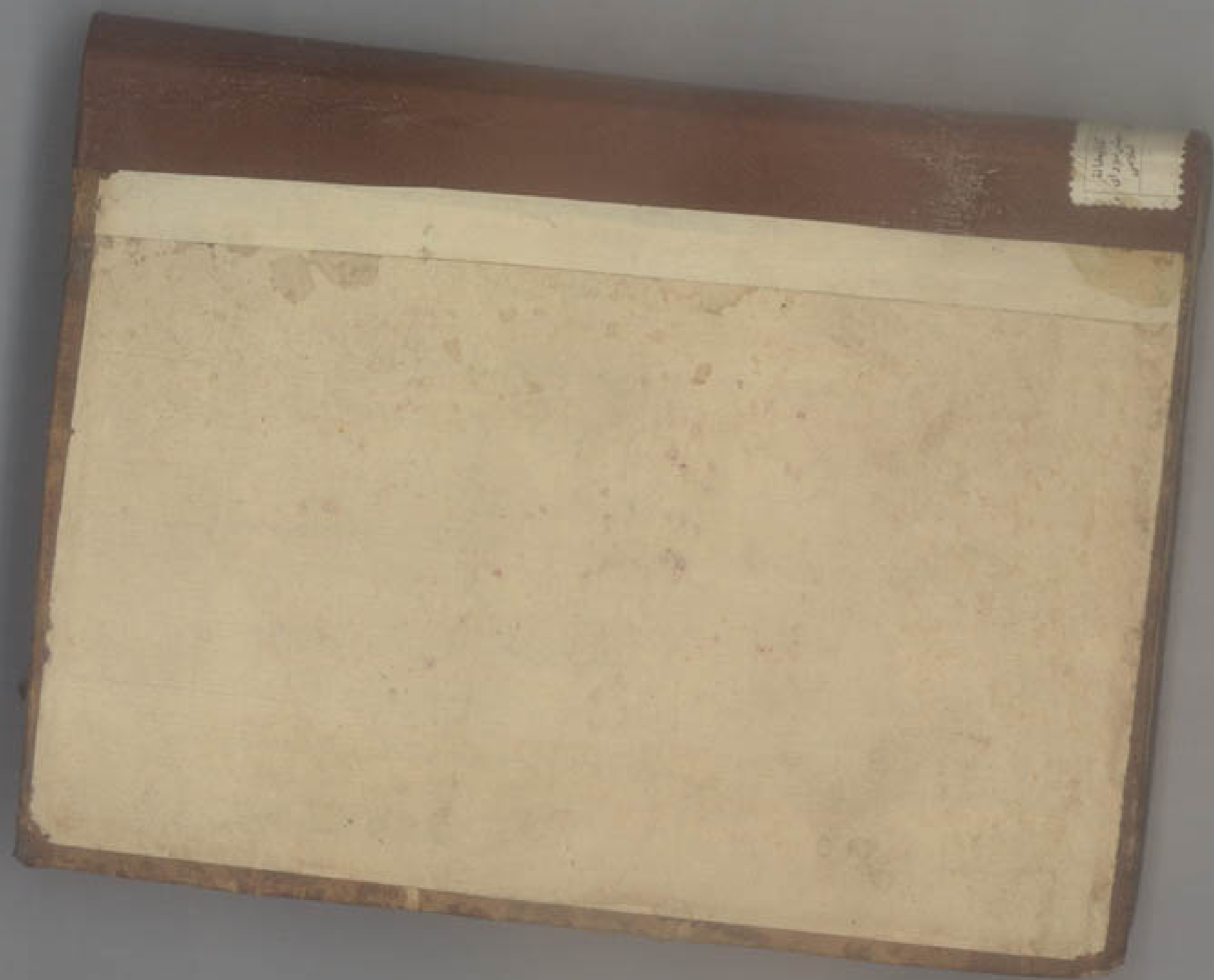



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
خاندان آیة الله معزی دزفول
در سال ۱۳۶۶

و واجبست براو که بجو بند وران را بجا اورد ولیکن هرگاه مخالفت کند باینکه فریضه
مزبوره را با انفراد بجا اورد یا نماز ستر مزبوره را نشسته بعمل اورد در فساد ان
اشکال هست اگر چه بشبهه کفاره براو لازم است و هرگاه نذر کند که فریضه را
بدون جماعت بجا اورد یا نماز ستر را نشسته حکم ان بنحوی است که در نذر مذکور
شد سوم مس کتابت قرانست بنابر مشهور اعم از اینکه نذر بشد یا نشده واجب
شده باشد یا نه لیکن بر تقدیر ثانی وجوب وضو از برای ان از معولات وجوب
شرطی است نه شرعی بدانکه فرقی نیست در حرمت مس کتابت قران بدون طهارت
میان انکه بر کاغذ نوشته باشد یا بر چیزی دیگر چون لوح و نگین انگشتر و بنا
بر ان هرگاه بر ریال یا اشرفی بعضی از ایات قرانرا نقش کرده باشند مس ان
بدون طهارت حرامست و قول بعضی قدما بجواز مس ان ضعیف است مگر در
صورتیکه عادت مردم جاری شود بر نقش نمودن قران بر چیزی از ان بنحویکه احتراز
از ان موجب عسر و حرج باشد که در این صورت قول بعدم حرمت دور نیست
نظر بعلت مزبوره و ظاهر بعض ادله دیگر لیکن ظاهر اینست که چنین امری
تا حال واقع نشده است بلی دیناهست که لفظ جلاله یا اسم پیغمبر ص یا یکی از ائمه ع را
بر انها نقش میکنند چنانکه در زمان مامون الرشید سکه باسم سامی امام رضا ع
میزدند و بنابر حرمت مس اسم خدا تعالی و اسامی معصومین ع چنانکه خواهد امد
استثنای درهم و دینار بعید نیست و همچنین فرقی نیست میان انکه بخط
کوفی نوشته باشد یا بخطوط دیگر اگر چه بخط مخترع محدث حادث باشد اما
هرگاه بحروف مقطعه انرا بنویسد پس در حرمت مس ان اشکال هست و اظهر
انست که حرامست بلی هرگاه عدد حروف انرا بحساب جمل بنویسد
بی شبهه مس کردن ان حرام نیست و هرگاه انرا بر مهر ستی یا نگین انگشتری
حک کنند ظاهر انست که مس کردن ان جایز است نظر باینکه محل مس کردن
اطراف محکوک است نه خود ان و هرگاه بعضی از کلمات را که مشترک است

واتم و جوبست و
والان و اقامه و تکبیرات سست مستحب
رد و همچنین ادعیه که ما بین انها یا بعد
میشود بس همچنین انها مستحب
اکثر علماء و احوط در اقامه و تکبیرات
له بدون وضو بجا اورد و اگر حدث در اثنای انها
از دخول در نماز واقع شود اعاده انها کند دوم طواف
وا

میان قرآن وغیر آن در جایی نوشته باشد ونداند که کاتب بچه نیت آنرا نوشته است
مس کردن آن جایز است واحوط آنست که هرگاه از ضرر دادن خود کاتب یا قراین
دیگر ظن بنوشتن آن بنیت قرآن بهمرسد اجتناب از آن کند واما اقتباسیکه
در بعض خطب واشعار واقع میشود پس اگر ناقص باشد یا بیکه فی الجمله
تغییری در آن باشد اظهر آنست که مس کردنش حرام نیست وهرگاه تام باشد
پس در جواز مس آن اشکالی هست وبعضی از اکابر مجتهدین حکم بجواز آن نموده اند
وخالی از قوتی نیست سیما هرگاه از قراین معلوم شود که قصد تبرک بذکر قرآن
وتیمن بدرج کردن آن در اثنای کلام خود نداشته است زیرا که بر این تقدیر فی
الحقیقه خارج از اقتباس خواهد بود چنانکه از بعض فراعنه سلاطین اسلام
نقل کرده اند که در مقام تهدید بعض عمال خود نوشته بود ان الینا ایابهم
ثم ان علینا حسابهم واز جمله امارات قصد اقتباس تغایر لغتین است چنانکه
هرگاه در کلام فارسی بعض آیاترا درج کنند ونیز آنکه حکم مذکور مخصوص است
بخود قرآن پس شامل ترجمه آن نیست وهمچنین شامل کتب سماویه و احادیث
قدسیه نیست هرچند مطابق باشد با بعض آیات قرآنی بر وجه تطابق
کلی ونیز آنکه مشهور عدم دخول حرکات وسکنات وعدد آیات واعشار و
سجاوندی وغیر آن از آنچه مرسوم است نوشتن آن در قرآن سوای اصل کلمات
وحروف آن در حکم قرآن ودر مده وتشدید وهمزه هایی که خوانده نمیشوند
بواسطه سقوط آنها در درج وهمچنین الفی که بعد از واو جمع نوشته میشود
وسایر حروفیکه خوانده نمیشوند چون واو وای اولئک خلافست واحوط
اجتنابست اگرچه اظهر آنست که هرچه در عصر ائمه ع نوشتن آن
مرسوم نبوده است اجتناب از آن لازم نیست وبنا بر این نقطها والف
جمع بلکه الف مثل سبحان نیز خارج اند از آن چرا که از ملاحظه قرآنهاییکه منسوب اند
با ئمه اطهار ع ظاهر میشود که نوشتن آنها از رسوم حادثه است ونیز آنکه
بعض

بعضی از اکابر مجتهدین حکم فرموده است بوجوب شستن قرآنیکه بمرکب نجس آنرا
نوشته باشند یا بالعرض نجس شده باشد بنحوی که تطهیر آن ممکن نباشد مگر
بشستن وآیا واجبست بر این تقدیر آنکه جمیع آنرا بشویند یا کافیست
شستن بعض هرگاه بآن از هیئت مخصوصه قرآن بیرون رود بنحویکه هیچ کلمه بلکه
هیچ حرفی از آن بر هیئت اصلیه خود باقی نماند اظهر اول است وبر فرض ثانی لازم است
حکم کردن بجواز مس کردن باقی ونیز آنکه مس کردن قرآن بحسب لغت وعرف عام آنست
که دست یا عضوی دیگر را از اعضا بر روی کتابت قرآن گذارد پس هرگاه بر بدن
کسی بعضی آیاترا نقش کنند چنانکه در میان زنهای عربستان وغیر ایشان الحال
متداولست مس کردن آن نسبت بمحل خود صادق نمیاید پس لازم نیست
ازاله آن ونیز باقی بودن بر طهارت بقدر امکان واظهر آنست که فرقی نیست در
عضویکه مس کردن مر قرآنرا با حدث حرامست میان کف دست وسایر
اعضای ظاهره وباطنه با جنس وبجنس اگرچه در اخیر خلافست ولیکن اظهر
حرمتست سیما در ناخن وبنا بر این هرگاه نگین انگشتری که بر آن بعض از آیات
قرآنی را نقش کرده اند در دهن برد وبزبان مس آن کند یا زبانرا بیرون آورد وبآن
مسش کند نیز مرتکب فعل حرام شده است وظاهر آنست که چنانکه ابتداء
نمودن در مس مزبور حرام است استمرار وباقی بودن بر آن نیز حرام است
پس هرگاه از روی غفلت دست خودرا بر روی کتابت قرآن گذارد بعد از آن متذکر
شود واجبست که فورا دست خودرا از روی آن بردارد واحوط آنست
که هرگاه دست مثلا نجس باشد آنرا بر روی کتابت قرآن نگذارد اگرچه با وضوء
باشد وآن نجاست نیز غیر متعدی باشد واشهر آنست که هرگاه فارغ از شستن
بعضی از اعضای وضوء یا غسل شود مس کتابت قرآن بآن نیز نمیتواند کرد ما دامیکه
از تمام آن فارغ نشده است چهارم مس کردن اسم حق جل وعلا است وصفاتیکه
بر غیر ایشان اطلاق نشود بنا بر قول جمعی از مجتهدین وبعضی ملحق کرده اند باسم

خدا تعالی اسامی انبیا و اوصیا و ملائکه را و اظهر و اشهر عدم حرمت مس کردن انهاست
بدون طهارت اگرچه احوط اجتنابست خصوصا از لفظ جلاله و بنا بر حرمت هرگاه
بر رمل مثلا یا بر زمین باد اسم جلاله منتقش شود مس کردن ان حرام است و هرگاه
صورت ان متغیر شود محو شدن بعضی از ان اظهر انست که مس کردن باقی جایز است
بخلاف انکه هرگاه فاعل مختارا این عمل را بکند زیرا که اظهر در اینصورت انست که
حرمت مس ثابتست نسبت بهر جزوی از ان که باقی ماند و بدانکه بنا بر قول مذکور
فرقی نیست میانه لفظ جلاله که علم است از برای حق جل و علا بلغت عرب و میانه
سایر اعلامیکه بحسب لغات دیگر برای ایشان جل شانه وضع شده است مانند
لفظ یزدان و تاری و همچنین است حکم اسامی انبیاء و اوصیاء و ملائکه بحسب لغات
دیگر غیر از عرب مبحث دویم در بیان غایاتست که وضو بجهت انها مستحبست
و انها چند چیزاند اول طواف سنت است و بعضی وضو گرفتن را از برای ان واجب
دانسته اند و در حکم طواف سنت است سعی کردن میانه صفا و مروه و وقوف
عرفات و مشعر و رمی جمرات و غیر ان و بالجمله ما عدای طواف واجب و نماز طواف
از اعمال و مناسک حج و عمره وضو گرفتن از برای انها سنت است دویم تجدید است
زیرا که مستحبست برای کسیکه با طهارت باشد اگرچه تجدید و اعاده ان کند برای
نماز بشرط انکه طهارت او بغیر از غسل جنابت باشد و انکه بجهت همان نماز اول بعمل
نیاورده باشد و انکه فاصله معتد به میانه ان طهارت و وضوی تجدیدی اگر [illegible]
باشد و الا ترک ان احوط است سیم خوابست نسبت بکسیکه حدث اصغر یا
اکبر از او صادر شده باشد چهارم طلب حاجتست مطلقا یا بشرط انکه انجاح ان مهم
باشد پنجم دایم بودن بر طهارت است ششم مهیا شدن از برای نماز است زیرا که
مستحبست که قبل از دخول وقت نماز وضوء بگیرد بقصد مهیا شدن از برای
ان نماز تا انکه بتواند در اول وقت مشغول نماز شود و هرگاه پیش از دخول وقت
وضو بگیرد بعلت انکه وضو گرفتن او نزد دخول وقت زحمتش بیشتر است چنانکه
بسیاری

بسیاری از مسافرین میکنند در صحرا ان وضو اشکالی هست و احوط در اینصورت
انست که عمل دیگر را چون تلاوت قران و نافله شب کلا او بعضا قصد کند و بنیت
ان وضو بگیرد نه بنیت مهیا شدن از برای نماز بلی هرگاه قطع یا ظن غالب دارد
باینکه هرگاه در وقت نماز کردن وضو نگیرد بلکه تاخیر بیندازد از ان تا طلوع صبح
متمکن از وضو نخواهد شد بعلت فقد اب یا شدت سرما یا مانند ان در اینصورت
احوط انست که در حین یاد کردن وضو بگیرد بنیت مهیا شدن از برای نماز پس
اگر بعد از دخول وقت متمکن شد از اعاده ان اعاده کند و الا احوط انست که
جمع کند میانه همان وضو و میانه تیمم هفتم تعقیبات است هشتم دخول مساجد است
زیرا که اخبار متعدده در استحباب ان وارد شده است از جمله انها روایتی است
که از امام جعفر صادق ع مرویست که ترجمه اش اینست که بشارت باد برفتن
در مساجد زیرا که مساجد خانهای حقسبحانه و تعالی است در زمین پس کسیکه با
طهارت در انها رود خدا تعالی او را از گناهان پاک میکند و نوشته میشود از
زوار خدا تعالی و بعضی مشاهد مشرفه را ملحق بمساجد نموده اند و خالی از وجهی
نیست نهم زیارت اهل قبور است سیما قبور مقدسین دهم تلاوت قرانست هرچند
که از حفظ تلاوت نماید یازدهم کتابت قرانست هرگاه مستلزم مس کتابت ان نباشد
و الا واجبست چنانکه گذشت دوازدهم حمل و برداشتن قرانست بلکه مطلق
مس کردن جلد ان نیز همین حکم را دارد سیزدهم جماع کردن جنب است خواه جنابت
او باحتلام باشد یا بجماع و خواه انکه خواسته باشد که با همو جماع کند یا با مملوکه
بشرط انکه قبل از ان با مملوکه دیگر جماع کرده باشد چهاردهم جماع کردن با زن
حامله پانزدهم ذکر کردن حایض و نفسا است بعوض فرایض یومیه شانزدهم
نماز میت است هفدهم غسل دادن میت است نسبت بجنب هجدهم کفن کردن
میت است نسبت بکسیکه غسل مس میت بر او واجب شده باشد نوزدهم
دفن کردن میت است نسبت بشخص مزبور بیستم داخل شدن مسافر است

براهل بیت خود زیراکه وارد شده است از امام جعفر صادق ع که هرمسافری که داخل
بر اهل بیت خود شود بدون وضوء و مکروهی برسد ملامت نکند مگر خود را
و بدانکه غایاتیکه وضو گرفتن بجهت انها مستحب است بسیار است و انچه مذکور
شد عمده و اهم انها است و باید دانست انکه اظهر و اشهر انست که بهر
قسم از اقسام مذکوره وضو داخل در نماز واجب میتوان شد مگر وضوی حایض
و نفسا و جنب و هرگاه زنیکه خود را حایض میدانست بنیت استحباب وضو
گیرد بجهت ذکر کردن خدا تعالی مثلا بعد از ان معلوم شود که حایض نبوده است نیز
بان وضو نمیتواند نماز گذارد و همچنین است حکم نفسا و جنب مقصد دوم در
بیان اسباب وضو است یعنی چیزهائیکه وضو حصول انها سبب مشروعیت
وضو میگردد و در ان دو مبحث است مبحث اول در بیان اسبابیکه موجب وضو شد
و انها را احداث و نواقض یعنی شکنندهای طهارت نیز مینامند و انها بر دو قسم اند
قسم اول حدث نهائی است که بوضوی تنها رفع حکم انها میشود و انها شش چیز اند اول
و دوم و سوم بول و غایط و باد است هرگاه از موضع طبیعی بیرون اید یا از موضعی
که نسبت بان شخص از برای خروج انها خلق شده باشد اگرچه مغایر با موضع
طبیعی سایر مردم باشد و هرگاه بسبب عارضی چون زخم نیزه و کارد سوراخی
در بدن او بهم رسیده باشد که از ان هم بعضی احداث مزبوره بیرون اید پس هرگاه
بعلت حدوث ان سوراخ موضع طبیعی منسد یا در حکم منسد شده باشد
بانکه از ان دیگر چیزی بیرون نیاید بیشبهه حکم طبیعی را دارد و هرگاه منسد
نشده باشد بلکه از هر دو موضع بیرون اید باینکه در هر مرتبه از هر دو بیرون
اید یا گاهی از اصلی و گاهی از عارضی بر سبیل تساوی یا تفاوت با غلبه اصلی یا بعکس
پس در ناقض بودن ان خلافست و اظهر انست که هرگاه خروج از موضع عارضی
بر سبیل ندرت باشد و بر ان خارج اسم بول و غایط نیز اطلاق نشود بحسب عرف
و عادت ناقض نیست خصوصا هرگاه از بالای معده بیرون اید و احوط اعاده وضو است

دخول در نماز بوضوی ندب

مطلقا

مطلقا و هرگاه از موضع طبیعی چیزی بیرون اید بعد از انکه منسد شده بود بعلت
هم رسیدن موضع دیگر بیشبهه ناقض وضو است و بدانکه مخرج طبیعی بول ذکر است
در مرد و قبل است در زن و هر دو است در خنثای مشکل یعنی تا از هر دو بیرون
نیاید حکم بحدث بودن او نمیشود و مخرج طبیعی غایط و باد دبر است نسبت بجمیع
و بنا بر این هرگاه اب خالی از غایط از دبر بیرون اید چنانکه در حقنه اتفاق میشود
ناقض نیست و همچنین هرگاه از ذکر یا قبل زن بادی بیرون اید و بعضی انرا مطلقا
ناقض دانسته اند و احوط اعاده وضو است در جمیع لیکن بقصد مجرد قربة
و هرگاه از دبر بادی بیرون اید و شک کند در اینکه از معده بیرون امده است
یا از حواشی باطن دبر حکم میکند ببقای طهارت چهارم خواب است و علامتش بنا
بر مشهور انست که چشم از دیدن و گوش از شنیدن باز ماند تحقیقا نسبت به
شخص شنوای بینا و تقدیرا نسبت بکر و نابینا و دور نیست که عبرة بکر و نابینا
بسایر حواس ظاهری باشد پس هرگاه غالب بر چشم شود دون از گوش یا بعکس
اعتبار ندارد و لیکن بتجربه معلوم شده است انکه غلبه بر سمع مستلزم غلبه بر
بصر است دون از عکس و لهذا در بعضی اخبار وارد شده است انکه خوابیکه
ناقض است انست که مانع از شنیدن شود بلکه ظاهر انست که غالب شدن
بر سمع مستلزم غالب شدن بر سایر حواس نیز هست پنجم هر چیزیست که مزیل
عقل باشد چون جنون یا انرا بپوشاند یعنی حایل شود میان ان و میان تصرف
کردن در مملکت بدن که منصب اوست چون سکر و اغماء خواه از روی علم
و اختیار مرتکب سبب انها شده باشد و خواه از روی جهل یا اضطرار
بنا بر مشهور اگرچه مستند او خالی نیست از قصور سیما در ما عدای اغماء
و اما حالتیکه احیانا بعضی از قلیان کشان را عارض میشود از سستی بدن و رفع
اعضا پس داخل در هیچیک از انها نیست اگرچه بعضی از قاصرین توهم ان کرده اند
و لهذا حکم بحرمت قلیان نموده اند ششم استحاضه قلیله است نسبت بهر نمازها

ومتوسط است نسبت بما عدای صبح و کثیره است نسبت بنماز عصر و عشا در غالب صور
قسم دویم حدثهائی است که رفع حکم انها و اثر انها نمیشود مگر بوضو و غسل و ان مس میت
و حیض و نفاس و استحاضه کثیره و متوسطه است مگر در نمازهائیکه استثنای انها
از کلام سابق معلوم شد مبحث دویم در بیان اسبابی است که حدوث انها منشا
استحباب وضو میگردد نسبت بکسیکه با وضو باشد و انها بسیارند اول مذی است
و بعضی از قدما انرا موجب وضو دانسته اند و مذی بفتح میم و سکون ذال منقطه
و تخفیف یا بروزن ظبی یا بکسر ذال و تشدید یا بروزن منی ابی است رقیق چسبنده
مایل بزردی که در حین ملاعبه و مانند ان از محرکات شهوت بیرون میاید چنانکه بعضی
شعرای عرب در تفسیر ان گفته است   المذی ماء رقیق اصفر لزج   خروجه بعد
تفخید و تقبیل و بنابر تصریح بعض علما از زن نیز بیرون میاید بلکه خروج ان از زن
بیش از مرد است دویم ودی است با ذال منقطه بروزن ظبی و منی ایضا و ان ابی است
که بیرون میاید بعد از انزال و اکثر لغویین متعرض بیان ان نشده اند سویم ودی است
با دال بی نقطه بروزن ظبی و منی ایضا و ان ابی است غلیظ چسبنده که بعد از بول بیرون
میاید چهارم بوسیدن زنست از روی شهوت و بعضی انرا ناقض وضو دانسته اند
هرگاه بروجه محرم باشد پنجم مس کردن فرج زنست از روی شهوت و بعضی انرا نیز
موجب وضو دانسته اند هرگاه نسبت با جنبیه باشد ششم مس کردن هریک از
ظاهر و باطن دبر است و بعضی انرا نیز موجب وضو دانسته اند هرگاه از روی
شهوت باشد یا نسبت با جنبیه هفتم فتح احلیل است یعنی واکردن سوراخ ذکر
چنانکه بعضی از اکابر مجتهدین فرموده اند و انچه در اخبار معتبره وارد شده است
انست که هرگاه مس کند باطن سوراخ ذکر خود را طهارت او شکسته میشود
و هرگاه در اثنای نماز واقع شود باید نماز را برهم زند و اعاده وضو و نماز کند و جمعی
از قدما عمل بمضمون ان نموده اند و اگرچه اظهر در این حدیث انست که از روی
تقیه صادر شده است لیکن احوط انست که بمضمون ان عمل شود مگر در ابطال

نماز که احوط اتمام و اعاده است هشتم ضحک است بشرط انکه در نماز باشد و بعضی
انرا موجب وضو دانسته اند هرگاه از روی عمد و با صدا باشد که انرا قهقهه
مینامند و مراد از تعمد در ان تعمد در اسباب انست باینکه عمدا نگاه بامر
مضحک یا استماع ان کند نهم قرقره شکم است هرگاه مستولی و غالب شود
بنحویکه نتواند خود داری کند دهم حقنه است هرگاه اب خالی از الودگی بغایط
بیرون اید و الا وضو واجبست و بعضی انرا مطلقا موجب وضو دانسته اند
یازدهم بیرون امدن خونی خالص است از بول و غایط از دبر یا قبل زن یا مرد مگر
خون حیض و استحاضه و نفاس و بعضی از قدما انرا نیز موجب وضو دانسته اند
دوازدهم و سیزدهم قی و رعافست چهاردهم تخلیل است میان دندانها با خلال
پاک کردن بشرط انکه سبب بیرون امدن خون گردد و بعضی شرط کرده اند در
جمیع این سه چیز انکه مستکره و موجب تنفر طبع باشند و اظهر نزد احقر
انست که مراد از وضوئیکه در این سه چیز وارد شده است وضوی لغوی است
نه شرعی پس کافیست شستن ظاهر لبها و بینی پانزدهم ظلم کردنست بر غیر
شانزدهم غضب کردنست و ظاهر اختصاص انست ببعضی که از برای
خدا نباشد و غالب و مستولی بر نفس گردد هفدهم غیبت کردن کسی است
که غیبتش حرام باشد هیجدهم انشاد شعر است یعنی خواندن اشعار دیگران
و دور نیست که انشاء ان یعنی شعر گفتن نیز همین حکم را داشته باشد لیکن
بشرط تلفظ بان و شرط است در استحباب وضو بعد از ان انکه بحد اکثار
رسد و بعضی گفته اند مراد از اکثار انست که کمتر از چهار نباشد و انکه
مشتمل بر کذب یا هجو مؤمنی باشد نوزدهم کذبست و اظهر اختصاص انست
بکذبیکه مصلحتی در ان نباشد که موجب اباحه ان گردد بیستم ترک استنجاء
از قبل یا دبر است سهوا تا بعد از فراغ از وضو بیست و یکم شک است
بعد از وضو در وقوع خللی در ان یا حدثی بعد از ان بشرط انکه از اقسامیکه

موجب وضو نیست نباشد نجست و دیم رفع مانع از وضوی اختیاری است
چون مرض و تقیه یعنی هرگاه بعلت مرضی یا تقیه بعض واجبات وضو را ترک
کند یا بدل کند بچیزی دیگر و قبل از شروع در نماز آن علت برطرف شود مستحبست
اعاده آن وضو مقصد سوم در بیان کیفیت وضو است بدانکه اجزای وضو شش
چیز است سر غسل و سر مسح اول شستن رو نیست بنحویکه آب بران جاری
شود خواه بنفس ریختن جاری شود و خواه باعانت دست مالیدن و ظاهر است
که کافیست در تحقق معنی غسل که انرا بفارسی شستن میگویند وجود جریان
در اکثر اجزای عضو بنحویکه اهل عرف بگویند که روی خود را شست و لهذا تصریح
کرده اند فقها برانکه هرگاه انگشتری در انگشت باشد بیرون اوردن ان
ضرور نیست بلکه کافیست حرکت دادن ان بنحویکه آب بزیران رسد و پر
ظاهر است که بحرکت دادن جریان حاصل نمیشود و واجبست شستن انچه
ظاهر است از رو پس شستن میان دهن و بینی و چشم لازم نیست اگرچه
احوط در اخیر غسل ظاهر و باطن است و حد رو بحسب طول از رستنگاه
موی سر است تا طرف پایین زنخ و بحسب عرض انچه برا و احاطه کند امتداد دیگر
میانه انگشت مهین و میانین است هرگاه گذاشته شود وسط مابین انها
بر وسط رستنگاه مو و کشیده شود تا طرف زنخ پس شستن صدغ که عبارتست
از جود زلف یا محل ان لازم نیست و همچنین لازم نیست شستن نزعتین که
عبارت است از دو سفیدی که در دو طرف موی مقدم سر است و نه شستن
عذار بنابر تفسیر ان بمو بیکه در برابر گوش رویده میشود که اعلای ان متصل است
بصدغ و اسفلش بعارض و نه شستن انچه از ریش طولا و عرضا از محاذی رو
بیرون رفته و اما مواضع تحذیف که ان موی نازکیست که در مابین نزعتین
و صدغ رویده میشود و همچنین عارض که ان موییست که اعلایش متصل است
بعذار و اسفلش بمو بیکه قریبست بزنخ پس اظهر و اشهر در هر دو انست که بعضی

ازانها

ازانها داخل است و بعضی خارج و بدانکه اکثر متاخرین برانند که شرط نیست در شستن
رو و همچنین در سایر اعضای وضو انکه ابرا بران ریزد بلکه جایز دانسته اند
داخل نمودن عضو را در اب بشرط انکه اول اعلای انرا داخل کند یا انکه مجموع انرا در
اب فرو برد بدون قصد وضو بعد از ان نیت وضو کند و اعلا را پیش از سایر
اجزای ان بیرون اورد یا انکه مجموع را در اب فرو برد بدون نیت وضو بعد از ان نیت
کند و ان عضو را در میان اب حرکت دهد و قصد کند که اعلا قبل از سایر
اجزا شسته شود و این قول خالی از قوت نیست زیرا که روایاتیکه در باب وضو
باب باران و وضوی صاحب جبیره و غیر ان وارد شده است اشعاری بان
دارند و لیکن بنا بر احتیاط این طریقه در شستن دستها سیما دست چپ
طریقه وسطی را اختیار باید کرد تا مسح کردن سر و پاها باب تازه نشود و واجبست
استیعاب رو یعنی انکه تمام انرا بشوید بنحویکه بقدر سر مویی خالی از شستن نماند و انکه
ازاله کند هر چیزی را که مانع است از رسیدن اب بزیران یا انکه حرکت دهد انرا و
هرگاه شک کند در چیزی که ایا مانع است از رسیدن اب یا نه باید که ابرا بزیر
ان رساند و همچنین واجبست ابتدا کردن باعلی که اول رو است از طرف بالا
و احوط انستکه در حین شستن ابرا از پایین ببالا نبرد چنانکه در اخبار وارد
شده است مگر انکه بدون قصد شستن واجب بالا ببرد و همچنین احوط
انست که در جمیع اجزای ان ملاحظه ترتیب کند یعنی انکه نشوید جزوی از
اسفل را قبل از انکه محاذی انرا از اعلا شسته باشد و بعضی انرا کافی بر متاخرین
کافی دانسته اند در ابتدا کردن باعلای رو بیشتر شسته شدن اعلا را قبل از اسفل پس
اگر ابرا بر تمام سطح پیشانی بر سبیل تصفیق زند لیکن قصد کند غسل اعلا را قبل از
اسفل وضوی او صحیح است و این قول خالی از قوت نیست و لیکن احوط انست که
ابرا از رستنگاه مو بریزد تا انکه بر وجه تحقیق ابتدا باعلا شود و بدانکه عبرت در تحدید
مذکور بحال مستوی الخلقه است نه بحال کسیکه دستش بسیار بزرگ یا رویش بسیار

باشد
کوچک یا بعکس باشد و نیز بحال کسیکه موی سر او از اواسط مقدم سرش روییده باشد
که آنرا بعربی انزع مینامند یا بسیار پایین آمده باشد تا بحدیکه قدری از پیشانی را
فرا گرفته باشد که او را اغم مینامند پس غیر از مستوی الخلقه رجوع بمستوی الخلقه
میکند باینکه میشوید آنچه را که او میشوید و ترک میکند آنچه را که او ترک میکند دوم
شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان بنحویکه در رو گذشت و مراد از
مرفق محل اجتماع استخوان بازو و ذراع است و هرگاه مجموع دست یکوصل باشد و
مرفق نداشته باشد اظهر انست که بقدر دست مستوی الخلقه از ان میشوید و
احوط انست که مجموع را بشوید و واجب است ابتدا کردن باعلی و احوط در اینجا نیز
مراعات ترتیب است در اجزاء ان بنحویکه در رو گذشت و خلافی نیست در وجوب
غسل مرفق لیکن خلافست در اینکه وجوب ان بالاصالة است یا من باب المقدمه
و اول اگرچه خلاف ظاهر است و لیکن عمل کردن بمقتضای ان احوط است و بنابراین
لازم است که قدری از بالای مرفق بران زیاد کند بلکه لازم است که ابتدا از بالای
مرفق کند لیکن نه بسیار بلکه بقدریکه قطع کند باینکه ابتدا باعلای ان کرده است سوم
شستن دست چپ است بنحویکه در دست راست گذشت چهارم مسح کردن
چیزی است از بشره مقدم سر یا از مویکه دران روییده است بشرط انکه هرگاه
انرا بکشند از محاذاة مقدم سر بیرون نرود و مقدم سر بنا بر مشهور ربع پیشتر
از سر پس بنابراین هرگاه قریب بطرف بالای بگذارد و گوش را مسح کند کافیست و
اظهر نزد احقر انست که مراد از مقدم سر اواسط ربع پیشتر است از سر و بهر حال
احوط انست که مسح کند بر ناصیه که ما بین نزعتین است یا بر اطراف قریبه
ان از بالا و جنبین و واجب است که بنم کف دست راست مسح کند بهمان
رطوبتی که از وضو دران باقی مانده است و جایز است بنا بر مشهور که از بالا
بپایین مسح کند یا از پایین ببالا و احوط است و اولی انست که هرگاه در ماسح
تری بسیار باشد انرا کم کند تا جریان بهم نرسد و هرگاه در ممسوح رطوبت باشد
بلند

واجب است اعم از اینکه باصل شرع واجب شده باشد چون
طواف حجة الاسلام یا باستیجار و نذر و مانند ان بنا بر اظهر
و احوط سیما در اول که استیجار است و بدانکه نذر کردن طواف
مستحب بر چند وجه متصور میشود اول انست که نذر را
چنین کند که لله علی ان اطوف بالبیت متوضئا یعنی از برای
خداست بر من انکه طواف کنم بدور خانه کعبه در حالتی که با وضو
باشم و شبهه نیست در صحت چنین نذر و واجب بودن عمل کردن
بمقتضای ان و لزوم کفاره بر تقدیر مخالفت دوم انست که نذر
انرا چنین کند که لله علی ان اطوف بالبیت بدون انکه متعرض ذکر
وضو شود نه باثبات و نه بنفی و شبهه در صحت ان نیست
و مشهور انست که باید انرا با وضو بجا اورد و هرگاه
مخالفت کند کفاره برو لازم میشود چون صورة اول سوم
انست که نذر را چنین کند که لله علی ان اطوف بالبیت محدثا
یعنی از برای خداست بر من انکه طواف کنم در حالتی که با حدث
باشم و در حکم مجتهدین را خلافست بعضی گفته اند نذر او
منعقد میشود بدون قید و بنا بر این حکم ان مثل حکم
صورة اول و دوم است و بعضی گفته اند منعقد میشود با قید
و لیکن هرگاه با وضو طواف کند کفاره براو نیست چهارم انست
که نذر را چنین کند که لله علی ان اطوف محدثا او متطهرا و بنا
بر این بعضی از اکابر مجتهدین فرموده اند نذرش صحیح است
و واجب براو که انرا با وضو بجا اورد و بر فرض مخالفت
کفاره براو لازم است و حکم مسئله در دو صورة اخیر بسیار
مشکل است و احوط انست که با طهارة طواف کند

بقصد قربت تنها نذر وجوب وبدانکه اشکال
در وقتی است که بنحو مزبور نذر کند اما هرگاه چنین
نذر کند که لله علی ان اطوف وان یکون ذلک مع الحدث
مثلا پس اظهر نزد احقر انست که اصل نذر صحیح
وقید لغو زیرا که در اینصورت بمنزله دو نذر
میشود یکی صحیح و دیگری باطل و هرگاه
محدثی در مسجد الحرام نذر کند باین نحو که
لله علی ان اطوف الان یعنی فورا و ممکن نشود
براو طهارة گرفتن بنحوی که با فوریت منافاة
نداشته باشد ظاهر انست که واجب است
براو که با حدث طواف کند و بر فرض مخالفت
کفاره براو لازم میشود وبدانکه حکم نذر
کردن در نماز واجب یا مندوب باینکه
بجا اورد انرا با وصف راجحی بحسب
زمان یا مکان یا غیران چون در اول وقت
فضیلت یا در مسجد یا با جماعت کردن
یا با وصف مرجوحی بحسب یکی از امور
مزبوره بعینه حکم نذر طواف را دارد
وبنا براین هرگاه نذر کند که نماز فریضه
معینه را با جماعت بجا اورد یا نماز سنتی را
ایستاده بجا اورد نذر او صحیح است

و واجب است براو که

باشد از احتیاط کند تا کم کند تا اثر او بر ماسح در ان اثر کند و افضل انست که کمتر
از عرض سر انگشت مسح نکند و اولی انست که بشکم انگشتان مسح کند نه بسایر
اجزای کف و بهتر انست که بشکم سر انگشت وسطی را براعلی مقدم سر بگذارد
وبقدر عرض سر انگشت پایین کشد تا انکه مقدار سر انگشت بحسب هر یک
از طول و عرض مسح کرده باشد و احوط انست که تمام ربع پیشی از سر را مسح بکند
واما مسح تمام سر پس مشهور حرمت ان نیست مگر در حال تقیه پنجم مسح کردن
پشت پای راستست بشکم کف دست راست بهمان رطوبتی که از وضوء در ان
باقی مانده است و واجب است استیعاب پشت پا در طول دون از عرض باینکه از سر
انگشتان تا کعب مسح کند خواه بخط مستقیم باشد و خواه مورب و کعب بنابر مشهور قبه
قدم است یعنی برامدگی پشت پا که محل بستن نعل عرب است و احوط انست که تا
بیخ ساق مسح کند واما بحسب عرض پس مسمای ان کافیست بنابر مشهور و احوط
انست که بتمام کف مسح کند و جایز است که ابتدا بسر انگشتان کند و انتها بکعب
وبعکس و اول احوط است ششم مسح کردن پشت پای چپ است بشکم کف دست
چپ بهمان رطوبتی که در ان باقی مانده است بنحوی که در پای راست گذشت و بدانکه
حکم موی که در اعضای وضوء روییده میشود مختلف میشود باختلاف مواضع پس
در رو منتقل میشود حکم از بشره بهو اعم از انکه موی ریش باشد یا سبیل و ابرو
بشرط انکه بسیار تنک نباشد بنحوی که بشره رو از زیر ان نمایان باشد در مجلس
تخاطب نسبت بجمیع احوال تقابل والا لازم است غسل بشره و مراد از انتقال
حکم انست که حکمی که ثابت بود از برای بشره رو قبل از رستن مو رفع میشود
از بشره و ثابت میشود از برای موییکه در ان روییده است و بنابراین هرگاه با وجود
شرط مزبور اکتفا بشستن بشره کند وضوء او باطل است بلکه هرگاه جمع کند میانه
غسل مو و بشره رو بقصد مشروع بودن وضوی او نیز باطل است و در سر مخیر است
میانه مسح مو و مسح بشره و در دستها لازم است جمع کردن میانه غسل مو و بشره

ودر اینها لازم است که مسح بشره کند دون از مو هر چند که انبوه باشد و بدانکه حکم اجزای زایده دیگر در مواضع وضو بهم میرسد از گوشت و پوست و دمل و ورم و مانند ان حکم انموضع را دارد در وجوب غسل اگر در موضع غسل باشد و در وجوب مسح اگر در موضع مسح باشد و کسیکه دو سر و دو رو داشته باشد هر دو رو را میشوید و مسح بر هر دو سر میکند مگر انکه زاید از اصل ممتاز باشد که اکتفا بغسل و مسح اصل میکند و کسیکه دست شش انگشت یا بیشتر داشته باشد همه را میشوید هر چند که زاید بودن بعضی از انها بخصوصه معلوم باشد و قول بسقوط غسل زاید چنانکه ظاهر بعضی از متاخرین است در غایت سقوط است زیرا که غسل موضع رستن ان انگشت که جزء است از دست واجبست و غسل ان ممکن نیست مگر بغسل مجموع ان انگشت که بمنزله انست و حکم دست زاید انست که اگر از پایین مرفق رسته باشد بی‌شبهه غسل هر دو لازم است بهمان علتی که الان مذکور شد و اگر از بالای مرفق باشد اگر زاید از اصلی ممتاز باشد غسل زاید ضرور نیست والا هر دو را میشوید و بهر دو مسح میکند و بعضی گفته اند که هرگاه یکی از انها مرفق نداشته باشد غسل ان لازم نیست و این قول قوتی دارد زیرا که نبودن مرفق دران علامت ناقص بودن و زاید بودنست و هرگاه از خود مرفق رسته باشد اگر ممتاز نباشد زاید از اصل بی‌شبهه حکم ساق را دارد والا اظهر دران عدم وجوب غسل است و احوط انست که هر دو را غسل کند نظر بعلتی که در انگشت زاید مذکور شد لیکن مسح کردن سر و پاها قطعا لازم بلکه جایز نیست

مقصد سیم در بیان شرایط وضو است بدانکه شرایط وضو بر دو قسم اند شرایط وجوب و شرایط صحت و هر یک ازین دو قسم نیز بر دو قسم اند قسم اول اموری چند است که شرطند در وجوب یا صحت جمیع عبادات و اختصاص بوضو ندارند مانند بلوغ و عقل و قدرت و اسلام و ایمان و اخذ نمودن مسائل از ادله تفصیلیه هرگاه اهلیت اجتهاد داشته باشد و از دلیل اجمالی هرگاه مقلد باشد و از جمله شرایط

مقبول

اعضای زاید [illegible]

[illegible]

شروط عبادات [illegible]

مقبول بودن جمیع عبادات بلکه از جمله شرایط صحت انها انست که در حین اشتغال بعبادتی که وقت ان وسعت دارد ذمه او مشغول باداکردن حق واجب فوری نباشد پس اگر قرضی در ذمه او باشد و وقت ادای ان حلول کرده باشد و صاحبش مطالبه ان نماید و قادر بر ادای ان باشد اگر چه موقوف باشد بر فروختن بعضی مایملک خود از چیزهای زایده بر انچه احتیاج بان دارد و علماء در کتب خود استثنای ان از ما یجب بیعه للدین فرموده اند و مع هذا اهمال نموده مشغول ببعض عبادات مذکوره شود عبادت او غیر مقبول بلکه باطل است و از جمله قرضی که ادای ان بر سبیل فور واجب و ترک ان موجب مردود بودن بلکه فاسد بودن عبادات میشود بلکه از اهم و اعظم انها است قرض سادات و فقراء که خمس و زکوة است پس واجبست بر هر مسلمانی که در ذمه دین دارد و طالب رضای خداوند عظیم و هاربست از غضب پادشاه جبار و راغب در مثوبات عظیمه اخرویه و خایف از عقوبات شدیده عقبائیه است و دشمن نفس خود نیست و نمیخواهد که رنج او در فعل عبادات و بجا اوردن طاعات ضایع نگردد انکه انچه در ذمه او تعلق گرفته است از حق فقراء عوام و سادات بالتمام ادا نماید و ذمه خود را از حقوق ایشان فارغ سازد والا گذشته از مفاسد دیگر مذکور شد حقتعالی از روی تقاضای اینکه لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید دولت و نعمت خود را ازو سلب خواهد کرد و اگر بحسب ظاهر سلب نکند وضعی میکند که از ان متمتع و بهره مند نشود و در اخرت خود خصم او خواهد بود نعوذ بالله از حال کسیکه خداوند قهار جبار خصم او باشد و از جمله شرایط مزبوره انست که در حین اشتغال بعبادتی مشغول الذمه بعبادة اهم از ان نباشد هر چند که هر دو واجب باشند پس اگر با وجود اشتغال ذمه او بنماز واجب یومیه مضیقه مشغول نماز ایات شود نماز او باطل است اگر چه وقت نماز ایات نیز مضیق باشد قسم دویم اموری چند است که شرطند در وجوب یا در صحت وضو بخصوصه یا در وجوب یا صحت اعم از ان و از غسل و مانند ان و مقصود از بحث درین مقام بیان

علم [illegible] اشتغال بعبادت موسع قبل از ادای ذمه از واجب فوری

قسم دویم است اعنی شرایط صحت نه وجوب زیرا که بحث از شرایط وجوب مناسب با وضع
این رساله نیست وبیان انها موکول است بکتب مبسوطه فقهیه بدانکه شرایط صحت
وضو چند امر است اول انست که اب وضو طاهر و مطلق ومباح باشد پس هرگاه
باب نجس یا مضاف وضو بگیرد وضوی او باطل است هرچند که در حین اشتغال
بوضو جاهل بمسئله باشد یا بنجس بودن یا مضاف بودن ان اب وهمچنین هرگاه
باب غصبی وضو سازد وضوی او باطل است هرگاه دران حین جاهل بغصبی بودن
ان نباشد اعم ازانکه عالم بمسئله باشد یا نه واظهر انست که هریک از ناسی وغافل
نیز حکم جاهل را دارد هرگاه منشا نسیان یا غفلتش فعل اختیاری خود نباشد
وهرگاه در اثنای وضو متذکر یا عالم بغصبی بودن ان شود پس هرگاه بعضی از
غسلهای ان باقی باشد واب مباحی نزد او نباشد که بان اتمام وضو کند وضو را
برهم میزند وهرگاه بعد از فراغ از غسلها وقبل از اتمام مسحها متذکر یا عالم شود اظهر انست
که بان رطوبت مسح میتواند کرد واحوط انست که وضو را تمام کند واعاده ان نیز نماید ودر
حکم نجس ومضاف ومغصوب است مشتبه بانها هرگاه محصور باشد چنانکه در
باب انها حکم ان بتفصیل مذکور خواهد شد بعون الله تعالی ودر حکم مضاف است
اب طاهری که مستعمل در ازاله نجاسات شده باشد چون اب استنجا ودر حکم اب
مغصوب است اب مباحی که در ظرف مغصوب باشد یا در ظرف طلا یا نقره وبعضی
از علما حکم نموده اند بصحت وضوییکه از ظرف غصبی یا طلا یا نقره کرده باشد اگرچه
دران عمل اثم است لیکن بشرط عدم انحصار اب بانچه دران ظرف محرم الاستعمال است
واحوط اعاده وضو است مطلقا دویم انکه مکان وضو ساختن وهمچنین محل ریختن غساله
وضو مباح باشد پس هرگاه هر دو یا یکی از انها غصبی باشد وضوی او باطل است هرگاه
مکان مباحی قریب باو نباشد بنحویکه هرگاه در اثنای وضو ساختن انتقال بانمکان
مباح نماید و وضو را دران تمام کند اخلال بهیچ شرطی از شرایط وضو نشود واگر
چنین مکانی قریب باو باشد در بطلان وضوی او تاملی هست وبنابرانچه در مسئله
سابقه

سابقه مذکور شد باید صحیح باشد واحوط اعاده است مطلقا ودر حکم مکان غصبی است
مکان مباحی که فضای ان غصبی باشد یا سقف ان یا خیمه غصبی بران زده باشند بنابرانچه
در باب مکان مصلی خواهد امد انشاء الله تعالی وبدانکه استعمال کردن چیز غصبی در وضو
بلکه مطلقا موجب اشتغال الذمه است باجرة یا قیمه ان از برای مالکش خواه حکم
بصحت وضوی او شود یا بفساد ان وخواه عالم بغصبیت باشد وخواه جاهل وخواه متذکر باشد
وخواه غافل وبدانکه اظهر انست که مباح بودن اب ومکان ومصب شرط صحت وضو است
در غیر نهرهای بزرگ وصحراهای وسیع پس جایز است وضو ساختن از نهرهای عظیم ودر
صحراهای وسیع هرچند که عالم برضای صاحب انها نباشد بلکه هرچند که عالم بعدم
رضا باشد لیکن نسبت بغیر غاصبی که قصد استیلاء ورفع ید مالک داشته باشد
وهرگاه کسیرا در مکان غصبی حبس کرده باشند اگر بسبب حبس کردن حق سلاف اورا
حبس نموده باشند واجب است براو که تسلیم حق او کند وخود را بیرون اورد وهرگاه مماطله
نماید وضو ونماز کردن او در انمکان جایز نیست وهمچنین هرگاه بناحق او را حبس کرده
باشند در انمکان غصبی ولیکن متمکن از استخلاص خود باشد بدون ضرر معتد به چون
استشفاع بغیر لازم است براو که خود را بیرون اورد وهرگاه بیرون نیاورد وضو و
نمازیکه دران مکان میکند باطل است وهرگاه قادر بر بیرون اوردن خود نباشد مطلقا
یا باشد ولیکن موقوف باشد بر تحمل ضرریکه عقلا متحمل ان نمیشوند در اینصورت بیرون
اوردن خود لازم نیست بنابراظهر وبراین وجه ظاهر انست که میتواند در انمکان غصبی
وضو سازد مگر انکه موجب اضرار بر مالک انمکان باشد زیاده بر اصل بودن در انمکان
که براین تقدیر سقوط تکلیف بوضو ساختن از او بعید نیست چنانکه بعضی از اکابر
فقها فرموده اند سوم نیت است ودران دو چیز معتبر است یکی در نهایت سهولت
واسانی است ودیگری در غایت صعوبت ودشواری اما اول پس عبارة است ازانکه
قبل از شروع بان عمل تصور ان کرده وقصد ان نموده باشد واز روی غفلت ازاو صادر
نشده باشد وپر ظاهر است که هیچ عاقلی شروع در عملی نمیکند مگر بعد از تصور و

قصد آن ولهذا بعض عرفا فرموده اند که اگر حق سبحانه وتعالی تکلیف میفرمود بندگان خود را
بعمل بی نیت هر آینه تکلیف بما لا یطاق فرموده بود وبالجمله صدور مثل وضو از مکلف مختار
بدون قصد بسیار بعید بلکه ممتنع است واما امر دوم که در غایت صعوبت است پس
آن خالص بودن نیت است از ثواب دنیا ومنافع عاجله دنیا بلکه آجله اخروی هم زیرا
که مشهور است که هرگاه شخصی عبادتی بجا آورد بقصد نجات یافتن از دوزخ یا
فایز شدن به بهشت عبادتش باطل است واین قول اگرچه مشهور است ولیکن بسیار
از حق دور است ولهذا اکثر متاخرین عدول از آن نموده اند وانشاء الله تعالی بقیه این مدعا
در باب نیت صلوة مذکور خواهد شد وبدانکه جمعی از فقهاء در نیت وضوی واجبی که
از برای نماز گرفته میشود فرموده اند که باید باین نحو باشد که اتوضأ لرفع الحدث
واستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله تعالی یعنی وضو میکنم از برای رفع حدث ومباح
بودن نماز بعلت آنکه واجبست برمن از برای محض تقرب بخدا تعالی وچون نیت را عبارة
دانسته اند از گذراندن معانی الفاظ مذکوره در خاطر لهذا حکم فرموده اند باینکه باید
نیت را مقارن اول جزئی از اجزای وضو که شستن روی است بعمل آورد وبعضی تجویز
فرموده اند که نیت را در حین شستن کف دستها یا در حین مضمضه یا استنشاق بعمل آورد
وهمچنین حکم فرموده اند بوجوب استمرار نیت تا آخر وضو حکما نه حقیقة زیرا که استمرار
حقیقی در نیت بنابر معنی مذکور ممکن نیست ومراد ایشان از استمرار حکمی است
که قصد خلاف آن یا تردد در آن نکند تا آخر وضو وحق آنست چنانکه اکثر متاخرین
نیز فرموده اند که نیت عبارة است از امر قلبی که باعث میشود شخص را بر عمل و
محرک میشود مر او را بر آن وبنابراین محتاج بتعیین وقت نیت واشتراط استمرار حکمی
نیست زیرا که نیت باین معنی منفک نمیشود از فاعل مختار از اول فعل تا آخر ولیکن چون
بسا هست که بعلت عادة کردن بر فعلی از افعال احیانا بدون قصد از او صادر میشود
ولهذا اخطار نمودن نیت در بال وگذراندن آن در خیال بنحوی که جماعت مذکورین از علماء
بیان نموده اند خالی از فایده نیست زیرا که در غالب اشخاص موجب تذکر وتنبه میشود
بلکه بسا هست

بلکه بسا هست که محتاج میشود مکلف از برای جمع کردن حواس ورفع وسواس به
تلفظ نمودن بنیت چنانکه از اخبار وارده در اعمال حج مستنبط میشود وبالجمله الانسان
علی نفسه بصیرة پس هرگاه مصلحت خود را در تلفظ بنیت یا در بخاطر گذراندن معنی آن میداند
چنان میکند والا نیت عبارة است از همان معنی که مذکور شد اعنی داعی وباعث
وبدانکه اظهر واشهر در میان متاخرین آنست که در هر عبادتی نیت قربت کافیست
واحتیاج بنیت وجوب در واجب ونیت استحباب در مندوب نیست وهمچنین احتیاج
بنیت رفع حدث واستباحه صلوة نیست اگرچه احوط آنست که نیت جمیع آنها کند
مگر در صورة شک در وجوب واستحباب عملی که بنیت همه نیت قربت کفایت میکند ومگر
در مسلوس ومبطون ومستحاضه وکسیکه همیشه باد از او بیرون میاید که اقتصار
میکند در وضو بنیت استباحه صلوة دون از رفع حدث زیرا که حدث ایشان بوضو
رفع نمیشود وهرگاه ضم کند با نیت قربت نیت امر دیگر را اگر آن امر مطلوب شارع باشد
چون قصد تعلیم ظاهر آنست که ضم آن مبطل نیست سیما هرگاه مقصود شی
از تعلیم مثلا نیز قربت باشد والا مبطل است خواه آنکه نیت قربت اغلب باشد وخواه
آن امر دیگر وخواه مساوی باشند مگر آنکه قصد قربت در غلبه بنحوی باشد که اگر
آن امر دیگر با آن ضم نمیشد باز محرک او میشد بر عمل کرد در اینصورة عمل او صحیح است
سیما هرگاه ضمیمه از مقوله خنک کردن یا مانند آن از امور لازمه باشد وهرگاه
در اثنای وضو نیت قطع آن کند یا تردد در آن کند وضوء او باطل نمیشود مادامی که
مبطل دیگر بعمل نیامده باشد چهارم آنست که در حال قدرة دیگری او را وضو ندهد پس
اگر دیگری او را وضو دهد یا مشارکت با او نماید وضوی او باطل است هر چند که آن غیر
بمنزله آلة باشد چون طفل غیر ممیز وبوزینه بلی هرگاه رو یا دستهای خود را در زیر میزاب
مثلا بگیرد تا آب بر آن جاری شود نیز قصوری ندارد پنجم آنست که مانعی از استعمال آب
چون ضرر حدوث مرض یا شدة آن وبیم تشنگی بر خود یا بر نفس محترمه دیگر ومانند
آن از مسوغات تیمم مگر آنچه استثنا خواهد شد انشاء الله تعالی ششم موالاتست وآن

بنابر مشهور عبارتست از انکه بشوید عضو لاحق را پیش از انکه خشک شود تمام اعضای سابقه
بران واحوط انست که اجزای وضو را پی در پی بعمل اورد بنحویکه فاصله عرفی در میانه انها
متخلل نشود هفتم ترتیب است وان عبارت است از انکه تمام رو را پیش از شروع در دست
راست بشوید وتمام دست راست را پیش از شروع در دست چپ وتمام دست چپ را
پیش از مسح سر ومسح کند سر را پیش از مسح پاها ومشهور انست که در مسح پاها
ترتیب نیست پس جایز است که مسح پای چپ قبل از مسح پای راست کند یا هر دو را باهم
مسح کند واحوط تقدیم مسح پای راست بر پای چپ وهرگاه مخالفت ترتیب کند
در جاییکه مراعات ان واجب پس اگر عمداً مخالفت نموده است ودر حین نیت نیز قصد
مخالفت داشته است بی شبهه وضوی او باطل است اگر چه از روی جهل بمسئله باشد
باینکه نمیدانسته است که ترتیب میانه دستها مثلا لازم است واگر از روی نسیان وغفلت
بوده است پس اگر تدارک ان ممکن است بنحویکه موالات برهم نخورد تدارک میکند والا
از سر میگیرد پس اگر دست چپ را قبل از دست راست بشوید وهنوز تری در روهست
دست راست را میشوید ودست چپ را اعاده میکند وهرگاه تمام رو خشک شده
باشد از سر میگیرد وهمچنین هرگاه شروع کند مثلا در دست چپ قبل از انکه از
شستن تمام دست راست فارغ شده باشد بقیه دست راست را میشوید واعاده
دست چپ میکند هرگاه اخلال بموالات نشود باینکه هنوز تمام رو ودست راست
خشک نشده باشد هشتم انست که در اعضای وضو حایلی که مانع شود از رسیدن
اب وضو بپوست یا چیزیکه بمنزله پوست است چون مو سر ورو نباشد پس اگر
حایلی باشد که قطع بمانع شدن ان یا شک دران دارد باید ازاله ان کند یا تحریک ان نماید
وظاهر انست که ازاله چرکی که در زیر ناخنهای دست بهم میرسد لازم نیست مگر انکه
ناخن او برخلاف عادت دراز شده باشد وچرک ظاهر بعضی از پوست سر انگشتان را
پوشیده باشد که ازاله لازم است واحوط ازاله چرک زیر ناخن است مطلقا هرچند
که مانع از رسیدن اب نباشد نظر باینکه مانع است از جریان ان نهم انست که مواضع
وضوپاک

وضو پاک باشند پس هرگاه جمیع انها یا بعضی از انها نجس باشد وضوی او باطل است
هر چند که عین نجاست باقی نباشد واز جمله نجاساتی باشد که در تطهیر محل از ان تعدد غسل
لازم نباشد واب وضو را بران بنحوی جاری کند که مطهر ان شود بنا بر اشهر و
احوط سیما هرگاه بعضی از اعالی عضو نجس باشد نه اسافل وبر تمام ان زیرا که بمجرد
انفصال اب از موضع نجاست نجس میشود بنا بر نجاست غساله بعد از انفصال از محل غسل
پس لازم میاید که غسل اسافل ان عضو باب نجس باشد وان باجماع باطل است دهم استیعابست
یعنی فرا گرفتن جمیع عضو در غسل ومسح بنحویکه قطع بان حاصل شود پس لازم است که
قدری بر حدود مذکوره از اطراف وجوانب انها زیاد کند من باب المقدمه تا قطع کند
باینکه تمام عضوهای محدوده را غسل ومسح نموده است مقصد چهارم در بیان وضوی
اضطراری است وان چند قسم است اول وضوی تقیه است یعنی وضو ساختن بطریق
سنی از بیم ضرر ایشان زیرا که واجبست بر کسیکه در جائی وضو میسازد که بعضی از
سنی حاضرند وخوف دارد از انکه هرگاه بطریق شیعه وضو سازد ضرر باو یا
کسی دیگر از شیعه برساند یا انکه کسی از غیر سنی در انجا حاضر باشد ومیترسد که خبر بسنی
برساند یا انکه میترسد که در اثنای وضو کسی از ایشان بغتة حاضر شود وبالجمله هرگاه
در وضو گرفتن بطریق شیعه ضرر مالی یا جانی یا عرضی بر خود یا بر بعض شیعیان داشته
باشد لازم است که بطریق سنی وضو سازد باینکه رو را از پایین ببالا بشوید
وهمچنین دستها را وانکه مسح کند تمام سر را وانکه پاها را عوض مسح غسل کند یا
مسح برمسح وموزه کند ومانند ان وهرگاه ممکن باشد که در بالا بردن اب در رو و
دستها قصد شستن واجب نکند بلکه در پایین اوردنش قصد ان کند لازم است
که چنین کند وهرگاه امر دایر شود میانه غسل پاها ومسح بر موزه اولی را مقدم میدارد
ومهما امکن سعی در تحصیل واجب بر طریق اهل حق میکند وهرگاه قادر باشد بر
انتقال کردن بمکانیکه خالی از تقیه باشد یا قادر بر دفع ضرر ان باشد ببذل
کردن مال غیر مضر بحال ومانند ان احوط انست که چنین کند اگر چه

اظهر عدم لزوم انتقال یا بذل مال است واگر در اثنای وضو تقیه رفع شود اظهر
انست که اعاده انچه بطریق تقیه کرده است ضرور نیست واحوط اعاده است
بلکه احوط انست که هرگاه بعد از فراغ از وضو وقبل از نماز تقیه رفع شود نیز
اعاده وضو کند دوم وضوی کسی است که فاقد بعضی از اعضای وضو باشد
مثل انکه دستها و پاهای او را کلا و بعضا بریده باشند پس اگر دستهایش را
از بالای مرفق و پاهایش را از بالای کعب بریده باشند غسل ومسح انها ساقط
میشود و هرگاه از پایین مرفق و کعب بریده باشند غسل ومسح میکند انچه را
که از ان باقی مانده است و هرگاه از نفس مفصل قطع کرده باشند احوط
انست که غسل ومسح کند محل قطع را و هرگاه در باطن کف دست راست
مثلا دملی بهم رسد که بسبب ان متمکن از مسح سر و پای راست ببشره شکم
کف دست راست نباشد و مردد شود میانه انکه ببشره شکم همان دست
انها را مسح کند لیکن از پس حایل یا ببشره پشت ان یا ببشره شکم کف
دست چپ اظهر انست که اخیر را اختیار میکند و احوط جمع است میانه
هر سه و هرگاه دست راستش مثلا شل باشد و نتواند که خود بان مسح
سر و پای راست شود وامر او دایر شود میانه انکه دیگری دست راست
او را بگیرد و بان مسح سر و پای راستش کند یا انکه خود بدون اعانه دیگری
بدست چپ مسح انها کند اظهر نیز تعیین ثانی نیست واحوط جمع است
سوم وضوی کسی است که بعلة فالج بودن یا رعشه یا مانند ان از امراض
قادر بر وضو دادن خود نباشد پس اگر ممکن باشد که ابرا در ظرفی گذارد و
اعضای وضوی خود را دران فرو برد یا انکه انها را در زیر ممر اب بگیرد
تا اب بر انها جاری شود چنان میکند والا دیگری را بدون اجرت یا
با اجرت غیر مضر بحال راضی میکند تا او را وضو دهد و باید که ان
غیر بدست مریض مسح سر و پاهای او کند نه بدست خود مگر
انکه

انکه رسانیدن دست مریض بسر و پاهایش ممکن نباشد که در
اینصورت احوط انست که وضو دهنده بدست خودش مسح سر
و پاهای مریض کند اگرچه اظهر سقوط مسح است در اینصورت
و بنا بر احوط لازم نیست که بدست راستش مسح و پای راست
مریض کند و بدست چپ مسح پای چپش بلکه بهر دست که
خواهد مسح جمیع میتواند کرد چهارم وضوی صاحب جبیره است یعنی
کسیکه بعضی از اعضای وضوی او شکسته باشد و بتخته و کهنه
انرا بسته باشند پس اگر ممکن باشد واکردن ان بدون مضرت
انرا وا میکند والا انرا در میان ظرف ابی میگذارد تا اب بزیر ان
رسد هرگاه جبیره در موضع غسل باشد نه مسح واگر ان نیز ممکن
نباشد بعلة بیم ضرر یا بجهة نجاسته محل اکتفا میکند بمالیدن دست
بر روی جبیره و هرگاه که بر جبیره بسته اند نجس باشد لته پاکی بر
روی ان میگذارد و بران لته پاک مسح میکند و جمعی از علماء حکم فرموده اند
بانکه زخم و دملی که شستنش مضر است حکم جبیره را دارد پس باید کهنه
پاک بر روی ان بگذارد و بر روی ان کهنه مسح کند و بعض دیگر حکم
کرده اند باکتفا نمودن بغسل اطراف ان واین اقوی است واحوط
انست که جمع کند میانه عمل مزبور و تیمم سیما در صورتیکه جمیع
یک عضو یا همه اعضا مجروح یا مقروح باشند و هرگاه مثلا
قرحی ببعض اعضای وضو چسبیده باشد و ازاله ان ممکن نباشد ظاهر
انست که حکم جبیره را دارد و احوط جمع است میانه وضو و تیمم
پنجم وضوی کسی است که بعلة شدة گرمی هوا یا تندی باد قادر بر مراعاة
موالات و مسح نمودن برطوبة باقیمانده از وضو نباشد پس اگر چاره
ان میتواند کرد باید که چاره ان کند اگرچه موقوف بر بذل مال غیر مضر

بحال باشد والا مراعاة موالات بتفسیر مشهور ازاو ساقط میشود ودر
خصوص مسح اگر در مظان رطوبت وضو چون بواطن موی ریش تری باقی
مانده است ازان اکتساب میکند والا باب تازه مسح میکند ومادامی
که ممکن است که از مواضعی که غسل انها واجبست اکتساب رطوبت کند
جایز نیست که از مواضع دیگر چون موی که از حد رو طولا یا عرضا بیرون
رفته است اکتساب کند یا باب تازه مسح کند وهرگاه مسافر بسبب ۲۴
شدة باران وعدم سایه بان متمکن از مسح کردن برطوبة خالصه باقی مانده
از وضو نباشد برطوبة ممزوجه باب باران مسح میکند واولی بلکه احوط
از برای مضطر در جمیع این صور انست که تاخیر اندازد وضوی خودرا
باخر وقت سیما هرگاه امید دارد که رفع مانع دران شود مقصد پنجم
در بیان احکام شک است در وضو بدانکه شک در وضو صور بسیار
دارد وذکر جمیع انها بروجه تفصیل مناسب با وضع این رساله نیست
لهذا اقتصار میشود بر ذکر انچه اهم است از انها وان سه مسئله است
مسئله اولی انست که شک کند در اصل وضو با قطع بحدث سابق
وحکمش انست که بنارا بر حدث میگذارد هرچند که ظن غالب بطهارة داشته
باشد زیرا که مراد از شک درین مقام اعم از تردد متساوی الطرفین وظن ووهم است
مگر انکه ظن او بطهارة از امارة شرعیه بهم رسیده باشد چون
اخبار عدلین که درین صورة اظهر جواز اعتماد نمودن او است بران
ظن ودر حکم همین صورة است هرگاه قطع داشته باشد بحدث
وطهارت ولیکن نمیداند که کدامیک سابق بوده است که
نیز حکم بحدث را دارد مگر انکه وقت حدث را بروجه
یقین بداند که نزد طلوع افتاب بوده است مثلا ولا
لیکن نمیداند وضوی او قبل ازان بوده است یا بعد ازان که درین
صورة

صورة حکم میکند بانکه وضوی او بعد از حدث بوده وهرگاه بعد از فراغ
از نماز بلکه بعد از شروع دران شک مذکور از برای او حادث شود اظهر انست
که شک او نسبت بان نماز اعتبار ندارد بلی نسبت بنماز دیگر بنارا میگذارد
بر انچه مذکور شد مسئله دویم انست که شک کند در بعض اجزای وضو وحکمش
انست که اگر در اثنای اشتغال ببعض اجزای ان شک کند در چیزی از اجزای سابق بنارا
بران میگذارد که انچه مشکوک فیه را بعمل نیاورده است پس اگر رطوبتی در بعض اجزای
سابقه بر مشکوک فیه باقیست مشکوک فیه را بعمل اورد وانچه بعد از وست اعاده
میکند والا از سر میگیرد وهمچنین هرگاه شک او بعد از فراغ باشد بلا فاصله بنا
بر مشهور میان متاخرین وهرگاه بعد از انکه فارغ شد از وضو ومشغول شد به
فعل دیگر شک کند در جزوی از اجزای وضو شک او اعتبار ندارد سیما هرگاه ان
فعل دیگر از افعالی باشد که مشروط اند بطهارة چون نماز وهمچنین هرگاه فصل
طویلی متخلل شده باشد یا از مکان وضو انتقال نموده باشد بمکان دیگر مسئله سیم
انست که شک کند در بعضی از شرایط وضو وحکمش انست که هرگاه بعد از انکه از
وضو فارغ شده ومشغول عمل دیگر گردیده مثلا شک کند در انکه اب وضوی او
طاهر بود یا نجس مطلق بود یا مضاف مباح بود یا غصبی یا در انکه مکان یا مصب
اب وضوی او مباح بود یا غصبی یا در انکه مسح کرده بود یا نه یا ترتیب یا موالاة را
بعمل اورده بود یا نه یا مانند ان التفات نمیکند وهرگاه شک کند در یکی از شروط
مذکوره قبل از فراغ از وضو بنارا بر عدم مشکوک فیه میگذارد وبالجمله شک
در شروط بعینه مثل شک است در اجزاء پس از انچه مذکور شد در مسئله سابقه
حکم صور این مسئله نیز معلوم میشود وهرگاه قبل از شروع در وضو شک کند
در انکه مانعی از وصول اب ببشره در بدن او هست یا نه پس اگر شک او در مانع
بودن چیز مقطوع الحصول است ببشره ازاله یا تحریک ان لازم است وهرگاه
شک او در حصول مقطوع المانعیة است التفات بان نمیکند واحوط ملاحظه

[illegible]

و استنکاف تا قطع کند بوصول اب بشروع بدانکه بعض اکابر متاخرین استثنا نموده اند
ارتقاعد معزبوره اعنی مساوی بودن مشطور با شروط در احکام مذکوره یک مسئله را وان
اینست که هرگاه در اثنای عمل بعض کند در موالات شک او اعتبار ندارد پس هرگاه
در اثنای شستن دست چپ مثلا شک کند در اینکه ایا در ابتدای شروع در ان تری
در اعضای سابقه ان بوده است یا نه بنا را میگذارد بر اینکه بوده است و وجه ان
معلوم نیست و احوط در صورة معزوضه و مانند ان جمع کردنست میان اتمام وضو
و اعاده ان و هرگاه بعد از شروع در نماز بخاطرش اید که قبل از وضو بر سر ناخن
او مثلا قدری مرکب چسبیده بوده است و شک کند در اینکه ازاله ان در حین
وضو ساختن نموده بوده است یا نه بعضی از اکابر حکم کرده اند بفساد وضو و
نماز او مطلقا هرچند که ان مرکب بالفعل موجود نباشد و وجه ان معلوم اگرچه
احوط است و احوط از ان انست که ان نماز را تمام کند بعد از ان وضو و نماز را اعاده
کند مقصد ششم در بیان بعضی از اداب و مستحبات و مکروهات وضو است
بدانکه مستحب انکه ظرفی را که از ان وضو میگیرد در جانب راست خود گذارد
هرگاه دهن ان تنگ نباشد مانند افتابه چنانکه بعضی از علما فرموده اند و انکه
قبل از شروع بوضو هر دو کف دست خود را سیما دست راست را قبل از داخل ان
در ظرف اب یکمرتبه بشوید از حدث بول و خواب و دو مرتبه از حدث غایط و بعضی
تخصیص داده اند انرا بصورتی که از اب قلیل وضو بگیرد و بنا بر این باید تخصیص
داد انرا بصورتی که قطع نظر از نجاست دستهای خود نداشته باشد و نه قطع بنجاست
انها زیرا که بنا بر اول ساقط و بنا بر ثانی واجب خواهد بود و اینکه در حین
شروع بسم الله بگوید و بهتر انست که انرا در سر موضع بگوید در حین داخل نمودن
دست در اب و در حین شستن دستها و در حین شستن رو و هرگاه فراموش
کند تا بعد از فراغ مقتضای بعضی اخبار انست که مستحبست که انرا اعاده
کند و اینکه بدست راست اب بردارد حتی از برای شستن دست راست

وانکه

و اینکه رو را بدست راست بشوید و اینکه قبل از مضمضه مسواک کند اگرچه بانگشت
باشد و بهتر اینست که بچوب اراک تر باشد و هرگاه فراموش کند انرا تا بعد از
مضمضه انرا تدارک کند و اعاده وضو نماید و انکه قبل از شستن رو مضمضه و
استنشاق کند و مراد از مضمضه انست که اب در دهن کند و حرکت دهد انرا
و بیندازد تا بقایای غذایی که در بن دندانها یا میان انها مانده است بمصاحبت ان
بیرون اید و مراد از استنشاق انست که اب را در بینی گذارد و بنفس انرا بباطن بینی
جذب نماید تا بواسطه ان چرکی که در باطن بینی است بیرون اید و تنقیه شود و اولی
انست که هر یک را سه مرتبه بسه کف بعمل اورد و مضمضه را مقدم بر استنشاق
دارد و انکه اسباغ وضو کند یعنی وضو را تمام و رسا کند باینکه بمقدار یک مد از
اب وضو بگیرد و مراد از مد ربع من تبریز است تقریبا و انکه مرد در شستن دستها
ابتدا بظاهر انها کند و زن بباطن و بعضی از متاخرین فرموده اند که هرگاه هر یک از
دستها را دو مرتبه میشوید باید و کف از اب مستحب که مرد در مرتبه اول با
کف اول ابتدا بظاهر ذراع کند و در دوم بباطن ان و زن بعکس و وجه ان واضح
و انکه ادعیه ماثوره را که در وضو وارد شده است و در کتب ادعیه مسطور است
بخواند و اینکه موضعی را که بیرون است از حد رو طولا و عرضا بشوید بنا بر انچه
بعضی علما فرموده اند و انکه اب را بر اعضای وضو بریزد و اعضا را در اب فرو نبرد
و انکه در شستن رو اب را از رستنگاه مو سر ازیر کند و انرا بر پیشانی خود نزند
بنحوی که گویا خود را سیلی میزند اگرچه بعضی اخبار دلالت میکند بر استحباب ان
نسبت بکسیکه خواب الود باشد ولیکن اکثر حمل کرده اند انرا بر تقیه و انکه
بعد از فراغ سوره قدر را بخواند و بعضی سوره حمد را نیز ذکر نموده اند و از
جمله مکروهات وضو استعانت جستن است بغیر در مقدمات وضو چون
تحصیل اب نه در خود وضو زیرا که مذکور شد که استعانت در خود وضو
مبطل است و از جمله انها است تمندل یعنی خشک نمودن اعضای وضو بمندیل

[illegible]

و مانند آن و ظاهر اختصاص کراهتست بصورة عدم ضرورة چون خوف ترکیدن
و دور نیست که خشک کردن آنها با آتش نیز مکروه باشد و از جمله آنهاست وضو
گرفتن بآبی که بعین آفتاب گرم شده باشد خصوصا هرگاه در ظرف مسین باشد
و ظاهر اختصاص کراهتست بقلیل ایستاده دون از کثیر و جاری و هرگاه بعد
از گرم شدن بآفتاب سرد شده باشد در بقای کراهت آن تاملی هست و از
جمله آنهاست وضو گرفتن بآب متعفن گندیده و بآبی که پس مانده حیوان حرام
گوشت باشد غیر از سؤر کافر و دو برادرش که حرامست و غیر از سؤر مؤمن
که مستحبست و بآبی که طهارت آن محل خلاف علما باشد چون آب چاهی که ملاقات
نجاست کرده باشد و هنوز مقداری که در شرع وارد شده است از آن نکشیده
باشند و چون آبی که ملاقات نجاست کرده باشد و در کر بودن آن خلاف باشد اگر
چه خود معتقد طهارت آن باشد و چون غساله غسل جنابت که در مطهر بودن
آن خلافست هرچند که خود مطهر بداند مقصد هفتم در آداب و احکام تخلی
یعنی خلا رفتن و آنها بر چهار قسم‌اند واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات — خلوة
اما واجبات پس اول از آنها ستر عورة است بدانکه واجبست بر هر مرد آنکه — ستر عورت
عورة خود را بپوشاند از هر مرد نگاه کننده مطلقا یعنی اعم از آنکه مؤمن باشد
یا کافر اگرچه بعض فقها تخصیص داده‌اند نگاه کننده را بمحترم و کافر را احترام
نیست لیکن مراد ایشان از آن اخراج حیوانات است و همچنین از هر زن نگاه کننده
اعم از آنکه محرم باشد یا غیر محرم خویش باشد یا بیگانه آزاد باشد یا مملوکه
مگر از زن و کنیزی که وطی کردن بر او حلال باشد اگرچه بسبب امر عارضی
چون حیض و روزه بر او حرام شده باشد و در حکم زوجه است مطلقه رجعیه
لیکن بشرط قصد کردن رجوع بکشف نمودن عورة از برای او و در زوجه که — در وطی
افضای او نموده باشد و همچنین در مظاهره قبل از اعطاء کفاره اشکالی
هست و احوط اجتنابست سیما در اول و همچنین واجبست که ستر نماید
عورة

عورة خود را از هر طفل ممیز خواه پسر باشد و خواه دختر مگر دختری که معقوده او باشد
اگرچه بالفعل وطی او نمیتواند کرد و همچنین واجبست بر هر زن که بپوشاند عورة
خود را از هر نگاه کننده محترم ممیزی که مالک بضع او نباشد یعنی حلال نباشد
بر او متمتع شدن از او بالفعل اعم از آنکه مرد باشد آن نگاه کننده یا زن خویش
باشد یا بیگانه آزاد باشد یا مملوک خواجه باشد یا غیر خواجه و در وجوب اجتناب ٤
هر یک از مرد و زن از دیوانه که قوة تمیز و شعور نداشته باشد اشکال هست
و احوط سیما در زنان آنست که اجتناب از مرد دیوانه کند و بدانکه خنثای مشکل
بمنزله زن اجنبیه است نسبت بمرد و بمنزله مرد است نسبت بزن و از اینجا حکم خود
خنثی نیز معلوم میشود و مراد از عورة در این مقام نسبت بمرد دبر و ذکر و خصیتین
و نسبت بزن در حق غیر محارم جمیع بدنست مگر آنچه را که فقها در کتاب صلوة استثنای
آن نموده‌اند بشرط عدم خوف فتنه و در حق محارم بنا بر مشهور قبل و دبر است
و احوط آنست که بپوشاند از ایشان بدن خود را از ناف تا زانو بلکه تا نصف
ساق بلکه وجوب ستر کفل و زهار و سایر اطراف فرج از محارم بحسب اعتبار
بسیار وقع دارد اگر ظاهرا اجماع فقها بر خلاف آن نمی‌بود و اما خنثای مشکل
پس حکم او معلوم میشود از آنچه آنفا مذکور شد و بدانکه کافیست در ستر
عورة آنکه در جایی بنشیند که ایمن شود بحسب عادة از نظر نمودن اشخاص
مذکوره اگرچه بسبب ایمنی او ظلمه شب یا کوری چشم حاضرین یا دوری ایشان
یا مانند آن باشد و هرگاه در حضور کسی تخلی کند که با او وعده نماید که نگاه
بعورة تو نخواهم کرد پس اگر اعتماد بر قول او داشته باشد اظهر آنست که در
حضور او کشف عورة میتواند کرد و تتمه تحقیق این مدعا در مقدمات
نماز مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی دوم آنست که هرگاه خواسته باشد
استنجا کند بنحوی که بتواند داخل در نماز شود واجبست بر او که مخرج بول را
بآب بشوید و کافی نیست خشک کردن آن بسنگ و کهنه و مانند آن هرچند

که غسل باب متعذر باشد و قول بعض مجتهدین بوجوب پاک کردن ان بسنگ
و کهنه در وقتیکه قادر بر شستن ان نباشد اگرچه بحسب دلیل ضعیفست
ولیکن عمل نمودن بان احوط است و کافیست در استنجا از بول انکه ان قدر اب
بران ریزد که بر محل نجاست جاری شود و غسل عرفی بعمل اید و بعضی فرموده اند
اقلش انست که دو برابر بولی باشد که بر سر حشفه باقی مانده است چنانکه در
بعض اخبار تصریح بان شده است و ظاهر انست که این تحدید منافاة ندارد
با انچه مذکور شد و احوط انست که دو مرتبه اب بشوید و افضل انست که سه
مرتبه غسل ان نماید چنانکه از حکایت رفتار ائمه اطهار علیهم السلام معلوم میشود
و احوط انست که قدری اب بران بریزد پس قطع کند از بعد ازان مرتبه دیگر اب
بران بریزد تا تعدد حقیقی بعمل اید اگرچه جمعی از محققین تعدد تقدیری کافی
دانسته اند و مراد از تعدد تقدیری انست که ان قدر اب بران جاری کند که
اگر در اثنا قطع میکرد از ظاهر اینه تعدد بعمل میامد یا انست که جاری شود بر
محل نجاست جزو دویم از اب بعد از انکه غسالة جزو اول از ان منفصل شده باشد
و لازم نیست در غسل مخرج بول دست مالیدن مگر در صورتیکه مذی یا ودی
یا ودی بان ممزوج شده باشد سوم انست که مخرج غایط را بانقدی فاحش نیز
باب بشوید بلکه هرگاه بسیار روان باشد یا مخلوط با خون باشد نیز باب بشوید
و الا مخیر است میانه استنجا باب و استجمار یعنی پاک نمودن محل معهود بسنگ و
لته و کلوخ و مانند ان و بدانکه مشهور انست که در استنجا باب لازم است ازاله
عین و اثر و در استجمار کافیست ازاله عین و لیکن در تفسیر اثر اختلاف نموده اند
بعضی تفسیر کرده اند اثر برنگ و بعضی به بو و اظهر نزد احقر انست که هیچیک
ازین دو تفسیر صحیح نیست زیرا که باتفاق ازاله بو لازم نیست و بتجربه
معلوم شده است انکه بقای رنگ در غایط کاشف است از بقای عین پس
باید مراد از اثر اجزای بسیار صغیر ریزه باشد که ازاله انها بغیر اب ممکن نیست

غالبا

استنجای از بول

[illegible]

معنای اثر

غالبا و علی ای حال واجبست در استنجا باب انکه بنحوی اثر را بشوید که هیچ جزوی از
اجزای غایط اگرچه بسیار ریزه باشد باقی نماند و در استنجا باحجار و مانند ان
واجبست ازاله عین دون اجزای بسیار ریزه که ازاله انها بسنگ و مانند ان
بسیار متعسر بلکه متعذر است و کافیست در استنجا از غایط پاک نمودن ظاهر
مخرج پس ضرور نیست انگشت بکون خود کردن چنانکه در اب سینها است و بدانکه
لازم است در سنگ و لته و مانند ان از الات استجمار چند امر اول انکه کمتر از
سه پارچه نباشد اگرچه بکمتر ازان زوال عین حاصل شود و هرگاه بسه پارچه
زوال عین نشود باید زیاد کند تا وقتیکه عین نجاست زایل شود و بعضی کافی
دانسته اند تعدد حکمی را بانکه سه شعبه داشته باشد یا بیشتر بنحویکه از
استعمال نمودن هر یک از شعبات ان صدق نکند مستعمل بودن بر سایر شعب
و بعضی تعدد حکمی را در کهنه کافی دانسته اند دون از سنگ بلی هرگاه یک سنگ را
مثلا سه مرتبه استعمال کند و بعد از هر مرتبه اثر را بشوید و خشک کند بعد
ازان استعمال کند ظاهر انست که کافی باشد دویم انست که پاک باشد سوم
انست که مستعمل نشده باشد در استنجای سابق و اظهر انست که هرگاه مستعمل
شده در استنجای سابق پاک باشد جایز است که بان استنجا نماید خصوصا
هرگاه اثر را بعد از تمام عدد مزبور استعمال نماید چهارم انست که خشک باشد
چنانکه جمعی از علما فرموده اند و خالی از قوتی نیست پنجم انست که قلع کننده عین
نجاست باشد بانکه بسیار سست یا بسیار صلب نباشد و بعضی از اکابر
فرموده اند باید از چیزهائی نباشد که استنجا بان مستلزم ارتداد شود چون
تربت سید الشهداء ع بنا بر بعض شقوق و حق انست که نجس شدن محل
معهود بنجاست کفر منافاة با پاک شدن ان از نجاست غایط ندارد چنانکه در
تامل کردن در احکام میت ادمی تفرقه میان نجاست ذاتی و عارضی معلوم
میشود و بدانکه تخییر میانه استنجا باب و استجمار باقیست مادامیکه از احدهما

تحقیق دقیق

فارغ نشده است مگر آنکه در اول امر اختیار کند غسل را که بعد از شروع در آن دیگر
عدول باستنجا نمیتواند کرد و اما محرمات پس چند چیز متعارفست ذکر آن در اینمقام دو
امر است اول استقبال و استدبار قبله است پس لازم است که در حین تغوط یا بول کردن
رو بقبله و پشت بآن نکند خواه در زیر سقف باشد و خواه در صحرا بلکه در حین
نشستن بقصد تخلی نیز نکند و همچنین در حین استنجا بنا بر احوط و اولی و اظهر
آنست که انحراف بسیار قلیل کافی نیست و لیکن نیز لازم نیست که روی بعین مشرق
یا مغرب بنشیند بلکه کافیست اینکه گفته شود بحسب عرف و عادة روی بقبله و
پشت بقبله نکرده است و چنانکه استقبال و استدبار قبله در حین تخلی حرام است
تخلی کردن در خانه کعبه و مسجد الحرام و همچنین در سایر مساجد نیز حرامست بلکه
مستلزم کفر و ارتداد است و در حکم مساجدست مشاهد مشرفه و مقابر سایر
انبیا و اوصیاء ایشان بلکه قبور اولیا و صلحا نیز همین حکم را دارد و همچنین در
مکان غصبی نشستن نیز حرام است دوم استنجا کردنست بسرگین و استخوان و
چیزیکه استنجا بآن موجب هتک حرمت اسلام یا کفران نعمت خالق انام یا منافی ما هو واجب باشند
از تعظیم شعائر دین و احترام پیغمبر و اهل بیت طاهرین او صلی الله علیه و علیهم باشد مانند
نان و اوراق قرآن و تربت حبیب رحمن صلوات الله علیهما بدانکه ظاهر کلام
فقها در اینمقام تعمیم است در استخوان بااینکه ظاهر تعلیلی که در بعض اخبار این باب
وارد شده است اختصاص حکم مذکور است باستخوانیکه اثر گوشت و بوی
آن در آن باشد نه هر استخوان و هرگاه شخصی دانسته یکی از محرمات مذکوره
استنجا نماید بنحویکه ازاله عین نجاست از محل معهود او شود در حصول طهارت
بآن خلافست و ظاهر اکثر محققین سیما متاخرین تفصیل است میان سرگین
و استخوان که علت تحریم استنجا کردن بآنها معلوم نیست و میان نان و اوراق
قرآن و تربت و مانند آن از چیزهائیکه حرمت استنجا کردن بآنها بعلت منافی
بودن استنجاء است با آنچه واجبست در شرع از احترام و تعظیم آنها پس حکم

فرموده اند

فرموده اند بحصول طهارت بقسم اول دون ثانی نظر باینکه استعمال قسم ثانی موجب
ارتداد است دون آن از قسم اول و ظاهر نزد این قاصر عکس تفصیلی است که ایشان
فرموده اند بعلت اینکه سرگین و استخوان چون علت نهی از استنجا کردن بآنها معلوم
نیست و احتمال میرود که علت عدم صلاحیت باشد بالذات چون ایضا
پس مطهر نخواهد بود بخلاف مثل نان و تربت و اوراق قرآن زیرا که علت نهی کردن
از استنجا بآنها امر عارضیست که آن عبارتست از منافی بودن استنجا با
وجوب احترام ثابت از برای آنها نه عدم صلاحیت پس بمنزله آب غصبی خواهند
بود که استنجا بآن حرامست با آنکه باتفاق مطهر است و اما آنچه فرموده اند از آنکه
استنجا بقسم دوم موجب نجاست محل است بسبب ارتداد پس جواب آن معلوم شد
و مؤید مختار اول است آنچه شیخ بهائی طاب ثراه از رسول خدا ص روایت نموده آنکه
استخوان و سرگین پاک نمیکنند و در خبر دیگر وارد شده است آنکه صلاحیت ندارند
از برای تطهیر و بدانکه در حکم قرآنست هر چیزیکه اسم حق سبحانه و تعالی یا اسم یکی از معصومین
علیهم السلام بر آن نوشته شده باشد بلکه اوراق کتب اخبار و مانند آن نیز همین
حکم را دارند و هرگاه بتربت سید الشهداء ع مثلا استنجا کند از روی جهل باینکه تربتست
ظاهر آنست که بیخلاف مطهر است بخلاف قسم اول که عالم و جاهل در آن یکسانست
و اما مستحبات تخلی و استنجا پس بسیارند و در این رساله اکتفا میشود بآنچه از آنها
اهم است و آن چند امر است اول آنست که مکانی آماده کند سیما از برای بول
کردن چنانکه وارد شده است آنکه رسول خدا ص شدید ترین مردم بود در محافظت
نمودن خود از رشاش بول و اینکه در وقت بول کردن در جای مرتفعی یا زمین پر خاک
نرمی مینشستند تا رشاش بول بایشان نرسد دوم آنکه در جایی بنشیند که
کسی او را نبیند سوم آنکه سر خود را بپوشاند تا رایحه کریهه بدماغش نرسد
و اولی آنست که زیاده بر کلاه و عمامه چیزی بر سر کند قناع و اگر چه دامن
قبا باشد بقصد تاسی برسول خدا ص و اظهار از دو ملکی که بر او موکلند و اینکه

از عیوب میزانیست چهارم آنکه در وقت شدن در بیت الخلا پای چپ را مقدم دارد
و در وقت بیرون آمدن پای راست را عکس مسجد و سایر اماکن شریفه چنانکه جمعی از
فقها فرموده اند و عمومات اخبار و اعتبار مؤید آنست پنجم آنکه طول ندهد نشستن را
در مبرز سیما در مبرزها یکه دیگران در آن حق هست چون مبرزهای مساجد و
مدارس نظر باینکه طول دادن در آنها موجب تعطیل حق دیگرانست علاوه بر ضرری
که بسبیل [illegible] میرسد ششم آنکه در وقت تغوط بطرف چپ میل کند تا خروج بر آن اسهل
و اسرع گردد هفتم آنکه ابتدا بشستن مخرج کند تا در حین استبرا دست او
ملوث نشود هشتم آنکه بدست چپ استنجا کند چنانکه علما فرموده اند و عمومات
اخبار معصومین و اعتبارات عقلیه مؤید است نهم آنکه عدد آلات استنجا را طاق
گرداند چون سه و پنج و هفت دهم آنکه با قدرت بر استنجا باب آنرا اختیار کند بر
استجمار یازدهم آنکه جمع کند میانه استجمار و استنجا باب چنانکه بعض اکابر ذکر
نموده اند و حق آنست که مطلق جمع مستحب نیست بلکه مستحب آنست که اول استجمار
کند بعد از آن بشوید محل ازاله دوازدهم آنکه بخواند ادعیه و اذکاری که وارد شده است
در احوال هشت گونه اعنی وقت داخل شدن و نشستن و کشف کردن و بیرون آمدن
مدفوع و رو بتراب و نگاه کردن بمدفوع و فارغ شدن و بیرون آمدن سیزدهم
آنست که بعد از فراغ دست بر شکم بمالد مقارن خواندن دعائی که وارد شده
خواندنش در اینحال چهاردهم آنکه استبراء از بول نماید و بعضی از متقدمین آنرا واجب   استبراء
دانسته اند و گویا مراد ایشان وجوب شرطیست نه شرعی و بهترین کیفیاتش
آنست که بعد از انقطاع بول از بیخ مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه مسح نماید
بر سر رگی که متصل است بذکر بلکه اصل آنست و بهتر آنست که
بانگشت میانین مسح کند بعد از آن سه فشرد ذکر را بانگشت مهین و
میانین از بیخ آن تا سر حشفه سه مرتبه بعد از آن سر حشفه را سه مرتبه
بیفشرد تا بقیه بولی که در مجرای آن باقی مانده است بیرون آید و هرگاه
قطع کند

قطع کند بانکه بیرون آمدن آن موقوفست بر اینکه بر بعض مسحات مزبوره بیفزاید
زیاد میکند چنانکه هرگاه قطع کند باینکه بکمتر از آن عدد مطلوب حاصل شود
اکتفا میکند بهمان قدر اگرچه احوط اتمام عدد است سیما در سر مسح اول و فایده
استبرا آنست که هرگاه بعد از آن رطوبت مشتبهی بیرون آید حکم میکند باینکه بول
نیست بخلاف آنکه هرگاه قبل از آن بیرون آید زیرا که حکم میشود باینکه نجس و
٤٤ ناقض وضو است و هرگاه اکتفا کند بسه مسح اول مثلا بعد از آن رطوبت مشتبهی
بیرون آید و قطع کند باینکه از بالای آن عضو که مسحهای آن تمام شده است بیرون
آمده است یعنی از جاییکه سابقست بر آن اظهر آنست که حکم اثر دارد که بعد از اتمام
جمیع مسحات نیز بیرون آید و همچنین هرگاه جمیع مسحات را ترک نموده باشد و
لیکن حرکات عنیفه بعد از بول کرده باشد که اگر چیزی از آن در مجرای ذکر باقی میبود
هر اینه با آن حرکات بیرون میامد و اما مکروهات تخلی پس آنها نیز بسیارند و عمده
و اهم آنها چند چیز است اول استقبال نمودن قرص خورشید و ماه است بمخرج
بول و بعضی حرام دانسته اند آنرا و کافیست در رفع کراهت وجود حائلی که مانع
شود از تابیدن نور آنها بر قبل اگرچه آن حائل دست باشد دوم استقبال و استدبار
باد است در حین تخلی سیما نسبت ببول سوم نشستن سیما از برای تغوط در شوارع
نافذه هرگاه موجب تضرر مسلمانان نگردد و الا در جواز آن اشکال هست و اما
طرق مرفوعه پس جواز تخلی در آنها موقوفست باذن مالک و با عدم اذن قطعا
حرام است و با اذن هرگاه ضرر بمترددین نرساند ظاهر آنست که جایز است
بدون کراهت و الا با کراهت و در حکم شوارع است در جمیع احکام مزبوره مشارع
یعنی جاها یکه مردم در آنها از جویها و رودخانها و چاهها آب برمیدارند و
محل نزول قوافل و فنای مساجد یعنی حریم آنها که آنرا بفارسی خاک انداز مینامند
و ظاهر آنست که مشاهد مشرفه حکم مساجد را دارند و بعضی فنای مطلق خانه را
در حکم فنای مسجد دانسته اند چهارم نشستن سیما از برای تغوط در زیر درختهای

سبوع دارد هر چند که ملاک خوف انتشار باشد وظاهر اخبار اختصاص کراهت
بدرختیکه بالفعل سبوع داشته باشد وبعضی تعمیم داده اند کراهت را نسبت بهر
درختیکه از شانش انست که سبوع دهد اگر چه بالفعل سبوع نداشته باشد و دور
نیست انکه هر درخت و شتری که مقصود از اکل وشکوفه ان باشد نیز همین
حکم را داشته باشد پنجم نشستن سیما از برای تغوط در مواضع لعن یعنی در
خانها بنا بر تفسیر یکی از بعض اخبار مستفاد میشود ششم خوردن واشامیدن در
حین تغوط وبول کردن بلکه مطلقا یعنی مادامیکه در بیت الخلا میباشد وایا
جاویدن کندر و مانند ان وکشیدن قلیان وشطب نیز همین حکم را دارد بنابر
اظهر تفصیل است میان بلادیکه در ان معتاد است و بلاد دیگر در ان معتاد
نیست پس مکروه هست در ثانی نه در اول هفتم مسواک نمودنست در حین تخلی
هشتم تکلم کردنست مگر بذکر خدا وقرائت قران سیما ایة الکرسی وحکایت اذان و
رد سلام بلکه مطلق تحیت وحاجتیکه ترک تکلم در ان موجب فوات ان و مورث
ضرر اخروی یا دنیوی باشد وبعضی از اکابر فرموده اند که در حکایت اذان بدل
میکند حیعلات را بحوقلات یعنی بعوض حی علی الصلوة وحی علی الفلاح وحی
علی خیر العمل میگوید لا حول ولا قوة الا بالله منهاج دوم در بیان اقسام غسل است
بدانکه غسل منقسم میشود اولا بواجب ومستحب وواجب از ان شش قسم است
غسل جنابت وحیض ونفاس واستحاضه ومس میت وغسل میت وبدانکه ما
عدای غسل میت واجب عینی است نسبت بهر مکلفی که سبب انها از برای او
بهمرسیده باشد ومکلف باشد بالفعل بنماز یا بچیزی دیگر از چیزهائیکه مشروط
بطهارت از حدث واما غسل میت پس واجب کفائی است چنانکه بعد از این مذکور
میشود انشاء الله تعالی وگاه هست که بعضی اغسال مندوبه واجب میشود
بنذر ومانند ان وبنابراین اقسام واجبه غسل هفت است لیکن یکی از انها
از مقوله تغسیل است یعنی غسل دادن غیر وما بقی از مقوله اغتسال یعنی غسل

کردن

کردن واما مستحب پس اقسام ان از هشتاد متجاوز است واشیع عملا واهم است
از انها بعد از این مذکور خواهد شد بعون الله تعالی مبحث دوم در بیان غسل جنابت
وبیان مسائل ان در چند مقام میشود مقام اول در بیان امریست که جنابت بان حاصل
میشود وان دو چیز است اول بیرون امدن منی است از موضع معتاد خواه نسبت باهر
کس معتاد باشد چون ذکر نسبت بمرد وقبل نسبت بزن وهر دو نسبت بخنثای مشکل و
خواه نسبت باو معتاد باشد یا بالعرض معتاد شده باشد چنانکه در باب وضو مذکور
شد لیکن جمعی از مجتهدین حکم کرده اند باینکه هرگاه قطع کند بخروج منی غسل براو
واجب میشود اگر چه از غیر از موضع معتاد بیرون امده باشد واین قول احوط
بلکه اقوی است وبدانکه فرقی نیست در موجب بودن انزال مر غسل را میان انکه
در خواب بیرون اید یا در بیداری از مرد بیرون اید یا از زن یا از خنثی مکلف باشد
در حین بیرون امدن منی از او یا غیر مکلف چون دیوانه ولیکن وجوب غسل بر قسم
اخیر موقوفست بر اینکه بعد از ان متعلق تکلیف گردد وهرگاه چیزی از او بیرون
اید وشک کند در اینکه منی است یا نه حکم میکند باینکه منی نیست مگر در وطی
مشتبهی که بعد از انزال وقبل از استبرا بیرون میاید که در حکم منی است وهمچنین
هرگاه قطع کند باینکه منی است ولیکن شک کند در اینکه از او بیرون امده است
یا از دیگری که با او در لباس یا فرش خواب مشارکت بوده است که بر هیچیک غسل
واجب نمیشود هر چند که ان لباس یا فرش را نوبه استعمال کرده باشد ووجدان
منی در نوبه خودش باشد لیکن قول بوجوب غسل در شق اخیر بسیار قوی نیست مگر
انکه خشک نباشد بنحویکه قطع کند باینکه در نوبه اخیری که مختص است باو بیرون
امده است واحوط انست که هر دو غسل کنند وانکه مادامیکه غسل نکرده اند
هیچیک بدیگری اقتدا نکنند وهمچنین دیگران نسبت بهریک از ایشان وبعضی
گفته اند هرگاه در لباس یا فرش مختص بخود منی یابد غسل براو واجبست اگر چه
علم بزمان خروج ان نداشته باشد بلکه اگر چه علم باینکه از او است نیز نداشته

باشد واین قول نسبت بغرض اخیر بسیار بعید است واما نسبت بغرض اول پس اگر
احتمال دهد انکه مثلا از احتلامی باشد که از ان غسل کرده است پس غسل براو واجب
نیست والا واجبست وبنا بر اخیر حکم میکند باینکه در اخر از منی محتمله بیرون
امده است پس اعاده نمازهای از منی سابق بران واجب نیست بدانکه وحقیقت منی
امریست ظاهر غیر مخفی بر کسیکه حد تیقا اندک ادراکی یا وکرامتی نموده است واز
علاماتش بنا بر مشهور انست که مسبوق بشهوت باشد یعنی بشوق ورغبت در جماع
وانکه هرگاه از صحیح المزاج بیرون امده باشد دافق یعنی جهنده وباقوت باشد وانکه
بوئی شبیه باشد ببوی طلع که شکوفه خرماست وانکه جرمش در رخت باشد
وانکه سفید وغلیظ وجهنده باشد ونفس را در حین بیرون امدنش لذتی وبدن
وقضیب را بعد از خروجش سستی ورخاوتی حاصل شود وبدانکه از اخبار وفتاوی
علمای ابرار ظاهر میشود انکه در مریض دفق معتبر نیست وهمچنین مطلق زن واین
قاصر را گمان انیست که هرگاه بسبب ملاعبه وماننده ان از محرکات شهوت
منی از منبع خود حرکت کند ولیکن بسبب امر عارضی انزعاجی از برای او بهم رسد که
بان سبب تاخیری در بیرون امدنش حاصل شود غالب انست که بدون قوت و بدون
بسیاری از علامات مقارنه مذکوره بیرون میاید دوم از دو امری که جنابت بانها
حاصل میشود جماع است ومراد از جماع ادخال تمام حشفه است یا بقدر ان از کسیکه
حشفه او بریده باشد در قبل زن زنده باتفاق وهمچنین [illegible] قبل زن مرده
ودبر زن یا پسر زنده ومرده و در قبل ودبر مطلق حیوان بنا بر مشهور سیما در
میان متاخرین اعم از اینکه خود ادخال کند یا دیگری مجبور نماید بران یا غیر مجبور
خواب باشد یا بیدار وانچه وارد شده است از رسول خدا صلعم انکه هر کسیکه
العیاذ بالله عمل قوم لوط کند یعنی با پسری لواط کند محشور میشود در روز قیامت
نا جنابت اگر چه بتمام ابهای دنیا غسل کند محمول است بر اینکه غسل کردن سبب
دفع معصیت وسقط عذاب شدید اخروی از او نمیشود یا محمول است بر کسیکه عمل

همچنین در دبر[2]

مزبور را

مزبور را کند باعتقاد حلیت ان زیرا که چنین کسی کافر است وغسل او صحیح نیست
وهمچنین است حال روایتی که از جناب صادق علیه السلام مرویست که محصل ترجمه ان اینست
که لواطی که موجب قتل است انست که مشتمل بر ایقاب یعنی ادخال ذکر در دبر
نباشد بلکه بمجرد ملامسه باشد یعنی مالیدن ذکر باطراف دبر والا مستلزم کفر
فاعلش میشود ودر هر جائیکه حکم میشود بوجوب غسل بر فاعل بر مفعول نیز غسل
واجبست وهمچنین بعکس بشرط انکه از بنی ادم باشد وبحد تکلیف رسیده باشد
یا بعد از ان برسد پس هرگاه میت باشد یا صغیر وقبل از بلوغ بمیرد واجب نیست
که او را غسل جنابت دهند پس بنا بر این هرگاه زنی ذکر زوج میت خود را در قبل
یا دبر خود داخل کند غسل بر ان زن واجبست نه بر میت یعنی واجب نیست که
ان میت را غسل جنابت دهند وهمچنین هرگاه نسبت بحیوان زنده یا مرده یا
مرد اجنبی زنده یا مرده چنین عملی کند واما هرگاه ذکر بریده انسانی یا حیوانی را
داخل کند بی شبهه غسل بر او واجب نیست وهرگاه مردی وطی کند خنثائی را
اگر در دبر باشد بنا بر مشهور غسل بر هر دو واجبست واگر در قبل باشد پس
در ان خلافست چنانکه هرگاه خنثی وطی کند زنی را ومشهور عدم وجوب غسلست
نسبت بهر دو واز انجاست که جمعی از فقها گفته اند هرگاه ذکری یعنی مردی
وطی کند خنثائی را در قبل وخنثی انثائی را غسل واجب میشود بر خنثی دون
از ذکر وانثی مقام دوم در بیان غایاتیکه غسل جنابت از برای انها واجب میشود
وانها چند امر است اول مطلق نماز است خواه واجب باشد وخواه سنت و
لیکن وجوب غسل از برای نماز سنتی از مقوله وجوب شرطیست نه شرعی چنانکه در
وضو گذشت دوم طواف واجبست ودر طواف سنت هرگاه از روی غفلت وجاهل
بودن باینکه بر جنب حرامست داخل شدن در مسجد الحرام واقع شود در صحت
ان اشکالی هست سوم مس کتابت قرانست بتفصیلی که در وضو مذکور شده و
احوط در اینجا انست که مس حاشیه ان نیز نکند چهارم مس اسم حق جل وعلا

بنا بر مشهور و در حکم اسم است صفاتیکه مختص‌اند بایشان و اما اسما را انبیا و اوصیا
و ملئکه پس وجوب اجتناب از انها در باب جنب اقوی است از ان در باب محدث بحدث
اصغر و فروع این مسئله بنحوی است که در باب غایات وضو مذکور شد پنجم
داخل شدنست در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر علیه و اله السلام اگرچه درنگ در انها
نکند و لیکن ثبوت این حکم مختص است باندازه که در زمان پیغمبر ص و ائمه اطهار ع
مسجد بوده است نه انچه بعد از ایشان بر انها افزوده‌اند و هرگاه کسی در یکی از ان
دو مسجد محتلم شود واجبست بر او که فوراً تیمم کند و بیرون اید مگر در صورتیکه
قریب بدر مسجد باشد بنحویکه زمان تیمم کردنش اطول از زمان بیرون امدنش
باشد که در وجوب تیمم در اینصورت اشکال هست و همچنین هرگاه عمداً خود را جنب
کرده باشد اگرچه از روی جهل بمسئله یا غفلت باشد که در وجوب تیمم بر او نیز تاملی
هست اگرچه احوط است ششم درنگ نمودنست در سایر مساجد پس اگر مسجدی
دو در داشته باشد و از یکی داخل شود و از دیگری بیرون رود بی انکه درنگ کند
بی‌شبهه جایز است و همچنین هرگاه داخل شود دران و بدون توقف کردن کند و بیرون
اید از همان دریکه داخل شده است بنا بر قوی لیکن قوع دارد بشرط انکه بسیار توقف در ان
نکند هفتم وضع و گذاشتن چیزیست در مسجد اگرچه مستلزم درنگ نمودن در ان
نباشد بلکه هرچند مستلزم دخول نیز نباشد چنانکه بعضی از مجتهدین تصریح
بان نموده‌اند و لیکن اظهر چنانکه بعضی دیگر از مجتهدین اختیار نموده‌اند انست
که حرمت وضع در وقتی است که مستلزم لبث باشد که نشستن از دخول و اینکه
از موقوفات نباشد که وضع ان در غیر مسجد منافی با غرض واقف باشد چون
دلو و ابریق و بدانکه مستفاد از وضع انست که بدست خود چیزی را در مکانی
گذارد پس هرگاه از خارج مسجد چیزی را دران بیندازد بی‌اشکال حرام نیست
و همچنین هرگاه چیزی را بدم تیغ بر بندد و دران گذارد بنا بر وجهی و مشهور
انست که بیرون اوردن چیزی از غیر مسجدین جایز است اگرچه مستلزم
لبث

لبث باشد و باید دانست که سطح مسجد و زیر زمین ان حکم مسجد را دارد
و همچنین دیوارهای ان بنا بر انچه بعضی تصریح بان نموده‌اند بلکه فضای ان تا
اسمان هفتم نیز بحکم مسجد است بنا بر مشهور و جمعی از علما حکم کرده‌اند باینکه مشاهد
مشرفه زادها الله شرفا حکم مساجد بلکه مسجدین را دارند و روایت ابی بصیر
مؤید این قول است و مضمون ان روایت اینست که ابو بصیر در حال جنابت با چند نفر
دیگر مشرف شدند بخدمت امام جعفر صادق ع و چون چشم مبارک انحضرت بر او افتاد
تیز بر او نگریست بعد از ان از روی غضب باو فرمود با این حال داخل در خانهای
پیغمبران میشوی و حال انکه مجنبی ابو بصیر عرض کرد پناه میبرم از غضب خدا تعالی
و غضب شما و استغفار میکنم از این عمل و عزم کردم که دیگر چنین کاری نکنم و
لیکن اشکال وارد میشود باینکه لزوم احترام ایشان در حال ممات بیش از لزوم ان
نسبت بحال حیوة نیست و حال انکه در حال حیوة در حجرها داخل میشدند در
وقتیکه غالبا خالی از جنب نبودند و اینکه با ازواج و کنیزهای خود مقاربت میفرمودند
و در هیچ روایتی وارد نشده است انکه بمجرد ادخال انبیا را از نزد خود بیرون
میکردند تا خود از امکان بیرون میرفتند بلکه وارد شده است انکه رسول
خدا با عایشه در یک طشت غسل میکردند و اگرچه در جواب از این اشکال ممکن است
که گفته شود فرقست میان مکانیکه همیشه جسد مبارک ایشان دران استقرار
دارد و اختصاص بایشان بهم رسانده است و میان مکانیکه احیانا داخل در ان
میشدند زیرا که احتراز از ثانی ممکن نیست غالبا بخلاف اول و لیکن بنا بر این روایت
ابی بصیر که مستند این حکم است نزد بعضی طرح باید کرد یا تاویل پس حکم مذکور
خالی از مستند خاصی خواهد بود و علی ای حال احوط اجتناب نمودنست از مطلق
دخول لیکن در خود روضات منوره دون از رواقها و صحنهای انها هشتم خواندن
چیزیست از سور عزایم یعنی از سورهائی که مشتملند بر سجده واجب اگرچه
بسم الله تنها باشد هرگاه بقصد یکی از سور مزبوره بخواند و انها چهار سوره‌اند

الم سجده وحم سجده و والنجم واقرا وبعضی از مجتهدین تخصیص داده اند حرمت تلاوت
جنب را بر خود ایه که مشتملست بر سجده واجب دون از سایر ایات انسوره
اشهر واحوط قول اول است پنجم روزه ماه مبارک رمضانست بلکه مطلق روزه
بنا بر مشهور اعم از اینکه واجب باشد یا مستحب وقت ان معین باشد یا غیر معین
لیکن هرگاه واجب معین باشد چون روزه ماه مبارک رمضان و روزه نذر معین
واجبست براو که قبل از فجر غسل کند تا اول فجر را دریابد با طهارت وهرگاه مندوب
یا واجب موسع باشد مراد از وجوب غسل کردن از جنابت از برای ان اینست که هرگاه
خواهد که روزه بگیرد بنحویکه صحیح باشد ودر فعل ان مرتکب امر حرامی نشده
باشد باید که قبل از فجر غسل کند وبدانکه اظهر واشهر انست که غسل جنابت فی
نفسه مستحبست نه واجب واینکه واجب میشود بوسیله وجوب شرعی مگر انکه
یکی از امور مزبوره براو بالفعل واجب شوند ووقت انها داخل شود مگر در روزه که
کافیست در وجوب غسل بر مکلف از برای ان انکه ظن ببقای خود بشرایط تکلیف
تا دخول وقتش داشته باشد ولهذا اکثر علما فرموده اند انکه وقت غسل جنابت در
باره کسیکه روزه واجب معینی براو باشد تمام شب از روزه است پس در هر جزئی
از اجزای شب که واقع شود واجب واقع شده است ولیکن احوط بنا بر قول اکثر
که ینیت وجوب را در واجب لازم میدانند انست که در غیر از جزء اخر از شب اکتفا
بنیت قربت کند وهرگاه کسی در شب جنب شده باشد [illegible] که هرگاه
شروع در غسل نکند تا اول فجر تمام نماز او یا بعضی از ان در خارج وقت واقع شود بسبب
کوتاهی ما بین الطلوعین چنانکه در بعضی اماکن شمالیه اتفاق میشود در
که واجب باشد براو که در شب غسل کند ونماز فجر در باره او مثل روزه واجب
معینست مقام سیوم در بیان غایاتیست که غسل جنابت از برای انها مستحبست
بدانکه جمیع چیزهائیکه وضو ساختن از برای انها مستحبست در باره کسیکه محدث
باشد بحدث اصغر غسل کردن از برای انها نیز مستحبست در باره کسیکه جنب شده
باشد

باشد مثل خوردن واشامیدن وخوابیدن وجماع کردن ونماز میت وحمل نمودن قران
وتلاوه ازان ومس کردن مجلدان وذکر خدا نمودن وزیارت کردن اهل قبور وغیر انها
از انچه مفصلا در باب وضو مذکور شد مگر انچه در مقام سابق معلوم شد که
غسل جنابت از برای انها واجبست مثل دخول در مسجدین ولبث در سایر مساجد
وقرائت سور عزایم ومکرر ذکر کردن حایض ونفسا بدل از فرایض وتجدید طهارت زیرا
که مخصوص بوضو دون از غسل وبر فرض انکه تجدید مطلق طهارت مستحب باشد
چنانکه ظاهر بعضی اخبار است غسل ثانی غسل جنابت نخواهد بود وانچه از غایات که
در این باب مخصوص وارد شده است علاوه بر انچه مذکور شد خضاب نمودن
ریش است بحنا زیرا که مکروه است که جنب قبل از غسل خضاب کند یا خضاب
بسته خود را جنب کند مقام چهارم در بیان کیفیت این غسل است بدانکه این غسل
وهمچنین سایر اغسال بر دو قسم اند ترتیبی وارتماسی واول افضل است از ثانی وبا
هست که معین میشود در باره بعضی چون صایم وکیفیت قسم اول انست که هرگاه
بدن نجس باشد بمنی یا بول یا غیر ان از نجاسات انکه اول ازاله شوید بعد از ان بشوید
تمام سر را تا پایین گردن بنحویکه اب بران جاری شود بعد ازان تمام نصف راست
بدن از سر کتف تا سر انگشتان پا بعد ازان تمام نصف چپ را بطریق نصف راست
وبهر نحو که اعضای ثلثه را بشوید کافیست پس لازم نیست در هیچیک از سر و
شقتین انکه ابتدا باعلای انها کند بلکه جایز است که ابتدا باسفل یا وسط انها
کند وهمچنین لازم نیست اینکه بظرفی یا بکفهای دست اب را بر انها ریزد چنانکه
بعضی فضلای عصر توهم کرده اند بلکه جایز است که اعضای مذکوره را بترتیب در
اب فرو برد باینکه اول سر وگردن را در اب فرو برد بعد ازان شق ایمن را بعد ازان
شق ایسر را یا انکه بعضی را باب ریختن بشوید وبعضی را بفرو بردن در اب
پس بنا براین جایز است که تمام بدن را سه مرتبه در اب فرو برد ودر هر مرتبه یکی
از اعضای ثلثه را بترتیب قصد کند بلکه بعضی از متاخرین تجویز نموده اند انکه

اول تمام بدن را در اب فرو برد بدون قصد غسل بعد از ان در زیر اب نیت غسل کند و
بسم مرتبه بدن خود را حرکت دهد و در هر یک از انها قصد شستن یکی از اعضا
نماید و احوط انست که مهما امکن ابرا بر عضو وارد کند بر عضو دا بر اب و اما
قسم دویم که ارتماسی است پس کیفیتش انست که بعد از ازاله نجاست از بدن نیت
کند بعد از ان بلا فاصله تمام بدن را در اب فرو برد بنحوی که بقدر سر موی از ان
بیرون از اب نماند پس کافی نیست اینکه بعض بدن را در اب فرو برد و بعد از بیرون
اوردن ان بقیه بدن را بلا فاصله در اب فرو برد بلکه باید تمام بدن در یک ان
در زیر اب باشد هر چند که بتدریج اجزاء در اب فرو برد و بنا بر این هرگاه در
نهری غسل کند و قبل از فرو بردن اعالی بدن در اب پاهای او در گل فرو رود در
صحت غسل او تاملی هست و احوط انست که بدن خود را سیما از ناف ببالا در
حال نیت کردن بیرون از اب دارد انگاه دفعه تمام بدن را در ان فرو برد بنحوی که فاصله
عرفیه میان فرو بردن عضوی و فرو بردن عضو دیگر بهم نرسد و اکثر علما این را لازم
دانسته اند و جمعی از علما جایز دانسته اند غسل ارتماسی را در زیر باران بسیار
تندی که در ان واصل گردد تمام بدن جاری شود و همچنین در زیر ناودان بزرگ پر اب
و مانند ان از مجاری اب و احوط در جمیع این صور انست که غسل ترتیبی را احتیاط
کند بنحوی که سابقا مذکور شد مقام پنجم در بیان شرایط غسل است و ان چند
امر است اول انست که حق واجب فوری چون اداء دین و خمس و زکوة و رد ودیعه
و مانند ان از حقوق بشر و همچنین نماز واجب فوری و مانند ان از حقوق
حقتعالی بر او نباشد که منافی باشند با غسل کردن در زمان او باشد و الا غسل او
غیر مقبول بلکه باطل است مگر انکه در تنگی وقت واقع شود و مراعات این شرط
در غسل جنابت بسیار مهم است زیرا که هرگاه اهمال در تحصیل این شرط کند و غسل
او باطل شود بطلان ان غالبا موجب باطل شدن نماز و روزه و حج او میشود
بعلاوه انکه موجب واقع شدن در محرمات بسیار میگردد چون داخل شدن
در مسـ

در مساجد و تلاوت عزایم بلکه مطلق قران هرگاه از هفتاد ایه تجاوز نماید بنا بر قولی
و مس کردن قران و اسم خداوند رحمن و غیر ان از انچه سابقا مذکور شد دویم نیت را
و معنی ان در باب وضو مذکور شد انشاء الله در باب نماز نیز خواهد امد و
محل نیت در غسل ترتیبی بنا بر مشهور وقت شروع کردن است بشستن سر و گردن
و در غسل ارتماسی وقت فرو کردن بدن است در زیر اب و حکم ضم کردن نیت ریا
و قصد خنک کردن بدن و تعلیم نمودن غیر و مانند انها از چیزها یکه با قربة
ضم میشوند بنحوی است که در وضو مذکور شد و مشهور انست که در غسل جنابة
واجبی که بقصد داخل شدن در نماز بجا اورده میشود چنین نیت میکند که
اغتسل ترتیبا یا ارتماسا لرفع حدث الجنابة و استباحة الصلوة لوجوبه قربة
الی الله تعالی یعنی غسل ترتیبی یا ارتماسی میکنم از برای دفع حدث جنابت و مباح
شدن نماز چونکه واجبست بر من برای تقرب بخدا تعالی و هرگاه قبل از داخل
شدن وقت نماز غسل کند چنین نیت میکند که اغتسل ترتیبا یا ارتماسا لرفع
حدث الجنابة قربة الی الله تعالی و هرگاه قبل از فجر از برای مباح بودن روزه واجبی
معین چون روزه ماه مبارک رمضان غسل کند چنین نیت میکند که اغتسل ترتیبا
یا ارتماسا لرفع حدث الجنابة و استباحة الصوم لوجوبه قربة الی الله تعالی سوم انست
که اب غسل چون اب وضو طاهر و مطهر و مطلق و مباح باشد و همچنین باید که
مکان غسل کردن سیما در ارتماسی و محل ریختن غساله و ظرفی که از ان اب بر میدارد
یا با ان ابرا بر اعضا میریزد مباح باشد عینا و منفعة اصلا و فضاء و حکم ظرف
طلا و نقره حکم ظرف غصبی است و سایر تفاصیل این شرط و فروع ان بنحوی است
که در وضو مذکور شد چهارم انست که با قدرة بر مباشرة افعال غسل دیگری
او را غسل ندهد و شریک با او در ان نیز نشود چنانکه در وضو گذشت پنجم
ترتیب است و مراعاة این شرط لازم است در غسل ترتیبی نه ارتماسی و مراد از
ترتیب اینست که اول تمام سر را با پایین گردن بشوید و تا از ان فارغ نشود شروع

در شق ایمن نکند وتا از تمام شق ایمن فارغ نشود شروع در شق ایسر نکند وبنا
براین لازم است که حظ موهومی که فاصله است میان کردن وشق ایسر اعنی حد
مشترک که محتمل است دخولش در هریک از آن دو عضو دو بار بشوید یکبار با سر
وگردن وبار دیگر با شق ایسر تا او را قطع حاصل شود باینکه تمام هریک از آن دو
عضو را در محل خودش شسته است وانکه شروع در عضو متاخر نکرده است
مگر بعد از فارغ شدن از تمام عضو متقدم واما حد مشترکی که فاصله است
میانه سر وگردن وشق ایمن یا میانه شق ایمن وایسر از پیش وپس پس در آن
مخیر است میانه آنکه بیزد ومرتبه بشوید با هر عضوی یکمرتبه یا آنکه از یکمرتبه
در ما بین آن دو عضو بشوید وقصد کند آنکه اگر در نفس الامر از جمله عضو
سابق است از آن محسوب شود واگر از جمله عضو لاحق است اولا پس بنا
براین ذکر او دو مرتبه محسوب شود یکمرتبه با شق ایمن ومرتبه دیگر با شق ایسر یا آنکه
بعد از فارغ شدن از تمام شق ایمن یکمرتبه از آن محسوب بعد از آن شروع در شق
ایسر میکند وقصد میکند آنکه اگر در واقع محسوب است از شق ایمن اخر آن
باشد واگر محسوب است از شق ایسر اول این وهمچنین است حال سایر عورتین
از دبر وبیضتین مبنا بر تصریح بعضی اکابر واظهر نزد احقر آنست که باید هریک
از دبر وبیضتین را دو بار بشوید یا نصف ایمن را با شق ایمن ونصف ایسر
از آن با شق ایسر بلی در قدر مشترک میانه دو نصف دبر وبیضتین مخیر است
میانه امورین مذکورین وهمچنین است حکم قبل زن بلکه احوط در ذکر نیز آنست
که بطریق مذکور در سایر عورت عمل کند وکسیکه دو سر داشته باشد احوط
آنست که هر دو را بشوید وتا از شستن هر دو فارغ نشود شروع در شق
ایمن نکند هر چند که زاید از اصلی ممتاز باشد وبدانکه ترتیب معتبر است
در اعضای ثلثه نه در اجزای آنها پس جایز است در هریک از آنها آنکه اسافل
از اقبل از اعالی بشوید واما موالات پس در غسل ترتیبی باجماع معتبر نیست

بلکه

بلکه جایز است که یکی از اعضای ثلثه را صبح بشوید ودیگری را ظهر وثالث را عصر بلکه
بنابر اظهر خواهد امد از اینکه واقع شدن حدث اصغر در اثنای غسل جنابت
مبطل آن نمیشود جایز است که میانه اجزای غسل بیش از یک روز فاصله شود پس
هرگاه مسافر جنب شده باشد ودر راه او آبهای بسیار کم در مواضع دور
از هم باشد وظرفی با او نباشد که آنها را جمع کند جایز است بلکه لازم است که
بهریک از آنها که میرسد قدری از غسل را بعمل اورد تا با تمام رسد اگرچه یک روز
یا بیشتر میانه آنها فاصله شود وهمچنین لازم نیست مراعات موالات در
اجزای هریک از اعضای ثلثه واما غسل ارتماسی پس مشهور در آن وجوب مراعات
موالات است باینکه جمیع بدن را یکدفعه در آب فرو برد واگرچه در دلیل آن
مناقشه میتوان نمود ولکن احوط آنست که بمقتضای آن عمل کنند چنانکه مذکور
شد شرط آنست که تمام بدن پاک باشد تا آب غسل جاری شود بر محل طاهر
وبعضی از فقها حکم کرده‌اند باینکه هرگاه جرم نجاست در بدن نباشد ودر
تطهیر آن تعدد غسل معتبر نباشد کافیست یکمرتبه آب ریختن بقصد غسل
وغسل واظهر واشهر آنست که یکمرتبه آب ریختن کافی نیست بلکه باید دو مرتبه
آب بر آن بریزد اول بنیت غسل بفتح غین دوم بنیت غسل بضم غین بلی در غسل ارتماسی
وهمچنین در ترتیبی ارتماسی دور نیست جواز اکتفا نمودن بیکمرتبه فرو بردن
تمام بدن یا عضو در آب بقصد آنکه اول غسل حاصل شود وبعد از آن غسل
اگرچه احوط در آن نیز تکرار است هفتم استیعاب است باینکه تمام بدن را بشوید
بنحویکه بقدر سر موئی نشسته نماند پس اگر حایلی در بدن باشد ازاله میکند
از آن یا حرکت میدهد تا آب بزیر آن رسد وهرگاه قطع دارد برسیدن آب
بزیر آن ولکن بطریق نفوذ دون از جریان احوط آنست که ازاله یا تحریک آن
کند بنحویکه آب بزیر آن جاری شود وبدانکه مشهور آنست که شستن در سوم
غسل لازم نیست واحوط شستن مطلق موها است سیما موی کوتاه هیکل از

رستنگاه خود تجاوز ننموده است واما بواطن پس خلافی در عدم وجوب غسل انها
نیست مگر گودی ناف وگودی سمت بالای گوش واطراف سوراخ گوش پس احوط
انست که ترک شستن انها نکند سیما اخیر اگرچه اظهر دران وجوب غسل است و
هرگاه انگشتان دست یا پا بهم چسبیده باشند بنحویکه مانع از وصول اب باجزاء
ان شود باید انها را از هم جدا کند تا اب بر جمیع انها جاری شود هشتم انست که
مانعی از استعمال اب نباشد چون بیم مرض یا عطش یا مانند ان از چیزهاییکه
موجب تیمم اند وهرگاه در استعمال اب مضرتی نباشد ولیکن مشقت و
زحمت بسیار داشته باشد اظهر انست که مخیر است میانه تیمم وغسل واحوط جمع است
وهرگاه در اخر وقت غسل کند بگمان اینکه وقت وسعت دارد وبعد از فراغ معلوم
شود که وقت گنجایش غسل با نماز نداشته است واینکه فرض او تیمم بوده است
غسل او باطل است بنا بر انکه جمعی از اکابر مجتهدین عصر فرموده اند اگرچه اظهر نزد
احقر صحت است ولیکن احوط انست که انرا اعاده نماید مقام ششم در بیان غسل
اضطراریست مثل غسل صاحب جبیره وغسل کردن بنحویکه در حال تقیه وماننده
ان واز انچه در باب وضوی اضطراری مذکور شد کیفیت غسل اضطراری واحکامش
باندک تاملی معلوم میشود پس احتیاجی به بیان انها بر وجه تفصیل نیست مقام
هفتم در بیان احکام این غسل است بدانکه احکام غسل از جهت شک کردن در خود ان
یا در شطور وشروط ان بعینها مثل احکام وضوست واما سایر احکام ان در
ضمن چند مسئله بیان میشوند مسئله اولی انست که با غسل جنابت وضو لازم
نیست بلکه مشهور انست که حرام است وبعضی قایل باستحباب ان شده اند و
احوط ترک است مسئله دویم انست که هرگاه در اثنای غسل جنابت ترتیبی حدث اصغری
واقع شود اظهر واشهر سیما نزد متاخرین انست که غسل را اتمام میکند وهرگاه خواهد
که نماز کند وضو میگیرد واحوط انست که با عمل مزبور اعاده ان نیز کند واحوط از ان
اینست که بعد از اتمام واعاده وقبل از وضو حدث اصغری بعمل اورد بعد از ان

وضو

وضو سازد واز همه انها بهتر انست که هرگاه ممکن شود جماع کند بعد از ان غسل
کند وجمعی حکم کرده اند باینکه غسل او باطل است واعاده ان بدون وضو بر او لازم است
وبعضی دیگر گفته اند که غسل را اتمام میکند وچیزی بر او نیست نه اعاده ونه وضو
واین قول بسیار ضعیف است وبدانکه حکم غسل ارتماسی در این باب حکم غسل ترتیبی است
اگرچه جمعی را گمان اینست که وقوع حدث اصغر در اثنای غسل ارتماسی ممکن نیست
باعتقاد اینکه غسل ارتماسی دفعی الحصول است زیرا که حاصل میشود بمجرد بودن تمام بدن
در زیر اب ولیکن حق انست که امتناعی دران نیست اگرچه بعید الوقوع است زیرا که
غسل ارتماسی عبارت است از فرو بردن تمام بدن در اب وپظاهر است که حصول ان
تدریجی است زیرا که هر عضوی را که در اب فرو برد بمجرد فرو بردن غسل ان متحقق میشود
بلی بنا بر ظاهر کلام فقهاء رضوان الله علیهم شرط است در صحت غسل ارتماسی نیز در
تحقق معنی ارتماس انکه تا تمام بدن را در اب فرو نبرده است چیزی از اجزای بدن را
از اب بیرون نیاورد واین شرط نظیر اشتراط موالاتست در وضو ولهذا در ارتماسی
که مبطل صوم است این شرط معتبر نیست با اینکه بر فرض تسلیم مقدمه مزبوره فرض
این مسئله دران نیز میتوان نمود وان بر این وجه میشود که حدث وغسل باهم مقارن
شوند یا انکه مسلوس حدث قبل از ارتماس باشد ومستمر باشد تا بعد از فراغ از غسل
چنانکه در مسلوس ومبطون ومستحاضه اتفاق میشود پس بنا بر این هرگاه در غسل
ترتیبی فرض شود مصادف بودن حدث اصغر با اتمام غسل باز حکم ان بنا بر مختار
همانست که مذکور شد بلی بنا بر قول بوجوب اعاده فقط که قول دویم است لازم
میاید که با خروج حدث اصغر نیز غسل کردن واشتغال بان نمودن جایز نباشد
واما سایر غسلها پس ظاهر عدم خلافست در اینکه تخلل حدث اصغر در اثنای
انها مبطل نیست بلکه موجب وضوست تنها مسئله سیوم انست که مؤنه غسل
جنابت زوجه بر زوج است مطلقا اعم از انکه زوجه فقیره باشد یا غنی زوج باعث
شود او را بر جماع یا بالعکس یا خواهش از هر دو باشد لیکن هرگاه زوجه از کسی

باشد که رفتن او بر سر آب بجهة تحصیل آب منافی با حال و معارض با جلال او نباشد
در اینصورة زوج مخیر است میان احضار آب از برای او و میان رخصت دادن مر او را تا
برود از برای تحصیل آب و هرگاه احتیاج شود بهیزم از برای گرم کردن آب حکم هیزم
نیز بعینه حکم آبست در آنچه مذکور شد و همچنین هرگاه ممکن نشود غسل کردن او
مگر در حمام اجرة حمام رفتن او بر زوج است مسئله چهارم آنست که هرگاه غسلهای
متعدده بر او واجب شده باشد پس اگر اسباب آنها از یک سنخ باشند مثل اینکه
دو مرتبه جماع کرده باشد یا آنکه یکمرتبه محتلم شده باشد و مرتبه دیگر جماع کرده باشد
بیک غسل کفایة میکند از برای رفع جمیع اعم از اینکه قصد کند رفع جمیع را یا نیز مگر آنکه
قصد کند رفع یکی را تنها پس اگر قصد رفع اخیر کند اظهر آنست که اعاده آن غسل
بر او لازم است و هرگاه قصد رفع اول کند اظهر عدم احتیاجست باعاده نظر
باینکه چون حدث دویم در حینی واقع شده است که صاحبش محدث بوده و مادام
بغسل پس نیز ناقض است مر طهارة سابقه را و نیز موجبست مر غسل را زیرا که اگر
موجب باشد یا موجب غسل اول است یا موجب غسل دیگر و این هر دو باطل است
زیرا که بنا بر اول تحصیل حاصل لازم میآید و بنا بر دویم مخالف اجماع بخلاف حدث
اول که هم ناقض طهارة است و هم موجب غسل و احوط آنست که قصد رفع مطلق
حدث جنابة کند نه هر دو و نه یکی بعینه و هرگاه اسباب آنها از دو سنخ باشند
مثل جنابة و مس میت یا جنابة و حیض پس هرگاه رفع جمیع را در غسل واحد قصد
کند همگی مرتفع میشوند و هرگاه قصد کند رفع یکی از آنها را بخصوصه لا غیر با
علم بوجود غیر آن همان آنکه قصد کرده است مرتفع میشود و هرگاه جاهل باشد
بوجود غیر آن یا غافل از آن دور نیست آنکه همگی مرتفع شوند بلکه در صورة علم
بوجود غیر نیز دور نیست رفع شدن جمیع هرگاه قصد کند رفع حدث اول را
بهمان علتی که آنفا مذکور شد و احوط آنست که غسل دیگر کند بقصد رفع آنچه
از احداث در او باقیست و بعضی گفته اند هرگاه قصد رفع حدث جنابة کند

سایر

چند سبب از اسباب غسل
جمع شوند پس
اکرم

[illegible]
اول و اخر

سایر احداث نیز مرتفع میشوند و هرگاه قصد غیر جنابة کند همان تنها مرتفع میشود
و وجه این فرق معلوم نیست و ظاهر آنست که هرگاه از برای هر یک غسل علیحده کند
صحیح است لیکن احوط آنست که بعد از جمیع غسل دیگر کند بقصد جمیع و بر فرض جمع
کردن در نیة غسل واحد میان رفع حدث جنابة و غیر آن از احداث که رفع نمیشوند
مگر بمجموع وضو و غسل وضو ساقط میشود مقام هشتم در بیان آداب غسل است
بدانکه اولی از برای کسیکه جنابة او بانزال باشد آنست که قبل از شروع بغسل بول
کند و هرگاه ممکن نباشد استبرا کند بنحویکه در آداب تخلی مذکور شد و جمعی
از فقها بول کردن را در صورة مفروضه واجب دانسته اند و فایده اش آنست که هرگاه انزال
کننده قبل از غسل بول کند بعد از آن رطوبتی از او بیرون آید مشتبه بمنی حکم میکند
باینکه منی نیست بخلاف آنکه هرگاه قبل از بول غسل کند زیرا که هرگاه رطوبتی مشتبهه
بعد از غسل از او بیرون آید حکم میکند باینکه منی است اعم از آنکه قادر بر بول کردن
باشد یا نه و استبرا بنحو مذکور در استنجا کرده باشد یا نه بنا بر احوط بلکه اشهر هم
اگرچه در صورة عدم قدرة داشتن بر بول و استبرا نمودن بنحو مزبور قول بطهارة آن
و عدم لزوم غسل در آن قوة دارد و همچنین مستحبست که دستهای خود را قبل از غسل
بلکه قبل از داخل نمودن آنها در ظرف آب سه مرتبه تا مرفق یا تا نصف ساعد یا
تا بند دست بشوید و اگر هرگاه در بدن او نجاستی باشد قبل از شروع بغسل آنرا
بشوید و بعضی واجب دانسته اند آنرا و آنکه بعد از شستن دستها و قبل از غسل
مضمضه و استنشاق کند بنحویکه در وضو گذشت و در حین شروع تسمیه کند
و اقلش آنست که بگوید بسم الله و اینکه هر یک از اعضای ثلثه را سه نوبت بشوید
و در حین شستن دست بر بدن بمالد اگرچه بداند که بدون دست مالیدن آب
جاری بر بدن میشود و اگر انگشتر و مانند آنرا بیرون آورد یا حرکت دهد
استظهارا اگرچه علم دارد باینکه مانع از وصول آب نیست و احوط در غسل ارتماسی
آنست که بیرون آورد انگشتر و مانند آنرا قبل از شروع و اکتفا بحرکة دادن

ان نکند و اگر ابرا بر اعضا وارد کند نه اعضا را بر اب چنانکه گذشت و ابیکه بمقدار
یکصاع اب کم قلیل زیاده است بریکمن تبریز غسل کند و اگر افعال غسل ترتیبی را
بی در پی بعمل اورد قبل انکه حدث اصغری از او واقع شود و اگر بدو ننده غسل
نکند در تحصیل مقدمات غسل و اگر احتناب کند از استعمال ابها بیکه وضو
گرفتن بانها مکروه است مثل اب کندیده و ابیکه باقتاب گرم شده و مانند ان
و اگر بخواند دعا را که درین باب وارد شده است و از جمله انها اینده عا است
که خواندنش بعد از فراغ مستحب است اللهم طهر قلبی و زک عملی واجعل ما عندک
خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین دویم از موجبات غسل
بیرون امدن خون حیض است از موضع طبیعی که فرج است یا از
موضعی دیگر که از برای او بهم رسیده باشد و درباره او عادی شده باشد
و نازل منزله موضع طبیعی گردیده باشد بشرط انکه در عرف وعادة
اهل لسان انرا خون حیض نیز گویند پس اگر از دهن او خونی بصفة
خون حیض بیرون اید چنانکه محقق ثانی نقل کرده اند از شهید اول حکایت
وقوع چنین امری را در عصر خود در ثبوت غسل بان تامل هست چرا که دهن
مخلوق شده است از برای فواید واغراض دیگر و ظاهر انست که در عرف اهل
لسان اطلاق خون حیض بران نیز نمیشود و بدانکه خون حیض خونی است
که خداوند عالم جل شانه وعم احسانه در جوف زنها خلق کرده است
بجهة مصلحة اولاد و تربیت ایشان پس چون زن حامله شد و روح
در جنین او دمیده شد بامر حق سبحانه و تعالی ان خون از راهی که بجهت
ان مقرر شده است داخل در شکم ان جنین میشود تا غذای وی گردد و
از گرسنگی نمیرد تا هنگامیکه بدنش مستحکم و چشمش برقوع گردد تا از
مجاورة سرما و گرما و مشاهدت نور و ضیاء و سایر صدمات

فی الحیض

دنیا ضرری

دنیا ضرری بچشمش و اسیبی بجثه‌اش نرسد انگاه تا هر لازم
الاتباع خداوند متعال و یگانه بی‌شبه و مثال از تنگنای
زهدان بو سعتگاه این جهان منتقل شود و چون بیرون امد
ان المعمور خداوند عالم و پروردگار جمیع امم لباس کلگون خونین را
از ان خلع نموده کسوت سفیدی شیر را بر ان مخلع میسازد
و از راهی که بجهت ان مقرر شده بسوی پستانها جاری مینماید
که گویا دو چشمه کند او بخته پر از شیر که در هر وقتی که محتاج
غذا شود از هر کدام که خواهد تناول کند و این شیر مانند
دو چشمه از برای او جاری است تا زمانی که اعضا و امعای اش
مستحکم تر گردد و قدرت بر خوردن اغذیه غلیظه چون نان
و برنج و گوشت و خرما و مانند ان بهم رساند فتبارک الله
احسن الخالقین و از انچه مذکور شد علت عدم حایض شدن

زنان حامله و مرضعه مگر بر سبیل ندرة معلوم شد و
اما حایض شدن پس علتش انست که هرگاه زن خالی از حمل
و ارضاع باشد ان خون بمصرف نمیشود و در رحم محتبس
میگردد لاجرم حق سبحانه و تعالی بمقتضای حکمة بالغه خود
مقرر فرموده که در هر ماهی هفت روز یا بیشتر یا کمتر
بحسب اختلاف امزجه در قوت و ضعف رحم انرا
قذف نماید و بیرونش اندازد تا بر سر هم جمع نشود و موجب
ضررها و مرضهای مزمنه نگردد و بنابراین خون حیض
مانند بول و منی چیزی است معروف سیما در میانه زنها
چنانکه در بعض احادیث معتبره نیز وارد شده است
که امام بحق ناطق حضرة امام جعفر صادق ع بزنی که از

علامات حیض

علامات خون حیض از ایشان سؤال کرده بود فرمودند کلامی را
که ملخص ترجمه اش اینست که در خون حیض خفائی و اشتباهی
نیست زیرا که خون حیض خونی است سیاه و گرم که
صاحبش سوزش از ان می یابد و خون استحاضه خونی است
فاسد و سرد پس ان زن روی بکنیز خود کرد و از روی تعجب
بوی گفت که ایا گمان داری بگو قسم زن بوده است که از
دقایق امور دیگر مختص است بایشان خبر میدهد و ایضا
از مخضوع وارد شده است که در جواب زنی که از حکم
استمرار خون از ایشان سوال کرده بود فرمودند کلامی را
که ملخص ترجمه اش اینست که خون حیض گرم و تازه و سیاه است
و با قوت و سوزش است و خون استحاضه زرد و سرد است
راوی گوید پس ان زن بیرون رفت در حالیکه با خود خطاب
میکرد و میگفت اگر زن میبود در بیان این مطلب زیاده بر
این نمیتوانست گفت و بدانکه از اخبار مزبوره و غیر انها
مستفاد میشود انکه خون حیض چنانکه علما ذکر کرده اند
در اغلب گرم است و سرخ تیره رنگ که بسیاهی میزند
و غلیظ یعنی بسته و طری یعنی تازه و با قوه و سوزش
بیرون میاید و جمعی از علما در اوصافش تعفن و بد بوئی را
نیز ذکر کرده اند و اگر چه اخبار خالی اند از ذکر ان لیکن بعضی
از محققین فرموده اند که بتجربه صدق این علامت معلوم
شده است و از علاماتش اینست که قبل از تمام شدن
نه سال و بعد از رسیدن سن یاس نمیباشد و سن
یاس بنا بر اظهر و اشهر در میانه متاخرین تمام شدن پنجاه سال است

تفصیل علامات حیض

درغیر

در غیر قرشیه و شصت است در قرشیه و مراد از سال در
امثال این مقام سال شرعی است که انرا سال هلالی و قمری
نیز میخوانند نه سال نجومی که انرا سال شمسی نیز میخوانند
مینامند و مراد از قرشیه کسی است که نسبتش او از طرف
پدر و مادر یا از طرف پدر تنها بنضر بن کنانه که یکی است
از اجداد نبی منتهی شود و هرگاه از مادر تنها بوی منتهی
شود در حکم او خلاف است و قول باینکه در حکم قرشیه است
قوة دارد و بنابراین هرگاه سن زن معلوم است در حکم
او اشکالی نیست و الا مشکل است و اظهر انست که هرگاه
از دختری بیرون اید که احتمال میدهد تمام شدن نه را
حکم حیض را دارد چنانکه هرگاه از زنی بیرون اید که شک
دارد در رسیدنش بحد یاس نیز حکم حیض را دارد و هرگاه
مشتبه شود بخون بکارت که انرا بعربی عذره میگویند
پس بر او واجب است که قدری پنبه بردارد و اندکی صبر
کند انگاه با تانی انرا بیرون اورد اگر خون پنبه را فرو
برده است یا در ان فرو رفته است معلوم میشود که
حیض است و هرگاه طوق وار بر روی ان زده است
معلوم میشود که خون عذره است و هرگاه مشتبه
شود بخون جراحت پس بر او لازم است که انگشت میانین
خود را داخل کند و اندکی صبر کند انگاه با تانی انرا بیرون
اورد و ملاحظه ان نماید پس اگر معلوم شود که از جانب
چپ بیرون امده است حکم میکند باینکه خون حیض است
و هرگاه معلوم شود که از جانب راست بیرون امده است

اشتباه بعذره

اشتباه بجراحه

حکم میشود باینکه از جراحت است و انصاف اینست که در
مطرد بودن این علامت سیما در صورة بیرون امدن از
جانب چپ اشکال نیست چرا که ممکن است که
در جانب چپ رحم جراحتی یا قرحه بهم رسیده باشد لیکن
چون بنای این علامات بر ظن است و حدیث معتبر نیز
دلالت بران دارد احتمال مزبور قدح در علامت بودن ان
نمیکند و از جمله علامات و ضوابط انست که از سه روز
کمتر نمیباشد پس هرگاه یکروز یا دو روز خون بیند انگاه
قطع شود و دیگر نبیند تا ده روز بگذرد بی شبهه خون
حیض نیست اما اگر قبل از ده روز تمام سه روز را ببیند
در حکم ان خلاف است و اظهر و اشهر نیز انست که حیض
نیست و کافی است در تحقق این شرط اینکه در هر یک از
این سه روز متوالی قدری ببیند بنحوی که در عرف اهل
لسان گفته شود سه روز خون دید و اظهر انست که
شب اول داخل نیست اگر چه احوط مراعاة انست
و بدانکه هرزنی که بعد از انکه سه روز متوالی یا بیشتر خون
دید خونش منقطع شد و بعد از یکروز یا بیشتر باز خون
دید و در روز دهم یا قبل از ان منقطع شد مجموع ان دو
خون را با ایام انقطاع حیض قرار میدهد باین معنی که
روزه را که در ایام پاکی گرفته است اعاده میکند و همچنین
هرگاه نماز قضائی در ان ایام کرده است اعاده میکند یعنی
حکم ببطلان ان نماز میکند پس اگر قضای ان نماز بر ذمه
او واجب بوده است اعاده میکند مگر انکه اجیر شده

بوده است برانکه در ان ایام مخصوص نماز کند که در این
صورة حکم بفساد اجاره او میشود و همچنین است حکم روزه
استیجاری که در ان روزها گرفته است و چنانکه حیض از
سه روز کمتر نمیباشد از ده روز بیشتر نیز نمیباشد پس
هرگاه از ده تجاوز نمود البته مجموع ان حیض نخواهد بود چنانکه
خواهد امد و از ضوابط انست که باید میانه ان و میانه
حیض دیگر که قبل از ان یا بعد از ان است ده روز فاصله
باشد و این اقل طهر است و از برای اکثر ان حدی نیست
زیرا که میشود در هر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر یکمرتبه حیض
بیند بلی غالب در زنها انست که در هر ماه یکمرتبه خون
میبینند نیز زیادتر و نیز کمتر و بنا بر این هرگاه در اول ماهی
خون دید با شرایط حیض و بعد از ده روز نیز خون دیگر
دید با شرایط مزبوره حکم میشود باینکه هر دو حیض اند
اگر چه هر دو در یکماه واقع شده باشند ~~بشرط انکه~~
~~بعد از ان معارض اقوی از ان بهم~~ نرسد و اگر هر خون
دو یکی بصفات خون استحاضه باشد چنانکه جمعی از
فقها تصریح بان کرده اند و لیکن بشرط انکه بعد از ان
معارض اقوی از ان بهم نرسد زیرا که از صور ان اینست
که زنی که عادتش قرار گرفته بود بر اینکه در اول هر ماهی
مثلا هفت روز حیض بیند در یکی از ماهها که در اول ان
نیز هفت روز معتاد خود را دیده بود بصفات خون
حیض از اول روز بیست و یکم تا اخر روز بیست و سوم
ان نیز خون دید بصفات خون استحاضه بعد از ان در

اول ماه دیگر هفت روز معتاد خود را نیز دید بصفات حیض
زیرا که بشبهه حکم میشود بانکه ان سه روز مخالف عادة
استحاضه بوده است نه حیض پس لازم است که قضای عبادتی
که در ان ترک کرده است بعمل اورد و از اینجهت شرط کردیم
که باید مابین ان خون و مابین حیض دیگر که بعد از انست
نیز اقل طهر فاصله شده باشد و اظهر و اشهر انست که حیض
با استبرا جمع میشوند لیکن حکم نمیشود بحیض بودن ان مگر
بشرط انکه اگر از زن حامله ذات العاده است در ایام عادتش
واقع شده باشد و هرگاه در غیر ذات العاده است بصفات
خون حیض باشد پس بنابراین هر خونی را که حامله ذات العاده
در غیر وقت عادتش میبیند حیض نیست اگرچه بصفات
حیض باشد مگر انکه قلیلی متقدم بر وقت عادتش شده باشد
یا قلیلی متاخر از ان و بصفات حیض نیز باشد که اظهر انست
که حکم حیض را دارد و بدانکه هر خونی را که زن بعد از بلوغ
و قبل از رسیدن بحد یاس ببیند و از سه روز کمتر و از ده
روز بیشتر نیست و میانه ان خون و خون دیگر که محکوم است
بحیض بودن اقل طهر که ده روز است فاصله باشد حکم
میشود بانکه حیض است اگرچه بصفات استحاضه باشد
و در غیر از وقت عادة مستقره اش واقع شده باشد یا
زیاده بر عدد عادتش باشد و بدان ایضا که هر زن حایضیکه
خونش بالکلیه منقطع شده باشد واجبست براو
که غسل کند و عبادتیرا که مشروطاند بپاک بودن از حیض
بجای اورد اگرچه ذات العادة مستقره باشد و هنوز ایام

بعض از ایام عادتش

بعضی از ایام عادتش

عادتش باقی باشد مگر انکه عادتش استقرار یافته باشد بر
منقطع شدن در اثنای عادت و ثانیا عود کردن چنانکه از
برای بسیاری از زنها اتفاق میشود که در واجب شدن
غسل براو بمجرد انقطاع معروض تاملی هست و بر تقدیر مشروعیت
غسل کردن از برای او البته باید ما عدای واجبهای معین را
از چیزهایکه مشروطند بپاک بودن از حیض چون قرائة
عزایم و مکث کردن در مساجد ترک کند و هرگاه غسل کرد
و نماز و روزه واجب معین را بعمل اورد بعد از ان خونش بنحوی
که عادت کرده بود عود کرد روزه زمان انقطاع را اعاده
میکند و بدانکه مشهور انست که واجب است بر هر زن
حایضی که بحسب ظاهر خونش قبل از ده روز منقطع
شده است و خواهد که غسل کند انکه اولا استبرا کند
اعم از انکه ذات العاده باشد یا نه و اعم از انکه ایام عادتش
تمام شده باشد یا نه و اولی در استبرا انست که بایستد
و شکم خود را به دیوار چسباند و پای چپ خود را بلند کند
بنحویکه سگ در وقت بول کردن میکند و بدست راست
قدری پنبه بردارد و قدری صبر کند بعد از ان بیرون
اورد پس اگر مطلقا بخون الوده نیست غسل میکند و
انتظار تمام شدن ایام عادت یا تمام شدن ده روز را
میکشد مگر در صورة ظن عود چنانکه مذکور شد و
هرگاه بخون الوده است پس اگرچه خونش بسیار کم باشد
صبر میکند تا انکه بالکلیه منقطع شود یا ایام عادتش تمام
شود بتفصیلی که خواهد امد یا ده روز بگذرد و بدان

ایضاً انکه هر خونی که از ده تجاوز نکرد حکم میشود بانکه مجموعش
خون حیض است اگرچه ذات العاده باشد واز ایام عادتش
تجاوز کرده باشد اما اگر از ده تجاوز کرد پس حکم ان مختلف
میشود بحسب اختلاف زنها در حیض زیرا که خالی نیست
از اینکه یا مبتدئه است یا ذات العاده است یا مضطربه و
بیان احکام هر یک بر وجه تفصیل موقوف است بر بیان معانی
الفاظ مزبوره پس در این باب سه فصل مذکور میشود
فصل اول در بیان معنی مبتداه واحکام انست بدانکه مبتداه
بنا بر ظاهر واشهر زنی را گویند که اول حیض دیدن او باشد
وقبل از ان خون حیض ندیده باشد وبعضی از علماء در
تفسیر ان گفته‌اند که ان زنی است که عادتش از برای او بهم
نرسیده باشد اگرچه قبل از ان مکرر خون دیده باشد پس
زنیکه دو مرتبه یا بیشتر خون حیض دیده باشد ولیکن
مختلف هم بحسب عدد وهم بحسب وقت مثل انکه در مرتبه
اول پنج روز دیده باشد در اول ماه ودر مرتبه دوم هفت
روز در وسط یا اخر ماه او را بر تفسیر اول مبتداه نمیگویند
وبنا بر تفسیر دوم از اقسام مبتداه خواهد بود وبدانکه از
خواص مبتداه انست که بمجرد خون دیدن حکم بحیض
بودن ان نمیکند بلکه صبر میکند وعبادات واجبه معینه را
احتیاطا بعمل میاورد بقصد انتظار واستظهار یعنی
طلب ظهور حال تا سه روز بگذرد پس اگر خونش مستمر
ماند تا سه روز حکم میکند بانکه مجموع خون حیض است
وانچه بر حایض حرام است از نماز وروزه وغیر ان ترک میکند

وهرگاه

وهرگاه در ان ایام روزه واجبه گرفته است اعاده میکند
واگر قبل از سه روز منقطع شود حکم میکند بانکه حیض نبوده است
ونماز وروزه که در ان ایام بعمل اورده است صحیح است
لیکن اظهر نزد احقر انست که وجوب استظهار در صورتیست
که خون او بصفات خون حیض نباشد چنانکه جمعی از محققین
قائل شده‌اند اگرچه خلاف مشهور است اما اگر
بصفات خون حیض باشد بمجرد خون دیدن ترک عبادت
میکند وعلی ای حال واجبست بر او که بمجرد خون دیدن
اگرچه بصفات خون حیض نباشد ترک کند جمیع انچیزهائی را
که بر حایض حرام است از قرائت عزایم ومکث نمودن در مساجد
ونماز وروزه مستحبی وغیر ان مگر نماز وروزه واجب معین
که انها را بعمل میاورد بشرط مذکور واز جمله احکام مختصه مبتداه
انست که هرگاه خون او از ده گذشت رجوع میکند بتمیز
اگر خونی را که تا انوقت دیده است مختلف بوده است
یعنی بعضی از ان بصفت خون حیض بوده است وبعضی
بصفت خون استحاضه که ضد صفت حیض است
بشروطی که مذکور خواهند شد ومراد از رجوع کردن بتمیز
انست که هر خونی که مشابه خون حیض است حیض قرار میدهد
وهر خونیکه مشابه خون استحاضه است استحاضه قرار
میدهد اعم از انکه اوایل خون که در مجموع ایام مفروضه
دیده است مشابه حیض باشد یا اواسط یا اواخر ان و
بدانکه مشهور در میان علماء انست که در رجوع کردن بتمیز
سه شرط معتبر است اول انست که خون مشابه حیض کمتر

از سه روز متوالی نباشد دویم اگر بیش از ده روز نباشد
سویم اگر خونی که مشابه بخون حیض است در دو طرف خون
هرگاه او واقع شده است باید خون غیر مشابه بحیض که
در مابین آن دو خون واقع شده است تنها یا با ایام
پاکی کمتر از ده روز که اقل طهر است نباشد و جمعی از فقهاء
شرط اخیر را اعتبار نکرده‌اند و اظهر لزوم اعتبار آنست چنانکه
اکثر قائل شده‌اند و هرگاه مجموع خون او بر یک حال باشد
یا بعضی از شروط مذکوره را نداشته باشد رجوع میکند
بعادت زنان دیگر از اقارب و خویشان وی اند خواه آنکه
از طرف پدر و مادر هر دو با او قرابت داشته باشند
چون خواهر ابی و امی یا از طرف پدر تنها چون عمه و جده پدری
یا از طرف مادر تنها چون خاله و جده مادری و همچنین
فرقی نیست در حکم مزبور ما بین آنکه زنهای معروضه با او
در سن مساوی باشند یا نه از اهل یک بلد باشند یا نه
اگر چه بعضی محققین هر دو شرط را اعتبار کرده‌اند و خالی از
وجهی نیست لیکن اظهر و اشهر عدم اعتبار آنها است بلی
هرگاه فرض شود اینکه عادت اقارب و خویشان او
مختلف است باین طریق که عادة همسنان او طرا هفت است ۲ از خویشان م
و عادة آنها که در سن از او بزرگتراند مثلا شش یا اینکه ۳ از خویشان م
عادة خویشان که همشهری وی اند هفت و عادت خویشان دیگر
در بلد دیگر اند شش دور نیست که رجوع بعادت
همسنان یا همشهریان خود تواند کرد لیکن بشرط آنکه کثرتی
در آنها باشد که از توافق آنها در عدد ظن بموافق بودن
عادت

عادت خود با ایشان حاصل شود و مراد از رجوع کردن بعادت
خویشان آنست که بعدد ایام عادت ایشان را حیض قرار
میدهد و باقی را استحاضه و لیکن در تعیین محل آن مخیر است
و شاید اوایل خون خود را حیض قرار میدهد دادن اوسط
و اولی باشد مگر آنکه اواسط یا اواخرش شبیه‌تر باشد بخون
حیض که در اینصورة عمل میکند بانچه در نظرش ارجح است
و هرگاه رجوع کردن بعادت خویشان ممکن نباشد بعلت عدم
امکان اطلاع بر عادت ایشان یا بعلت اختلاف ایشان در
عادت جمعی از فقهاء فرموده‌اند رجوع میکند بعادت همسنان
خود از اهل بلد هرگاه متفق باشند و مطلع شدن بر آن
ممکن باشد و الا عمل میکند بانچه در اخبار وارد شده است
و علما را در آن نیز اقوال بسیار هست و احوط بلکه اظهر
نیز آنست که عمل کند بروایة هفت و بیست سه یعنی که
از هر ماهی هفت روز را حیض قرار دهد و بیست و سه
روز را استحاضه تا آنکه عادتی از برای او بهم رسد و بنا انکه بنا
بر آنکه واجب باشد رجوع کردن بعادت خویشان یا همسنان
هرگاه خویشان یا همسنان خبر دهند بآنکه عادت ما هفت
روز بوده است مثلا تصدیق ایشان باید کرد اگر چه فاسق
باشند بلکه اگر چه سنی یا کافر باشند مگر آنکه معلوم الکذب
باشند و اما در صورتیکه جمیع آنها یا بعضی از آنها مظنون
الکذب باشند پس دور نیست که عمل بقول آنها نیز توان
نمود و بنا بر آنکه ایضا رجوع کردن بعادت خویشان و همسنان
مختص است بعدد دون از وقت چنانکه بآن اشاره شد

پس بنابراین هرگاه فرض شود انکه جمیع اقارب او بحسب عدد و وقت متفق اند باز در تعیین وقت متابعت ایشان لازم نیست اگرچه احوط است لیکن بشرط عدم معارض و بدان ایضا انکه زنیکه مکرر خون دیده باشد و لیکن مختلف هم بحسب عدد وهم بحسب وقت در جمیع انچه در این فصل مذکور شد با مبتداه شریک است بلکه هرگاه بعد از استقرار عادت عددیه و وقتیه هر دو یا عددیه تنها یا وقتیه تنها چند مرتبه دیگر خون را مختلف ببیند هم بحسب عدد و هم بحسب وقت بـ انکه از ده تجاوز کند اظهر انست که در احکام مذکوره حکم مبتداه را دارد خصوصا در وقتی که گمان کند که بعلت مرضی یا عارضی دیگر تغیر و انحراف در مزاج او بهم رسیده است و هنوز انقلب باقی است

فصل دوم در بیان معانی اقسام ذات العاده و احکام انهاست بدانکه ذات العاده زنیرا گویند که دو مرتبه یا بیشتر خون حیض را مساوی ببیند پس اگر هم بحسب عدد مساوی بیند و هم بحسب وقت مثل انکه مرتبه اول هفت روز دید از اول ماه و در مرتبه دوم نیز هفت روز دید از اول ماه انرا ذات العاده عددیه و وقتیه مینامند و این قسم از عادت بهترین اقسام عادات است بحسب نفع و اگر بحسب عدد تنها مساوی بیند نه بحسب وقت مثل انکه در مرتبه اول پنج روز دید از اول ماه و در مرتبه دوم پنج روز دید لیکن در وسط یا اخر همان ماه یا ماه دیگر انرا ذات العاده عددیه مینامند و اگر بحسب وقت تنها مساوی بیند نه بحسب عدد مثل انکه در مرتبه اول

هفت روز دید از اول ماه و در مرتبه دوم چهار روز دید لیکن نیز در اول ماه انرا ذات العاده وقتیه مینامند و بعضی از مجتهدین مثال اخیر را از مقوله ذات العاده عددیه و وقتیه دانسته اند و گفته اند که در مثال مذکور عادت عددیه و وقتیه او چهار روز است و بنابراین ذات العاده وقتیه تنها ممکن نباشد مگر انکه در اول امر ذات العاده عددیه و وقتیه هر دو باشد لیکن عدد خود را فراموش کرده باشد و بدانکه اظهر و اشهر انست که شرط نیست در تحقق عادت عددیه تنها انکه ان خونهائی که بان صاحب عادت شده است در دو ماه ببیند بلکه ممکن است که در یکماه ببیند چنانکه اشاره شد و همچنین شرط نیست در تحقق هیچیک از اقسام ثلثه عادت ~~انکه دو خون نیز که متساوی بودن انها صاحب عادت شده است در دو ماه ببیند بلکه ممکن است که در یکماه ببیند چنانکه اشاره شد و همچنین شرط نیست در تحقق هیچیک از اقسام ثلثه عادت~~ انکه دو خونیرا که بمساوی بودن انها صاحب عادت شده است در دو ماه متوالی ببیند بلکه هرگاه فرض شود در اول ماه رجب مثلا هفت روز خون دید و در ماه شعبان و رمضان مطلقا خون ندید و در اول ماه شوال نیز هفت روز خون دید باز حکم ذات العاده را دارد اگرچه برخلاف عادت در ماه ذی قعده که متصل است بماه شوال نیز خون ببیند و خونش از عادت تجاوز کند یا از ده بگذرد که باز ممکن است که اعمال ذات العاده را بجا اورد بلی هرگاه فرض شود انکه در

اول ماه رجب مثلا هفت روز دید و در وسط ماه شعبان
پنج روز و در اول ماه مبارک رمضان نیز هفت روز عادة
بان محقق نمیشود و اما انکه شرط نیست ایضا در تحقق عادت
انکه در اول خون دیدن بهم رسد بلکه هرگاه بعد از انکه یک
سال یا بیشتر خون حیض را مختلف العدد والوقت دید
دو خون متساوی دید نیز حکم ذات العاده را دارد و همچنین
شرط نیست در تحقق هیچیک از اقسام ثلثه عادت انکه
مسبوق بعادت دیگر نباشد بلکه میشود که عادت عددیه
تنها مبدل شود بعادت عددیه و وقتیه هر دو یا بعادت
وقتیه تنها یا بعکس یعنی انکه عادت عددیه و وقتیه یا وقتیه
تنها بدل شود بعددیه تنها و همچنین است حال سایر صور
و همچنین شرط نیست در خونی که متساوی انها عادت بهم
میرسد انکه در اخذ و انقطاع مساوی باشد بلکه ممکن است
در جمیع اقسام ثلثه عادت انکه بتساوی دو خون در صفات
بهم رسد مثل انکه در مبتداه بتفسیر مشهور فرض کنیم که
دو ماه متوالی یا بیشتر خون دید بر سبیل اتصال ولیکن خونش
از روز اول ماه اول بصفات حیض بود تا اخر روز هفتم
انگه صفاتش مبدل شد بصفات استحاضه و بر صفات
استحاضه مستمر و باقی ماند تا اخر ماه و در ماه ثانی نیز بر همین
دستور یعنی از روز اول تا اخر روز هفتم بصفات حیض
بود انگاه صفاتش مبدل شد بصفات استحاضه و بران
حال باقی ماند تا اخر ماه زیرا که بنابراین فرض هفت روز اول
ماه عادت عددیه و وقتیه او خواهد بود پس در حین اشتباه

رجوع

رجوع بان باید کرد چنانکه خواهد امد چون معنی عادت
و اقسام انرا دانستی پس بدانکه ذات العاده با مبتداه سهیم
و مساوی است در جمیع احکامیکه در این باب مذکور شدند
یا بعد از این مذکور میشوند مگر در سر مسئله مسئله اولی
انست که ذات العاده وقتیه بمعنی اعم یعنی خواه انکه
عددیه هم باشد یا نه بمجرد خون دیدن عبادت و سایر افعالی را
که بر حایض حرامند ترک میکند بر سبیل وجوب مطلقا
یعنی اعم از انکه خونش بصفات خون حیض باشد یا نه و
بالجمله استظهار دیگر درباره مبتداه واجب یا مستحب بود
درباره او حرام است لیکن بشرط انکه خونرا در زمان معتاد
خود یا قلیلی قبل از ان یا بعد از گذشتن قلیلی از اول ان دیده
باشد پس اگر بقدر اقل طهری متقدم بران یا متاخر از ان
شود حکم مبتداه را دارد خواه انکه خون دیگر در ایام عادة
خود نیز دیده باشد یا نه و اما ذات العاده عددیه تنها
پس در این باب حکم مبتداه را دارد چنانکه اشاره نمودیم
و ظاهر جمعی از علما انست که مطلق ذات العاده اگر چه عددیه
تنها باشد بمجرد خون دیدن ترک عبادت میکند اگر چه
خونش بصفات خون استحاضه باشد و این قول خالی از
وجهی نیست اگر چه احوط بلکه اظهر نیز همانست که مذکور
شد مسئله دویم انست که ذات العاده عددیه و وقتیه
و ذات العاده عددیه تنها هرگاه خونش از ایام عادتش
تجاوز کند و بصفات حیض نباشد یعنی انکه بعد از انقطاع
ایام عادتش صفات استحاضه را بهم رساند اعمال

اشتراک مبتداه
با ذات العاده
در سه مسئله

تقیید با ظاهر در کلام و دانا و
فحمله ... بالمثال باشد
و اگر بر سبیل یقین باشد خالی از وجه
نیست اگر چه با کمال در کلام ...
اعدام ... منه

تقیید با وجه در استظهار
اگر چه خلاف معروف است

استحاضه را بجا میاورد اگرچه ایام عادتش کمتر از ده روز باشد
بخلاف مبتدئه که مادامیکه خونش از ده روز تجاوز نکرده است
ترک عبادات میکند اگرچه مجموع خون او بریک حال نباشد
واگر بعد از گذشتن مقدار عادت اقوام یا اقرانش
صفاتش مبدل شود بصفات استحاضه و بدانکه مشهور
در میانه متاخرین است که ذات العاده عددیه و وقتیه
وهمچنین ذات العاده عددیه تنها هرگاه خونش از ایام
عادتش تجاوز کند مستحب است از برای او استظهار
یعنی طلب ظهور حال کردن بترک عبادات اعم از انکه خونش
بصفات خون حیض باشد یا نه وجمعی استظهار مزبور را
واجب دانسته اند ونیز مشهور در میانه متاخرین است
که مخیر است در استظهار میانه یکروز یا دو روز یا سه روز
یا تمام شدن ده روز از اول خونش واحوط بلکه اظهر نیز
نزد احقر انست که اگر صفات خونش بمجرد تمام شدن
ایام عادتش مبدل شده است بصفات استحاضه
مطلقا استظهاری براو نیست نه وجوبا ونه استحبابا
اگرچه احوط انست که ماعدای نماز وروزه واجب معین را
از محرمات ترک کند وهرگاه مبدل نشده است بلکه
برحال خود باقی است ومطلقا تفاوتی میانه خون قبل از
عادت وخون بعد از عادتش نیست البته استظهار
میکند بترک کردن جمیع انچه بر حائض حرام است از عبادات
وغیر ان لیکن اگر خونش بصفات حیض است بر ترک محرمات
مزبوره مستمر میماند تا انکه بالکلیه منقطع شود یا

صفاتش

تمام روز در استظهار

تفصیل در وجوب مزبور در استظهار

صفاتش مبدل شود بصفات استحاضه یا ده روز از اول
حیضش بگذرد وهرگاه خونش از اول بصفات استحاضه
بوده است یا انکه قبل از تمام شدن ایام عادتش مشابه
استحاضه شده است بر ترک مزبوره باقی میماند تا انکه
بالکلیه منقطع شود یا ده روز بگذرد واما زنی که دو مرتبه
خون ببیند هردو در اول ماه لیکن یکی را مثلا هفت روز ببیند
ودیگری را چهار چنانکه در مثال ذات العاده وقتیه مذکور
شد پس بنا بر قول کسیکه انرا داخل در ذات العاده عددیه
و وقتیه هردو میداند حکمش انست که هرگاه از چهار
روز تجاوز کرد استظهار کند بتفصیلی که مذکور شد
واما بنا بر مشهور که انرا از افراد ذات العاده وقتیه تنها
میدانند پس حکم او دراین باب حکم مبتدئه است مسئله
سوم انست که هرگاه ذات العاده عددیه و وقتیه یا
عددیه تنها خونش از ده تجاوز کند بقدر ایام عادت
خود را حیض قرار میدهد وباقی را استحاضه پس اگر مجموع
خونش بریک حال باشد یا انکه بعض از شرایط عمل کردن
بتمیز در ان نباشد یا انکه خون مشابه بحیضش با ایام عادتش
توافق داشته باشند در حکم ان اشکالی نیست وهرگاه
خونش مختلف باشد وشرایط مزبوره ~~نیز در ان نباشد~~
در ان نیز باشد وخون مشابه بحیضش در غیر ایام عادتش
واقع شده باشد علما را در ان خلاف است ومشهور انست
که عادت مقدم است بر صفات پس در فرض مزبور ایام
عادتش را حیض قرار میدهد اگرچه بصفات استحاضه باشد

تعارض عادت با صفت

و باقی را استحاضه اگرچه بصفات حیض باشد و بعضی صفت را
مقدم بر عادت دانسته‌اند و بعضی قائل بتخییر شده‌اند
و اظهر قول مشهور است بدانکه این خلاف در صورتی است
که ما بین دو خون معروض اقل طهر فاصله نشده باشد و الا
هر دو را حیض قرار میدهد چرا که اصل در خون زن آنست
که خون حیض باشد پس هر خونیکه ممکن است آنرا
حیض قرار دهد لازم است که آنرا حیض قرار دهد اگرچه
مخالف با عادتش باشد فصل سوم در بیان معنی مضطربه و
بیان اقسام و احکام آنست بدانکه مضطربه زن صاحب عادتیرا
گویند که عادت خود را فراموش کرده باشد و آنرا ناسیه
نیز گویند پس بنابراین مضطربه را پنج قسم میباشد قسم اول
ذات العاده عددیه و وقتیه است که هم عدد خود را
فراموش کرده باشد و هم وقت را و این قسم را متحیره و ناسیة
العدد و الوقت نیز مینامند قسم دوم همان قسم است بعینه
لیکن عدد خود را تنها فراموش کرده باشد و وقت را ذاکر
باشد یعنی وقت آنرا فی الجمله بداند که مثلا در اول ماه یا
در وسط یا آخر آن بوده است و آنرا ناسیة العدد ذاکرة
الوقت میگویند قسم سوم نیز همان قسم اول است لیکن وقت
آنرا تنها فراموش کرده است و عدد آنرا میداند و آنرا ناسیة
الوقت ذاکرة العدد نیز مینامند قسم چهارم ذات العاده عددیه
تنهائی است که عدد خود را فراموش کرده باشد قسم پنجم ذات
العاده وقتیه تنهائی است که وقتش را فراموش کرده باشد
و ظاهر آنست که حکم این دو قسم بعینه مثل حکم قسم اول است

اقسام مضطربه

ولهذا

ولهذا جمعی از فقهاء از برای مضطربه بیش از سه قسم ذکر
نکرده‌اند چون معنی مضطربه و اقسام آنرا دانستی پس بدانکه
حکم مضطربه در جمیع احکامی که از برای حایض مقرر شده است
حکم مبتدئه است مگر در چند امر اول آنست که قسم دوم
از اقسام مذکوره مضطربه که ناسیة العدد ذاکرة
الوقت است مانند ذات العاده وقتیه بمجرد خون دیدن
در وقت عادتش یا قلیلی پیش از آن یا در اثنای آن ترک میکند
بر سبیل وجوب آنچه را که بر حایض حرام است از عبادة
و غیر آن و اما سایر اقسام مضطربه پس در این باب حکم
مبتدئه را دارند و مذکور شد آنکه احوط و اظهر نزد احقر در
آن آنست که اگر خونش بصفات حیض است بمجرد دیدن
آن ترک عبادات میکند و الا استظهار میکند بعمل آوردن
آن از روزه واجب معین تا سه روز و اما سایر افعالی که
بر حایض حرامند پس البته آنها را ترک میکند چنانکه در
مبتدئه مذکور شد دوم آنست سوم از آن که ناسیة الوقت
ذاکرة العدد است هرگاه بقدر ایام عادتش بگذرد غسل
حیض میکند بنا بر مشهور اگرچه هنوز خونش منقطع نشده
باشد لیکن هرگاه هنوز خونش بالکلیه منقطع نشده است
مشهور آنست که مستحب است از برای او استظهار
بقدر یکروز یا دو روز یا سه روز یا تا گذشتن ده روز
از اول خونش چنانکه مذکور شد و حق در اینجا نیز آنست
که هرگاه بمجرد تمام شدن ایام عادتش صفت خونش
مبدل بصفت خون استحاضه شود البته غسل حیض

میکند و اعمال استحاضه را بجا میاورد و نماز و روزه واجب
معین را بعمل میاورد تا بالکلیه منقطع شود یا وقت حیض
ماه دیگرش داخل شود والا واجب است براو استظهار
بنحویکه در ذات العاده گذشت سوم آنست که هرگاه
خونش از ده تجاوز کند پس اگر از قسم سوم است که ناسیة
الوقت ذاکرة العدد است همان عدد را حیض قرار میدهد
و باقیرا استحاضه و هرگاه از دو قسم دیگر است رجوع
بتمیز میکند پس انچه بصفات حیض است حیض
قرار میدهد و انچه بصفات استحاضه است استحاضه
بصفاتیکه مذکور شدند و هرگاه رجوع کردن بتمیز ممکن
نیست رجوع میکند باخبار و مذکور شد انکه احوط
اظهر بلکه انرا اصح آنست که عمل بروایة بیست و سه کند
یعنی انکه از هر سی روز هفت روز را حیض قرار دهد
و بیست و سه روز را استحاضه و اما سایر احکام مشترکه
حایض و کیفیت غسل حیض پس بیان انها مستدعی
بسط کلام است در چند مقام مقام اول در بیان چیزهائی
که بر حایض حرامند بدانکه جمیع چیزهائی که بر جنب حرامند
از نماز و روزه و طواف و مس کتابت قران و داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ص که در مدینه است و
مکث در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در انها و
خواندن چیزی از عزایم یعنی از سورهائیکه مشتمل اند بر
سجده واجب بر حایض نیز حرامند بتفصیلی که در باب
جنب مذکور شد و هرگاه در اثنای نماز یا روزه واجب

یا سنتی

یا سنتی حایض شود نماز را ترک میکند و روزه او باطل میشود
و قول بانکه هرگاه بعد از ادای اکثر نماز حایض شود نماز را
ترک میکند تا وقتیکه از حیض پاک شود انگاه غسل میکند
و نماز را از جائیکه گذاشته است تمام میکند بسیار نادر
و ضعیف است و بدان ایضا انکه علاوه بر انچه مذکور شد
چند چیز دیگر نیز بعلت حیض حرام میشود لیکن بعضی از
انها بر شوهرش حرام میشود و بعضی بر خودش اما انچه بر
شوهرش حرام میشود پس چند امر است اول طلاق است
بدانکه طلاق دادن حرام است و باطل مگر در صوری چند
که فقها در کتاب طلاق ذکر نموده اند دوم ظهار است بتفصیلی
که در باب ظهار ذکر شده است سوم جماع کردن است
زیرا که خلافی نیست در اینکه وطی زن حایض حرام است
و مستحل ان کافر است اگر ضرر خود نکند لیکن حرمت
ان مشروط است بچند امر اول انکه علم داشته باشد
بان یا زن خبر داده باشد او را اگرچه از خبر دادن او علم بلکه
ظن هم حاصل نشود لیکن بشرط انکه معلوم الکذب نباشد
و اما هرگاه از قراین ظن بکذب او حاصل شود اظهر انست
که حرام نمیشود و احوط اجتناب است و هرگاه از امارات
دیگر غیر از خبر دادن خود زن یا دو زن عادل دیگر ظن بحایض
بودن وی بهم رسد اظهر انست که اعتبار ندارد و موجب
وطی وی نمیشود بلی هرگاه تعیین کند با اینکه یکی از زنهایش
حایض است لیکن نمیداند که کدام یک حایض است براو
واجب است که از همه اجتناب کند هرگاه مشتبه نباشد

زنهای او شود و هرگاه مرد د میان چند نفر معین از آنها باشد
از آنها تنها اجتناب میکند نه از سایر زنها بیکیه علم بپاک
بودن ایشان دارد و هرگاه بعضی از آنها یکیه محل اشتباهند
خبر بپاک بودن خود دهند که در اینصورة تصدیق
هیچیک نمیتوانند کرد زیرا که مفروض است که علم قطعی دارد
بکذب بعض غیر معین از آنها لهذا تصدیق همگی نمیتوانند
کرد و تصدیق بعض دون بعض ترجیح است بلا مرجح و
چنانکه تصدیق کردن زنها و کنیزها در خبر دادن بحیض جایز
بلکه واجب است همچنین تصدیق کردن ایشان در پاک
شدن از آن نیز جایز است لیکن بشرط مذکور یعنی بشرط
عدم علم بکذب پس اگر مثلا بعد از گذشتن دو روز از
اول حیضش خبر دهد بپاک شدن از آن تصدیقش نمیتوان
کرد مگر آنکه با بین وضع خبر دهد که بسبب منقطع شدن
خون قبل از سه روز معلوم شد که آن خونیکه در ابتدای
امر حیضش دانستم خون حیض نبود و با جمله در هر جا یکه
خبر او محتمل الصدق است تصدیق کردن وی جایز است
در هر یک از حیض و طهر اگر چه فاسق باشد و اگر چه
منافی باشد با خبری که سابق بر آن داده است مگر در
شبهه محصوره که علم اجمالی بکذب یکی از دو نفر یا بیشتر
دارد که تصدیق هیچیک نمیتوان کرد اگر چه هر یک با نفراده
محتمل الصدق است چنانکه مذکور شد و بدانکه فرق
نیست در حرمت وطی حائض میان حره و مملوکه و نه
میان زوجه دائمه و منقطعه و نه میان خونیکه بنفسه
محکوم

محکوم بحیض بودن باشد در ظاهر شرع چون اکثر افراد
حیض یا بتعیین زن حکم حیض را بهم رسانده باشد چون
ایام حیض مضطربه که خونش از ده تجاوز کرده باشد و
تمیزی در خونش نباشد زیرا که چنانکه مذکور شد واجبست
بر چنین زنی که از هر سی روز هفت روز را مثلا حیض
قرار دهد و در تعیین محل آن مخیر است در هر وقت از
ماه که خواهد آنرا قرار میدهد پس هرگاه خبر دهد با یکه
مثلا هفت روز وسط ماه را حیض خود قرار داده ام آن
ایام حکم ایام حیض قطعی را بهم میرسانند و زوج را نمی
میرسد که بر او اعتراض کند با یکه اوسط ماه را حیض
قرار نده بلکه هفت روز آخر ماه را حیض قرار بده اگر چه
زن مفروضه منقطعه باشد که همان ایام را در صیغه
معین کرده باشد بلکه دور نیست که مملوکه نیز همین
حکم را دارد پس نمیرسد مولای او را که در تعیین محل حیض
خود بر او اعتراض کند بلی هرگاه فرض مسئله شود در جائیکه
محل اختلاف فقها است مثل مسئله تعارض عادت
با صفت که بعضی عادت را مقدم داشته اند و بعضی
صفت را و مع ذلک فرض شود آنکه زن مقلد مجتهدی
باشد که عادت را مقدم میدارد و خود مرد یا مجتهدی که
مرد مقلد اوست صفت را مقدم میدارد دور نیست
که در این صورت از برای مرد جایز باشد وطی کردن آن زن
در ایامیکه زن آنها را اختیار کرده است لیکن باید بعوض
این عمل در ایامیکه بمذهب مرد یا مجتهد او ایام حیض

ولی است اجتناب از وطی وی کند و همچنین دور نیست که جایز
باشد از برای مولی آنکه کنیز خود را منع کند از استظهار
استحبابی بنا بر مشهور که استظهار را از برای ذات العاده
که خونش از ایام عادتش تجاوز کرده است مستحب دانسته اند
بشرط آنکه مولی و کنیز هر دو مقلد کسی باشند که استظهار را
مستحب میداند اما اگر هر دو یا یکی از ایشان مقلد مجتهدی
که آنرا واجب میداند پس بیشبهه منع او نمیتواند کرد و
بدانکه ظاهر اینست که زنیکه مخیر است در تعیین ایام حیض
خود بجهة اختیار کردن ایام مخصوصه از برای حیض خود اختیارش
منقطع میشود هرگاه یکبار از عدد اختیار نمود ترک کرده باشد
تا آنکه تمام وقتش گذشته باشد والا میتواند عدول کند
و بنابراین هرگاه زوج او را راضی کند بعدول کردن و تأخیر
انداختن تا زمان دیگر مجانا یا بعوض مالی یا خود عدول کند
تبرعا وطی او در زمان معدول عنه جایز است و همچنین
در مسئله استظهار بنا بر قول جمعی که آنرا واجب میدانند لیکن
مخیر میدانند او را میانه یکروز و بیشتر هرگاه از اول اختیار
اکثر را کرد و بعد از آن تبرعا یا باستدعای زوج مجانا
یا بعوض مالی عدول بکمتر کرد ما قبل وطی او در زمان معدول عنه
جایز است پس بنابراین هرگاه زن مقلد کسی باشد که
استظهار را مستحب میداند و او را مخیر در آن میداند
میانه یکروز و بیشتر و مع ذلک بعد از اختیار کردن استظهار
سه روز مثلا هرگاه عدول از اصل استظهار یا از سه
روز بیکروز مثلا بطریق اولی وطی او در معدول عنه جایز است

بدانکه حرمت

بدانکه حرمت وطی کردن حایض مختص است بقبل و اما وطی کردن او
در دبر پس بنا بر مشهور میانه علمای شیعه که آنرا در باره غیر
حایض مکروه دانسته اند نه حرام در باره حایض نیز مکروه است
نه حرام اگرچه شدت کراهتش بیشتر است و اما سایر
تمتعات از تقبیل و تفخیذ پس بیشبهه حرام نیست بلی
اولی بلکه احوط آنست که از سره تا زانو اجتناب کند و بدانکه
ایضا آنکه بنا بر مشهور سیما در میان متاخرین بمجرد پاک
شدن زن از حیض وطیش حلال میشود اگرچه هنوز غسل
حیض را نکرده باشد و اگرچه شبق غالب بر زوج نشده باشد
اگرچه احوط سیما در غیر شبق اجتنابست تا هنگامی که غسل
کند و هرگاه میخواهد که قبل از آن با او وطی کند احوط آنست
که امر کند او را تا فرج خود را بشوید بعد از آن جماع کند و
بدانکه مشهور اینست که هرگاه مردی که با زن خود جماع کند
در قبل با وجود علم داشتن بآنکه حایض است و بآنکه وطی
کردن حایض حرام است حد و کفاره بر او واجب میشود
و حد او بیست و پنج تازیانه است که ربع حد زانی است
و کفاره اش در ثلث اول حیضش یک دینار است که عبارتست
از هیجده نخود طلای خالص مسکوک و در ثلث دوم نصف
دینار و در ثلث آخر ربع دینار و جمعی دیگر از متاخرین
آنرا مستحب دانسته اند و علمای حال در تعیین ثلث اول
و وسط و آخر مدار بر اعتبار زنست هرگاه ایام حیض
بنفسه معین باشند و بر اعتبار و اختیار اوست هرگاه
تعیینش مفوض باشد باختیار او چنانکه اشاره ببعض

امتداد آن شد و در تکرار آن بتکرر وطی ظاهر است و احوط و
اظهر آنست که هرگاه فاصله میانه دو وطی واقع شده است
بنحوی که منشا صدق تعدد گردد یا بنکه گفته شود دو مرتبه
یا سه مرتبه مثلا جماع کرد تکرر کفاره بر او واجبست سیما
هرگاه جماع ثانی بعد از اخراج کفاره جماع اول اتفاق شده باشد
یا در حکم با او مختلف باشد مثل آنکه جماع اولش در ثلث اول
حیض واقع شده باشد که کفاره اش یک دینار است و جماع ثانی
در ثلث آخر که کفاره اش ربع دینار است و اما آنچه بر خود حایض
حرام است پس منحصر است در یک امر و آن تمکین دادن مرد است
از وطی زیرا که ظاهر اکثر فقهاء آنست که چنانکه بر مرد حرام است
وطی کردن حایض همچنین بر خود حایض حرام است تمکین دادن
مرد از جماع اعم از آنکه مرد عالم باشد یا نه زن او را خبر داده باشد
یا نه و از بعضی معاصرین ظاهر میشود عدم حرمت تمکین و لهذا
حکم کرده است بآنکه هرگاه مرد عالم نباشد و زن او را نیز
خبر نداده باشد بآنکه حایض است بر جماع کردن هیچیک آثم
و گناهکار نیستند اگر چه زن خود تمکین دهد مرد را
بر آن بلکه بنا بر این لازم میاید آنکه هرگاه مرد علم داشته
بحایض بودن زن ولیکن زن خبر داد او را بر سبیل کذب بپاک
شدن از حیض در وقتیکه محتمل الصدق بود لهذا مرد او را
تصدیق کرده با او جماع کرد نیز هیچیک آثم بر جماع نباشند
و این قول بسیار بعید است بلکه حق آنست که بر زن
واجبست که مرد را اعلام کند و هرگاه نکرد گناه مرد نیز
بر او نوشته میشود و اما در صورتیکه مرد عالم باشد
پس

پس باجماع همگی علماء تمکین دادن زن مرد او را حرام است زیرا که بنا
بر این فرض از مقوله اعانت است بر گناه و اعانت کردن بر گناه
گناه است بلی هرگاه زن یقین دارد که مرد تصدیق او نخواهد
کرد بعلت آنکه او را کاذب و معلل بغرض فاسد میداند یا بعلت
آنکه زن علم دارد بآنکه مذهب مرد یا مجتهدیکه مرد او را
تقلید میکند آنست که این خون خون حیض نیست در این
صورت اعلام کردن مرد بر زن واجب نیست لیکن بقدر
امکان سعی در ترک مجامعت باید کرد مقام دویم در بیان
عباداتی است که قضای آن بر حایض واجبست بدانکه
قضای نمازهایی که در ایام حیض ترک کرده است واجب
نیست بلکه جایز هم نیست هرگاه از مقوله نمازهای شبانه
روزی باشند اعم از آنکه فریضه باشند یا نافله لیکن
بشرط آنکه حیض حیضش تمام وقت آنرا فرا گرفته باشد
پس اگر از اول وقت بقدر تمام نماز با شرایط مفقوده
ادراک کرده باشد قضای آن نماز بر او لازم است و هرگاه
بقدر اصل نماز از اول وقت ادراک کرده باشد دون
از شرایط اظهر آنست که قضای آن نماز بر او لازم نیست
اگر چه احوط آنست که آنرا قضا کند و اما اگر بقدر بعضی
از آن نماز را درک کرده باشد پس بیشبهه قضای آن
نماز بر او لازم نیست اگر چه بقدر اکثر آنرا ادراک
کرده باشد و حکم کردن بعضی معاصرین بوجوب قضا
در فرض اخیر بسیار غریب است و بنا بر این هرگاه از اول
وقت ظهرین بقدر شرایط مفقوده و یک نماز تنها ادراک

کرده است قضای نماز ظهر تنها بر او واجب است نه عصر و
همچنین هرگاه از آخر وقت بقدر طهارت با سایر شرایط
مفقوده و یک نماز ادراک کرده باشد نماز ظهر بر او واجب
نیست نه اداء و نه قضاء بلکه بر او واجب است که فوراً غسل
کند و نماز عصر را بجا آورد بنیت اداء و هرگاه عمداً تهاون
کرد تا آفتاب نشست آثم و قضای آن نماز بر او لازم و
تعزیرش بر حاکم شرع واجب و هرگاه بعد از غروب
آفتاب او را معلوم شد که بقدر طهارة و سایر شرایط
مفقوده و یک نماز یا هر دو نماز قبل از غروب آفتاب پاک
شده بوده است و [illegible] است که قضای آنرا
ترک نکند سیما در صورتیکه قبل از آن مظنه انقطاع
خون در آن زمان داشت یا مثل کرد احتمال انقطاعش
در آن بود و مع ذلک تهاون در استکشاف آن کرد تا آفتاب
غروب نمود و هرگاه بقدر طهارت با سایر شرایط مفقوده
و یکرکعت از آخر وقت ادراک کند بمنزله آنست که بقدر
تمام نماز ادراک کرده باشد و بنا بر این هرگاه از آخر وقت
بقدر شرایط مفقوده و پنج رکعت ادراک کند بر او واجب است
که فوراً غسل کند و هر دو نماز را بترتیب بعمل آورد و هرگاه
تهاون کرد تا آنکه مقدار یکرکعت یا بیشتر از آن فوت
شد غسل میکند و نماز عصر را مقدم میدارد آنگاه
نماز ظهر را قضا میکند مگر آنکه آنقدر تاخیر اندازد که
بقدر یکرکعت از وقت نیز باقی نمانده باشد که در این
صورة هر دو را بترتیب قضا میکند لیکن هرگاه غسل را
تاخیر

تاخیر
انداخت تا آنکه بقدر تیممی و هشت رکعت از وقت باقی
ماند باید غسل را ترک کند و تیمم کند و هر دو نماز را بترتیب
بعمل آورد پس اگر با وجود آنکه علم داشت بعدم گنجایش
وقت از برای غسل غسل کند بی‌شبهه غسل و نماز او باطل است
ولی هرگاه بگمان آنکه وقت وسعت دارد غسل کند و بعد از فراغ
از آن عدم گنجایش وقت معلوم او شود اظهر نزد احقر آنست
که غسلش صحیح است و احوط آنست که هرگاه بقدر تیممی و
یکرکعت یا بیشتر از وقت باقی است فوراً تیمم کند و نماز عصر را
بجا آورد آنگاه غسل کند و نماز ظهر را قضا کند و اما سایر
نمازهای واجبه غیر یومیه پس بعضی از آنها از مقوله موقت است
که قضای آن مشروع نیست چون نماز عید و جمعه نزد تحقق
شرایط وجوب عینی پس شبهه در سقوط قضای آن نیست
و بعضی از مقوله غیر موقت است چون نماز زلزله و نذر غیر معین
و نماز طواف پس شبهه در عدم سقوط آن نیست و اما
نماز کسوف و خسوف و نمازهائیکه بنذر یا مانند آن
واجب شده باشد در وقت معین مثل آنکه نذر کرده باشد
که در روز اول فلان ماه دو رکعت نماز یا نماز جعفر رضی الله عنه را
بجا آورد و اتفاق شد آنکه از اول آن روز حائض شد پس اظهر
سقوط است و احوط قضای کسوفین است هرگاه تمام قرص
گرفته شده باشد و اما نماز اجاره که وقتش را معین کرده
باشند و مصادف با حیض اتفاق شده باشد پس تدارک
آن ممکن نیست مگر بتجدید عقد اجاره هرگاه مستاجر راضی شود
و اما قضای روزه ماه مبارک رمضان پس شبهه در وجوب

ان نیست پس اگر مستقیم الحیض است بعدد بکیرد از او فوت شده است
قضا میکند لیکن هرگاه مثلا از ظهر روز اول ماه خون بیند
تا ظهر روز یازدهم قضای روزه یازده روز براو واجبست
وهرگاه حیضش باستحاضه اش ممزوج ومشتبه شده است
پس اگر حکم او انست که ده روز را حیض قرار دهد و
حیضش شکسته شده است یا اینکه مبدء خونش از وسط
روز بوده است باز قضای روزه یازده روز براو واجبست
هرگاه واجب بداند براو عمل کردن بعدد بیش هفت و نیست
وسه را چنانکه مکرر ذکر شد وفرض شود انکه ابتداء
خونش در وسط روز بوده است قضای روزه هشت
روز براو واجبست وهکذا واما روزه روز معین که بنذر
یا مانند ان براو واجب شده باشد پس اظهر عدم وجوب
قضاء است واحوط انست که بدل ان روزه بگیرد بنیت
انکه اگر قضای ان در متن واقع واجبست واجب باشد
والا سنت واما سایر عبادات که مشروطند بپاک
بودن از حیض چون طواف معین که مثلا بنذر واجب
شده باشد پس اظهر انست که هرگاه حیض تمام وقت
انرا فرا گرفته باشد نه قضا براو لازم است ونه کفاره و
الا کفاره تنها براو واجبست لیکن بشرط انکه وقت خالی
از حیض گنجایش طواف منذور را داشته باشد ومثل
طواف است قرائت عزائم هرگاه بنذر یا مانند ان واجب
شده باشد در وقت معین و بدانکه اگر حرام است بر
حایض خواندن چیزی از عزائم اگر چه بسم الله تنها باشد
بشرطی

بشرطی بنیت سوره معینه از ان چهار سوره انرا خوانده باشد
لیکن هرگاه ایه سجده را خود خواند یا دیگری خواند واو استماع
کرد یعنی گوش داد براو واجبست که در همان حال سجده کند
مقام سیم در بیان انچه بر حایض مکروه است بدانکه مکروه است
از برای زن حایض خضاب کردن و بعضی انرا حرام دانسته اند
و بعضی تخصیص داده اند منع را بیدن واما قرائت قران پس
اگر مشهور در میان علماء انست که مکروه است از برای
حایض قرائت ما عدای سورهای سجده واجبه لیکن مراد
ایشان از کراهت قلت ثوابست نه معنی اصطلاحی که
عبارت است از انکه بر ترکش ثواب مترتب شود و بر
فعلش عقاب نباشد و بعضی از فقهاء مکروه دانسته اند
از برای حایض داخل شدن در غیر مسجدین را بشرط عدم
مکث نمودن وهمچنین برداشتن مصحف ومس کردن
حاشیه انرا مکروه دانسته اند بشرط عدم مس حروف
وکلمات ان مقام چهارم در بیان انچه از برای حایض مستحب است
بدانکه مستحب است از برای مطلق حایض انکه در اوقات نمازهای
واجب شبانه روزی وضو گیرد و در محل نماز خود بنشیند
و بقبله نماز واجب ذکر حقتعالی کند بخواندن تسبیحات
اربع ومانند انها و بعضی از محدثین وضو وذکر مذکورین را
واجب دانسته اند پس احوط عدم ترکست مقام پنجم در
کیفیت غسل حیض است بدانکه این غسل مثل غسل جنابت است
در کیفیت واحکام مگر انکه با این غسل وضو واجبست
بخلاف غسل جنابت که وضو گرفتن با ان حرام است چنانکه

گذشت و بنابراین هرگاه حدث اصغری در اثنای آن واقع شود
بشبهه مبطل آن نیست بلکه موجب وضو است تنها بجای
غسل جنابت که در آن اشکالی هست اگرچه اظهر در آن نیز
عدم بطلان است چنانکه گذشت و بدانکه مشهور در
میانه فقهاء آنست که مستحب است تقدیم وضو بر غسل
حیض و بعضی تقدیم را واجب دانسته‌اند و احوط تقدیم آنست
لیکن هرگاه از روی نسیان غسل را قبل از وضو بجا آورده باشد
غسل او صحیح است حتی نزد کسانیکه تقدیم وضو را واجب
دانسته‌اند چنانکه از کلام بعضی محققین مستفاد میشود و
احوط اعاده غسل است و هرگاه با فرض تقدیم وضو حدث
اصغری در اثنای غسل واقع شود وضو را اعاده میکند
و بدان ایضاً آنکه وضو شرط صحت غسل نیست بلکه شرط
صحت نماز است پس بنا بر مشهور که تجویز نموده‌اند تقدیم
غسل را بر وضو هرگاه بعد از غسل و قبل از وضو روزه بگیرد
یا چیزی از سور عزیمه بخواند یا داخل در یکی از دو مسجد شود
یا مکث در سایر مساجد نماید قصوری ندارد ولیکن احوط
در روزه سیما روزه ماه مبارک رمضان آنست که وضو را
قبل از فجر بگیرد سوم از موجبات غسل بیرون آمدن خون
استحاضه است بتفصیلی که خواهد آمد بدانکه خون
استحاضه چنانچه در باب حیض اشاره شد در اغلب ضد
خون حیض است در جمیع صفاتیکه در آن باب مذکور شد
ولیکن بسا هست که بصفات خون حیض میآید چنانکه
خون حیض بسا هست که بصفات خون استحاضه میآید

وضابطه کلیه

وضابطه کلیه خون استحاضه آنست که هر خونی از خونهای زنها که حکم
بحیض بودن آن نمیتوان کرد حکم میشود بآنکه خون استحاضه است مگر
آنکه از علامات علم حاصل شود بآنکه خون بکارت یا جراحت یا قرحه است
پس بنابراین هر خونی را که قبل از تمام شدن نه سال یا بعد از رسیدن
بحد یأس می‌بیند خون استحاضه است و همچنین هر خونیکه از سه
روز کمتر است یا از ده روز بیشتر است یا میانه آن و خون دیگر که
بحیض بودن اولی است اقل طهر که ده روز است فاصله نشده است
آن نیز خون استحاضه است و در هیچیک از اینها ظاهراً خلافی نیست
مگر در خونیکه دختر قبل از بلوغ میبیند که ظاهر بعضی از متأخرین آنست
که نه خون حیض است و نه خون استحاضه و احوط آنست که هرگاه
کثیره یا متوسطه باشد بعد از بلوغ یک غسل بنیت غسل استحاضه
بکند و هرگاه قلیله است چیزی بر او نیست و بدانکه مشهور آنست
که خون استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره و این
قاصر معنی هر یک را با احکام آنها در فصلی علیحده ذکر میکند بدانکه
استحاضه قلیله آنست که هرگاه بنحوی که متعارف زنها است
پنبه بردارد خون روی آنرا ملوث کند یا اندکی در آن نفوذ کند و
لیکن آنرا سوراخ نکند بنحوی که از جانب دیگرش ظاهر شود و حکمش
آنست که از برای هر یک از نمازهای واجبه و سنت ظاهر فرج خود را
بشوید و پنبه پاک بردارد و وضو سازد و مشغول نماز شود و
باید جمیع اعمال را بعد از دخول وقت نماز بجا آورد و فصل میانه
آنها نکند مگر بچیزیکه تعلق بنماز یا مقدمات نماز دارد و هرگاه
بغیر از آن فصل کند باید عمل را از سر گیرد فصل دوم در بیان

استحاضهٔ متوسطه و احکام است بدانکه استحاضهٔ متوسطه انست
که هرگاه بنحو مزبور قدری پنبه بردارد خون دران نفوذ کند و از سوراخ
نماید بنحویکه از جانب دیگر نمایان شود ولیکن از پنبه سیلان نکند
یعنی انکه از ان جاری نشود بسوی لته که بر روی ان بسته است و حکمش
انست که جمیع اعمالی که صاحب قلیله بجا میاورد ان نیز بجا اورد
بعلاوه دو امر دیگر یکی انکه لته را تبدیل یا تطهیر کند و دیگری انکه
از برای نماز صبح غسل کند و بعضی از علما فرق میانه متوسطه و کثیره
نکرده اند و بر صاحب متوسطه سه غسل واجب دانسته اند مانند
صاحب کثیره و این قول احوط است اگرچه اول اشهر است و بدانکه وجوب
تبدیل یا تطهیر لته در وقتی است که الوده شده باشد والا احتیاج
بهیچیک نیست بلکه بعضی علما تبدیل یا تطهیر پنبه و لته را مطلقا
واجب ندانسته اند نظر بانچه خواهد امد درباب لباس مصلی از انکه
هر لباس نجسی که بعلت کوچکی ستر کننده عورتین نیست با ان توان
نماز گذارد سیما هرگاه کمتر از درهم باشد و اظهر و اشهر انست که خون
استحاضه چون حیض و نفاس مطلقا مغتفر نیست و بهیچ وجه
با ان نماز نمیتوان گذارد فصل سوم در بیان کثیره و احکام است بدانکه
استحاضهٔ کثیره انست که هرگاه بطریق مسطور پنبه بردارد خون
از سوراخ کند و بسوی لته جریان نماید و حکمش انست که جمیع
اعمالی که بر صاحب قلیله و متوسطه واجب است بجا اورد بعلاوه دو
غسل دیگر یکی از برای نماز ظهر و عصر و دیگری از برای مغرب و عشا
لیکن بشرط جمع کردن میانه انها و ظاهر اکثر متاخرین انست که معتبر است
میانه جمع کردن میانه ظهرین و عشائین با اکتفا کردن بسه غسل

و میانه تفرقه

و میانه تفرقه کردن میانه انها با اضافه دو غسل دیگر یکی از برای عصر و
دیگری از برای عشا و این قول اگرچه بسیار وقع دارد لیکن احوط انست
که بدون عذر تفریق نکند و افضل انست که نماز ظهر را تاخیر کند تا
اخر وقت فضیلتش بنحویکه همینکه از ان فارغ شد وقت فضیلت
عصر که درباب اوقات خواهد امد داخل شود و همچنین نماز
مغرب را تاخیر کند تا انکه بعد از فراغ از ان وقت فضیلت عشا
داخل شده باشد تا انکه هر یکی از چهار نماز در وقت فضیلت خود
واقع شود و بدانکه اهتمام شارع انست که در مراعات این امر
در عشائین بیش از ظهرین است در باره کسیکه نماز را بالاداب و
مستحبات میگذارد انست که در مراعات این امر در عشائین بیش
از ظهرین انست این اعمال را بعد از مغرب شرعی بعمل اورد چنانکه
مذکور شد لاجرم تا این اعمال را بجا اورد و نماز مغرب را گذارد وقت
فضیلت عشا البته داخل خواهد شد و احوط در بستن لته سیما
درین قسم انست که استثفار کند باینکه ریسمانی یا انکه بر میان
خود ببندد و یک سر لته را بران گره زند از طرف پیش و وسط انرا
بر بالای پنبه استوار نموده محکم بکشد و سر دیگرش را از طرف
پشت بهمان ریسمان یا انکه بند گره زند تا مانع از حرکت کردن پنبه
شود این بود مجملی از اعمال اقسام مزبوره و امثال اینها که
تعلق باین باب دارند پس در ضمن چند مقام مذکور میشوند
مقام اول در بیان طائفهٔ از اقوال غیر مشهوره است که در بعضی
مسائل این باب ذکر شده است و اطلاع بر انها موجب زیادتی
بصیرت میشود و انها چند مسئله است مسئلهٔ اول انست

که جمعی از متقدمین بر متوسطه غسل واجب دانسته اند مانند کثیره
و بعضی از متاخرین نیز باین قول رفته اند و اگرچه قول مشهور که سابقا
ذکر شد اظهر و اقوی است لیکن این قول احوط است اما بشرط آنکه
دو غسل را که یکی جهت نماز ظهرین و یکی عشائین میکند طول ندهد بنحوی که
منافی با موالات باشد و الا خلاف احتیاط است مگر آنکه هر نمازی را
در وقت خود بگذارد یکی بعد بدون غسل هر یک را با غسل مسئله دوم
است که جمعی از علما قائل شده اند با آنکه با غسل استحاضه وضو لازم
نیست پس بر کثیره مطلقا وضو واجب نیست و همچنین بر متوسطه
لیکن نسبت بنماز دیگر غسل کردن بجهت آن واجب نیست پس اگر بر
متوسطه غسل واجب ندانیم چنانکه جمعی از متقدمین و غیرهم
قائل شده اند پس مطلقا بر متوسطه وضو واجب نیست و این قول
بغایت ضعیف و از احتیاط دور است و اما سایر احکام این
باب پس در ضمن چند مسئله مذکور میشوند مسئله اول آنست
که هرگاه بعضی از این اقسام مبتدل ببعض دیگر شود حکم تابع آن است
مراتب که اشد و اقوی است اگرچه آنکه اشد است اسبق باشد پس
اگر در اول روز خون را بصفت استحاضه کثیره ببیند و بعد از ساعتی
بصفت متوسطه و قبل از آنکه مشغول نماز ظهر شود بصفت قلیله
باید از برای نماز ظهر و عصر اعمال کثیره را بجا آورد پس اگر بصفت
قلیله باقی ماند تا مغرب اعمال قلیله را بجا میآورد و اگر مبتدل
بکثیره شد برای نماز مغرب و عشا غسل دیگر میکند و همچنین هرگاه
بعد از نماز عصر مبتدل بمتوسطه شود و احوط آنست که از
برای نماز مغرب و عشا غسل کند و برای نماز صبح روز دیگرش نیز
غسل دیگر کند اگرچه بعد از نماز عشا بالکلیه منقطع شود یا

مبتدل

مبتدل بقلیله شود و بعضی از علما را اعتقاد آنست که در صورت
تبدل حکم تابع اخیر است پس در فرض اول غسل را از برای نماز ظهر و عصر
واجب نمیدانند و وضوی تنها را کافی میدانند و بنا بر این قول هرگاه
زن در اول روز تا قریب بزوال خون را بصفت کثیره ببیند و نزد
زوال بالکلیه منقطع شود نه غسل بر او واجب است و نه وضو مگر
آنکه حدث اصغری از او صادر شده باشد که بآن وضو بجهت رفع آن
میگیرد و این قول بسیار ضعیف است و بنا بر مختار هرگاه بعد از نماز
صبح خون را بصفت متوسطه ببیند اعم از آنکه قبل از زوال منقطع
شود یا بر این حال باقی ماند باید از برای نماز ظهر و عصر غسل کند و احوط
آنست که برای نماز صبح روز دیگرش نیز غسل دیگر کند مسئله دوم
آنست که بیرون آمدن خون استحاضه از جمله احداثی است که مانع اند
از نماز کردن چون بول و منی و خون حیض و اثر آن بالکلیه قطع نشود مگر
آنکه بعد از منقطع شدنش وضوی تنها سازد هرگاه قلیله باشد و
وضو و غسل را هر دو بعمل آورد هرگاه کثیره باشد یا متوسطه پس
هرگاه وضو و غسلی را که قبل از انقطاع خون بعمل میآورد اگرچه
موجب مباح شدن نماز او هست و لیکن رفع حدث او نمیکند و
لهذا بعضی از متقدمین منقطع شدن خون استحاضه را از جمله موجبات
طهارت دانسته اند لیکن بشرط آنکه انقطاعش انقطاع برء و صحت
باشد نه انقطاع جزئی و فتور زیرا که خون استحاضه بلکه مطلق خونی
که زن میبیند خواه استحاضه و خواه حیض و خواه نفاس گاهی شدت
دارد و گاهی ضعف چون آب بعضی دریاها که گاهی مد میشود

وگاهی جزء و بنابراین هرگاه صاحب استحاضه کثیره مثلا بعد از فارغ شدن
از وضو و غسل و سایر اعمالیکه براو واجب است و قبل از داخل شدن
در نماز یا در اثنای آن خونش بالکلیه منقطع شود بنحوی که معلومش
گردد که انقطاعش انقطاع برء و صحت است نه انقطاع جزء و فتور
بمجرد انقطاع وضو و غسل سابقش باطل میشود و باید وضو و غسل
و سایر اعمال مذکوره را اعاده کند و هرگاه در اثنای نماز اتفاق شود
نماز را بر هم زند و بعد از تجدید عمل اعاده آن کند و قول بعض فقهاء
بصحت نمازش بود بسیار ضعیف است و همچنین صاحب قلیله
هرگاه بعد از بجا آوردن اعمالیکه براو واجب است و قبل از داخل شدن
در نماز یا در اثنای آن خونش بالکلیه منقطع شود بنحوی که معلومش
گردد که از این مرض صحت یافته است باید اعاده اعمال مزبوره کند
و هرگاه بعد از فراغ از نماز منقطع شود اعاده آن نماز براو لازم نیست
اگرچه وقتش باقی باشد بلی هرگاه قبل از داخل شدن در نماز گمان داشته
که اگر تاخیر کند نماز را تا آخر وقت خونش بالکلیه منقطع خواهد شد
و با طهارت حقیقی نماز خواهد کرد و مع هذا مبادرت بنماز خود
کرده باشد در اول وقت احوط آنست که بعد از انقطاع نماز را
اعاده کند و باید دانست که شرط نیست در وضو و غسلی که بعد
از انقطاع خون بجا آورده میشوند موالات و متصل بودن بنماز
بلکه جایز است که بدون عذر فصل ما بین آنها کند و بدانکه احوط
در وضو و غسل که صاحب استحاضه بعد از انقطاع خون بعمل میآورد
آنست که قصد رفع حدث در آن کند بخلاف وضو و غسلی که
قبل از انقطاع بجا آورده میشوند که احوط در آنها آنست

که قصد

که قصد استباحه صلوة کند نه رفع حدث مسئله سوم آنست
که هرگاه زن مستحاضه خواه صاحب کثیره باشد و خواه صاحب قلیله
یا متوسطه بعد از بجا آوردن اعمالی که بر او واجب بود از برای نماز معین
و بعد از فارغ شدن از آن نماز معلومش شود که بعد از تطهیر محل
معهود دیگر خون از او بیرون نیامده است لیکن نه بر وجه برء و
صحت بلکه بر سبیل جزء و فتور جایز است که با آن حال بدون
تجدید عمل داخل در نماز دیگر شود و همچنین هرگاه بعد از نماز دوم
معلومش شود که نیز خون نیامده است جایز است که داخل در
نماز سوم هم شود و هکذا لیکن هرگاه در اثنای نماز دوم یا سوم خونی بیرون
آید نماز را باطل میکند و بنابراین هرگاه صاحب استحاضه کثیره عادت
داشته باشد آنکه در آخر روز و اول شب فتوری در خونش بهم میرسد
بنحوی که گنجایش ظهرین و عشائین را داشته باشد واجب است براو
که نماز ظهر و عصر را تاخیر اندازد با آخر وقت تا آنکه هر چهار نماز را
بیک غسل و یک وضو بجا آورد لیکن هرگاه در اثنای غیر از نماز ظهر خون
بیرون آید آن نماز را باطل میکند مسئله چهارم آنست که ظاهر اکثر
فقها آنست که از برای صاحب استحاضه متوسطه جایز است که
غسل نماز صبح را قبل از فجر بجا آورد تا آنکه نماز شب را با آن غسل
بجا آورد و همچنین از برای صاحب کثیره جایز است که نافلهای ظهرین
و عشائین را با غسلهای ظهرین و عشائین بجا آورد و لیکن احوط آنست
که صاحب متوسطه دو غسل کند یکی قبل از نماز شب و دیگری

بعد از طلوع فجر و هرگاه خواهد که اکتفا بیک غسل کند احوط انست
که نماز شب را تاخیر کند بنحوی که همینکه از نافله فارغ گردد وقت
فریضه داخل شود و همچنین احوط از برای صاحب کثیره انست که
مابین ظهر و عصر و همچنین مابین مغرب و عشا نافله نکند و هرگاه
کند از برای عصر و عشا اعاده غسل نماید و اما سایر نمازهای مستحبه
غیر یومیه چون نوافل شبهای ماه مبارک رمضان و نماز جعفر
رضی الله عنه و مانند انها پس اظهر انست که هریک را با وضوی تنها
میتواند گذارد لیکن شاید ترک کردن انها بالکلیه درباره صاحب
کثیره و متوسطه احوط باشد مسئله پنجم انست که چنانکه غسل
استحاضه شرط صحت نماز است شرط صحت روزه نیز هست سیما
روزه ماه مبارک رمضان پس هرگاه ترک بعضی از اغسال کند روزه
او باطل است لیکن ظاهر اکثر انست که ترک غسل عشائین در
باره صاحب کثیره موجب فساد روزه گذشته اش نمیشود و
اما نسبت بروزه روز اینده پس اگر غسل نماز فجر را مقدم بر فجر کند
ترکش موجب فساد روزه روز اینده نیز نیست و هرگاه غسل
فجر را بعد از فجر کند روزه روز اینده اش باطل است و اظهر نزد
احقر انست که هرگاه غسل عشائین را بعلت جهل بمسئله یا غلبه
خواب یا نسیان یا مانند ان از عذرهای شرعیه ترک کرده است
و هنوز بقدر وضو و غسل و هر دو نماز از شب دارد انکه وضو
و غسل را بر نیت نماز مغرب و عشا بجا اورد و اعاده انها کند
چهارم از موجبات غسل خون نفاس است و ان خونی است که بعد

از بیرون

از بیرون امدن تمام ولد یا بعضی از ان بیرون میاید و از برای ان
حدی در طرف قلت نیست چون خون استحاضه یعنی اقلش انست
که اسم خون بران صادق اید و در اکثرش خلاف است و اظهر و اشهر
انست که اکثرش ده روز است باین معنی که هرگاه از حین ولادت
شروع بخون دیدن کند مادامیکه از ده روز تجاوز نکرده است
حکم میشود بانکه مجموعش خون نفاس است اما اگر از ده روز تجاوز
نمود پس اگر او را در حیض هم عادت عددیه هست بقدر عادت
خود را نفاس قرار میدهد و باقی را استحاضه و هرگاه ذات عادت
نیست ظاهر بعضی از فقها انست که رجوع بتمیز میکند و با
فقد ان رجوع میکند بعادت اقارب و بعد از فقد ان رجوع
بعادت اقران و با فقد عمل بروایات میکند و بالجمله حکم ان
حکم حیض است بلکه فی الحقیقه حیضی است از اصناف حیض

غرایب

مبحث هشتم در بیان غسل مس میت است بدانکه واجب میشود این غسل بر مس کننده بچند شرط اول آنکه میت آدمی باشد نه حیوانی دیگر ولیکن فرقی نیست میان آنکه مسلمان باشد یا کافر دویم آنکه موت عارض او شده باشد بعد از حیوة پس اگر مس کند بدن جنینی را که قبل از دمیدن روح در او سقط شده باشد غسل بر او واجب نیست چنانکه بعض اکابر تصریح بآن نموده اند و هرگاه شک کند در اینکه روح در آن دمیده بوده است یا نه حکم میکند بعدم اگرچه احوط آنست که هرگاه بعد از اتمام چهار ماه سقط شده باشد مس کننده اش غسل کند و ظن در اینجا بمنزله شک است سیم آنکه تمام بدن آن میت سرد شده باشد پس هرگاه مس کند او را در حالیکه هنوز تمام بدنش سرد نشده است پس اگر با رطوبت مس کرده باشد او را احوط آنست که موضع ملاقات را بشوید و الا نه غسل واجب است بر او و نه غسل اگرچه آن عضوی را که مس کرده است سرد شده باشد چهارم آنکه او را غسل نداده باشند پس اگر بعد از فراغ از تمام اغسال ثلثه او را مس کند غسل واجب نمیشود بشرط آنکه بعد از سرد شدن شروع در تغسیلش نموده باشند و الا در سقوط غسل بآن اشکالی هست و در حکم غسل است شهادة و هرگاه بسبب فقدان سدر و کافور یا یکی از آنها اقتصار بر بعض اغسال ثلثه کنند بنا بر سقوط بواقی در چنین حالی عینا و بدلا یا آنکه بدل از غسل سدر یا کافور یا هر دو یکمرتبه یا دو مرتبه دیگر باب خالی او را غسل دهند بنا بر عدم سقوط اظهر نیز سقوط غسل است سیما بر فرض اخیر و احوط آنست که غسل را ترک نکند چنانکه هرگاه بعوض غسل او را تیمم دهند و هرگاه رجم یا قتل بر کسی لازم شده باشد باید که قبل از آن خود غسل کند و اما بعد از مفارقت روح از او تغسیل او لازم است یا نه اشهر عدم لزوم است و بنا بر این اظهر آنست که در مس کردن بدنش غسل نیست و احوط آنست که او را غسل دهند و آنکه مس کننده اش نیز غسل کند و بدانکه تغسیل غیر از شیعه اثنی عشریه واجب نیست بلکه جایز نیست مگر در حال تقیه

جنابکه اشاره بان شد و بنابراین هرگاه بدن میت سنی را مس کند غسل بر او واجب است
اگر چه ان میت را شیعیان غسل داده باشند و از جمیع اغسال ثلثه اش فارغ شده
باشند پنجم انکه هر یک از دو عضو ماس و ممسوس با حس باشد پس هرگاه مس
کند بدن خود موی میت را یا بموی خود بدن او را غسل واجب نمیشود و احوط در ناخن
و مانند ان لزوم غسل است و هرگاه مس کند عضوی را که از میت جدا کرده باشند
پس هرگاه مشتمل باشد بر گوشت و استخوان غسل بر او لازم است و اگر گوشت بی
استخوان یا استخوان بی گوشت باشد اظهر انست که غسل واجب نمیشود و احوط
در اخیر انست که غسل کند و بنابراین هرگاه مثلا دست میتی را در مقبره یا صحرا
بر روی زمین انداخته بیند و شک کند در اینکه او را غسل داده اند یا نه باید در اینکه
از مسلمانست یا از کافر عمل میکند بظنی که از قراین مستفاد میشود پس اگر انرا
مثلا در مقبره مسلمانان یا معتبر باشد حکم میکند بر اینکه از مسلمانست و اینکه غسل
داده شده است و حکم جدا شده از زنده حکم جزء مقطوع از میت را دارد بنابر
مشهور مگر در دندان که هرگاه از زنده کنده شده باشد بیشبهه در مس ان غسل
واجب نمیشود اگر چه گوشت که بان چسبیده باشد و بدانکه شرط جزء شرط کل است
پس هرگاه مس کند جزء بریده از میت یا حی را قبل از انکه سرد شده باشد یا بعد
از انکه او را غسل داده باشند چیزی بر او نیست مگر انکه قبل از سرد شدن یا در طوبت انرا
مس کرده باشد که احوط غسل موضع ملاقاتست هر چند که از شهید جدا شده باشد
بشرط انکه قبل از تحقق شهادة منقطع شده باشد و بدانکه مس میت بمنزله حدث
اکبر است در موجب بودن ان مر غسل را و بمنزله حدث اصغر است در اینکه
چیزهائیکه حرامند بر صاحب حدث اکبر چون لبث در مساجد و قرائت عزایم
و مانند ان بر او حرام نیستند بلکه جمعی قایل شده اند باینکه غسل مس میت
مستحبست نه واجب و بعضی گفته اند واجبست لیکن لنفسه پس شرط صحت
نماز و طواف واجب نیست لیکن اشهر و اظهر انست که حکم ان حکم حدث اصغر است
پس نماز

پس نماز و طواف واجب و مس کتابت قرآن مشروطند بغسل مس و بس و کیفیت این غسل
و اداب ان مثل کیفیت و اداب غسل جنابت است مگر اینکه با ان وضو لازم است و اما
غسل میت پس با سایر احکام جنایز در باب احکام طهارة مذکور میشود انشاء الله تعالی
منهاج سوم در تیمم است و در ان چند فصل است فصل اول در بیان مسوغات
تیمم است یعنی چیزهائیکه علت مشروعیت تیمم اند و انها چند امر اند اول فقدان
اب است یعنی نبودن اب و در حکم نبودنست عدم تمکن از رسیدن بان مثل
انکه در چاهی باشد که نزول در ان متعذر یا بسیار صعب و متعسر باشد
یا موجب خراب اطراف ان و مورث اضرار بمسلمانان گردد و دلو و ریسمان با
او نباشد یا باشد و لیکن از مال غیر و تصرف در ان موقوف باشد بر بذل مال
مضر بحال یا بر تحمل و ریختن ابرو و همچنین هرگاه اب باشد و لیکن از مال
غیر و تحصیل ان موقوف باشد بر بذل ابرو یا بذل مالی که قدرة بر ان ندارد
یا دارد و لیکن ضرر بحال او میرساند و هرگاه قادر باشد بر ابتیاع ان بثمنی که
مضر بحال او نباشد لازم است که ابتیاع ان کند اگر چه باضعاف ثمن المثل
باشد و اگر چه موقوف باشد بتحصیل ثمن بر اکتساب نمودن بنحویکه منافی
شان امثال او نباشد و لیکن در این صورت هرگاه متحمل قبول منت یا اکتساب
منافی با شان امثال یا بذل نمودن مال ضرر رساننده بحال شود و ابرو تحصیل
کند دیگر نمیتواند که تیمم کند مگر انکه رد ان ممکن نباشد دفع ضرر منجر بود
شود که رد ان میتواند نمود و لیکن مادامیکه رد نکرده است تیمم او صحیح نیست
و هرگاه در صورة سوم رد ان بر بایعش ممکن نباشد و لیکن بیع ان بر دیگری
بمثل همان ثمنی که خریده است ممکن باشد در جواز فروختن ان اشکالی هست
و لیکن هرگاه فروخت بنحویکه فسخ ان جایز نباشد بیشبهه تیمم او بعد از ان
صحیح است و همچنین هرگاه اب را بجای نه مالک شده باشد و با وجود احتیاج
خود بان از برای وضو یا غسل انرا بیع نماید و ظاهر انست که هرگاه در این

تیمم

دو صورة قادر بر فسخ نباشد واجبست براو که فسخ کند مگر انکه انرا بثمنی فروختن
نباشد که حفظ نفس خود یا نفس محترمی دیگر از عیال و رفقا موقوف باشد بر عدم
ردان بر مشتری که در انصورة ردش لازم نیست بلکه اشدا کردن بر بیعش
لازم است وهمچنین هرگاه ابیرا که خود محتاج بان باشد از برای تطهیر بدیگری
بخشد بنحویکه رجوع دران جایز باشد اظهر انست که براو استرجاعش واجبست
مگر انکه منافی مروة و مورث خفة و مذلة باشد وهرگاه اب در مکانی باشد
که در رفتن بان مکان خوف ضرر جانی یا عرضی یا مالی بر خود یا بر نفس محترمی دیگر
داشته باشد بیشبهه رفتن بانمکان براو لازم بلکه جایز نیست هرچند که
منشا خوفش مجرد واهمه و جبن باشد ولیکن هرگاه رفت و اب اورد بیشبهه
استعمال ان در وضو و غسل صحیح است وهرگاه اب در مکانی باشد که رسیدن
بان موقوف باشد بر بذل مال و دادن ان بظالمیکه مانع است از رفتن بر سر
ان اب یا بکسیکه با خود برد تا دفع ضرر ظالم کند واجبست براو در فرض
ثانی قطعا که بذل ان مال نماید اگرچه بیش از مقداری باشد که بر فرض اول بعنوان
قهر و غلبه از و گرفته میشد و همچنین در فرض اول بنا بر احوط دویم انست
که وقت وسعة نداشته باشد از برای استعمال اب اگرچه نزد او حاضر باشد
وهرگاه مردد شود میانه طهارة ابی و گذاردن یکرکعة از نماز در وقت و باقی
در خارج وقت و میانه طهارة خاکی و بجا اوردن تمام نماز در وقت دور نیست
که طهارة ابی براو واجب باشد اگرچه احتمال تخییر خالی از قوت نیست و
همچنین هرگاه مردد شود میانه طهارة ابی و ترک سوره و میانه طهارة
ترابی و نماز کردن با سوره سوم انست که در استعمال اب بیم حدوث مرضی یا
شدة ان یا طول برء و صحة یافتن ازان داشته باشد و کافیست در
اینمقام ظنی که از تجربه یا قول اهل خبره بهم میرسد بلکه ظاهر بعض
اصحاب و اطلاق کلمات علمای ابرار انکه کافیست مجرد خوف اگرچه مستندی
نداشته

نداشته باشد وهرگاه جرحی یا قرحی در بعض اعضای طهارة او باشد و خوف
دارد از انکه هرگاه اب بخود ان جرح یا قرح رسد ضرر بان رساند پس هرگاه ممکن است
که بنحویکه در وضوی صاحب جبیره مذکور شد عمل کند چنان میکند والا اکتفا
میکند بغسل حوالی ان هرگاه بیم ضرر دران نباشد والا تیمم میکند و احوط
سیما در شق اخیر جمع کردنست میانه طهارة ابی و ترابی و بدانکه از جمله امراضی
که مسوغ تیمم اند بنا بر تصریح جمعی از فقها شین است و ان عبارة است از ترکیدن
یا زبر شدن دستها بلکه بعضی از اکابر تصریح نموده اند باینکه هرگاه مطلقا در
استعمال اب ضرری نباشد ولیکن مشقة و زحمت شدید دران باشد مثل غسل
کردن در حین شدة سرما طهارة ابی براو واجب نیست و اظهر نزد احقر در دو
صورة اخیر تخییر است میانه طهارة ابی و ترابی ولیکن احوط جمع است میانه
طهارتین و بدانکه هرگاه دفع ضرر استعمال اب موقوف باشد بر گرم کردن ان
واجبست براو انکه انرا گرم کند و کلام در تحصیل هیزم مثل کلام است در
تحصیل خود اب چهارم انست که احتیاج باب داشته باشد از برای حفظ نفس
خود یا نفس محترمی دیگر از تشنگی که موجب هلاکة یا مرض یا مشقة شدید باشد
۴۷ وهرگاه در استعمال اب خوف هلاکة حیوانی باشد پس هرگاه ان حیوان حلال
گوشت باشد و ذبح ان ممکن باشد بنحویکه ضرری معتد به بصاحبش نرسد
احوط انست که انرا ذبح کند وهرگاه ممکن نباشد باینکه مال امانتی باشد یا
نذر کرده باشد انرا از برای مصرف معینی که حصول ان در انوقت ممکن نیست
یا احتیاج بان دارد در سفر یا ذبح کننده یا الة ذبح کردن با او نباشد بیشبهه
ابرا از برای ان نگاه میدارد و خود تیمم میکند و بدانکه واجبست بر هر مسافری
که طهارة براو واجب شده باشد و اب نداشته باشد و احتمال دهد که اب
در حوالی او باشد انکه طلب ان نماید پس اگر قطع دارد بوجود ان در مکان معینی
باید تحصیل ان نماید مادامیکه وقت وسعة دارد مگر انکه بسیار دور باشد

بنحوی که در تحصیل ان مشقت بسیار نباشد که تحصیل اب براو لازم نیست بنا بر
اظهر خصوصا هرگاه منافی اغراض او از سفر نباشد چون هیزم کش و مانند او از
کسانیکه هر روز محتاج بان میشوند و احوط انست که هرگاه بر سبیل اتفاق چنین
امری از برای او روی دهد انکه تحصیل اب کند اگرچه موقوف نباشد بر مراجعت
ببلد بلکه از ان اثناء سفر کرده است و اگر قطع ندارد بوجود اب در مکان معین
لازم است بنا بر مشهور انکه بقدر دو دفعه تیر کمان در هر یک از چهار جهت
طلب اب کند هرگاه زمین هموار باشد و یک تیر کمان هرگاه مشتمل باشد بر کوهها یا
درختها و هرگاه قطع دارد بر نبودن ان در بعض جهات اکتفا میکند بطلب نمودن
ان در جهات دیگر یا احتمال میدهد وجود اب را در انها و هرگاه خود عاجز باشد دیگری را
وکیل میکند تا بعوض وی طلب کند بلکه دور نیست که با وجود قدرت نیز میتواند
دیگری را وکیل نماید خصوصا هرگاه طلب کردن منافی با شان او باشد و ظاهر انست
که طلب کردن وکیل کفایت میکند از خود و موکل هرچند که بر وکالت اجرت گرفته
باشد و هرگاه قبل از وقت طلب کرده باشد بهمان اکتفا میتواند کرد و احوط انست
که مرتبه دیگر بعد از دخول وقت طلب کند سیما هرگاه احتمال تجدد اب دهد
و احوط انست که بر سبیل استداره طلب کند تا اطلاع بر ما بین جهات اربع نیز
بهم رساند و بنا بر این لازم نیست که جمیع این چهار جهت بر قوایم اربع باشند یعنی
متساوی الزوایا باشند و بعبارة اخری متقابل باشند بنحویکه مسافت نهایتی که
ما بین انهاست مساوی نباشند و هرگاه وقت وسعت طلب نمودن در جمیع جهات
فرع
اربع نداشته باشد اکتفا میکند بانچه وقت وسعت ان دارد با ترجیح انچه مظنه
اب دران بیشتر است و بدانکه مراد از احتمال در این مقام احتمال عادیست نه عقلی
پس اگر علم عادی بعدم وجود اب در ان اطراف دارد طلب از او ساقط است
اگرچه محتمل الوجود باشد عقلا و هرگاه اب باشد و لیکن استعمال ان موقوف
باشد بر گرم کردن ان و هیزم نداشته باشد و احتمال دهد وجود انرا در

اطراف

اطراف خود اولی انست که بعوض نور طلب هیزم کند و همچنین هرگاه احتیاجش
باب از برای ازاله جنابت باشد نه رفع حدث و هرگاه در اصل مسئله ترک طلب
اب کند تیمم و نماز او باطل است مگر انکه انها را در اول وقت بعمل اورده باشد و هرگاه
بعد از تیمم و نماز معلوم شود که اب در میان رحل و اسباب او بوده است و از
اصل منسیا نشده است یا فراموش کرده است جمعی حکم کرده اند بصحت تیمم و نماز
او و احوط انست که هرگاه تقصیر کرده است در طلب اعاده نماز کند خصوصا
هرگاه وقت باقی باشد یا در وسعت وقت تیمم کرده باشد اگرچه در حین مطلع
شدن بر بودن اب وقت نماز فوت شده باشد و هرگاه بقدر بعض طهارت
اب داشته باشد استعمال ان لازم نیست بلکه در وضو جایز نیست مگر انکه
مسئله
وضو و غسل هر دو بر او واجب باشد چون حائض و مس کننده میت و
اب بقدر یکی از انها باشد که در اینصورت اگر کفایت هر یک میکند غسل را
مقدم میدارد و تیمم میکند بدل از وضو و الا بالعکس و هرگاه بدن یا لباسش
نجس باشد و محتاج بوضو یا غسل نیز باشد و بقدر اب داشته باشد که
کفایت احدهما کند ازاله خبث را مقدم میدارد بر رفع حدث و احوط انست
که اولا ازاله خبث کند بعد از ان تیمم فصل دوم در بیان کیفیت تیمم است بدانکه
کیفیت تیمم
بهترین کیفیاتش انست که هرگاه نجاستی یا حائلی در بعض مواضع تیمم باشد
قبل از شروع ازاله کند بعد از ان نیت کند و شکم هر دو دست خود را بر
خاک زند با قوت بعد از ان بلا فاصله مسح کند تمام مسطح پیشانی خود را
از رستنگاه مو تا طرف اعلای بینی و احوط انست که هر دو شقیقه را با هر
دو ابرو نیز مسح کند بعد از ان مسح کند بتمام شکم کف دست چپ تمام پشت
کف دست راست را از بند دست تا اطراف ناخنها بنحویکه تمام ظاهر
انرا فرا گیرد و بعد از ان بلا فاصله بتمام شکم دست راست مسح کند تمام
پشت دست چپ را بطریق دست راست و اشهر و اظهر انست که کافی

در هر یك از بدل از وضو و غسل یکضربه برای مسح پیشانی و دستها و احوط
انست که دو تیمم کند سیما در بدل از غسل یکی یکضربی و دیگری دو ضربی و
هرگاه بعد از فراغ از تیمم یکضربی دفعه دیگر دستها را برخاك زند و پشت
انها را مرتبه دیگر مسح کند دور نیست که عمل باحتیاط نیز شده باشد واگر
چه احوط اولاست و واجبست که بر اعضائیکه مذکور شد در ممسوح قلیلی
زیاد کند من باب المقدمه تا یقین کند باینکه جمیع اجزا مسح کرده است بلکه
احوط انست که بر ماسح نیز قدری بیفزاید از بند دستها تا قطع کند باینکه
بتمام کف دست مسح جبهه وکفین کرده است فصل دوم در شروط تیمم است
وانها چند امرانند اول نیت است و معتبرات با احکامش در وضو مذکور شد
وانچه ذکرش در اینجا لازم است سه مسئله است مسئله اول انست که ایا
قصد رفع حدث در ان میتوان کرد یا نه اظهر واشهر انجنست که قصد رفع
حدث کردن در ان مشروع نیست واحوط در تیممیکه برای نماز است انکه
بعوض ان قصد استباحه صلوة کند وهرگاه اکتفا کند بقصد قربة نیز
جایز است مسئله دوم انست که ایا شرط است در ان قصد بدلیت از وضو
یا غسل یا نه بعضی انرا شرط دانسته اند مطلقا وبعضی نه دانسته اند مطلقا
وبعضی گفته اند هرگاه مذهب او مساوی بودن تیمم بدل از وضو است
با تیمم بدل از غسل در عدد ضربتها شرط نیست والا شرط است واعتقاد
حقیر عکس این تفصیل است نظر باینکه هرگاه مختلف باشند بحسب کیفیة
در تمیز انها از همدیگر احتیاج بتعیین مبدل منه نیست چه خود فی نفسه از
یکدیگر متمیز اند بخلاف اینکه هرگاه بحسب کیفیة متساوی باشند زیرا
که در اینصورة تمیز انها ممکن نیست مگر بتعیین مبدل منه بلی بنا بر قول
اول مخیر است میان تعیین نمودن مکلف بر تعدد ضربتها یا بمبدل منه
زیرا که بنا بر قول مزبور هر یك مستلزم دیگریست واحوط جمع نمودنست

میان

میان هر دو باینکه قصد کند تیمم یکضربه یا دو ضربی میکنم بدل از وضو یا غسل
قربة الی الله تعالی و در حق کسیکه دو تیمم بر او واجب شده است یکی بدل از وضو
و دیگری بدل از غسل احتیاط در تعیین مبدل منه باشد و اهم است و بدانکه
قصد بدلیت در وقتی مشروع است که بر تقدیر قدرة بر طهارة ابی تیمم جایز نباشد
پس در تیمم جنب از برای رفتن از مسجدین بشبهه احتیاج بقصد بدلیت نیست
بلکه عدمش اولیاست مسئله سوم انست که نیت را چه وقت باید کرد واظهر انست
که محلش نزد زدن دستها است برخاك واحتیاط انست که در وقت مسح جبهه
مرتبه دیگر نیت نیز کند دوم از شروط تیمم بنا بر ظاهر کلام فقها انست که هر دو دست
را با هم برخاك زند وظاهر اختصاص این شرطست بحال قدرة پس هرگاه تمام مکان
تیمم بقدر یك کف باشد هر یك را منفردا برخاك میزند واحوط انست که در این
حال بقدر امکان سعی در تقارب ضربتین کند سوم انست که انها را برخاك زند پس
کافی نیست نگاه داشتن انها رو بباد تا خاك بانها بچسبد یا در جاییکه خاك ریخته
میشود یا باد یا در زیر خاك کند بلکه احوط انست که بتوقع انها را برخاك زند و
اکتفا بمجرد گذاشتن انها بر روی خاك نکند واحوط انست که با قدرة بر روی زمین
زند نه بر روی فرش وحیوان و مانند ان اگر چه خاك روی انها را فرا گرفته باشد
مگر در مثل پشت بام که واشکالی است واحوط انست که هرگاه شکم کفها خاك
الوده باشد از سابق ازاله ان کند و هرگاه در پیشانی و پشت کفها خاکی یا غباری
باشد واجبست که انرا پاك کند چهارم انست که با قدرة خود مباشر افعال
تیمم شود و هرگاه بسبب فالج بودن نتواند که خود تیمم کند دیگری را راضی میکند
که او را تیمم دهد باینکه دستهای خود فالج را برخاك زند وبانها مسح پیشانی
و دستهایش کند و هرگاه ممکن نباشد ان نایب بدستهای خود مسح میکند
پیشانی و دستهای فالج را واحوط انست که نایب هر دو دست خود را بر
خاك زند و بهر دو مسح جبهه فالج کند و بشکم دست چپ خود پشت دست

راست فالج را مسح کند و بشکم کف دست راست خود پشت کف دست چپ اورا
وهرگاه یکدستش از بند یا از بالاتر بریده باشد مسح آن ساقط میشود و باید که
تمام پیشانیرا بدست دیگر مسح کند و احوط انست که پشت دست صحیح خود را
برخاک بمالد ومع هذا دیگری را وا دارد براینکه دستش را برخاک زند و مرتبه
دیگر پشت همان دستش را مسح کند پنجم انست که هرگاه در ماسح یا ممسوح حایلی باشد
ازالهٔ آن کند وهرگاه ممکن نباشد پس اگر در ماسح باشد و فرا نگرفته باشد تمام اورا
مثل آنکه در بعض شکم دست راست دملی باشد و بر روی آن کهنه بسته باشد
یا آنکه چیزی بر آن ضماد کرده باشند باید که مسح کند پیشانی و پشت دست
چپرا بانچه خالیست از حایل واگر تمام شکم یکی از دو کف را فرا گرفته باشد و امر
دایر شود میانه آنکه بپشت همان دست مسح پیشانی کند یا بشکم همان دست
علیل لیکن با حایل یا بشکم دست دیگر احوط انست که جمع کند میانه جمیع
شقوق مذکوره و همچنین است حال در مسح نمودن پشت دست صحیح که مهما
امکن جمع کند میانه محتملات وهرگاه در ممسوح باشد بر روی حایل مسح میکند
خواه آنکه حایل در بعض باشد و خواه در کل ششم ترتیبست باینکه اول دستهارا
برخاک زند بعد از آن مسح کند پیشانیرا و بعد از مسح پیشانی پشت دست
راست را و بعد از پشت دست پشت دست چپرا وهرگاه مخالفت ترتیب کند
اگر از اول قصد مخالفت داشته است اعاده میکند واگر از روی سهو بوده است
احوط انست که مجموع تیمم را نیز اعاده کند اگرچه اظهر انست که کافیست اعاده
آنچه ترتیب بآن حاصل شود پس اگر دست چپرا پیش از دست راست مسح
کرده باشد دست راسترا مسح میکند بعد از آن نوبت دیگر دست چپرا مسح
کند وهرگاه دست زایدی داشته باشد اگر زاید از اصلی ممتاز باشد
اکتفا میکند باصلی والا جمع کند میانه هردو باینکه هر چهار را دو مرتبه مسح
میکند و تا از هر دو فارغ نشود شروع بمسح متاخر از آن نکند و احوط در

انجال

انجال است که مجموع تیمم را مکرر بعمل اورد تا قطع کند بعمل آمدن ترتیب را موالاة
هفتم موالات است باینکه اعمال مزبوره را پی در پی بعمل اورد وهرگاه عمدا تاخیر اندازد
بعضی از بعض احوط انست که مجموع تیمم را از سر گیرد مگر آنکه تاخیر بعلت بعضی از
مقدمات تیمم واقع شده باشد مثل بالا زدن استین و عمامه و مانند آن
و احوط انست که هر بعد از بر خاک زدن دستها بشکم آنها چیزی را مس نکند
تا از تیمم فارغ شود هشتم انست که مواضع تیمم پاک باشد و اعتبار این شرط بسیار
قوت دارد سیما در ممسوح نهم انست که وقت عملیکه از برای آن تیمم میکند داخل
شده باشد بلکه جمعی از فقها لازم دانسته اند تاخیر تیمم را تا اخر وقت و این
قول احوط است و این شرط معتبر است در هر تیممی مگر در تیممیکه بعوض غسل
جنابت یا حیض یا نفاس یا استحاضه بعمل اورده میشود در شب روزه واجب
معینی چون ماه مبارک رمضان زیرا که بر هر مکلفی واجب است بنا بر آنچه خواهد
امد آنکه هرگاه در شب ماه مبارک رمضان مثلا جنب شده باشد و قادر
بر غسل نباشد تیمم میکند بدل از غسل و آن را نگاه دارد تا طلوع فجر دهم انست
که قادر بر مبدل منه که وضو و غسل است نباشد مگر در تیممی که مستحبست از
برای از میت و خواب کردن محدثی که فراموش کرده باشد وضو را تا داخل رخت
خواب شود یازدهم انست که هرگاه در سعه وقت تیمم کند بنا بر جواز آن ذمه
آن مشغول نباشد بغیر واجب مضیقی چون ادای دین و رد ودیعه و از اعظم
آنها است خمس و زکوة چنانکه معلوم شد پس هرگاه در ذمه او بقدر صد یک
درهمی مثلا قرض یا خمس یا زکوة باشد و مع هذا قبل از تنگ شدن وقت فریضه
تیمم کند تیمم او محل اشکالست چنانکه در وضو و غسل مذکور شد دوازدهم
مباح بودن و پاک بودن خاکی است که بر آن تیمم میکند و همچنین مباح بودن مکان
خاک و محل استقرار خود پس هرگاه برخاکی تیمم کند که غصبی باشد خود یا محل
استقرارش یا آنکه در حال تیمم کردن قرار گیرد بر مکانیکه اصلش یا فرشش

غصبی باشد عینا یا منفعة تیمم او باطل است بنابر اظهر و احوط مگر در صحرای
وسیع غصبی از برای غیر غاصب و مگر در مجلس و مگر در محبس بشرطی که در
وضو گذشت و احوط در اخیر انست که هرگاه ممکن باشد بکوبد تا خاک مباحی از
برای او بیاورند و در ان محبس غصبی بگذارد و بران تیمم کند سیزدهم استیعاب است
و مراعاة ان در ممسوح واجبست و در ماسح احوط چنانکه بان اشاره شد و مراد
از استیعاب در ممسوح انست که تمام ظاهر پیشانی و پشت دستها را مسح کند پس
مسح سایر انگشتان لازم نیست بلکه در شروع عینش تا ملزم هست اگرچه بعضی ازان
احوط دانسته اند و همچنین مسح کردن ما بین جبین پیشانی و گرهای انگشتان
که در بعض مردم هست و همچنین مسح کردن بیخ ناخنها لازم نیست چهاردهم انست
که ابتدا باعلی کند در مسح هریک از جبهه و یدین فصل سیوم متیمم به است بدانکه
اظهر و اشهر انست که جایز است تیمم کردن بر هر چه اسم ارض که بفارسی زمینش میباشد
بر او اطلاق شود بحسب عرف و عادة اهل لسان اعم از اینکه خاک باشد یا غیر ان پس
جایز است بشرط انکه از معادن نباشد چون خاک طلا و نقره و نمک و مس و مانند
ان و مستحیل نیز نشده باشد چون اجر و سفال و گچ و اهک بعد از طبخ بنابر احوط و
مثل خاکستر اگرچه اصلش از اجزای زمین باشد و احوط انست که در حال اختیار بر
سنگ گچ و اهک قبل از طبخ نیز تیمم نکند و همچنین گل ارمنی و گل سرشوی که زنها
سر خود را بان میشویند اگرچه اظهر جواز است و هرگاه شک کند در چیزی که ایا از سهم
معادنست یا نه یا انکه استحاله شده است یا نه یا انکه خالص است یا نه تیمم کردن بران
جایز نیست مگر انکه بیقین یا مانند ان از امارات شرعیه صلاحیت ان از برای
تیمم ثابت شود اگرچه مفید علم نباشد بلکه مفید ظن نیز نباشد و احوط انست
که با قدرت بر خاک خالص تیمم بر سنگ و مانند ان از سایر اجزای زمین نکند
و هرگاه خاک نباشد تیمم کند بر رمل و سنگ و اول اولی است و هرگاه متعذر
باشد بر غبار فرش و رخت و یال اسب و مانند انها و هرگاه جمع نمودن

انها

انها ممکن است جمع میکند والا احوط انست که هرگاه بر فرش غبار الود تیمم میکند
انرا بتکاند تا غبار باطن ان ظاهر شود و با فقد جمیع انچه مذکور شد بر وحل تیمم
میکند و هرگاه خشک کردنش ممکن نباشد والا واجبست که از ان خشک کند
اگرچه موقوف باشد بر مالیدن ان بر بدن خود یا شخص دیگر و در اینصورت
در حال اختیار تیمم بران میتواند کرد و بعضی از اکابر لازم دانسته اند که بعد
از زدن دستها بر وحل قدری صبر کند و رو بهوا دارد تا رطوبت ان کم شود و
این مقال خالی از اشکال نیست نظر بمنافی بودن با موالات مگر انکه مسح کردن
بان قبل از [illegible] تقلیل رطوبة موجب تفتیح صورت و منافی با مروة باشد که
در اینصورت سقوط موالات بسیار قوت دارد و احوط در صورت تمکن از غبار و وحل
انست که دو تیمم کند و هرگاه با خاک چیزی مخلوط باشد مانند ارد و خاکستر
و غیر ان از چیزهاییکه تیمم بر انها جایز نیست پس اگر ان خلیط بسیار کم باشد بحدیکه
مستهلک شده باشد در خاک تیمم کردن ان جایز است مگر انکه متمیز باشد از
ان که با وجود قدرت بر غیر ان احوط انست که بران تیمم نکند مگر در خاک و مانند
ان از چیزهاییکه زمین خالی از انها نباشد و هرگاه بغیر از برف و یخ چیزی نباشد
اگر ممکن است که مواضع وضو را بان تر کند اگرچه بطریق روغن مالیدن باشد
احوط انست که جمع کند ما بین وضو و تیمم و کیفیت وضو گرفتن بان اینست که
بر مواضع وضو میگذارد و میمالد تا بسبب حرارة قدری از ان اب شود و تدهین
بعمل اید و الا اکتفا میکند بر تیمم بنا بر قول جمعی از فقها و بعضی گفته اند هرگاه وضو
گرفتن بان ممکن نباشد نماز ساقط میشود بدانکه مشهور انست که مکروه است
تیمم کردن بر خاک قبر و معبر و زمین شوره زار و در رمل و بهتر انست که بر زمین
نمناک نیز تیمم نکند فصل چهارم در بیان وقت تیمم است بدانکه اشهر انست که تیمم
نمیتوان کرد مگر در اخر وقت سیما هرگاه امید داشته باشد که در اخر وقت
متمکن از طهارة ابی شود و ظاهر کلام جمعی از فقها انست که در اول وقت نیز جایز است

اگرچه ظن بلکه علم داشته باشد باینکه در آخر وقت متمکن از طهارت خواهد شد
و جمعی دیگر بتفصیل قایل شده اند پس در صورت یأس از متمکن شدن از طهارت آبی
در آخر وقت تجویز نموده اند تیمم را در اول وقت و در صورت عدم یأس لازم دانسته اند
تأخیر را تا آخر وقت یا حصول یأس و این قول اظهر است اگرچه عمل کردن بقول اول
احوط است و بدانکه هرگاه تیمم کند از برای نمازی که وقت آن تنگ شده باشد
و تیمم او منتقض نشده باشد بحدث یا بتمکن از حدث او تا وقت نماز دیگر میتواند ۴
آن نماز را در اول وقت بجا آورد و احوط آنست که هرگاه علم دارد باینکه در آخر وقت
متمکن از طهارت آبی خواهد شد نماز را تأخیر اندازد فصل پنجم در بیان غایات
تیمم است بدانکه مشهور آنست که هرچه مشروط است بوضو یا غسل یا هر دو از
نماز و روزه و مس کتابت قرآن و دخول در مساجد و غیر آن از آنچه در باب وضو
و غسل مذکور شد هرگاه وقت آن داخل شده باشد یا تنگ شده باشد
بنا بر تفصیل سابق تیمم کردن بجهت آن جایز است خواه خود آن مشروط واجب
باشد و خواه مستحب و هرگاه کسی قضای نمازی بر او واجب باشد و قایل شویم
بمضایقه در قضای فرایض فایته یا باینکه دخول وقت مشروط بطهارت کافیست
در صحت تیمم در جمیع اوقات عدم تمکن از طهارت آبی تیمم میتواند کرد اگرچه نماز ادایی
داخل نشده باشد و نیز قضا کردن با آن تیمم نیز [illegible] باشد فصل ششم
در بیان طایفه از احکام تیمم است بدانکه واجب است بر جنب که بدل تیمم کند بدل
از غسل جنابت و هرگاه تیمم او شکسته شد بحدث اصغر یا بتمکن از غسل و غسل
نکرد تا اینکه ثانیا محتاج شد بتیمم مشهور آنست که در هر دو صورت باز
یک تیمم میکند بدل از غسل و بعضی از فقها را مذهب آنست که در صورت اولی
اگر قادر بر وضو باشد وضو میگیرد و الا یک تیمم میکند بدل از وضو
و این قول نزد حقیر بسیار قوت دارد و لیکن احوط آنست که هرگاه قدرت بر
وضو ساختن دارد جمع کند میانه وضو و تیمم و الا دو تیمم کند یکی بدل از
غسل

غسل و دیگری بدل از وضو و غسل و تعیین نکند و همچنین هرگاه حدث اصغری
در اثنای تیمم واقع شود و هرگاه حایض و مانند او را از کسانیکه بر ایشان وضو
و غسل هر دو واجب است احتیاج بر تیمم شود دو تیمم میکند یکی بدل از وضو
و دیگری بدل از غسل هرگاه متمکن نباشد نه از وضو و نه از غسل و هرگاه قدرت
بر یکی از آنها داشته باشد همان را با تیمم بدل از دیگری بجا میاورد و بنا بر اول هرگاه
۴ حدث اصغری از او صادر شود اعاده میکند تیمم بدل از وضو را تنها و هرگاه
متیمم در اثنای نماز قدرت بر طهارت آبی بهم رساند اگر وقت تنگ باشد بنحوی که
اگر نماز را برهم زند و طهارت آبی بجا آورد نمازش قضا میشود بهمین نماز را
تمام میکند و الا مشهور آنست که هرگاه بهم رسیدن قدرتش قبل از رکوع رکعت
اول باشد نماز را برهم میزند و طهارت میگیرد و آنرا اعاده میکند و اگر بعد از
رکوع باشد نماز را تمام میکند و بنا بر شق اول و اخیر هرگاه بعد از فراغ از نماز
بلا فاصله یا در اثنای آن آب تلف شود احوط آنست که برای نماز دیگر اعاده تیمم
کند اگرچه اظهر آنست که واجب نیست مبحث نهم در بیان غسلهای مستحبه
علاوه بر آنچه مذکور شد از مستحب بودن غسل جنابت از برای امور مزبوره
بدانکه غسلهای مستحبه بسیار است و بعضی از اکابر عدد اقسام آنها را قریب به
نود رسانده است و ذکر جمیع آنها مناسب با وضع این رساله نیست لهذا
اکتفا میشود در این رساله بذکر آنچه اهم است از آنها و آن چند غسل است اول
غسل جمعه است و در کثرت ثواب و فضیلت آن اخبار بسیار وارد شده است
حتی آنکه اکثر اخباریین و بعض مجتهدین قایل بوجوبش شده اند و احتیاط
آنست که بدون عذر ترک آن ننمایند و از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت شده
که عاجزترین و ضعیفترین مردم کسیست که آنرا ترک کند و از شدت اهتمام
شارع مقدس در محافظت نمودن بر آن تجویز فرموده است تقدیمش را در
روز پنجشنبه و قضایش را در روز شنبه و وقت اداش بنا بر مشهور

از اول فجر روز جمعه است تا زوال و بعضی گفته‌اند تا غروب آفتاب و وقت قضای غسل
بنا بر مشهور از بعد از زوال جمعه است تا غروب آفتاب آن روز و از اول روز شنبه است
تا آخر آن روز و جایز است برای کسی که گمان دارد که در روز جمعه متمکن از آن نخواهد
شد آنکه در روز پنجشنبه آن را بقصد تقدیم بجا آورد و لیکن هرگاه در روز جمعه
متمکن شد از آن مستحب است که اعاده آن نماید و هرگاه اهمال کرد مستحب است که آن را
بنیت قضا اعاده کند و احوط آنست که هرگاه عمداً ترک کرده باشد آن را در روز
جمعه قضای آن نکند مگر آنکه ضم کند تا بنیت قضای غسل جمعه بعضی از
نیاتیرا که بعد از این مذکور میشوند و بهتر بنا اوقاتش قریب بزوال است تا
نماز جمعه یا ظهر روز جمعه را با غسل کند و از جمله آنها است غسل عیدین یعنی
عید ماه مبارک رمضان و عید قربان و غسل روز عرفه که نهم ذی الحجه است و
غسل روز عید غدیر که هیجدهم ماه مزبور است و بهتر آنست که آن را نزد زوال
بعمل آورد و غسل روز نوروز و غسل شب اول ماه مبارک رمضان و افضل آنست
که در آب جاری غسل کند و بعد از فراغ سی کف آب بر سر خود بریزد زیرا که در
حدیث وارد شده است که هر کس در شب اول ماه مبارک رمضان غسل کند
در آب جاری و سی کف آب بر سر خود ریزد پاک میشود یعنی از معاصی یا امراض
تا هر دو تا سال آینده و از جمله غسلهای مندوبه مؤکده غسل شبهای طاق
نصف دوم ماه مبارک رمضان است سیما شبهای قدر خصوصا شب بیست
و سوم که در آن دو غسل مستحب است یکی در اول شب و یکی در آخر و جمعی از علما
فرموده‌اند که در هر شب از دهه آخر ماه مبارک غسل سنت است سیما
شب بیست و چهارم که چند روایت در آن بخصوص وارد شده است
و از جمله آنها است غسل شب عید ماه مبارک رمضان و اولی آنست که آن را قریب
بغروب بجا آورد و غسل شب نیمه شعبان و غسل احرام و بعضی آن را واجب
دانسته‌اند و غسل زیارت رسول و اهل بیت اطهارش صلوات الله علیهم و غسل
قضای

قضای نماز کسوف و خسوف هرگاه تمام قرص گرفته شده باشد و ترک شود نماز عمداً
تا قضا شود و بعضی این غسل را نیز واجب دانسته‌اند و غسل نماز استسقا و غسل
نماز طلب حاجت و از جمله آنها است غسلهایی که استحباب آنها بخصوص است بحجاج مثل غسل
دخول بلدین یعنی مکه مشرفه و مدینه طیبه و دو حرم آنها و دو مسجد آنها و طواف
و وقوف عرفات و مشعر و قربانی کردن و غیر آن از مناسک حج بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی
و از جمله آنها است غسل توبه و آنچه وارد شده است در خصوص استماع نمودن غنا
اشعاری دارد بعموم استحباب غسل نمودن بعد از توبه کردن از هر گناهی اگر چه صغیره
باشد چنانکه جمعی از محققین تصریح نموده‌اند اگر چه جمعی از فقها تخصیص داده‌اند
آن را بکبایر و بعضی بخصوص کفر و ارتداد و قول اول اظهر و اشهر است منهاج چهارم
در بیان انواع نجاسات و مطهرات و آنچه بآنها تعلق دارد از اقسام آبها و سایر احکام
آنها و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان نجاسات عینیه است و آنها بنا بر
مشهور دوازده نوع‌اند اول و دوم بول و غایط هر حیوان حرام گوشتی است که خون
جهنده داشته باشد یعنی آنکه غالب خون او در رگها مجتمع باشد بنحوی که هرگاه
یکی از رگهای آن را ببرند خونش بیرون آید بر سبیل جستن مثل انسان و شیر و گرگ
و شغال و گربه و مانند آن پس بول و غایط حیوان حلال گوشت مانند گوسفند
و گاو و شتر و مانند آنها پاک است اگر چه عادة بر خوردن گوشت آنها جاری نشده
باشد چون اسب و استر و الاغ مگر آنکه بالعرض نجس شده باشد مثل بولمتیر
گوسفند و گاو و همچنین بول و غایط حیواناتی که خونش بطریق ترشح بیرون میآید
پاک است مثل مار ماهی و سایر حیوانات دریایی که گوشت آنها حرام است و مثل
چلپاسه و وزغ و عقرب و مانند آن و در مار خلافست مشهور آنست که خون مار
جهنده ندارد و بعضی از اکابر معاصرین مدعی آنست که خون جهنده دارد و
آنکه آن را خود تجربه کرده است و احوط آنست که از آن اجتناب نماید سیما از
بول و فضله مارهای بسیار بزرگ و بدانکه فرقی نیست در نجس بودن بول و غایط

حیوانات مزبوره مساوی انکه از مخرج معتاد بیرون اید یا از غیر ازان بلی حکم بنجاست
انها نمیشود مکر بعد از بیرون امدن از بدن پس هر کاه سنک ریزه یا کرمی مثلا از فرع
قبل یا دبر انسانی بیرون اید حکم خالی از الوده کی ببول و غایط حکم بنجاست ان نمیشود
اکرچه بر سبیل قطع معلوم شود که با یکی ازانها در باطن ملاقاة کرده است و همچنین
فرقی نیست بنا بر مشهور در حیوان حرام کوشت که بول و غایط ان نجس است مساوی
انکه از قسم طیور باشد یا غیر ان بالذات حرام کوشت باشد چون اسناد و کربه
یا بسبب امر عارضی کوشتش حرام شده باشد چون شتر و مرغ جلال و کوسفندیکه
بشیر سک و خوک بلکه بمطلق ماهیات نجسه تربیتش شده باشد و مثل حیوانیکه
ادمی او را وطی کرده باشد و احوط انست که از بول و فضله اسب و الاغ و استر
اجتناب کند سیما از بول وسطی بلکه از بول همکی نظر باینکه جمعی از فقها و محدثین
بول هر سه را نجس دانسته اند و بعضی از ایشان فضله انها را نیز نجس دانسته اند
و اظهر و اشهر طهارة هر دو است با کراهة و بعضی بول پسر شیرخواره را پاک دانسته اند
و حق انست که نجس است لیکن در تطهیر ازان احتیاج بغسل نیست بلکه مجرد
صب اب کافی است چنانکه خواهد امد انشاء الله تعالی سوم خونست بشرط خون
انکه از حیوانی باشد که خون جهنده داشته باشد اعم از اینکه حلال کوشت
باشد یا حرام کوشت از همان خون باشد که در رکها مجتمع است یا از خونی که در
سایر اجزای ان منتشر است چون خون بیخ دندان ادمی و مانند ان مکر خونی که
در سایر اجزای محلله حیوان حلال کوشت باقی میماند بعد از تذکیه ان بشرط
انکه ممزوج با خون مسفوح نشده باشد و مراد از خون مسفوح خونی است
که عادة جاری شده است باینکه در حین ذبح کردن از حلقوم بیرون اید پس خونی
که در کوشت کوسفند مذکی است پاک و حلال است و اما خونیکه در سپرز
و خصیه و مانند ان از اجزای محرمه حیوان حلال کوشت است پس احوط انست
که ازان اجتناب کند و همچنین خونیکه در تخم مرغ خانکی و غیر ان یافت میشود
که اثر

که اثر علقه مسا منه احوط انست که اجتناب ازان کند اکرچه اظهر طهارة
و بدانکه باتفاق علما مشک طاهر است اکرچه مشهور در ان انست که خونیست
فرع که از ناف اهوی مخصوص کنده میشود و هر کاه شک کند در حیوانیکه ایا حلال
کوشت است یا حرام کوشت قابل تذکیه است یا نه در حرمة کوشت و عدم جواز
استعمال پوست و موی ان در نماز و عدم طهارة خون باقی مانده در ان بعد از
تذکیه حکم حرام کوشت را دارد و در طهارة بول و غایط در حکم حلال کوشت است
اکرچه با بول و غایطش نماز نمیتوان کرد اعم از اینکه نوع ان حیوان معلوم باشد
و حکمش مجهول مثل پرستوک که در حلیت ان خلافست یا انکه شخص ان حیوان
نیز معلوم نباشد مثل انکه فضله مرغی را در رخت خود بر بیند و شک کند
در اینکه فضله نجسکست مثلا یا فضله خشاف حکم بطهارة ان میکند
فرع و همچنین هر کاه خونی بر بیند در رخت خود و شک کند در اینکه خون پشه
یا مکس یا کیک است مثلا یا خون بنی ادم ظاهر انست که نیز حکم بطهارتش
فرع میکند و هر کاه در خونیکه یقین دارد باینکه مثلا از خون حیوانیست که خون
جهنده دارد شک کند در اینکه از حیوانیست که قابل تذکیه است یا از حیوانی
که قابل تذکیه نیست یا شک کند در اینکه ان حیوان مذکی است یا میته حکم بنجاستش
میکند بلی هر کاه یقین کند که از خون حیوان حلال کوشت مذکی است و لیکن شک کند
در اینکه از خونیست که در وقت ذبح کردن از حلقومش بیرون امده است
یا از خونیست که در اجزای محلله ان باقی مانده است در اینصورة اظهر در ان طهارة است
چنانکه هر کاه قطع کند باینکه از خون جکری است مثلا و لیکن شک کند در اینکه
از خون حلقوم مثل چیزی با ان ممزوج شده است یا نه نیز حکم بطهارتش بلکه بحلیتش
نیز میکند بلکه در صورة سابقه حکم کردن بحلیتش نیز بعید نیست و بالجمله هر چیز
از فضلات حیوان که طهارتش موقوف بر تذکیه شرعیه است حکم بطهارتش
نمیشود مکر بعد از علم بتذکیه چهارم منی حیوانیست که خون جهنده داشته باشد

واما منی ماهی و عقرب و مانند آن از حیوانیکه خون جهنده ندارند پس مشهور آنست
که طاهر است پنجم شراب است و مراد از آن مسکریست که از شیره انگور گرفته میشود
و در حکم آنست بنا بر مشهور هر مسکری که بحسب اصل طبیعت مایع است اگرچه
منجمد شده باشد و اما بنگ و چرس پس شبهه در طهارت آن نیست اگرچه آنرا
با آب ممزوج نموده باشند ششم فقاع است بنا بر مشهور ولیکن حقیقت آن الان
مجهول است هفتم شیره انگوریست که جوشیده باشد و هنوز دو ثلث کم
نشده باشد بنا بر مشهور و بعضی شرط کرده اند در نجاست آن علاوه بر جوشیدن
سکر و قوام را و بعضی حکم بطهارت آن کرده اند مطلقا و اما شیره خرما و کشمش پس
مشهور در آن طهارتست مطلقا و قول بنجاست آن بسیار ضعیف است اگرچه قول
بحرمت آن بعد از جوشیدن خالی از قوتی نیست هشتم میته حیوانیست که خون جهنده
داشته باشد اگرچه بحری باشد چون تمساح که بنا بر آنچه مشهور است که خون
جهنده دارد اگرچه میت آدمی مسلمان باشد و قول بطهارت میت آدمی چنانکه
بعضی از اخباریین قائل شده اند بسیار ضعیف است و استدلال ایشان بآنکه
اگر نجس میبود بغسل دادنش پاک نمیشد اضعف است بلی هرگاه میت مسلم را غسل
داده باشند بنحویکه خواهد آمد از نجاست موت پاک میشود بخلاف سایر انواع
میته ها که قابل تطهیر نیستند حتی میت سنی اگرچه شیعه او را غسل داده باشد
بنا بر آنچه خواهد آمد بعون الله تعالی و در حکم غسل است شهادت و اما تیمم پس در مطهر
بودن آن اشکال هست و بدانکه ظاهر بعضی اخبار و فتوی جمعی از علمای ابرار آنست
که در نجاست میت آدمی و سایر حیوانات شرط نیست سرد شدن تمام بدن بلکه
ظاهر فتوای اکثر است و آنکه نجاست میته مثل نجاست سایر اعیان نجسه است
که سرایت نمیکند بغیر مگر با رطوبت و قول علامه قدس سره بسرایت کردن آن
ضعیف است چون قول بعض اخباریین بعدم سرایت آن مطلقا یعنی حتی با رطوبت
و حکم جزئیکه از حیوان زنده جدا شده باشد حکم میته را دارد مگر آنکه بسیار
صغیر باشد

صغیر باشد که در عرف اجزا یا ریزه حیوان نگویند مثل بثور و ثالول که همیشه پاکست
و عضویکه از انسان یا سایر حیوانات که خون جهنده دارند بریده باشند ولیکن بالکلیه
از بدن جدا نشده باشد پاک است اگرچه بی حس شده باشد مگر آنکه بپوست بسیار
ضعیفی معلق مانده باشد که احوط در آن اجتنابست و بدانکه مشهور آنست که ده
چیزند از میته اینهایند استخوان و ناخن و ظلف که سم شکافته است چون سم گاو و
حافر که سم غیر شکافته است چون سم الاغ و شاخ و مو و پشم و کرک و پر و تخم و از جمله
استخوانست دندان و بدانکه طهارت و حلیت تخم مرغ میته مشروط است بآنکه پوست
اعلای آن که محکم و صلب است تمام شده باشد و اگر تمام نشده باشد پس اگر پوست
نازکی که زیر پوست مزبور است نیز متکون نشده است نجس و حرامست والا اظهر
در آن طهارتست و در حلیت آن اشکال هست و احوط اجتنابست و همچنین مشهور آنست
که شیردان و انفحه یعنی پنیرمایه میته حیوان حلال گوشت پاک و حلال است و احوط اجتناب است
خصوصا از اول و مشهور آنست که هرگاه مو و پشم و کرک را از بدن میته ببرند محتاج
بشستن نیست و هرگاه بکنند بیخ آنها را باید شست و حق آنست که اگر از پوست یا گوشت
میته چیزی بآن متصل باشد بشستن تنها پاک نمیشود والا احتیاج بشستن نیست نهم
و دهم سگ و خوک بری است و اما سگ بحری که خصیه آنرا بنا بر مشهور در میان اطبا
و غیرهم جند مینامند و همچنین خوک بحری پس شبهه در طهارت زنده اینها نیست و
همچنین است میته اینها هرگاه خون جهنده ندارد چون اکثر حیوانات دریا والا نجس
و بدانکه جمیع اجزای سگ و خوک بری نجس است حتی مو و ناخن و استخوانش و همچنین
لعاب دهن و سایر رطوباتش و مشهور در حیوانیکه از سگ و خوک بهم میرسد نجاست است
هرچند که اسم هیچیک بر آن گفته نشود و اما حیوانیکه از یکی از اینها و از حیوان طاهر
العین بهم رسیده باشد پس حکم آن تابع اسم است و اگر اسم هیچیک از پدر و مادر
بر او اطلاق نشود و بنام حیوان دیگر نیز حکم در آن طهارت و حرمتست یازدهم
کافر است هرچند که از اهل کتاب باشد و حکم در نجاست جمیع اجزا حکم دو برادرش

نسل وحوک است مگر در اینکه طفلی که از او و از مسلمانی متکون میشود پاک است
اگرچه در حضانت زوجه نیز باشد و تابع او باشد نه تابع مسلمان و اگرچه احد الابوین که
در حین انعقاد نطفه اش مسلمان باشد بود نیز مرتد شود و همچنین هرگاه هر دو
در حین انعقاد نطفه مسلمان باشند بعد از ان مرتد شوند بنا بر تصریح بعض فرع
محققین اگرچه حقیر را در ثبوت عموم این حکم تاملی هست و مراد از کافر کسی است
که انکار کند وجود صانع را جل شانه یا صفتی از صفات ثبوتیه یا سلبیه را
که ثبوت یا سلبش بضرورة معلوم شده است چون علم و قدرة و عدم جسمیة
و عرضیة یا نبوة نبی ما ص یا نبوت سایر انبیا را که نبوة ایشان بر سبیل ما بعد نبوة نبی
تواتر معلوم شده است چون ادم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ع و غیر ایشان یا
انکار کند معاد جسمانی یا بهشت یا دوزخ یا میزان یا صراط یا مانند انها از ضروریات
دین را یا انکه شریک برای حق جل و علا قرار دهد در واجب الوجود بودن یا
در خلق کردن عالم یا در ربوبیة و از قبیل جمیع امم و اما ریا کردن در عبادة و
سجده کردن از برای سلاطین و سایر اهل ریاست بدون تقیه پس اگرچه از
اقسام شرک است و شبهه در حرمتش نیست ولیکن موجب نجاست صاحبش
نمیشود و همچنین هرگاه قائل باشد بجواز ظلم بر حق سبحانه و تعالی یا تجویز کند
بر او کذب یا [illegible] را یا مرئی بودن او را در اخرة یا سلب جسمیة از او
چنانکه مذهب اشاعره است پس مشهور انست که حکم سنی را دارد در
عدم نجاست بدن اگرچه در امور اخرویه حکم کافر را دارد و گمان حقیر اینست
که هرگاه با وجود اعتقاد بحقیة مذهب امامیه اثنی عشریه چنین امری را که
~~کسی مخالف است~~ از خصایص سنیه است اعتقاد کند کافر است چرا که چنین
کسی مخالف است با جمیع فرق اسلام و معتقد امریست که منافی است با ضروری
مذهب که معترف بحقیة انست پس فی الحقیقة چنین کسی منکر اصل شریعة
محمدی است ص و از جمله اقسام کفار است انکار نمودن چیزی از ضروریات دین

بنحو

بنحوی که انکار ان موجب انکار اصل دین باشد چون وجوب نمازهای یومیه و
روزه ماه مبارک رمضان پس هرگاه بسبب شبهه انکار بعضی از ضروریات دین
کند بگمان اینکه از دین نیست پس ظاهر نزد قاصر انست که طاهر است و از جمله
کفارند خوارج و نواصب و غلات و اما سایر فرق سنه پس اظهر انست که طاهر اند
و انکه بمنزله ابا استنجا اند در اینکه با وجود علة نجاست در ان حکم کرده است
شارع حکیم بطهارة ان از برای مصلحة مومنان و رفع عسر و مشقة از ایشان زیرا
که اگر شارع حکیم بنجاست جمیع [illegible] مینمود هر اینه بر شیعیان از جهة وجوب
اجتناب از ایشان امر بسیار مشکل و دشوار میشد و اما سایر فرق شیعه از
زیدیه و اسمعیلیه و غیر ایشان پس خلافی در طهارة بدن ایشان نیست
دوازدهم عرق جنب است از حرام بنا بر قولی که قوة دارد و مراد از حرام انست
که بالذات حرام باشد چون زنا و لواط و استمنا و مساحقه اما هرگاه بامر عارضی
حرام شده باشد پس اظهر در ان طهارة است چون جماع کردن محرم با زوجه خود که
از اینکه در احرام حج باشد یا عمره و چون وطی حایض و نفسا و جماع صایمی که امروز بخصوصه
بر او واجب باشد چون روزه ماه مبارک رمضان و نذر معین و هرگاه با وجود اشتغال
ذمه او بروزه گرفتن روز معین از اصل قصد روزه گرفتن امروز نداشته باشد فرع
و در ان روز با زن خود جماع کند در نجاست عرق او اشکال هست و احوط اجتناب است
چنانکه هرگاه قصد روزه گرفتن امروز داشته باشد ولیکن قبل از انکه با زن
خود جماع کند مفطر دیگر بعمل اورده باشد و همچنین هرگاه خود مفطر باشد فرع دیگر
و زنش نیت روزه واجب معین کرده باشد و با اطلاع بر ان او را بر جماع اکراه
نماید که در نجاست عرقش نیز تاملی هست و احوط در جمیع اجتناب است و بنا بر
نجاست عرق جنب از حرام فرقی نیست میان عرقی که در حین جماع بیرون اید یا
بعد از ان و قبل از غسل و از جمله حرام است مگر نگاه کردن با جنبیه از روی شهوه
تا انزال شود و همچنین ملاعبه نمودن با او بلکه هرگاه در خیال خود در اورد صورة

[illegible] در احوال بعضی رواة [illegible] و صاحب [illegible] داده الحاق [illegible]

او را و تصویر نماید جماع کردن با او تا انزال شود نیز حرام است اما هرگاه حلیله خود را
که از او دور است در خاطر در آورد و در عالم خیال با او مقاربت کند تا انزال شود ظاهر
است که حرام نیست و بدانکه حکم نمیشود بنجاست چیزی مگر بعد از علم بنجاست
یا چیز دیگر که بمنزله علم است چون اخبار صاحب ید بنا بر مشهور یعنی کسیکه آنچیز در
دست اوست اگر چه ملک او نباشد و اگر چه فاسق باشد بشرط آنکه موجب
اضرار بغیر نشود و بنا بر این هرگاه شخصی عاریه رخت کسی را گرفته باشد و بعد
از مراجعت خبر دهد بآنکه نجس شده است نزد او باید تصدیق او نمود و لیکن این
مسئله خالی از اشکال نیست و همچنین هرگاه صاحب ید مبتلی باشد بوسواس
و از اخبار او ظن نجاست حاصل نشود در وجوب تصدیق نیز اشکال هست
چنانکه در خبر دادن مظنون الکذب بطهارت یا حلیت چیز دیگر در دست اوست نیز
همین اشکال جاری است بلکه مقتضای بعضی از اخبار دیگر در شیرهٔ انگور وارد
شده است آنست که قول صاحب ید معتبر نیست مگر در صورتیکه ظن بصدق
حاصل شود و بنا بر آنچه مذکور شد اولا از اینکه معتبر بودن قول صاحب ید مشروط است
بعدم اضرار بغیر هرگاه ظرفی از خانه کسی بردارد و در آن چیزی مایع چون روغن گذارد
بعد از آن صاحب ظرف خبر دهد بآنکه نجس بوده است التفات بقول او
نمیکند خصوصا هرگاه متهم بغرض باشد یا وسواس داشته باشد یا
آنکه باذن صریح او آن ظرف را برداشته باشد بلکه بعض متاخرین قول صاحب
ید را معتبر نمیدانند مطلقا مگر در حق خودش و از فروع این مسئله بنا بر قول جمعی
از فقها آنست که هرگاه گوشتی یا پوستی را در صحرا بیابد و شک کند در اینکه
مذکی است یا نه حکم میکند بطهارت و حرمت و همچنین هرگاه صیدی در آب قلیل
افتد و در آب بمیرد و شک کند در اینکه از تیر مرده است یا از آب حکم میکند بطهارت
آن آب و صید و حرمت گوشتش مبحث دویم در بیان مطهرات است بدانکه اعظم و
انفع آنها آبست و بیان کیفیت تطهیر بآن موقوفست بر ذکر انواع و احکام صنوف
آبها

خبر صاحب ید

آبها و ذکر خصایص و احکام هر یک از آنها و مطالب مزبوره در ضمن یک مقصد و چند
فصل مذکور میشوند ان شاء الله تعالی اما مقصد پس در بیان اقسام آبهاست بر وجه اجمال
بدانکه مطلق آب منقسم میشود بآب مطلق و آب مضاف و مراد از آب مطلق همین
چیز روان معهودی است که جایز است بحسب لغت و عرف اهل لسان آنکه لفظ
آب را اطلاق بر آن اطلاق شود بدون قید و قرینه مجوزی و آب مضاف ضد
است پس آنچیز روا نیست که جایز نیست اطلاق لفظ آب بر آن مگر با انضمام قیدی
چون آب زعفران یا قرینه چنانکه هرگاه انسان بگلاب کم بوی یا شیر یا شیره تشنه باشد
آنکه رد و امر کند و بگوید مثلا این آب را بگیر یا بیاور و چون معنی مطلق و مضاف را
دانستی پس بدانکه هر یک از آب مطلق و مضاف منقسم میشود باقسام متعدده
پس آب مطلق منقسم میشود بنابع و راکد و باران و مراد از نابع آبی است که ماده از
زیر زمین داشته باشد ضد راکد که آبی را گویند که ماده نداشته باشد و نابع
منقسم میشود بآب جاری و آب چاه و همچنین راکد منقسم میشود بقلیل و کثیر و
هر یک از آنها نیز منقسم میشود باقسام چند که بر ذکر آنها چندان فایده مترتب نمیشود
و آب مضاف نیز منقسم میشود بممزوج و مصعد و معصور و عرق و مانند آن
از رطوبات حیوان و بدانکه هر آب مطلقی در اصل طبیعت خلق شده است بمقتضای
نعمت سابغه و حکمت بالغه حضرت حق تعالی طاهر و مطهر از حدث و خبث و این دو
صفت از آن زایل نمیشوند مگر بسببی شرعی و چون از آن زایل شدند کلا او بعضا به
آن عود نمیکنند مگر بمقتضی شرعی و نظر باینکه در زوال دو صفت مزبوره و عود
آنها مختلف میشوند آبها بحسب اختلاف انواع آنها لهذا احکام و خواص هر یک را
در فصل علیحده ذکر میکنیم فصل اول در بیان آب جاری و احکام آنست بدانکه آب
جاری در اصطلاح فقها آبی است که ماده از زیر زمین یا شکاف کوهی یا سقف
غاری یا مانند آن داشته باشد که بر سبیل اتصال آب از آن بیرون آید و از
مقوله چاه نباشد اعم از اینکه بر روی زمین یا زیر آن جاری شود چون اکثر نهرها

دکاریزها یا در جای خود ایستاده باشد چون اب چشمهای ضعیفه که انرا بعرف ثمد
مینامند و اما اب سیلی که از برف یا باران یا هر دو بهم میرسد و از کوههای بزرگ
در درهها و رودخانها جاری میشود پس انرا در اصطلاح جاری نمینامند و احکام
جاری بران جاری نمیشود اگرچه در نهایت قوت جاری باشد و اگرچه متصل باشد
بمخزنهای بسیار بزرگ از برف و مانند ان که از خواص جاری انست که بمجرد ملاقات
نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد و اگرچه از مقوله ثمد باشد یا از مقوله
نزوان چشمه را گویند که اب ان از زیر زمین بطریق نزاز و ترشح تراود زیرا که
اشهر و اظهر انست که هر یک از ثمد و نز حکم اب جاری دارد در عدم نجس شدن
بمجرد ملاقات نجاست بشرط انکه از ماده منقطع نشود چون بعض چشمهای بسیار
ضعیفه که اب بطریق تقاطر بیرون میاید چنانکه خود در بعض کوهها مشاهده
نمودم و شاید که مراد شهید قدس سره از شرط کردن دوام نبع در عدم نجس شدن
جاری بملاقات نجاست که در بعض کتب خود ذکر نموده است همین معنی باشد نه انچه
بعضی از متاخرین فهمیده اند که مرادش اینست که در هیچ وقت از ایام سال منقطع
از ماده نشود و هرگاه یکی از اوصاف ثلثه اب جاری که عبارت است از بو و طعم و رنگ
متغیر شود بعین نجاست بنحویکه در اینکه مذکور خواهد شد نجس میشود و
بنابراین بمجرد زوال تغیر پاک میشود اگرچه بتدبیر و معالجه باشد بشرط انکه قطع
حاصل شود بزوال تغیر و برگشتن ان بحالت اصلیه خود پس هرگاه بوی ان مثلا
متغیر شده باشد بسبب مرداری که دران واقع شده است و قدری مشک یا زعفران
یا مانند ان از چیزهای خوشبو دران اندازد تا بوی ان غالب بر بوی مردار
شود حکم بطهارتش نمیشود اگرچه بوی مردار بسبب وجود معارض اقوی از ان
استشمام نشود تا یقین حاصل شود باینکه بوی تعفن مردار بالکلیه از ان بر
طرف شده است و بالجمله مادامیکه احتمال میدهد که بوی تعفن مردار هنوز
دران باقیست ولیکن بواسطه وجود معارض اقوی قوة شامه ادراک ان بر وجه
انفراد

انفراد نمیتوان کرد حکم بنجاستش باید کرد و هرگاه بعضی از اب جاری متغیر بنجاست شده
باشد دون بعض دیگر پس صور ان بسیار است و مجمل از احکام انها انست که
انچه متغیر است بیشبهه نجس است اگرچه متصل باشد بماده و انچه سالم است از
تغیر پاک است مگر بشروطی چند که هرگاه جمیع ان شروط متحقق شدند حکم بنجاست
ان میشود شرط اول انست که سالم از تغیر کمتر از کر باشد زیرا که هرگاه بقدر کر باشد
پاک است مگر انکه بعضی از ان فوق متغیر باشد و بعضی از ان پائین ان و تغیر قطع کرده
باشد عمود ما بین انها را بنحویکه مطلقا متصل بهم نباشد و هر یک منفردا بقدر
کر نباشد که در اینصورت انچه پائین متغیرات قطعا نجس است شرط دوم انست
که متصل بماده نباشد زیرا که با اتصال بماده بملاقات متغیر نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر
باشد شرط سوم انست که متغیر در سمت اعلای ان اب سالم از تغیر باشد یا
سطح هر دو مساوی باشد بحسب مشاهده حس پس هرگاه مجموع ان اب جاری
باشد بر سبیل تسنم یا انحدار بسیار شدید و تغیر در سمت پائین باشد نجاست
ان سرایت باعلی نمیکند اگرچه کمتر از کر باشد و متصل بماده نباشد اگرچه بر این
فرض عدم اتصال غیر متغیر بماده مقصود نمیشود لیکن در این حکم فرقی میان جاری
اصطلاحی و جاری لغوی نیست پس هرگاه بعضی از اب سیل جاری که بی ماده باشد
متغیر شود نیز همین حکم دران جاریست فصل دوم در بیان چاه و احکام انست
و مراد از چاه مکان عمیقی است که انرا اهل عرف چاه مینامند بشرط انکه اب ان
از محل خود تجاوز نکند بنحویکه انرا جاری نامند چون اکثر قنوات و انکه اب ان
از قعر یا از اطراف قریبه بقعرش بیرون اید پس هرگاه چشمه در اعلای ان باشد
و اب از ان بقعرش جاری شود ظاهر انست که احکام چاه بران جاری نمیشود
و همچنین هرگاه از خود چاه اب بیرون نیاید بلکه از اب نهر یا باران یا مانند ان
دران جمع شود و اظهر و اشهر انست که فرقی نیست در اجرای احکام چاه بران
ما بین انکه اب ان بر سبیل نزاز و ترشح بیرون اید یا بر سبیل نبع و فوران

اگرچه احوط در شق اول غالبا انست که احکام راکد بران جاری شود چنانکه احوط
نیز انست که هرگاه ماده بسیار ضعیف از خود داشته باشد که از ان اب بیرون
اید ولیکن غالب اب از نهر یا باران باشد ایضا احکام راکد را نیز بران جاری کنند
و از تفسیر مذکور میشود انکه میباید که دهن ان بسیار تنگ یا بسیار وسیع نباشد بنحوی
که ان را در عرف چاه نخوانند و بنابراین انچه اتفاق میشود در بعض سنوات در بلده طیبه
کاظمین ع و بغداد از انکه سردابهای ایشان در فصل طغیان اب دجله پر میشود از اب
پس حکم اب انها حکم اب چشمه است نه چاه و همچنین گودالها که در لب دجله
میکنند از برای سرد کردن اب که انها را در عرف براده میخوانند و از اب دجله
در انها ترشح میکند نیز همین حکم را دارند و ظاهر بعض فقها انست که حکم
سردابها و گودالهای مزبور حکم اب راکد است و این حکم نسبت بزمان تزاید
اب و طغیان ان بسیار ضعیف است و مقتضای ظاهر کلام دو شیخ عظیم الشان
اعنی شیخ مفید و تلمیذ او شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله روحهما انست که سردابهای
مزبوره حکم اب چاه را دارند و این اضعف است سیما بنابر مذهب ایشان و
اکثر قدما در چاه و خصوصا در وقت کم شدن اب انها زیرا که لازم میاید بنابراین
در فرض انکه هرگاه نجاستی در انها واقع شود در وقتیکه اب انها مشرف است
بخشک شدن بکشیدن چند دلو دیگر در خصوص ان نجاست مقرر شده است
پاک شوند و هرگاه بر دور چشمه دیواری بنا کنند بنحویکه بهیئت چاه شود و اب
ان چشمه در جای خود حبس شود ظاهر انست که مادامیکه بران هیئت است
حکم چاه دارد و هرگاه عکس ان کنند با اینکه دیوارهای چاهی را خراب کنند تا اب
ان ظاهر شود و از هیئت چاه بیرون رود حکم چشمه را دارد مادامیکه بران حال
باقی است و هرگاه از چاه نهری بچاه دیگر که ماده از خود ندارد نقب کنند تا اب از
چاه اول بان جاری شود هر دو حکم چاه دارند مگر انکه بسیار از هم دور باشند
که اب انها را در عرف جاری نامند و لهذا انکه اظهر و اشهر در میان متاخرین انست
که اب چاه

که اب چاه چون اب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد و اینکه نجس
نمیشود مگر بتغییر و بنابراین هرگاه نجس شود بتغییر کافی است در پاک شدن ان زوال
تغییر بهر نحو که باشد چنانکه در جاری مذکور شد و مشهور در میان قدما و اوایل
متاخرین انست که بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود اگرچه بیش از مقدار کر باشد
و عمل کردن باین قول در غالب صور احوط است خصوصا هرگاه کمتر از کر باشد و بنا
بر این هرگاه نجاستی در ان افتد پاک نمیشود مگر بکشیدن مقدار معینی از ان اگر ان
نجاست را مقدار شرعی باشد و الا بکشیدن مجموع اب ان اگر ممکن باشد و اگر
ممکن نباشد بعلت کثرت و وفور اب ان پس تطهیر ان موقوف است بر تراوح یعنی
انکه چهار نفر بنوبت یکروز کامل از ان اب کشند هر دو نفر با هم و ظاهر انست
که هرگاه سینه چاه بسیار تنگ باشد یا دلو بسیار کوچک بنحویکه یک یک اب کشیدن
ادخل باشد در بسیار اب کشیدن باید یک یک کشند و شاید که در اینصورت دو
نفر کافی باشد و هرگاه متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه ان ببعض از نجاسات یا شتر
یا گاو یا گوسفند در ان بمیرد یا مسکر مایعی چون شراب انگور یا فقاعی یا منی یا خون حیض یا نفاس
یا استحاضه در ان افتد بنابر مشهور نزد قدما پاک نمیشود مگر بکشیدن تمام اب ان
یا بتراوح بران بنحو مزبور و بعضی گفته اند هرگاه متغیر شود بنجاستی که مقدار شرعی
دارد مقدار انرا میکشند اگر تغییر زایل شد فبها و الا انقدر میکشند تا تغییر زایل
شود و هرگاه اسبی یا استری یا الاغی یا گاو ماده در ان بمیرد مقدار یک کر اب از ان
باید کشید و هرگاه انسانی در ان بمیرد اعم از انکه مسلمان باشد یا کافر مقدار
هفتاد دلو و هرگاه عذره تازه و خون بسیار در ان افتد پنجاه دلو و هرگاه عذره
خشک باشد و خون کم ده دلو و هرگاه سگی یا گربه یا مانند انها از حیوانات که
بحسب جثه قریب بانها و خون جهنده دارند در ان بمیرد یا بول مردی در ان
افتد چهل دلو و هرگاه اب باران ممزوج با عذره و بول و فضله سگ در ان ریخته
شود سی دلو و از برای جنبی که در ان ارتماس کند یعنی فرو رود بقصد غسل یا مطلقا

هفت دلو و همچنین از برای سگی که دران داخل شود و زنده بیرون اید و همچنین از
برای مردن مرغی که از گنجشک بزرگتر باشد و بول طفل که از شیر خوردن بریده باشد
و موشی که دران افتد و اعضا ایش از هم پاشیده شوند یا باد کند و هرگاه
هر دو شرط مفقود باشند سه دلو چون مار و پنج دلو از برای فضله مرغ
خانگی جلال چنانکه بعضی از اکابر فرموده اند و یک دلو از برای مردن گنجشک
و بول طفل شیرخواره و نظر باینکه گمان حقیر انست که در این مسئله حق با متاخرین است
و اینکه کشیدن مقادیر مزبوره از برای نجاسات مذکوره مستحب است نه واجب
لهذا اکتفا نمودیم در ذکر مقادیر مزبوره بر ذکر انچه مشهور است در میان مجتهدین
بنا بر ادعای جمعی از اکابر دین و بدانکه معتبر در دلو انست که معتاد ان چاه باشد
و بنا بر قول قدماء هرگاه نجاستی دران افتد که مقدار شرعی دارد چون
هفتاد دلو مثلا کافی نیست که مقدار هفتاد دلو معتاد ان چاه را بدلو
بسیار بزرگ یا ظرف بسیار بزرگ دیگر یکمرتبه مثلا بکشند مگر
در نجاستی که مقدر نشده باشد سطح ان بکشیدن مقدار کر
که در این صورت عدد دلو اعتبار ندارد و همچنین کافی نیست در
پاک شدن چاه بنا بر ان قول اتصال ان باب باران یا اب نهر یا
ماندن ان و نه فرو رفتن مقدار مقدر شرعی از اب ان بلکه شرط نیست
در مطهر بودن نزح مقادیر مذکوره نیت تطهیر پس هرگاه بعد از کشیدن
مقدار از اب ان بجهة امر دیگر غیر از تطهیر معلوم شود که نجاستی
دران افتاده است که مقتضی کشیدن همان مقدار است احتیاج
باعاده نزح نیست و بدانکه مستحب است انکه مابین چاه و بالوعه
که بجهة ابهای نجس حفر میکنند بقدر پنج ذراع بذراع دست
فاصله باشد اگر زمین انها صلب باشد یا انکه چاه در سمت
اعلای بالوعه واقع شده باشد و الا بقدر هفت

والا بقدر

اب باران

والا بقدر هفت ذراع ولیکن هرگاه فاصله کمتر باشد حکم بنجاست چاه نمیشود
مگر انکه علم حاصل شود باینکه بعین نجاسة متغیر شده است فصل سوم در بیان
احکام اب باران است بدانکه مشهور در میان مجتهدین سیما متاخرین انست که
اب باران در حین فرود امدن ان از اسمان حکم اب روان دارد در جمیع انچه مذکور
شد از احکام و در حکم اب باران است ابیکه متصل باشد بان اگر چه اصلش
از اب باران نباشد و اگر چه در زیر سقف باشد بشرط انکه اتصال تام باب
باران داشته باشد بنحویکه مجموع را اب واحد گویند و اینکه سطح اب باران
یا اعلی باشد از ان یا مساوی و هرگاه در زیر خیمه ابی باشد و باران بران خیمه
ببارد و از ان بچکد و بان اب برسد بنحویکه در هیچ ان خالی نباشد از نزول
بعض قطرات دران در ثبوت حکم مذکور دران تاملی هست و بدانکه اکثر مجتهدین
شرط کرده اند در ثابت شدن حکم اب جاری در باران انکه فی الجمله کثرتی و
تعددی در قطرات ان باشد بنحویکه در عرف و عادة انرا باران گویند و
بعضی شرط کرده اند دران جریان را از ناودان و بعضی مطلق جریان را اعتبار کرده اند
و بعضی مسمای باران را کافی دانسته اند و لهذا حکم کرده اند باینکه هرگاه یک
قطره باران در اب نجس غیر متغیری واقع شود انرا پاک میکند و این قول با قول
دوم در غایت افراط و تفریط و در دو طرف نقیضند و اظهر نزد احقر انست
که در عدم قبول نجاسة مسما کافیست و در پاک کردن غیر اب از چیزهای
متنجس شرط است جریان بالفعل یا بالقوة باینکه در کثرة بنحوی باشد
که هرگاه بر زمین سخت صلبی میبارید هر اینه بر روی ان جاری میگردید
فصل چهارم در بیان اب راکد کثیر و احکام انست و تحقیق ان مقتضی بسط
کلام است در چند مقام مقام اول بدانکه مراد از راکد در کلام فقهاء
رضوان الله علیهم ابی است که ماده از زمین نداشته باشد و از قبیل اب
باران نباشد اعم از اینکه در یکجا ایستاده باشد چون اب غدیرها و

حوضها وظروف بزرگ وکوچک یا بر روی زمین جاری باشد چون اب سیل برف
وباران بعد از انقطاع باران در رودخانها ومانند ان جاری میشود ومراد
از کثیر در اصطلاح ایشان اب است که بقدر کر باشد یا بیشتر مقام دوم بدانکه
این قسم از اب حکم جاریرا دارد در اینکه نجس نمیشود مگر بتغیر یکی از اوصاف
ثلثه ان بعین نجاسة باینکه بعضی از اعیان نجسه در ان افتد ورنگ یا بو یا
طعم ان مبدل برنگ یا بو یا طعم خود کرداند که در عرف وعادة مردم گفته شود
اینکه رنگ یا بو یا طعم این اب رنگ یا بو یا طعم فلان نجاسة است که در ان افتاده
پس لازم نیست که در قوة وشدة مساوی بان باشد چه بر ظاهر است انکه
هرگاه مقدار یک من خون بسیار سرخ مثلا در مقدار یک کر اب افتد البته
رنگ انرا تغییر میدهد ولیکن بر نحوی که رنگ ان اب بعینه مثل رنگ همان
خون شود در شدة وبالجمله کافیست در ثبوت تغیر انکه صفات نجاسة
غالب ومستولی شوند بر صفات طبیعیة اب وانها را مغلوب ومقهور
خود کردانند مقام سوم در شروط تغیر است بدانکه شرط است در نجس شدن
اب کر ومانند ان بتغیر چند امر اول انکه یک صفة یا بیشتر از اوصاف
ثلثه ان که رنگ وبو وطعم است متغیر شود پس هرگاه سایر صفاتش متغیر
شود چون رقة وغلظة وبرودة وحرارة وصفا وکدورة اعتبار ندارد دوم
انکه تغیرش بیکی از اعیان نجاسات باشد پس هرگاه متغیر شود بچیزی که بالعرض
نجس شده باشد که انرا متنجس مینامند چون شیر یا شیرهٔ نجس پس بمجرد
ان نجس نمیشود مگر انکه عین نجاسة در ان باقی باشد وان خود تغیر دهد
انرا مثل انکه قدری خون با قدری شیر مخلوط نموده مجموع را در کر اب اندازند
وان خون رنگ انرا تغیر دهد یا انکه بصفتی که از عین نجاسة اکتساب
نموده است انرا تغیر دهد مثل اینکه اب کر بسبب وقوع میته در ان بوی
میته را اکتساب کرده باشد در کری از اب بیفتد وبوی انرا بهمان بوی
کجب

کسی تغیر دهد زیرا که اگر شرط باشد ملاقاة اب با عین نجاسة لازم میاید که
تغیر بو بلکه هیچ تغیری معتبر نباشد زیرا که هیچ نجاستی ابرا تغیر نمیدهد مگر انکه
بعضی از اجزای انرا خود بلاواسطه ملاقاة میکند وتغیر میدهد وبعضی دیگر را بواسطه
سایر اجزائی که خود بلاواسطه یا بواسطه انرا تغیر داده است پس بنابراین هرگاه میته در
غدیری که مثلا ده کر اب داشته باشد افتد ویک نصف انرا که متصل یا
نزدیک بان متغیر کند وبعد از انکه ان میته را از ان بیرون اورند تغیر سرایت
در باقی اب کند جمیع ان نجس است سوم انکه تغیر ان بملاقاة نجاسة باشد نه
بمجاورة پس هرگاه میته را در کنار غدیری اندازند وبواسطه مجاورة بوی انرا
تغیر دهد نجس نمیشود وهرگاه شک حاصل شود در اینکه بمجاورة بهم رسیده است
یا بملاقاة ظاهر انست که پاکست مگر در صورتیکه قطع حاصل شود بتحقق
هردو وتاخر ملاقاة که احوط در ان اجتناب است وهرگاه یقین کند در فرض مزبور
باینکه ظهور تغیر در حین ملاقاة شده است ولیکن احتمال میدهد که مجاورة
سابق بر ملاقاة را تاثیری باشد در استعداد ان اب از برای قبول تغیر یا سرعت
ان بیشبهه نجس است چهارم انست که قطع بتغیر حاصل شود پس هرگاه شک
کند در اصل تغیر یا در اینکه از عین نجاستی بهم رسیده است یا از متنجس حکم
بنجاسة ان نمیشود اگرچه ظن داشته باشد باینکه متغیر شده است بعین
نجاسة مگر در چاه متغیر یکه نزدیک بالوعه باشد وگمان کند انکه منشا تغیرش
داخل شدن چیزی است از بالوعه در ان که احوط در ان اجتناب است پنجم انست
که تغیر حسی باشد یعنی انکه بیکی از حواس ثلثه که قوة شامه وذائقه و
باصره است ادراک کرده شود پس اعتبار نکند بتغیر تقدیری نیست مگر در
دو صورة اول انکه علت محسوس نشدن تغیر عدم بعضی از شرایط احساس
باشد چون روشنی دبیناوی ومانند ان پس هرگاه نجاسة صاحب رنگ در
اب افتد وبسبب تاریکی یا فقدان باصره احساس ان بالفعل نمیتوانند کرد

ولیکن قطع دارد باینکه اگر هوا روشن میبود یا چشمش بینا هر اینه تغیر او را
میدید ظاهر است که باتفاق نجس است و همچنین است حال در صورتی که منشا
عدم احساس فقد قوه شامه باشد نه تغیر باشد دوم آنکه منشا محسوس نشدن
تغیر وجود مقارن پاکی باشد که در صفات مشارک باشد با نجاستیکه در ان
افتاده است مثل اینکه قدری خون با قدری گل ارمنی در ابی افتند و رنگ او را تغیر
دهند و قطع حاصل شود باینکه اگر خون تنها در ان می افتاد هر اینه او را نیز تغیر
میداد و اظهر و اشهر در ان نیز انست که تغیر تقدیری قطعی کافی است اما اگر علت
محسوس نشدن تغیر خالی بودن نجاست باشد از صفات یا مساوی بودن
صفاتش با صفات اب مثل آنکه بول بی رنگ و بو و طعمی چون بول اطفال در ابی افتد
و بعلت خلو ان از رنگ و بو و طعم او را تغیر ندهد ولیکن در کثرت بحدی باشد
که اگر صاحب رنگ یا بو یا طعم میبود هر اینه او را متغیر مینمود و ظاهر انست
که مراد اکثر محققین از عدم اعتبار تغیر تقدیری همین قسم است نزد و قسم سابق
پس حق انست که چنین ابی پاکست مگر آنکه ان بول در کثرت بحدی باشد که او را
مضاف کند ولیکن احوط انست که در صورت قدرت بر اب دیگر از چنین ابی
استعمال نکند و بدانکه جماعتی که معتبر دانسته اند تغیر تقدیری را در مثل این
قسم اختلاف کرده اند در کیفیت تقدیر و ظاهر اقوال ایشان اینست که فرض
میکند نجاست خالی از صفات را صاحب یکی از صفات معتبره که در قوت و
ضعف متوسط باشد انگاه رجوع میکند بعقل خود پس اگر عقلش حکم کرد
باینکه اگر ان امر مفروض موجود میشد هر اینه او را تغیر میداد حکم بنجاستش
میکند و الا فلا و باید در هر نجاستی صفتی که مناسب حال وی است
اعتبار کند پس در میته بوی را و در بول و شراب رنگ یا طعم را و هکذا و باید
فرض کند بو یا رنگ یا طعم متوسطی را که نه بسیار قوی باشد چون بوی مشک
و طعم سرکه نه بسیار تند و رنگ مرکب و نه بسیار ضعیف و هرگاه اب صاحب
طعم

طعم یا بوی غلیظ پر قوه باشد چون اب زاغ و نفط و کبریت و بعلت ان نجاست صاحب
طعم یا بو در ان تاثیر نمیکند بعضی از علما فرموده اند که باید تقدیر کند ان اب را
عاری از ان صفت و حق در اینجا نیز عدم اعتبار تقدیر است اگرچه در بسیاری از
صور احوط است و بدانکه هرگاه قطع کند بوقوع نجاستی در ابی کثیر یا ماننده ان
و شک کند در اینکه موجب تغیر ان شده است یا نه واجب نیست بر او استکشاف
و اختبار بلکه بنا میگذارد بر عدم تغیر تا علم حاصل شود بان مقام چهارم در تحدید
کر است بدانکه از برای کر دو تحدید از شرع وارد شده است یکی بحسب وزن
و دیگری بحسب مساحت اما تحدیدان بحسب وزن پس هزار و دویست رطل است
و هر رطلی صد و سی درهم است و هر درهمی شش دانق و هر دانقی بقدر هشت
دانه جو متوسط است و مشهور انست که هر ده درهم هفت مثقال شرعی است
و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و بنابراین رطل عراقی شصت و
هشت مثقال صیرفی است و ربع مثقال پس مقدار کر بحسب اوزانی که در این
ازمنه در ~~صفحه نوشته~~ در بول متداول است پنجاه و سه من و ده سیر و یک
چارک و نیم سیر است و بحسب من شاه شانزده عباسی که الان در اصفهان
و بعض بلاد دیگر متداول است شصت و چهار من الا هفده مثقال است و بحسب
من تبریز هشت عباسی که در اکثر عراق عجم متداول است صد و بیست و هشت
من الا هفده مثقال است و بحسب من تبریزی سی شاهی که در بعض بلاد عجم متعارف است
صد و سی و شش من و نیم و دو مثقال است و اما تحدیدان بحسب مساحت پس
مشهور بنا بر مشهور انست که هر یک از طول و عرض و عمق ان سه شبر و نیم
باشد که مجموع ان بعد از ضرب چهل و سه شبر الا یک ثمن شبر است و بنا بر
مذهب جمعی از متقدمین و طایفه از متاخرین بلکه ظاهر بعضی انست که این
قول از قول اول اشهر است انست که هر یک از ابعاد ثلثه سه شبر باشد که مجموع
ان بعد از ضرب بیست و هفت شبر است و این قول نزد حقیر اظهر و عمل کردن

بسم الله تعالی [illegible] در رساله مولانا اسمعیل [illegible] اول و ذلک [illegible] رطل [illegible] و مراد [illegible] رطل عراقی [illegible] و اشهر [illegible] و سی درهم [illegible] و نود و یک مثقال و ربع مثقال [illegible] و هشت مثقال [illegible] هزار و دویست [illegible] جو است
[illegible] و نیم ثمن [illegible] الا [illegible] مثقال و ربع قدیم مثقال و نیم ثمن [illegible] و پنج [illegible] قدیم [illegible] که مجموع که عبارت از هزار [illegible] و دو [illegible] مثقال است و ان صد هزار و [illegible] جو است و دو من [illegible]

باول احوط است در اکثر مقام پنجم در سایر احکام این مطلب است وان چند امرست
اول انست که ترتیبی در میانه دو تحدید مذکور نیست وقول باعتبار ترتیب وانکه
تحدید بوزن مقدم است بر تحدید بمساحت اعتباری ندارد چون قول بتعیین مساحت
دوم انکه هرگاه ابتدا یکی از تحدید دو مزبور اختیار نمود باید که بمقتضای ان عمل کند
ما دامیکه مخالفت ان با تحدید دیگر معلوم نشده است پس هرگاه تحدید دیگر
انرا اختیار نمود ومخالفت میانه دو تحدید ظاهر شد دور نیست که باز عمل به
مقتضای تحدید اول میتواند کرد ولیکن احوط عمل کردنست باکثر احتیاط
اقربست سوم انکه در تحدید بمساحت عرفی بوجب مخفی است که بحسب عصر
ائمه ع مستوی الخلقه باشد پس بنابراین مشهور است که قامت اهل این عصر
کوتاهتر است از قامت اهل ان عصر در تحدید بمساحت اشکالی بهم میرسد اگرچه
ظاهر عدم اختلاف عصرین است چهارم انست که شرط نیست در عدم نجس شدن
کر بملاقات انکه در غدیری یا قلیبی باشد ونیز انکه در یک مکان عرفی مجتمع باشد
یا انکه طول وعرض وعمقش متساوی یا قریب بمتساوی باشد پس هرگاه در ساقیه
که مثلا طولش صد ذرع وعرضش یک وجب است مقداری کری از اب باشد بمجرد ملاقات
نجاست نجس نمیشود وهمچنین شرط نیست انکه سطح مجموع اب مساوی باشد یا
نجاست در پایین ان افتاده باشد اگرچه احوط در صورت اختلاف سطوح بر سبیل
انحدار بسیار شدید یا تسنم که عبارت است از اینکه از جای مرتفع بخط مستقیم
پایین اید انست که شرط اخیر را اعتبار کند پنجم انست که هرگاه نجاستی در
مقدار یک کر از اب یافت شود وشک کند در اینکه وقوع نجاست در ان قبل
بلوغ کریت بوده است یا بعد از ان بعضی از اکابر فرموده اند که حکم بطهارت ان
اب میکنند واظهر نزد احقر انست که هرگاه زمان بلوغ کریت را بر سبیل تعیین
میداند ولیکن شک دارد در اینکه وقوع نجاست قبل از ان بوده است یا
بعد حکم بطهارت ان اب چنانکه ان بزرگوار فرموده اند موجه است والا

مشکل است خصوصا در عکس صورت مفروضه وهرگاه از ابی وضو سازد بعد از ان
نجاستی در ان یابد وشک کند در اینکه وقوع نجاست در ان قبل از وضو بوده است
یا بعد از ان حکم میکنند بصحت وضو وهرگاه قطع کند در اینکه قبل بوده است
ولیکن شک دارد در اینکه ان اب مقدار کر بود یا کمتر بعضی از مجتهدین فرموده اند
اعاده ان وضو بر او لازم است وان احوط است بلکه اظهر است نیز مگر در بعض
فروض نادره ششم در بیان تطهیر دادن اب کری است که نجس شده باشد مذکور
شد انکه کر نجس نمیشود مگر بتغیر پس اگر مجموع ان متغیر شده باشد یا انکه
بعضی از ان متغیر شده باشد وبعضی دیگر که سالم است از تغیر کمتر از کر
باشد ودر جانب پایین متغیر باشد یا سطح هر دو مساوی باشد یا مجموع
ان اب ایستاده باشد در اینصورت مجموع ان اب نجس است وتطهیرش
موقوفست بر دو امر یکی زوال تغیر است هرچند که بوزیدن باد یا بعلاج
دیگر حاصل شود پس شرط نیست که زوال تغیر بسبب دادن اب جاری یا باران
یا با القای مقدار کر در ان حاصل شود اگرچه ظاهر جمعی لزوم مراعات این شرط است
وامر دیگر بمجرد اتصال است باب جاری یا مانند ان از ابهای دیگر بملاقات
نجاست نجس نمیشوند بشرط انکه اتصال بعد از زوال تغیر باشد یا در حین ان
بنحوی که در حین زوال اتصال محقق شود واحوط انست که هرگاه میخواهند
که کر اب را پاک کنند یکدفعه مقدار یک کر در ان اندازند واگر مراعات دفعه
میسر نشود اقلا صبر کنند تا باهم ممزوج شوند وبمجرد اتصال اکتفا نکنند
فصل پنجم در بیان اب قلیل واحکام انست ومراد از قلیل ابی است که از کر
کمتر باشد وماده نداشته باشد واب باران نیز نباشد وبالجمله ما عدای
جمیع انواع سابقه است وحکمش انست که بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود
هرچند نجاست ملاقی عارضی باشد وبان متغیر نیز نشده باشد واب
وارد بر نجاست شده باشد مگر در صورتیکه جاری باشد که حکم بنجاست

وجه ان ظاهر وهویدا [illegible] نظر باینکه [illegible] اب [illegible] بر سبیل [illegible] عالبا [illegible] سبیل دفعه

بسم الله [illegible] قدر [illegible] شصد مثقال صیرفی [illegible] که عبارت از [illegible] [illegible] هزار ودویست [illegible] مثقال صیرفی [illegible] سنگ [illegible] کویند پس [illegible] ونهصد مثقال [illegible] صیرفی است [illegible] وشصت وهشت [illegible] [illegible] وکو [illegible] شصت وچهار [illegible] مثقال است والله اعلم انتهی

مخصوص است بغیر ازان جز انکه فوق ملاقی است و مکر ابی است که بملاقات
نجاستی نجس نمیشود پس شرط اول انکه متغیر نشده باشد دوم انکه تعدی
فاحش نکرده باشد سوم انکه جوف با غایط یا بول ممزوج نباشد بلکه احوط نیز
انست که هرگاه غایط برخلاف عادت روان باشد و اطراف را ازان غسل دهد
اجتناب کند و کیفیت پاک کردن ان بنحوی است که در کر مذکور شد و مشهود
در میان علما انست که شرط است در تطهیر اب نجس بکر انکه مقدار یک کر
اب پاک بیکدفعه دران ریزند و باهم ممزوج شوند و انکر اب پاک وارد بر
اب نجس شود دون از عکس و بنا براین لازم میاید که هرگاه اب نجس را
در کر ریزند پاک نگردد فصل ششم در بیان اب مضاف و احکام انست بدانکه
اب مضاف بر چهار قسم است اول مصعد و ان اب مضافی است که بطریق
تبخیر و تصعید از اب مطلق و بعضی از اجسام صاحب بو یا طعم یا هر دو
گرفته میشود چون گلاب و عرق بید مشک و نعناع و بهار و هرگاه عرق
اب مطلق خالی را بنحو مزبور بگیرند در مضاف بودن اشکالی هست و بعضی
از فضلای عصر را گمان اینست که تعریق و تبخیر بنحو مزبور قسمی است از
استحاله و بنا براین لازم میاید که هرگاه عرق اب نجس یا عرق بول نجس را بگیرند پاک
شود دوم ممزوج است و ان اب مضافی است که از امتزاج بعضی اجسام قابل الانحلال
با اب مطلق بهم میرسد چون اب زعفران و اب قند و اب شیره و شیرج و مانند ان
و بنا براین تفسیر هرگاه خلیط قابل انحلال نباشد چون ورق سدر حنا و بیخ و
خاک شیر و سنگهای نبات در پیج امتزاج ان با اب مطلق منشا مضاف بودن
ان نمیشود اگرچه مجموع را اب نگویند و همچنین است روغن و نفط زیرا که اجزای
انها با اجزای اب ممزوج نمیشوند مگر بجوشاندن بسیار سوم معصور است
یعنی بیرون اورده شده از جسم اب داری بطریق فشردن چون اب لیمو و نارنج و
انار و مانند ان از میوه‌های اب دار یا کیاهای

یاکیاهای

بالاجزای نجاست
چیزی دران نباشد
بنحوی که محسوس
و متمیز باشد و
احوط انست که
صح

اب مضاف

عرق اب مطلق
مضاف است بنابر قولی

یاکیاهای رطوبت دار گرفته میشوند و انرا در لغت عرب عصیر مینامند و در
حکم انست شرابها بیکه از میوه‌های خشک بعد از خیسانیدن گرفته میشوند چون
نبیذ و نقیع که از خرما و مویز گرفته میشوند اگرچه انها را در عرف عرب عصیر و معصور
نگویند چهارم عرق ادمی و سایر حیوانات و اشک چشم و سایر رطوبات انها
و اما شبنمی که در زمستان بر نباتات و برگ درختان می‌نشیند و همچنین
بخار دریا که در سواحل بهم میرسد پس ظاهر انست که حکم اب مطلق را دارد
چون اب برف و تگرگ و اما احکام اب مضاف پس از جمله انها اینست که اصل در ان
طهارت و حلیت است تا علم بخلاف ان بهم رسد چون عرق کافر و دو برادر شرک سگ
و خوک و چون شیره انگور بعد از جوشیدن و قبل از ذهاب ثلثین و جمعی از
مجتهدین را مذهب انست که جمیع رطوبات حیوان حرام گوشت بلکه مطلق
حیوان حرام است و لهذا بعضی از اکابر مجتهدین عصر حکم نموده است با نکه
هرگاه یک قطره چرک ادمی در خمیری واقع شود و در جمیع اجزای ان منتشر شود
جمیع ان خمیر حرام است و اظهر نزد احقر انست که اشک و عرق بدن حیوان طاهر العین
سیما ادمی حرام نیست و بر فرض حرمت هرگاه مستهلک شود در اجزای ماکول یا
مشروب حلال چون خمیر معروض باعث حرمت جمیع نمیشود اگرچه احوط اجتناب
مگر در صورت تعذر چون عرق دست در فصل گرما که اجتناب ازان غالبا ممکن
نیست سیما از عرق خود و از جمله احکام مضاف انست که بهیچیک از اقسام
رفع حدث و ازاله خبث نمیشود چنانکه مشهور است و انکه بمجرد ملاقات نجاست
نجس میشود اگرچه بیش از کر باشد اعم از انکه نجاست بران وارد شده باشد یا
بعکس مگر در صورتیکه جاری باشد از بالا چون افتابه یا گلاب پاش یا مانند ان و جزء
اسفل ان بر نجاستی وارد شود یا با نجاستی ملاقات کند که در اینصورت حکم نمیشود
بنجاست اجزاء در افتابه یا گلاب پاش است و نه بنجاست اجزاء ما بین ان و جزء
ملاقی نجاست است اگرچه بعضی از اکابر معاصرین حکم کرده اند بنجاست جمیع و لیکن

[illegible]

ظاهر انست که موافق از فقها سیما از متقدمین نداشته باشد و از جمله احکام مشتبه
انست که هرگاه نجس شد پاک نمیشود مگر باستهلاک ان در اب کثیر مطلق و اینکه
ما عدای ممزوج از اقسام مذکوره مضاف هرگاه بسبب کهنه شدن یا بسبب معالجه
کردن صفات خاصه ان مبدل بصفات اب مطلق شود مثل کلابی که بجهة طول
بقا بوی ان زایل شود احکام مضاف ازان برطرف نمیشود و اما ممزوج پس هرگاه
بمعالجه خلیط اثر ازان جدا کنند حکم اب مطلق را بهم میرساند و همچنین هرگاه خود
بسبب طول ماندن ازهم جدا شوند سیما هرگاه خلیط خاک یا نمک باشد زیرا
که حکم خاک و نمک درین مقام ورای حکم سایر اجسام است زیرا که عشر معشار انچه
از خاک با اب سیل غالبا ممزوج میشود و مع هذا سلب اطلاق ازان نمیکند اگر از سایر
اجسام مثل زعفران با ان ممزوج شود قطعا اثر اضافه میکند و قریب بخاک است
نمک بلکه هرچیز یکه عادة الله تعالی جاری شده است بر مخلوط کردانیدن با اب
همین حکم را دارد چون نفط و کبریت لیکن متفاوت بحسب شدة و ضعف اعتیاد
امتزاج و اما نقره و طلا و کذا حجر و مانند انها پس بملاقاة نجاست نجس نمیشوند مگر انکه
اثر با رطوبت ملاقاة کنند و بنابرین نجس نمیشود ازان مگر همان قدری که ملاقاة نجاست
کرده است فصل هفتم در بیان ابهای طاهری است که رافع حدث نیستند و انها
چند قسم اند اول اب استنجا است زیرا که با انکه طاهر است استعمال ان در وضو
و غسل جایز نیست دوم غساله سایر نجاسات است بنابر قول بطهارت ان مطلقا
و غساله غیر از غسله اولی است بنابر اختصاص طهارة بما عدای اولی زیرا که رافع
حدث نیست اگرچه قایل بطهارة ان شویم و حق انست که مطلقا نجس است سوم
غساله غسل جنابت است بنابر قولی چهارم اب غصبی است بتفصیلی که مذکور شد
پنجم مشتبه بمحصور است و بدانکه اقسام مشتبه بسیار و احکامش بیشمار است
و درین مقام ذکر بعضی از اقسام و احکام ان میشود بدانکه مراد از مشتبه چیزی عیب
و نقص شرعی است که مشتبه و ملتبس شود بچیز یکه در شرع معیوب و ناقص

باشد چون طاهر بنجس و حلال بحرام و مباح بغصبی و مطلق بمضاف و طاهر طهور
بطاهر غیر طهور چون اب استنجا و مراد از محصور بنابر اظهر نزد احقر انست که
در کثرة بحدی نباشد که با فرض احتیاج خلق بنوع ان در اجتناب از جمیع ان بعنوان
مشتبه و مشتبه به بقدری یا بعسری باشد نسبة بغالب مردم و قید کثرة
از برای انست که بسا هست که با وجود قلة افراد و انحصار انها احتناب از انها
متعسر بلکه متعذر است چنانکه هرگاه فرض شود در بیابان وسیع دو اب و دو ظرف
اب داشته باشد و یکی از انها نجس شود و بهم یکی مشتبه شوند زیرا که با وجود
انحصار احتناب ممکن نیست مگر باهلاک نفس از تشنگی و تقیید بفرض احتیاج
بجهة اخراج چیزهایی است که احتیاج مردم بانها بسیار کم است چون بعض ادویه
عقاقیر زیرا که در احتناب از جمیع افراد چنین مطلقا عسره و حرجی نیست مثلا
هرگاه غالب مردم از جمیع افراد حب السلاطین احتناب کنند هیچ نقصی در
امور ایشان بهم نمیرسد و مطلقا ترک افراد ان موجب مشقة ایشان نمیگردد
و اما قید اخیر پس فایده اش ظاهر است چون این مطلب معلوم شد میگوییم
هرگاه مشتبه و مشتبه به هر دو یا اول تنها غیر محصور باشد مثل انکه ابهای
پاک بسیاری با ابهای نجس بسیاری یا اندک اب نجس مشتبه شوند حکم غیر مشتبه را
دارند و هرگاه هر دو یا اول تنها محصور باشد مشتبه حکم مشتبه به را دارد پس
اگر مشتبه به نجس یا حرام است احتناب از جمیع لازم است و بنابرین هرگاه اب طاهری
با اب نجسی مشتبه شود طاهر حکم نجس را بهم میرساند در اینکه نه رافع حدث است
و نه مزیل خبث مگر در قلیلی از صور و لیکن هرگاه چیز پاکی با یکی از انها ملاقاة کند
حکم بنجاست ان نمیشود مگر در صورتیکه فرض شود مثلا هریک از دو ظرف اب
یا شیر یا شیره پاک با یکی از ان دو اب مشتبه ملاقاة نماید که در اینصورة احتناب
از هر دو نیز لازم است بلکه هرگاه یک ظرف اب پاک با یکی از انها ملاقاة کند
نیز همین حکم را دارد بنابر احوط و بالجمله هرگاه یک ظرف اب پاک با یک ظرف اب نجس

مشتبه شود باجماع جمیع علما از هیچیک از انها وضو نمیتوان کرد بلکه براو واجبست
که تیمم کند لیکن احوط انست که هردو اب را بریزد بعد از ان تیمم کند وهرگاه دو
ظرف اب پاک با یکظرف اب نجس مشتبه شوند باز مشهور انست که فرض سابق را
دارد لیکن دور نیست که هرگاه بغیر از انها اب نداشته باشد ومحتاج بوضو یا غسل
شود براو لازم باشد که از یکی از انها اولا طهارت کیرد بعد از ان محل انرا از یکی دیگر
بشوید ومرتبه دیگر از ان طهارت کیرد وبنا براین حدث او مرتفع میشود زیراکه بعد
از عمل مزبور یقین میکند باینکه یکی از دو وضو یا غسلش را باب طاهر واقعی بعمل
اورده است واعضای وضو وغسلش قبل از شروع بیکی از انها نیز طاهر بوده اند
وحکم بنجاست بدنش نیز نمیشود بعلت اینکه بدن او طاهر بود قبل از استعمال هر
دو اب وقطع ندارد باینکه بنجاست بان رسیده است زیراکه احتمال میرود که نجس
واقعی همان ظرف سومی باشد که ملاقات ان نکرده است بخلاف اینکه هرگاه ظرف
طاهر منحصر در یکی باشد که در صورت تعدد وضو بنحو مزبور حکم بنجاست بدنش
میشود چراکه قطع دارد باستعمال نجس وشک در تطهیر ولیکن احوط در صورت
تعدد طاهر انست که با عمل مذکور تیمم نیز کند وهرگاه اب مباح با اب غصبی مشتبه
شود اجتناب از جمیع لازم است وبا هیچیک از انها رفع حدث نمیشود نه منفردا ونه
منضما اعم از اینکه مباح متحد باشد یا متعدد لیکن بهریک منفردا ازاله خبث
میشود اگرچه استعمالش حرام است وهرگاه اب مطلق باب مضاف مشتبه شود
وبغیر از انها اب نداشته باشد بهریک علیحده وضو میگیرد مگر در صورتیکه ممزوج
کردن انها باهم موجب مطلق شدن مضاف گردد که در اینصورت احوط انست
که انهارا باهم ممزوج کند انگاه بان یکمرتبه طهارت کیرد وهمچنین است حکم انها
در ازاله خبث ودر حکم مشتبه بمضافست در هریک از رفع حدث وازاله
خبث اب طاهر مطهر مشتبه بطاهر غیر مطهر چون اب طاهر غیر مستعمل مشتبه
باب استنجاء وبدانکه فرقی نیست در ثبوت احکام مسطوره وغیر انها از احکام

مشتبه

مشتبه بنجس مباشر انکه اشتباه عارض شود بعد از امتیاز یا انکه از ابتداء امر
مثل انکه صدای سگی را شنید که از یکی از دو ظرف اب میخورد وندیداند که از کدام
لیک خورد وهمچنین فرقی نیست مباشر انکه مشتبه ومشتبه به هردو از یک جنس باشند
یا از دو جنس مثل اب وشیره یا اب ونان یا اب وپیراهن یا اب وفرش یا پیراهن و
فرش وهکذا که در جمیع انها با فرض انحصار اجتناب از جمیع لازم است در هر استعمالی
که مشروط است بطهارت بنا بر اشهر واحوط مگر در صورتیکه اجتناب از جمیع مستلزم
عسر وحرج شدید گردد چنانکه هرگاه یقین کرد باینکه ترشحی بول بجانب او امد
وشک کرد در اینکه ببدن او یا رختش رسید یا بزمین خورد ظاهر انست که اجتناب
از هیچیک لازم نیست

کیفیت تطهیر

فصل هشتم در بیان کیفیت تطهیر دادن سایر متنجسات است باب
بدانکه اصل در هر چیزی طهارت است وحکم نمیشود بنجاست هیچ چیز مگر انکه علم قطعی حاصل
شود باینکه از اعیان نجاسات مذکوره است یا انکه با یکی از انها یا با متنجسی برطوبت
ملاقات کرده است یا چیزیکه بمنزله علم است در شرع چون شهادت عدلین واخبار
صاحب ید در غالب صور وماننده ان وهمچنین حکم نمیشود بطهارت چیزیکه نجاستش
ثابت شد در شرع مگر انکه علم حاصل شود باینکه مطهر شرعی بان رسانده است یا
چیزیکه بمنزله علم است در شرع چون این مقدمه معلوم شد میگوییم چیزهای نجس بر دو
قسمند اول انست که عین ان نجس باشد چون اعیان نجاسات مزبوره واین قسم پاک
نمیشود مگر باستحاله وماننده ان چنانکه خواهد امد وهیچ قسم از انها باب پاک نمیتوان کرد
مگر بدن میت ادمی که بغسلهای ثلثه پاک میشود قسم دویم انست که نجاستش عارض
ان شده باشد وان نیز بر چند قسم است اول ودویم اب مطلق واب مضاف وکیفیت
تطهیر انها مذکور شد سویم غیر از ظروف است از چیزهای صلبی که اب در انها نفوذ
نمیکند وغساله خود از انها بیرون میرود بدون فشردن چون بدن ادمی وسنگ
وچوب وصلب واهن واجر وماننده ان واین قسم را بهریک از اب قلیل وکثیر تطهیر
میتوان نمود پس اگر جرم نجاست دران نباشد یکمرتبه فرو بردن ان در اب جاری

مرتبه

یا ماندن پاک میشود و همچنین سیب اب قلیل بران ریختن بنحویکه بر جمیع اجزای ان
جاری شود و ازان منفصل گردد پاک میشود مگر انکه ببول نجس شده باشد که اشهر واحوط
انست که دو مرتبه اب بران باید ریخت مگر در مخرج بول که یکمرتبه نیز کافی است اگرچه احوط
دران یکمرتبه در سایر نجاسات نیز تکریر است بلکه در غیر از جاری از اقسام اب کثیر نیز احوط
تکریر است و هرگاه جرم نجاست دران باشد احوط انست که اول ازاله ان کند بعد ازان
بنحو مزبور عمل نماید قسم دویم چیزهائی است که اب در عمق انها نفوذ میکند ولیکن بیرون اوردن
ان نفشردن و ماندن ان ممکن است چون رخوت و فرش و تطهیر این قسم نیز بهریک از
قلیل و کثیر ممکن است بهمان طریق که در قسم اول مذکور شد لیکن هرگاه بقلیل انرا تطهیر
دهد باید که انرا بفشارد یا چیز سنگینی بر روی ان گذارد تا غساله که در عمق ان نفوذ
کرده است بیرون اید و در مقدار فشردن عرف بحال کسانی است که در قوة و ضعف
متوسطند یعنی انقدر میباید فشرد که شخص متوسط الحال لباس متوسطی را در
بزرگی و کوچکی بعنوان کردن متوسطی در شدة و ضعف میفشارد پس هرگاه شوینده
بسیار ضعیف باشد یا مغسول بسیار بزرگ باید بدیگری دهد تا انرا فشارد
یا انکه یک نفر را یا بیشتر با خود شریک کند دران تا امداد و اعانت او نماید قسم سیم
چیزهائی است که غساله در انها نفوذ میکند و اخراجش بهیچ قسم ممکن نیست چون
زمین سست و چنین قسمی پاک نمیشود مگر بجاری کردن اب جاری یا ماندن ان
بران بعد از ازاله جرم نجاست از انقر و بنا براین هرگاه باطن بیل مثلا نجس شده باشد
بنجاستی که جرم نداشته باشد باید انرا خشک کنند بعد ازان انرا در کر یا اب
جاری بگذارند و صبر کنند تا اب در باطنش نفوذ کند که اگر چنین کنند پاک
میشود بشرط انکه بگذاشتن ان در اب خود روان نشود والا قابل تطهیر نیست
چنانکه سایر مایعات و ابهای مضاف قابل تطهیر نیستند و همچنین هرگاه
دوات مرکب سیاهی یا سرخی نجس شده باشد بنجاستی بیجرم یا با جرم ولیکن
ازاله جرم ازان کرده باشد بفرو بردن ان در اب روان یا کر بعد از خشک گردانیدن

ان بخو

تطهیر ... و تطهیر دوات مرکب سیاه یا سرخ

ان بنحو مزبور پاک میشود بهمان شرط اگرچه بعضی از اکابر تصریح بعدم اعتبار ان نموده اند
و اما زمین صلبی که غساله دران نفوذ نمیکند ولیکن بسبب عدم انحدار دران
جمع میشود پس در وی نیست که حکم ظرف منصوبرا داشته باشد لیکن احوط انست
که باب قلیل انرا تطهیر نکنند قسم چهارم ظروف است و کیفیت تطهیر این قسم باب جاری
و ماندن ان اینست که اولا ازاله جرم نجاست ازان کند اگر جرم داشته باشد بعد
ازان یکمرتبه دران فرو برد و هرگاه خواهد که باب قلیل تطهیر کند اگر بغیر از ولوغ
سگ نجس شده است اولا ازاله جرم نجاست ازان میکند بعد ازان انقدر اب
دران میریزد که بجمیع اجزای ان برسد اگر جمیع اجزایش نجس است والا کافی است
انکه باجزائی که نجس است برسد اگرچه بحرکت دادن باشد انگاه غساله انرا میریزد
و مرتبه دیگر بهمان طریق انرا میشوید تا سه مرتبه بنا بر احوط و افضل سیما هرگاه
ببول نجس شده باشد اگرچه اشهر در غیر بول عدم احتیاج بتعدد غسل مطلقا
و هرگاه بولوغ سگ نجس شده است احوط انست که اولا بخاک خشک انرا بمالد
بعد ازان باب و گل بعد ازان دو مرتبه دیگر بهمان طریقی که مذکور شد انرا بشوید
و ظاهر بعضی از فقها انست که هرگاه باب کر یا جاری انرا تطهیر کنند نیز بخاک یا
باب و گل مالیدن لازم است و عمل کردن بان احوط است و احوط مراعاة خالص
بودن است در خاک و گل مزبور پس هرگاه با خاک اردی یا اشنان سا و بیج
مثلا ممزوج باشد کفایت نمیکند و ظاهر انست که خاکستر و گچ و اهک و نحو ان
کفایت نمیکنند و اما رمل پس بحکم خاک است در این مقام بنا بر اظهر و در ولوغ
خوک احوط انست که هفت مرتبه بشوید و سرکه از ولوغ انست که بزبان
چیز روانی را از ظرفی بیاشامد و بعضی از علما لیسیدن ظرف را بمنزله ولوغ
دانسته اند و عمل کردن بان احوط است و هرگاه موش مرده بر طوبت ظرفی ملاقات
کند بعضی از فقها قایل شده اند دران نیز بوجوب هفت مرتبه و همچنین ظرفیرا
که دران شراب گذاشته اند یا سایر مسکرات مایعه هرگاه شراب در باطن

ان نفوذ نکرده باشد بسبب ستبری آن چون ظرف سفالی و الا تطهیرش باب قلیل مشکل است
بلکه ظاهر آن است که ظاهرش پاک میشود هرگاه آنرا بنحو مزبور بشویند و اما ظرفهای بزرگ که
حرکت دادن آنها از برای اخراج غساله ممکن نیست و همچنین حوضها و دیگها و خمرها که
بخشت و گل مثلا نصب کرده اند چون دیگهای آش پزها و خمرهای رنگ رزها پس
کیفیت تطهیر آنها اینست که اولا ازاله جرم نجاست بلکه مطلق جرم و چرک از آنها کنند
بعد از آن آب در اطراف آنها ریزند بنحوی که بر جمیع اجزای متنجسه آنها روان شود بعد
از آن غساله آنها را بظرف کوچک پاکی بیرون آورند و در هر مرتبه که آن ظرف را در آن میبرند
باید که آنرا پاک کرده باشند یا تبدیل بظرف پاکی نموده باشند و هرگاه در ته آن قدری
از غساله باقی ماند که اخراجش بظرف ممکن نیست کهنه پاکی در آن میگذارند تا
جذب آن کند و هرگاه بیک کهنه تمام آن جذب نشود کهنه دیگر یا همان کهنه را بعد
از پاک کردن در آن میگذارند و بدانکه آنچه مذکور شد از احکام ظروف مخصوص است
بصورتیکه داخل آنها نجس شده باشد پس هرگاه پشت آنها نجس شده باشد حکم
اجزای بدن دارد در اینکه بمجرد ریختن آب بر آن بنحوی که در قسم اول مذکور شد پاک
میشود اگرچه سگ یا خوک از آن لیسیده باشد و احوط در لیسیدن سگ و خوک آنست
که بنحوی که در تطهیر داخل ظروف معتبر است عمل نماید بلکه هرگاه سگ یا خوک بدن
آدمی یا رخت او را بلیسد احوط آنست که بنحو مزبور نیز عمل کند و همچنین هرگاه
بدن یا رخت یا ظرف دیگر یا چیز دیگر مانند ولوغ نجس شده باشد یا آنکه یکی از
آن سه حیوان سایر اعضای خود را در ظرف آبی یا مایع دیگر گذارد و ظاهر آنست
که باطن ظرفیکه عمقش کم باشد چون مجموعه و دوری نیز حکم بدن آدمی را دارد در
اینکه هرگاه آنرا بنوعی بگیرند که غساله در آن جمع نشود نیز بمجرد ریختن آب بر آن پاک
میشود فصل نهم در سایر احکام این باب است بدانکه شرط است در اینکه بآن
ازالۀ نجاسات میکنند آنکه قبل از رسیدن آن بموضع نجاست از شیء مغسول
پاک و مطلق باشد و اینکه هرگاه جاری و مانند آن نیست وارد بر نجاست شود
پس هرگاه

پس هرگاه نجاست وارد بر آن شود هر دو نجس میشوند هرچند که مغسول از قبیل ظروف
باشد و استثنای غساله از این قاعده بیوجه است زیرا که استثنای آن وقتی صحیح است که
قائل شویم باینکه هرگاه ظرف نجسی در ظرف آب پاکی گذارند پاک شود و حال آنکه هیچیک
از آنها که در تغسیل باب قلیل ورود آب بر محل نجاست شرط میدانند قایل بپاک شدن
آن نیستند بنابر ظاهر و هرگاه شک کنند در اینکه قدری خاک مثلا با آن ممزوج شده آب
چون آب سیل که آیا مطلق است یا مضاف ازالۀ نجاسات بآن نمیتوانند نمود چون رفع
حدث لیکن هرگاه نجاست در مقدار کری از آن افتد بعضی از مجتهدین فرموده اند
حکم بنجاست آن نمیشود و این قول قوت دارد و لیکن احوط در آن اجتناب است و احوط
آنست که از مغسوله آب استنجا ننمایند اگرچه آنرا پاک بدانیم و هرگاه بعضی از بدن یا رخت
او مثلا نجس شده باشد و مشتبه شود بسایر اجزای آن لازم است که جمیع آنرا
بشوید و همچنین هرگاه یکی از دو پیراهن او نجس شده باشد و بدیگری مشتبه شود
باید هر دو را بشوید تا حکم بطهارت هر دو تواند کرد و هرگاه هر دو نجس باشند و یکی
از آنها را شسته بعد از آن مشتبه شد براو و شک کرد در اینکه کدام یک را شسته است
باید هر دو را نیز بشوید و هرگاه دو عادل شهادت دادند بر اینکه مغسول فلان ثوب است
عمل بشهادت ایشان میتواند کرد و هرگاه تعارض کنند باینکه دو عادل شهادت دهند بر
اینکه مغسول فلان ثوب است و دو عادل دیگر بر اینکه دیگر است التفات بهیچیک نمیکند
و باید هر دو را بشوید چون فرض اول و همچنین است تعارض بینتین در نجاست پس
هرگاه دو عادل شهادت دهند بر اینکه مثلا فلان ثوب نجس شده است و دو عادل
دیگر شهادت دهند بر اینکه آن ثوب نجس نشده است بلکه ثوب دیگر نجس شده است
و دو عادل اول تکذیب ایشان کنند در هر یک از دو جزء مدعا نجاست هیچیک
ثابت نمیشود مگر اینکه علم بنجاست احدهما حاصل شود و شک در تعیین که در اینصورت
باید از هر دو اجتناب کند فصل دهم در بیان سایر مطهرات است و آن چند چیز است
اول زمین است و آن پاک میکند کف پا و کفش و چکمه را و در حکم کفش است نعل عرب و

سایر چیزهای دیگر بعوض کفش بسیاری از کشیر عرب و عجم بپا میکنند در همه وقت چون
دو بندی یا در بعض اوقات قبقاب واما کف جوراب وچاقچول واسفل عصا و نیزه
پس قول بپاک شدن انها بزمین بسیار ضعیف است واما تر چوبیکه بجای پای بریده
اقطع میگذارند وکف مسح یعنی سرنه پس در طهارة ان بزمین اشکال هست ومراد
از زمین مطلق روی زمین است از خاک وسنگ وکلوخ ومانند ان حتی خاک معادن
طلا ونقره وغیر ان وهمچنین زمینیکه اجر وسنگ مرمر انرا فرش کرده باشند یا
بگچ یا اهک یا بگل اندود کرده باشند وهمچنین هرگاه بساروج یا قیر اندود کرده
باشند واما برف ویخ وعلف وزمینیکه بلوح چوب یا صفحهٔ اهنین فرش کرده باشند
ومانند ان پس در مطهر بودن انها اشکال هست واحوط انست که پاک وخشک باشد
وهرگاه اندک نمی دران باشد ضرر ندارد وکیفیت تطهیر کردن بان اینست که هرگاه
نجاستیکه بهران رسیده است جرم دارد چون غایط انقدر بانها راه رود یا بر
زمین مالد تا عین نجاست از انها برطرف شود وهرگاه از معقولهٔ بول یا اب نجس باشد
انقدر بانها راه رود یا بر زمین مالد تا خشک شوند بعد از ان انهارا بر زمین بمالد
یا بانها راه رود تا مسمای یکی از این دو امر حاصل شود واحوط انست که براه رفتن انرا
پاک کند نه بمالیدن واینکه اقلا پانزده ذراع بذراع دست بان راه رود وهرگاه
ازالهٔ عین نجاست بان نشود زیاد کند وهمچنین احوط انست که انقدر راه رود که
اثر نجاست نیز برطرف شود وتفسیر اثر در استنجا گذشت واما بو ورنگ پس ازالهٔ
انها لازم نیست مگر در رنگ غایط که بقای ان کاشف است از بقای عین وبدانکه
پاک نمیشود از کف چیزهای دیگر مذکور شد مگر انچه که بحسب عادة در وقت
راه رفتن بزمین میرسد پس کود یکه مابین سینه وکفش صاغری وپاشنه است
وهمچنین پهلوهای ان بزمین پاک نمیشود وهمچنین نوک چکمهای عجمی ومابین سینه
وپاشنهٔ انها بزمین پاک نمیشود وبدانکه فرقی نیست در نجاستیکه بزمین پاک
میشود میان بول وغایط وغیر انها حتی شراب واب نجس اگرچه احوط در غیر از
بول

بول وغایط انست که باب شسته شود دویم افتابست بدانکه مشهور انست
که افتاب پاک میکند زمین را وانچه بان متصل است واز اجزای ان محسوب میشود چون
سنگ وکلوخ وچوب واجر وهمچنین دیوارها وپشت بامهارا وانچه بانها متصل است از
میخ ودر وناودان وطوق وحلقهٔ اهنین وستون چوبین وهمچنین علفها ودرختهارا
مادامیکه بزمین اتصال دارند وهمچنین میوهٔ انهارا مادامیکه بدرخت چسبیده است
اگرچه زمان چیدن یا بریدن انها رسیده باشد وهمچنین بادیه وحصیرها را اگرچه
نقل انها ممکن باشد وهمچنین سریر ومانند انرا از چیزهای دیگر نقل انها متعذر یا متعسر است
چون سندان حدادها وکندهٔ کفاشها از هر نجاستیکه در اصل بیجرم است یا انکه
جرم انرا ازاله کرده باشند بشرط انکه نور افتاب بران تابد وانرا خشک کند وهرگاه
بغیر افتاب خشک شده باشد کیفیت تطهیرش با افتاب انست که اب بران بریزند
تا مجموع انچه نجاست بان رسیده است از ظاهر وباطن تر شود انگاه افتاب انرا
خشک کند وهرگاه نجاست در عمق ان نفوذ کرده است انقدر اب بران باید ریخت
که بعمق ان رسد تا مجموع پاک شود والا همان قدریکه اب بان رسیده است پاک
میشود وباید که افتاب مستقل باشد در خشک کردن ان پس هرگاه باد باان مشارک
باشد بنحویکه در عرف گفته نشود افتاب انرا خشک کرده است در طهارة ان
اشکال هست چنانکه هرگاه در روزی خشک شود که افتاب بسیار ضعیف و
باد بسیار تند وقوی باشد والا مجرد مدخلیت باد در خشک کردن ان ضرر
ندارد خصوصا هرگاه باد تقلیل رطوبت ان کند وقبل از انکه خشک شود افتاب
بران تابد وانرا خشک نماید وباید که نور افتاب بران بتابد پس هرگاه بمجاورت ان
خشک شود پاک نمیشود ولیکن کافیست در طهارت بواطن تابیدن افتاب بر
ظواهر پس هرگاه دیوار را از گل نجس بنا کنند وافتاب بر یکجانب ان بتابد و
مجموع انرا خشک کند باطن ان بلکه جانب دیگران نیز پاک میشود بنا بر تصحیح
بعض محققین اما هرگاه دیوار خشکی را از دو طرف بگل نجس اندود کنند وافتاب

بیکجانب آن بتابد وهر دو جانب را خشک کند همان طرفیکه آفتاب بران تابیده است
پاک میشود نه طرف دیگر وهمچنین هرگاه دو بار دیگر را یا بیشتر بر سر هم وضع کنند
بتابیدن آفتاب بر فوقانی تحتانی پاک نمیشود واحوط در غیر از زمین ودیوار و
سطح آنست که به آب پاک کنند وبدانکه مذهب جمعی از مجتهدین اینست که آفتاب
مطهر نیست مطلقا بلکه موجب عفو است باینمعنی که هرچیز نجسی را که آفتاب
نجس مزبور خشک نمود سجود بران جایز است اگرچه بر نجاست خود باقی است وبنا
براین هرگاه طاهری برطوبت با آن ملاقات کند نجس میشود واین قول اگرچه شاذ است
لیکن احوط است سوم آتش است بدانکه مشهور آنست که آتش پاک میکند هرچیز
نجس را که مستحیل کند آنرا بچیز دیگر مثل آنکه عذره یا استخوان نجس را خاکستر وروغن
نجس را دود یا بخار کند وتحقیق آنست که مطهر در امثله مذکوره وماننده اینها استحاله است
نه خصوص آتش زیرا که استحاله نجس بچیز طاهر خود از مطهرات است اعم از اینکه با آتش
حاصل شود یا بچیز دیگر وعلی ای حال شبهه نیست در اینکه هرگاه حقیقة چیزی از اعیان
نجاسات مستحیل شود بحقیقة چیز دیگر چون مستحیل شدن سگ وخوک بنمک و
نطفه بحیوان طاهر العین واب نجس بول حیوان حلال گوشت وعذره بکرم وماننداینها
حکم آن نیز مبدل میشود بحکم آنچیزیکه بآن مستحیل شده است در طهارة وطیبة وغیره
آن چنانکه هرگاه طاهری بنجسی مستحیل شود نیز نجس میشود واما هرگاه مستحیل شود
نجس العین بنجس العین دیگر چون مستحیل شدن نطفه بخون یا بحیوان نجس العین چون
سگ وخوک واب نجس ببول حرام گوشت چون گربه وشغال وماننده آن پس استحاله
مطهر آن نیست واحوط آنست که هرگاه جسم متنجسی چون هیزم نجس بجسم طاهر نوعی
چون خاکستر وخاک مستحیل شود از آن اجتناب کند نظر باینکه نجس شدن چوب
بجهة جسم بودنست نه خصوص چوب بودن وبمستحیل شدن آن بخاکستر یا خاک
از جسم بودن بیرون نمیرود وبدانکه مجرد مستبدل شدن اسم یا بعض مشخصات خارجیه
وهیئات صنفیه کفایت نمیکند بلکه باید قطع حاصل شود بمستبدل شدن ماهیت

استحاله متنجس

نفی استحاله

وحقیقت

وحقیقت نوعیه چون ما عدای آجر از امثله مزبوره پس گندم نجس پاک نمیشود بمبدل
شدن آن بآرد یا خمیر یا نان ونه خاک نجس بمبدل شدن آن بگل یا کوزه یا آجر یا ما
آن واما پاک شدن شراب بسرکه شدن پس از این باب نیست وهمچنین مبدل
شدن گل واب نجس بگلاب بواسطه تبخیر وتصعید موجب طهارت نمیشود بنابر
احوط وظاهر بعض متاخرین آنست که تبخیر قسمی است از استحاله که در شرع مطهر است
وبنابراین لازم میاید که هرگاه بول حیوان حرام گوشت را چون سگ وگربه تبخیر کنند
نیز پاک شود والتزام آن بسیار مشکل است چنانکه در باب آب مضاف مذکور
شد چهارم انقلاب است وآن مخصوص است بشرابیکه سرکه شود بشرط آنکه
نجاست آن منحصر باشد بنجاست ذاتی شراب پس هرگاه مثلا موش مرده در آن افتد
بسرکه شدن پاک نمیشود چرا که شارع سرکه شدن را علت پاک شدن از نجاست
ذات قرار داده اند نه از نجاست عرضی کسی نگوید تحصیل حاصل محال است پس چگونه میتواند
شد شرابیکه نجس است بالذات بملاقات نجاست باز نجس شود زیرا که در جواب میگوئیم
تحصیل حاصل در ما نحن فیه وقتی لازم میاید که هر دو نجاست مساوی باشند از
هر جهة ودر اینجا چنین نیست چرا که فرق است میانه این دو نجاست هم بحسب
ذات وهم بحسب حکم ونظیر آن در شرع بسیار است چون بدن میت آدمی مسلمان
قبل از غسل دادن آن زیرا که هرگاه بولی یا آب نجسی مثلا بآن رسد نجس میشود وازاله
آن قبل از تغسیل لازم است وبمجرد شستن پاک میشود بخلاف نجاست ذاتی که بموت
عارض شده است زیرا که بغسل پاک نمیشود بلکه مطهر آن منحصر است بتغسیل چنانکه
گذشت وهمچنین هرگاه بدن کافری با آب نجسی ملاقات کند باسلام آوردن از نجاست
کفر پاک میشود دون از نجاست عارضی ولهذا واجبست براو که بعد از اسلام بدن
خود را بشوید وبدانکه فرقی نیست در مطهر بودن انقلاب مجز مزبور میانه آنکه خود
شراب بدون معالجه منقلب شود یا بمعالجه ونه میانه اینکه بچیز روان معالجه آن
کند چون سرکه یا بچیز خشک چون نمک ولیکن باید که آن چیز پاک باشد چنانکه

انقلاب

گذشت و بسیار کم باشد بنحوی که مستهلک شود در جنب شراب و الا حکم بطهارت
آن مشکل است اگرچه آنچنین نیز منقلب بسرکه شود پس هرگاه یکمن سرکه مثلا در چهارمن
شراب اندازند بمجرد سرکه شدن شراب حکم بطهارت مجموع نمیشود نظر باینکه سرکه
مفروض محض بملاقات شراب نجس میشود و پاک شدن شراب بانقلاب مستلزم پاک
شدن آن سرکه نمیشود بلی هرگاه در مثال مزبور بعوض سرکه نمک فرض شود و قائل
شویم باینکه سرکه شدن نمک از مقوله استحاله است حکم بطهارت مجموع میشود و هرگاه
علت انقلاب شدن نجس در ظاهر باشد ظاهر آنست که باز پاک نمیشود چنانکه
هرگاه قلیلی از شراب را در خم بزرگی پر از سرکه بیندازند پاک نمیشود اگرچه مجموع را در
عرف سرکه نامند و ظاهر آنست که نبیذ و نقیع حکم شراب انگور را دارند در
حکم مزبور بلکه بعضی از اکابر عصیر عنبی را بعد از جوشیدن و قوام بهم رساندن و
قبل از ذهاب ثلثین نیز ملحق بشراب کرده اند و خالی از قوتی نیست اگرچه اصوب در
آن اجتناب است پنجم برطرف شدن عین نجاست است از بواطن چون داخل دهن و
بینی و از ما عدای انسان از حیوانات بنا بر مشهور ششم کم شدن دو ثلث است
از عصیر عنبی زیرا که بنا بر مشهور که شیره انگور بمجرد جوشیدن یا بجوش آمدن و
اشتداد که عبارت است از قوام و ستبر نجس میشود همین که دو ثلث آن کم شد
پاک میشود خواه آنکه باتش کم شود یا باقتاب یا بهر دو بلکه هرگاه بباد کم شود
باز همین حکم را دارد بنا بر تصریح بعضی اکابر و لیکن بیشبهه باید که کم شدن
بعد از جوشیدن باشد زیرا که پاک شدن قبل از نجس شدن متصور
نمیشود و همچنین است شیره خرما و کشمش بنا بر قول بنجاست آن بغلیان
تنها یا با اشتداد و احوط در ذهاب ثلثین مراعات هر یک از کیل و وزن است
نسبت بزمان نجس شدن که زمان غلیان تنها یا غلیان و اشتداد است پس
هرگاه از دوازده من شیره انگور بعلت مقدمات غلیان و اشتداد سه من
کم شود باید آنقدر بجوشانند تا شش من دیگر از آن کم شود و سه من

باقی

باقی ماند و بنا بر اینکه عبرة بحالت قبل از غلیان باشد بذهاب هشت من از دوازده
من چهار من باقی ماند طاهر است و احوط آنست که هرگاه در شیره انگور یا
کشمش یا خرما بدون آتش نشیش که عبارت است از بلند شدن یا جوشیدن
بهم رسد حکم بطهارت و حلیت آن نشود مگر باستحاله هفتم کشیدن آب است از
چاه زیرا که بنا بر مشهور میان متقدمین که چاه را بملاقات نجاست نجس میدانستند
بکشیدن مقداری که در شرع وارد شده است از برای نجاستی که در آن افتاده آب
پاک میشود و همچنین بنا بر مختار هرگاه متغیر شده باشد بنجاست بکشیدن
تمام آب آن پاک میشود اگرچه هنوز آب از ماده بیرون نیامده باشد هشتم
زوال تغیر است از آبیکه ماده داشته باشد یا آنکه بیش از کر باشد و بقدر
یک کر متصل از آن سالم از تغیر باشد چنانکه گذشت لیکن انصاف آنست
که مطهر در چنین آبی ماده و کر سالم از تغیر است نه زوال تغیر بلی زوال تغیر
شرط است نهم بیرون آمدن خون معتاد است از حیوان حلال گوشتی
که آنرا ذبح یا نحر کرده باشند زیرا که خروج خون مزبور سبب طهارت
گوشت و عروق است که در آن باقی میماند چنانکه مذکور شد و انصاف
آنست که مطهر در اینجا نیز تذکیه است بشرط بیرون آمدن خون مزبور دهم
اسلام است که سبب پاک شدن کافر است از نجاست کفر یازدهم آلات
استنجاء است چون سنگ و کلوخ و لته و مانند آن چنانکه گذشت دوازدهم
تغسیل میت است چنانکه مذکور شد سیزدهم انتقال خون و سایر مایعات
نجس است ببدن حیوان حلال گوشت یا ببدن پشه و شپش و مانند آن
بتفصیلی که در کتب مبسوطه مذکور است و در پاک شدن خون نجس بسبب
انتقال آن در شکم زالو اشکال هست چهاردهم استبراء است که مطهر بلل
مشتبه است چنانکه مذکور شد و انصاف آنست که استبراء کاشف است
از آنکه آنچه بعد از آن بیرون میاید بول یا منی نیست نه آنکه مطهر بول یا منی است

بلی استبرای حیوان جلال وآن حیوانیست که غالب غذای آن فضله ادمی باشد
از جمله مطهرات است زیرا که علت پاک شدن بول وغایط وعرق ان حیوانست
ومراد از استبراء مذکور انست که منع کند حیوان حلال را از خوردن فضله مزبوره
در مقداری از زمان که تفصیلش در کتب مبسوطه مذکورست یازدهم تبعیت است
چون کافر که مسلمان شود اولاد صغار او بتبعیت او پاک میشوند وهمچنین
هرگاه مسلمانی طفل کافری را تنها یعنی بدون پدر ومادرش اسیر کند بتبعیت
او پاک میشود وازین مقوله است ظروف شیره پزی والات ان ولباس
کسانیکه مباشر شیره پختن میباشند زیرا که بپاک شدن شیره جمیع
انها پاک میشوند بمجرد تبعیت وهمچنین الات اب کشیدن از چاه ولباس
اب کشنده کان واطراف چاه بمجرد پاک شدن وهمچنین ظرف شراب که
مستحیل بسرکه میشود وهمچنین عرق وسایر رطوبات کافر بتبعیت پاک
شدن او باسلام پاک میشوند وبعضی از اکابر این قسم اخیر را نوع علیحده
شمرده است وانرا اتصال نام کرده است ولا مشاحه فی الاصطلاح شانزدهم
غیبت است در انسان زیرا که مشهور انست که هرگاه بدن یا رخت ادمی
نجس شود واز نظر غایب شود بنحویکه بحسب عادة احتمال رود که در حین
غایب شدن انرا پاک کرده باشد حکم میشود بطهارة ان اعم از انیکه علم
بنجاستش خود داشته باشد یا نه عادل باشد یا فاسق وبعضی که شروط
بطهارة از او بفعل امده باشد یا نه وهمچنین است حکم سایر چیزها بنسبت با
او هست چون تا نکته ز وشمشیر وظاهر انست که فرق نیز نیست میانه انکه
کبیر باشد یا صغیر ممیز باشد یا غیر ممیز ودر ثبوت حکم مزبور در جمیع صور
مذکوره تاملی هست واحوط در صورة جهل یا عدم بجا اوردن فعل مشروط
بطهارة اجتنابست سیما از ما عدای رخت وبدن واما اطفال غیر ممیز
بلکه مطلق اطفال پس دور نیست که منشا حکم کردن شارع بطهارة بدن و
رخت

رخت ایشان چنانکه از سیره مسلمین معلوم میشود بودن ایشانست بمنزله
رخوت وظروف وسایر مصحوبات ومتعلقات پدر ومادر یا کسانیکه بمنزله
پدر ومادرند چون مرتبه منهاج پنجم در بیان انچه تعلق بمیت دارد از تلقین و
تغسیل وتکفین ودفن وغیرانها از مقدمات وتوابع ودران چند مطلب است
مطلب اول در بیان انچه از مریض مطلوبست قبل از ظهور علامات مرگ و
بعد ازان بدانکه مرض مطلقا لاسیما تب تحفه است از تحف خداوند کریم عم
لطفه العظیم چنانچه در اخبار وارد شده است که هرگاه حق جل وعلا بنده را دوست
داشته نظر میکند باو نظر رحمة وهرگاه نظر رحمت باو کرد یکی از سه چیز بعنوان
هدیه وتحفه باو کرامت میکند یا صداع یا مرض یا رمد ونیز وارد شده است
که مرض مطهر وپاک کننده است مؤمن را از گناهان پس لازم است
بر هر مریض مؤمنی که از روی بصیرة اختیار ایمان کرده است وتصدیق خدا و
رسول صلعم نموده است انکه از روی تسلیم ورضا صبر وشکیبائی بران نماید بلکه
شکر پروردگار خود را بران کند وازان شکوه نکند نزد کسیکه قادر بر دفع ان
نیست زیرا که وارد شده است که هر کس بعلتی مبتلا شد وانرا از خلق پنهان
داشت لازم است بر حقتعالی که او را ازان نجاة بخشد بلی باید که روی نیاز
بدرگاه بی نیاز قادر متعال ویگانه بیشبه ومثال بیاورد وباغایة خضوع
وزاری ورجا وامیدواری از او طلب صحة وشفا نماید وادعیه وادعا انکه
درین باب از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است بجا اورد زیرا که
بسا هست که حقتعالی انرا که او را مریض کرده تا صدا ونالة تضرع وزاری او را
بدرگاه خود بشنود پس باید که بنده موافقة با مطلوب پروردگار خود نماید
وبدانکه هر بلائیکه صاحبش تلقی وقبول کند انرا با صبر ورضا نعمة میشود و
هر نعمتی که صاحبش ملاقاة نمود انرا با کفران وعدم شکرگذاری بران بلا و
نقمة میشود پس جهد کن تا نقمة را نعمة کنی نه نعمة را نقمة وچنانکه مرض نعمة نباشد

در حق مؤمن و حال آنکه وارد شده است تب یکروز کفاره گناهان یکساله است
و تب دو روز کفاره گناهان دو ساله بلکه وارد شده است که حضرت امام
جعفر صادق ع فرمودند که هر کس یکشب تب کند و قبول کند آنرا با شکر لایق
قبول کردن است نوشته میشود از برای او عبادة شصت سال راوی گوید عرض
کردم چگونه است قبول کردن فرمود آنکه شکوه نکند آنرا باحدی از خلق و اخبار بسیار
در کثرت فواید و منافع مرض و عظمت اجر صبر کننده که بر آن وارد شده است
از آن بیشتر است که توان احصا نمود و از جمله آداب مرض آنست که خود مریض
یا پدر و مادر و اقارب او بقدر امکان تصدق کنند و سعی کنند که باهلش
رسانند با نیت خالص زیرا که وارد شده است که صدقه رد میکند بلا را هر چند
که محکم شده باشد و آنکه اذن دهد برادران مؤمن خود را که عیادة او کنند
تا هر دو مستحق رحمت فراوان و مستوجب مغفرة خداوند رحمن گردند و
آنکه در هیچ آنی غافل نشود از شکننده شهوتها و خراب کننده لذتها که مرگ است
خصوصا در وقت هجوم و غلبه نعمة و رخا باشد و بلا و آنکه نفس اماره خود را
بمیراند بمخالفة شهوات تا فایز شود بحیوة حقیقی ابدی و زندگانی سرمدی
و آنکه از پروردگار خود طلب کند تا اعانت کند او را بر اهوال شدیده و
خطرات عظیمه جان کندن و بشفعاء امتراعی حضرت ختمی پناه و اهل بیت
اطهار او علیه و علیهم صلوات الله متوسل شود تا با ایمان بخدا و رسول ص و
سایر عقاید حقه ثابت بماند و شیطان ملعون در آن وقت خطرناک او را از راه
حق بیرون نکند و آنکه در وقت ظاهر شدن علامات مردن رجاء و امید
و اثر را برحمت باری جلت نعمه بر خود غالب گرداند تا محبت ملاقات حق جل و علا
بر او غالب گردد و کراهت از مرگ که سبب ملاقات حق است نداشته باشد زیرا
که وارد شده است که کسیکه دوست میدارد ملاقات خدا تعالی را خدا تعالی
ملاقات او را نیز دوست میدارد و کسیکه کراهت دارد ملاقات خدا تعالی را خدا تعالی
ملاقات او را نیز کراهت میدارد و آنکه عیادة هر مریضی مستحب است مگر کسیکه

آداب مریض

چشم درد

چشم درد یا دندان درد داشته باشد یا دمل بیرون آورده باشد یا مرض او
بطول انجامیده باشد یا طالب خلوة باشد و باید که بر طول ندهد نشستن را
نزد مریض زیرا که عیادة کردن احمقان بر مریض دشوارتر است از مرض و هر
مرتبه که بنزد او میرود تحفه از میوها یا عطرها برای او با خود برد اگرچه یکدانه
به یا ترنج باشد و او را امید وار برحمت پروردگار غفار گردانند و آیات و احادیث را
که مشتمل اند بر رجاء و امر نمودن بحسن ظن بخدا تعالی نزد او خوانند و همینکه
علامات مردن ظاهر شد مهیای سفر پرخطر آخرت گردد و تجدید توبه کند و
آنکه در حضور مؤمنین وصیة کند با عتراف نمودن بتوحید و نبوة و امامة
و معاد و سایر عقاید حقه و ذمه خود را از حقوق خلق فارغ کند و هر گاه ممکن
نباشد که خود حقوق خلق را با یشان رساند امینی را وصی خود گرداند و باو
امر کند که حقوق مردم را ادا کند و هر گاه اطفال صغیر دارد امینی را بر ایشان
وصی کند تا بحفظ اموال و تربیت ایشان قیام نماید و عادلی را بر او ناظر کند تا معین
او باشد بر نظم دادن امر ایشان و قبول نکردن فریب شیطان و اولی آنست که از
برای او صله و اجرت مقرر سازد خصوصا هر گاه فقیر باشد تا اهتمام تام
در امر ایتام او بعمل آورد و هر گاه ترکه او زیاده بر قدر احتیاج ورثه او است وصیت
کند که ثلث او را در راه خدا صرف نمایند زیرا که روایت شده است آنکه حق
جل و علا میفرماید که ای پسر آدم انعام کردم بر تو بسه چیز پوشیدم بر تو عیوب
و معاصی چند را که اگر اهل بیت تو مطلع میشدند هر آینه ترا دفن نمیکردند
و وسعت در رزق تو قرار دادم بعد از آن از تو چیزی بعنوان قرض خواستم بخل
ورزیدی و از برای خود چیزی پیش نفرستادی و از برای تو در ترکه و مخلفات
اختیار ثلث مقرر گردانیدم و تو قدر آن ندانستی و از آن نزد ما برای خود چیزی
نفرستادی و در این باب اخبار بسیار وارد شده است و مستحب است آنکه
قدری از ثلث را بجهة غیر از ورثه از خویشان فقیر خود معین کند و هر گاه کفن

خود را مهیا نکرده است در آن وقت مهیا کند مطلب دویم در بیان آنچه تعلق دارد
بحال احتضار میت بدانکه جمیع احکام میت از تغسیل و تکفین و نماز و دفن و غیر آن
از مقوله واجب کفائی است و معنی واجب کفائی آنست که بر جمیع مکلفین واجب است تا
که آنرا بعمل آورند پس اگر بعضی از ایشان آنرا بعمل آورد از دیگران ساقط میشود
و هرگاه همگی آنرا ترک نمودند جمیع ایشان آثم و گناهکار و مستوجب عقوبت
پادشاه جبارند ولیکن هر کسیکه اولی است بمیراث میت سزاوارتر است بر
جمیع احکام وی حتی نماز اگر چه خود قابلیة از برای آن نداشته باشد پس مراد بر
اولی بودن او در اینمقام آنست که اختیار این امور با اوست اگر خود اهلیة دارد
مخیر است میان آنکه خود کند یا دیگری را تعیین کند والا واجبست بر او که دیگری را
معین کند و هرگاه با عدم اهلیة خود دیگری را نیز اذن ندهد حق وی ساقط
میشود چنانکه هرگاه صغیر یا مجنون یا غایب باشد حقش نیز ساقط است
و ولایة در اینصورة ولایة امور مزبوره منتقل میشود بسایر ورثه که در مرتبه بعد
از ویند یا بحاکم شرع احوط جمع نمودنست میان هر دو و چون این مطلب معلوم
شد بدانکه اشهر و اظهر آنست که واجبست بر سبیل کفایة آنکه مریض را در
حال جان کندن روی بقبله گذارند باینکه پاهای او را بجانب قبله کشانند بر
نحویکه اگر بنشیند روی او بقبله شود بلکه احوط آنست که در جمیع حالات
از حین احتضار تا وقت سپردن بخاک او را روی بقبله بنحو مزبور
و اما آداب و مستحبات احتضار پس از جمله آنها تلقین است و آن عبارتست
از اینکه شهادتین و سایر عقاید حقه را بر او خوانند و او را وادارند باینکه با
خواننده موافقة کند بزبان اگر قادر بر آن باشد والا بقلب و جنان باینکه معانی
آنها را در خاطر خود گذراند و دل خود را بتصدیق کردن بآنها عقد کند و محکم
گرداند زیرا که وارد شده است که هیچکس نمیمیرد مگر آنکه ابلیس پلید جمعی از
شیاطین و اتباع خود را بر او موکل میکند که او را در حال جان دادن اغوا کنند

آداب محتضر

وازراه

و از راه حق بیرون برند پس اگر ایمانش کامل است بر او ظفر نخواهند یافت پس در
آنحال تلقین کنید او را بکلمات فرج و اقرار بتوحید و شهادة بنبوة رسول و امامة
اهل بیت اطهار او صلوات الله علیه و علیهم یک یک تا از سخن گفتن باز ایستد و
کلمات فرج بنابر اشهر اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب
العرش العظیم والحمد لله رب العالمین و در بعضی روایات قبل از والحمد لله
رب العالمین و سلام علی المرسلین نیز وارد شده است و اولی خواندن این
فقره است در هر جائیکه کلمات فرج خوانده میشود مگر در نماز و از جمله آنها
تلقین این دعا است اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من
طاعتک و از جمله آنها است دعای عدیله و بهتر آنست که هرگاه معنی
فقرات آنرا نمیداند ترجمه آنها برای او کنند و از جمله آنها است تلاوة کردن
قرآن نزد او خصوصا سوره یس و سوره والصافات و از جمله مستحبات
و آداب این باب آنست که بعد از مفارقة روح از بدن بلا فاصله چشمهای
او را ببندند و چونه و لبهای او را بهم بچسبانند و دستها و پاهای او را
بکشند و دستهایش را بپهلویش بچسبانند و پارچه بر روی او کشانند
و تعجیل در تجهیز او نمایند و هرگاه خواهند که بزودی و آسان جان سپارد
او را بمصلایش نقل کنند و منع کنند حایض و جنب را از بودن نزد او
مگر در حال ضرورة و او را تنها نگذارند و دست بر بدن او نگذارند و مانع
نشوند او را از دست و پا جنبانیدن مطلب سوم در تشییع است بدانکه
از جمله مستحبات مؤکده تشییع کردن جنازه مؤمنانست و اولی آنست
که بعد از تحقق موت مؤمنان را اعلام کنند تا از برای تشییع جنازه او
و نماز کردن بر او حاضر شوند زیرا که وارد شده است که اول تحفه و هدیه
که بمؤمن میرسد در قبر آنست که تشییع کنندگان او را میآمرزند و

ایضا وارد شده است که هر کس جنازه مؤمنی را متابعت کند و صبر کند تا او را دفن
کنند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت هفتاد ملک بفرستد تا با او باشند
و از برای او استغفار کنند از وقتی که سر از قبر بیرون میآورد تا هنگامی که
بموقف حسابش رسانند بدانکه در تشییع جنازه مؤمنان سیما متقیان
تأکید بسیار و ترغیب بیشمار وارد شده است پس نباید که اهل شرف و
کمال و صاحبان جاه و جلال از آن ابا کنند و تکبر ورزند و چگونه میرسد کسی را که ابا
و استنکاف از آن نماید و حال آنکه اشرف موجودات و خلاصه کاینات صلوات
الله علیه و علی اهل بیته پای برهنه تشییع بعضی از رعیت و عبید خود نمودند
و همچنین ائمه طاهرین و ملائکه مقربین تشییع جنازه های مؤمنین مینمودند
و از برای تشییع کننده اولی آنست که از عقب جنازه یا در پهلوی او راه رود و
مقدم بر او نشود خصوصا در تشییع جنازه مخالفین و اگر پیاده رود و هرگاه
در مراجعت سوار شود ضرر ندارد و اگر ترک کند خندیدن و بازی کردن و
مشغول بامور دنیوی شدن را بلکه باید که مرگ را یاد کند و چنان داند که عن
قریب است که دیگران تشییع جنازه او کنند و بنفس اماره خود خطاب کند
که ای نفس ممکن بود که تو بعوض این میت مرده باشی پس فرض کن که این جنازه
تو است که بقبرستان میبرند و از حقتعالی طلب نمودی که ترا بدنیا برگرداند تا
عمل خیر کنی و تدارک گذشته نمایی و حق جل و علا دعای ترا مستجاب کرد و بدنیا بر
گردانید اکنون ببینم چگونه تدارک ما فات میکنی و بچه نحو توشه سفر آخرت
خود را مهیا مینمایی پیش از آنکه کوس الرحیل زنند و زمان مهلت را از میان بر
دارند و از جمله مستحبات مؤکده برداشتن سریر است و اکمل و افضل در آن
تربیع است باینکه هر چهار گوشه تابوت را بردارد باین ترتیب که اول جانب
چپ مقدم تابوت را که محاذی دست راست میت است بر دوش راست
گذارد بعد از آن جانب چپ مؤخر تابوت را نیز بر دوش راست گذارد و
همچنین

همچنین بر دوران میکرده تا بجانب راست مقدم تابوت رسد و آنرا بر دوش چپ
برمیدارد و بعضی از علما عکس این ترتیب را مستحب دانسته اند و اول اظهر و
اشهر است مطلب چهارم در تغسیل میت است و در آن چند فصل است فصل
اول در تعیین غسل دهنده است مذکور شد آنکه غسل دادن میت چون سایر
احکام او واجب کفایی است بر جمیع مسلمین که اطلاع بر آن بهم رسانیده اند و قدرت بر آن
دارند ولیکن جایز نیست از برای اجنبی که مباشر آن شود مگر باذن ولی میت چنانکه
گذشت و هرگاه اولیا متعدد باشند ذکور اولی اند از اناث اگرچه میت
زن باشد و هرگاه اولی بمیراث قاتل باشد در بقای ولایتش او اشکالی هست
و هرگاه مشتبه شود اولی بغیر اولی چون توأمین احوط آنست که یکی از ایشان
دیگری را اذن دهد یا هر دو ثالثی را تا غسل باذن هر دو واقع شود و همچنین
در صورت اجتماع پدر با جد پدری و زوج اولی است بزوجه از سایر اقارب اگرچه
احوط آنست که بدون ضرورت خود او را غسل ندهد و بدانکه واجبست مماثلت
میانه غسل دهنده و میت تا آنکه مرد مرد را غسل دهد و زن زن مگر در چند
صورت اول غسل دادن هر یک از زوج و زوجه دیگری را و در حکم زوجه است مطلقه
رجعیه ما دام که در عده است بنا بر مشهور و احوط آنست که بدون ضرورت
هیچیک را غسل ندهند و هرگاه مماثل نباشد احوط آنست که در حال غسل دادن
عورت او را بپوشانند بلکه هرگاه میت زوجه باشد تمام بدن او را بپوشانند دوم
غسل دادن هر یک از مولی و کنیز دیگری را بشرط آنکه هرگاه زنده میبود وطی او بر
مولی حلال بود بالفعل و احوط آنست که هیچیک بدون ضرورت دیگری را غسل
ندهد سیما کنیز مولی را زیرا که بمجرد موت مولی منتقل میشود بورثه هرگاه
مدبره و ام ولد نباشد و الا آزاد میشود سوم غسل دادن محارم همدیگر را بنا
بر مشهور لیکن با ستر عورت چهارم غسل دادن هر یک از مرد و زن دختر و پسری را
که عمرش کمتر از سه سال باشد و احوط در غسل مرد دختر را آنکه بدون ضرورت

اورا برهنه غسل ندهند و بدانکه اشهر آنست که در غیر از این چهار صنف جایز
نیست که مرد زن را غسل دهد و زن مرد را و بعضی از علما فرموده اند که هرگاه
مردی بمیرد در میان زنهای اجنبی یا بعکس او را تیمم میدهند و دفن میکنند و
در بعضی اخبار وارد شده است که هرگاه مماثل و محرمی نباشد آب بر رو میریزند بقصد
غسل بی آنکه نظر کنند یا دست بر بدنش مالند و عمل کردن بآن احوط است هرگاه
بدنش خالی از نجاسات عرضیه باشد اگرچه اظهر و اشهر اینست که در صورت مفروضه
او را بدون غسل و تیمم دفن میکنند با رختهای خودش مگر در جائیکه ممکن باشد که
او را غسل ارتماسی دهند بی آنکه نظر باو کنند یا دست بر بدنش مالند و در هر
جائیکه لازم است از پس پیراهن او را غسل دهند در تطهیر پیراهن احتیاج بفشردن
نیست بلکه بمجرد آب ریختن پاک میشود بتبعیت پاک شدن بدن میت و اولی
آنست که بعد از اتمام غسلها او را با پیراهن در آب جاری یا مانند آن فرو برند
و همچنین است حکم کهنه که غسل دهنده بدست خود میپیچد برای شستن
عورت میت از نجاسات عارضی در جائیکه مس کردن عورتش بر او حرام باشد و هرگاه
بغیر از کافر مماثلی نباشد اگر آن کافر از غیر اهل کتابست بالاجماع غسل ساقط است
والا جمعی از علما را اعتقاد آنست که آن کافر را امر میکنند تا او را غسل دهد و
بعضی دیگر آنرا جایز ندانسته اند و احوط آنست که هرگاه ممکن شود که او را بمنزله
آلة قرار دهند در غسل دادن او مسلمی بدون آنکه مس کند بدن میت را یا برطوبت
یا بر ملاقات کند چنین کنند و خود نیت کنند والا او را بدون غسل دفن کنند
و هرگاه بغیر از طفل غیر بالغ مماثلی نباشد او را بمنزله آلة قرار دهند در غسل
دادن و احوط آنست که هرگاه ممیز باشد او را امر کنند بنیت کردن و خود
نیز نیت کنند و هرگاه میت خنثای مشکل باشد اگر محرمی دارد او را از زیر
پیراهن غسل میدهند و اگر محرمی ندارد پس اگر ممکن است او را غسل ارتماسی
میدهند بنحویکه مذکور شد والا بدون غسل او را دفن میکنند فصل دوم
در بیان

غسل خنثی

در بیان تغسیل مقتول است بدانکه واجب نیست غسل دادن غیر شیعه اثنی عشریه
اگرچه در غیر ناصبی و خارجی از فرق سنیه خلافست لیکن اظهر عدم وجوبست
بلکه احوط آنست که در غیر حال تقیه او را غسل ندهند و هرگاه بجهة تقیه لابد
شود که او را غسل دهد اولی آنست که بطریق سنیه او را غسل دهد و هرگاه میتی را
در بلاد اسلام بیابند لازم است که او را غسل دهند و همچنین هرگاه در او علامات
اسلام باشد اگرچه در بلاد کفر یافت شود بنابر قولیکه خالی از قوت نیست و
همچنین است حکم اجزائیکه تغسیلشان واجبست و در طفلیکه سقط شده
باشد غسل واجب نیست مگر آنکه علم حاصل شود باینکه موتش بعد از دمیدن
روح محقق شده است و شهید را غسل نمیباشد بلکه با رختهای خود بدون
غسل او را دفن میکنند و کسیرا که میخواهند من باب القصاص یا حد قتل کنند
لازم است بر او بنابر مشهور که قبل از آن خود غسل کند پس اگر غسل کرد غسل
دادن او بعد از موت لازم نیست و احوط آنست که بهر حال او را غسل دهند
و میتی را که درنده دریده باشد اگر استخوانهای او بحال خود باقیند یا آنکه از هم
بهم تازند در غسل دادن او اشکالی نیست و اگر از هم جدا شده اند و بهم مشتبه
گردیده اند بحیثیتی که اجزای شق ایمن را از اجزای شق ایسر نمیتوان تمیز داد در این
صورت اگر ممکن است او را غسل ارتماسی میدهند والا جمع میکنند میانه شقوقی
که محصل ترتیبست مثل اینکه در صورتیکه دستها و پاهای وی از بدن جدا
شده باشند هر یک از آنها را دو مرتبه میشویند یکمرتبه با شق ایمن و مرتبه
دیگر با شق ایسر و بر فرض تعذر تکرار اظهر سقوط ترتیبست و مشهور
آنست که هرگاه بعضی از او را یابند که مشتمل باشد بر سینه یا سینه
تنها را یابند حکم تمام میت را دارد در وجوب تغسیل و تکفین و دفن و هرگاه
پارچه دیگر از او یابند که در او استخوان باشد یا استخوان خالی از او یابند
نیز مشهور آنست که او را میشویند و کفن و دفن میکنند و عمل کردن بآن

کیفیت غسل میت

احوط است اگرچه در وجوب آن تامل هست فصل سوم در بیان کیفیت اغسال است
بدانکه کیفیت اغسال مثل کیفیت غسل جنابت است مگر اینکه در اینجا سه غسل لازم آید
اول باب سدر دویم باب کافور سوم باب قراح یعنی خالی و مگر اینکه در نیت اغسال
چنین قصد میکند که اغسل هذا المیت بماء السدر او الکافور او القراح لوجوبه
قربة الی الله تعالی یعنی غسل میدهم این میت را باب سدر اگر غسل اولش باشد و باب
کافور اگر دویمش باشد و باب خالی اگر سویمش باشد چونکه واجبست از برای
تقرب بخدا تعالی و احوط آنست که با قدرت بر ترتیب ارتماسی را اختیار نکند و اولی
آنست که او را بر تخته خوابانند رو بقبله بنحوی که در احتضار مذکور شد و جانب
سر میت را بلند تر کنند تا غساله بر آن بند نشود و در سمت پایین آن از برای
غساله گودالی کنند بعد از آن رختهای او را بیرون آورند و هرگاه پیراهنش
تنگ است آنرا نیز بیرون آورند و بعضی از علما فرموده اند مستحب است که آنرا
از پایین بیرون آورند و هرگاه بیرون نیاید مگر بشکافتن بچه آنرا میشکافند باذن
ورثه و بعوض آن پارچه پاکی بر عورة او گذارند و هرگاه پیراهنش پاک است بعضی
از علما فرموده اند بهتر آنست که آنرا بیرون نیاورند ولیکن آنرا بالا بین کنند و بر
سر عورتین جمع کنند و هرگاه بسیار بلند است دامنش آنرا بالا زنند تا رانهای
میت مکشوف شود بعد از آن قدری سدر بسایند و در ظرفی گذارند و آنرا بهم زنند
تا کف کند آنگاه کف آنرا در ظرف علیحده گذارند و باقی آنرا در ظرف بزرگی گذارند
و آنقدر آب خالی با آن ممزوج کنند که آنرا داخل در افراد حقیقیه آب مطلق کند
و مع هذا آب باسدر یعنی آب مصاحب باسدر بحسب عرف و عادة بر مجموع
صادق آید بعد از آن مفاصل او را هموار میمالند تا نرم شوند اگر ممکن باشد و
اگر خوف شکستن دارد ترک مالیدن آنها کند بعد از آن چرک و نجاست عارضی
که در بدن اوست باب مطلق [illegible] میشوید و در وقت شستن عورة که هنوز
پاک بدست چپ خود میپیچد تا بشره آن بعورة نرسد بعد از آن عورة

اورا سر

اورا سه بار باب سدر و اشنان میشوید و سر و ریش او را بکف سدر خوب
میشوید تا چرکی که در بن موها است زایل شود و بعضی خطمی را در شستن ریش
اضافه کرده اند بعد از آن غسل دهنده دستهای خود را تا مرفق میشوید بعد از آن
سه مرتبه دستهای میت را تا نصف ذراع میشوید بعد از آن بنحو مزبور نیت
میکند و احوط آنست که اول هر سه غسل را نیت کند آنگاه از برای هر یک نیت
علیحده کند و اولی آنست که دو نفر او را غسل دهند یکی آب بر او ریزد و دیگری
او را بگرداند و فقها را خلافست که بر کدام نیت واجبست و شاید که اشهر
و اظهر آن است که بر آب ریزنده است لیکن احوط آنست که هر دو نیت کنند خصوصا
در صورتیکه هیچیک تابع و مطیع دیگری نباشد و هرگاه یکی از ایشان در تحت حکم
دیگری باشد بر متبوع نیت واجب است نه تابع پس اگر نیت تابع فاسد باشد سبب
قصد کردن اجرة یا مانند آن غسل فاسد نمیشود و هرگاه گرداننده غیر بالغ
باشد و آب ریزنده بالغ یا بعکس بالغ غیر بالغ را قرار میدهد تا بمنزله آلتی شود
و بعد از آن سر و گردن او را باب سدر میشوید و بهتر آنست که سه بار بشوید
و در هر یک ابتدا بشق ایمن سر کند بعد از آن میت را بر پهلوی چپ میخوابانند
و تمام نصف راست او را از سر کتف تا ناخن انگشتان پا میشوید بنحویکه در سر
مذکور شد بعد از آن او را بر پهلوی راست میخوابانند و تمام نصف چپ او را بطریق
نصف راست میشوید و هر یک از عورتین و سایر حدود مشترکه را دو بار میشوید
بتفصیلی که در غسل جنابت مذکور شد و مستحب است که در هر مرتبه که آب میریزد
از برای شستن شقین ابتدا از کله سر کند و قطع نکند آنرا تا بناخن پا رسد
و اولی آنست که هر یک از دو شق را با عورتین سه مرتبه بشوید بعد از آن ظرفهای
آب از سدر پاک کند بنحویکه اثری از آن باقی نماند آنگاه قدری کافور با آب تازه
ممزوج میکند بنحویکه در سدر گذشت و مرتبه دیگر او را باب کافور غسل میدهد
بهمان طریقیکه در غسل آب سدر گذشت بعد از آن ظرفها را از آب کافور

میشوید و بنابر احتیاط میکند که اثری از ان باقی نماند و اب خالص را در انها میگذارد
و غسل سوم را باب خالص بطریق دو غسل گذشته میدهد و هرگاه با جنابت
مرده باشد مقتضای بعض اخبار انست که باید قبل از ان سه غسل او را غسل
جنابت دهند و اظهر عدم وجوبست چنانکه جمعی از علما فرموده اند و هرگاه سدر
و کافور بهم نرسد اکتفا بیک غسل باب قراح میکنند و احوط انست که سه مرتبه
او را غسل دهند و در اول نیت میکند که غسل میدهم این میت را باب قراح بدل
از اب سدر احتیاطا قربة الی الله تعالی و در دوم نیز همین قسم نیت میکند تا تبدیل
سدر بکافور و هرگاه اب بهم نرسد یا مانعی از استعمال ان باشد تیمم میدهد
او را و احوط انست که سه بار او را تیمم دهند بلکه چهار بار و در اول نیت میکند
تیمم میدهم این میت را بدل از غسل قربة الی الله تعالی و در هریک از سه تیمم دیگر قصد
بدلیت یکی از سه غسل میکند بترتیب و مستحبست که غسل دهنده مکرر بگوید
عفوک عفوک و ادعیه که بخصوص وارد شده است نیز بخواند و هرگاه بقدر یک
غسل اب بهم رسد اگر سدر موجود باشد انرا مقدم میدارد و هرگاه سدر
نباشد و کافور موجود باشد غسل اب کافور را مقدم میدارد و لیکن احوط
انست که اول او را تیمم دهند بدل از اب سدر و بعد از غسل مرتبه دیگر او را تیمم
دهند بدل از اب خالص و هرگاه هیچیک از سدر و کافور بهم نرسد بعضی از علما
فرموده اند که غسل میدهد او را باب خالص بدل از اب سدر و اظهر نزد احقر
انست که غسل سوم معین میشود و لیکن احوط انست که نیت کند انچه را
که در نفس الامر بر او واجبست و هرگاه میت محرم باشد خواه در احرام حج
و خواه در احرام عمره غسل دومین ساقط میشود بدون بدل و بدانکه مکروهست
شانه کردن میت و همچنین ناخن او را گرفتن و هرگاه موی یا ناخنی بعد از
مردن از او جدا شود مستحبست که با او دفن کنند و همچنین دندانی را که
بعد از مردن یا قبل از ان از او کنده شده است با او دفن میکنند فصل چهارم

در کفن میت

ثواب کفن

در کفن است بدانکه کفن کردن میت ثواب بسیار دارد سیما هرگاه میت مؤمن متقی
باشد و در حدیث وارد شده است هر کس میتی را کفن کند ثواب کسی دارد که
مؤمنی را پوشانیده باشد از وقت کفن کردن او تا روز قیامت و لیکن مستحب
که مؤمن کفن خود را از مال حلال مهیا کرده باشد تا از غافلین محسوب نگردد و
بدانکه مشهور انست که انچه واجبست در کفن سه پارچه است لنگ و پیراهن
و سرتاسری و مراد از سرتاسری پارچه ایست که تمام بدن را بپوشاند و باید که طولش
بیش از قامت میت باشد تا دو طرف انرا از بالا و پایین توان بست و همچنین عرضش
باید که بیش از قطر میت باشد تا یک طرف انرا بر طرف دیگر توان گذاشت و
ظاهر بعض اخبار و فتوای جمعی از علمای ابرار انست که جایز است بعوض لنگ
پیراهن دیگر زیاد کنند و همچنین جمعی از فقها فرموده اند که جایز است که بعوض لنگ
و پیراهن دو سرتاسری زیاد کنند و در حال ضرورت یک سرتاسری کافیست و مشهور
انست که باید از جنس لباسی باشد که در حال اختیار مرد در ان نماز گذارد
پس جایز نیست که حریر محض یا پوست یا پشم حیوان غیر ماکول اللحم باشد و احوط
انست که از حریر خالص نباشد اگرچه میت زن باشد و باید که طاهر و مباح باشد
و بهتر انست که سفید باشد مگر در بردیمانی که ظاهر بعض اخبار مستحبست که سرخ
بنابر
باشد و مستحبست که بعضی از ان سه پارچه از قطیفه هایی باشد که در ان احرام
بسته است و همچنین مستحبست که یکی از انها پیراهنی باشد که خود یا دیگری
از مؤمنان در ان نماز گذارده است بشرط انکه کوتاه تر از مقدار لازم در پیراهن
معتبر است نباشد و مستحبست که از برای مردان ران بند و عمامه زیاد کنند
و جمعی از علما فرموده اند مستحبست که طول ران بند سه ذرع و نیم باشد بذراع
دست و عرض ان یک شبر و نیم و اظهر انست که حدی از برای ان بحسب طول
نیست زیرا که مختلف میشود باختلاف اموات در باریکی و کلفتی و همچنین
اظهر در عرض انست که یک شبر کافیست چنانکه در بعض اخبار وارد شده است

وکیفیتش بستن اینست که قدری کافور یا قدری پنبه میپاشند و اندازه در
دبر و قبل میگذارند و دبر را از آن پر میکنند تا چیزی از آن بیرون نیاید بعد
از آن یکسر آن سند را برده و در سرین محکم بسته و آنرا برده و در رانهای او محکم میپیچد
بنحوی که رانها بهم متصل شوند بعد از آن بر میگردانند آنرا بطرف سرین و سر دیگر
آنرا در زیر طرف اول فرو میبرد و اما عمامه پس اقلش بحسب طول اینست که بر
دور سرش گردانند و دو طرفش را از زیر حنکش پایین اندازند و طرف راست
آنرا بر جانب چپ سینه و طرف چپش را بر جانب راست سینه گذارند
و مستحبست که بعوض عمامه از برای مقنعه زیاد کنند و بعلاوه آن پستان
بند نیز زیاد کنند و اقلش اینست که پستانها را بر بدن چسبانند و مستحبست
که یکسر تا سری دیگر از برای زن زیاد کنند و بهتر اینست که کهنه و محکم باشد
فصل پنجم در حنوطست بدانکه حنوط واجبست مگر در محرم اعم از آنکه در احرام حج
مرده باشد یا در احرام عمره و آنچه واجبست از آن مالیدن مسماهای کافور است
بر مسماهای از مواضع سبعه سجود که عبارة از پیشانی و دو کف دستها و دو
زانوها و دو انگشتهای بزرگ پاهاست و مستحبست که کمتر از یک مثقال شرعی که
سه ربع مثقال صیرفیست نباشد و افضل از آن سه مثقال است و غایت فضل
و منتهایش سیزده درهم است که تقریبا هفت مثقال صیرفیست و ظاهر اینست
که کافور غسل بلکه کافور دیگر بر روی پنبه قبل و دبر میپاشند نیز داخل است
در این مقدار و جمعی از علما فرموده اند هر قدری که از آن اضافه بیاید بر روی سینه اش
گذارند و احوط اینست که سر بینی های نیز از آن بمالند و همچنین مفاصل او را چون بند
انگشتان و مرافق و غیر آن بلکه بعضی زیر بغل را نیز زیاد کرده اند و بعضی از محققین
فرموده اند که بهتر اینست که کافور حنوط خام باشد که از آن جوهر ستمانند و
مستحبست که قدری تربت سید الشهداء ع با حنوط مخلوط کنند فصل ششم
در بیان طایفه از مستحبات متعلقه باین بابست علاوه بر انچه ذکر شد و از جمله
انها

انها جریدتینست و استحباب این از خصایص شیعه است و کیفیتش اینست
که دو چوب تر از شاخ نخل ۴ کز معین شود و الا از سدر و الا از بید یا انار یا سایر
درختان که طول هر یک بکشیر یا بقدر استخوان ذراع باشد با میت دفن کنند یکیرا
در زیر پیراهن متصل ببدن گذارند در جانب راست اعلای آنرا بچنبره گردن گذارند
و اسفل آنرا بهرجا که منتهی شود از طرف سینه ما بین پهلو و پستان و دیگریرا ما
بین پیراهن و سر تا سری در جانب چپ بنحو مزبور و بعضی از علما فرموده اند که بهتر
اینست که آنها در پنبه بپیچند که زود خشک نشوند و شهادتین را با تربت سید
الشهداء ع بر آنها نویسند و از جمله آنها نوشتن شهادتین است بر کفن بتربت
سید الشهداء ع و اگر نباشد بگل دیگر و مکروه است نوشتن کفن بسیاهی بلکه
بسرخی هم مگر انکه بگلی که با آن مینویسند خود سرخ یا مایل بسرخی باشد که ظاهر عدم
کراهتست و همچنین نوشتن جوشن کبیر بر کفن مستحبست بنا بر مشهور در میان
متاخرین بلکه نوشتن تمام قرآن نیز مستحبست بر انچه بعضی از علما ذکر کرده اند اگر
چه در مستند آن ضعفی هست لیکن نظر بعمومات مشتمله بر تجویز تیمن و تبرک
جستن بقرآن مجید و تربت امام معصوم شهید ع از برای هر مطلبی که اصلاح بان
شود عمل نمودن بقول مذکور بهتر مز بود ضرری ندارد بشرط انکه خوف رسیدن
نجاست بانها نداشته باشد فصل هفتم در ذکر بعضی از احکام متعلقه باین بابست
بدانکه کفن میت از اصل ترکه است مقدم بر دیون و وصایا و ارث مگر انکه خود
وصیت کرده باشد که از ثلث بیرون اورند لیکن انچه از اصل بیرون اورده
میشود قدر واجبست کما و کیفا دون از مستحبات مگر باذن ورثه و همچنین است
حکم سایر واجبات از سدر و کافور و آب و کفن زوجه بر زوج است هر چند
که زوجه خود مالدار باشد مگر انکه زوج فقیر باشد و مشهور اینست که فرقی
نیست در حکم مزبور میانه دائمه و منقطعه و نه میانه مطیعه و ناشزه حتی
مطلقه رجعیه هرگاه در عده فوت شود کفن او بر زوج است بشرط

همچنین است حکم سایر واجبات مزبوره و کفن و حنوط و سایر واجبات تجهیز
بر مولای اولی است اگرچه مکاتب باشد و هرگاه هیچ یک از مال کتابت را ادا نکرده باشد
یا بعضی از آن را تنها ادا کرده باشد و لیکن مکاتبت مشروط باشد و بدانکه
هرگاه شخصی بمیرد و هیچ ترکه نداشته باشد بر مسلمانان واجب نیست
بذل کفن و سدر و کافور ولی مستحب موکد است چنانکه مذکور شد و هرگاه
در دریا یا در بیابانی بمیرد که آب در آنجا نباشد و لیکن یقین دارند مسلمانانی که در آنجا حاضر اند
که در حوالی آن مکان آب مباح بهم میرسد واجبست بر ایشان که بتحصیل آن
نمایند یا میت را بآنجا برند و هرگاه بعضی از ایشان آب دارد واجب نیست
بر دیگران که بذل ثمن از برای وی نمایند چنانکه بر مالکش نیز واجب نیست
که از ایشان عوض بذل نماید بلکه در این صورت غسل ساقط است بنا بر
وجهی که قریب بنظر این قاصر می نماید اگرچه احتیاط انست که بهر نحوی
که میسر شود آنرا ابتیاع کنند هرگاه خود مباشر بذل نکنند و مشهور
انست که هرگاه کفن نجس شود بعد از آنکه میت را در لحد گذاشته باشند
آنرا بمقراض ببرند و احوط انست که هرگاه شستن آن ممکن باشد آنرا بشویند
سیما هرگاه بسیاری از آن نجس شده باشد که بریدن آن موجب ناقص شدن
کفن گردد و هرگاه قبل از گذاشتن میت در لحد نجس شود احوط نیز انست
که آنرا بشویند اگرچه ظاهر بعضی علما در اینجا نیز جواز بریدنست بمقراض
و اما نماز میت پس تفاصیل احکام آن در خاتمه کتاب صلوة انشاء الله مذکور
خواهد شد و مجمل کیفیتش انست که پنج تکبیر است بعد از تکبیر اول شهادتین
و بعد دوم صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیه و علیهم و بعد از
سوم دعا کردن از برای جمیع مؤمنان و بعد از چهارم دعا کردن از برای میت است
و احوط انست که بعد از هر تکبیری بغیر از تکبیر اخیر این چهار چیز را بخواند
چنانکه انشاء الله خواهد آمد فصل هشتم در دفن است بدانکه لازم است بر
سبیل

دفن
سبیل وجوب کفائی بر هر مکلفیکه اطلاع بر موت مسلمانی یا کسیکه در حکم
مسلمانست چون اطفال مسلمانان و مجانین ایشان بهم رسانیده باشد و قدرت
بر دفن کردن او داشته باشد آنکه او را دفن کند و هرگاه خود قادر بر آن
نباشد ظاهر انست که بر او واجبست اعلام کردن دیگران و همچنین هرگاه
خود تنها قادر نباشد بلکه محتاج باشد باعانت یکنفر یا بیشتر پس هرگاه اعلام
نکرد و کسی دیگر خود نیز مطلع نشد و میت بهمان حال ماند خود تنها آثم و گناه
کار است و هرگاه اعلام کرد و کسی با او موافقت نکرد بر او گناهی نیست و احوط باشد
انست که هرگاه قادر بر بذل مال از برای تحصیل معین بذل کند اگرچه بیش از
اجرة المثل باشد و همچنین هرگاه در تحصیل مدفن محتاج ببذل مال باشد و
بدانکه واجبست در دفن دو امر اول انست که جسد او را در زمین پنهان کند به
نحویکه بوی او از شیاع و جسد او از سباع محفوظ شود دوم انست که او را روی
بقبله بر پهلوی راست بخوابانند بانیکه سر او را بجانب مغرب و پاهایش را بجانب
مشرق گذارند و احوط انست که با قدرت در زیر زمین او را دفن کنند و هرگاه
حفر زمین ممکن نباشد بسبب غایت سختی یا سستی بر روی زمین میگذارند
و خانه بقدر جسد او بر او بنا کنند و در تابوتی یا مانند آن گذارند و در زیر
خاک پنهان کنند و کسیکه در دریا مرده باشد اگر ممکن است او را بساحل
فرستند یا نگاه دارند تا بساحل رسند و الا او را بعد از تغسیل و تکفین و نماز در
صندوقی یا مانند آن گذارند و در دریا اندازند یا چیز ثقیلی چون سنگ بپایش ببندند
و او را بدریا اندازند و احوط انست که او را روی بقبله اندازند و هرگاه زن کافره
بمیرد که از مسلمانی حامله باشد اگر حملش زنده باشد شکمش را پاره میکنند و
او را بیرون میاورند و الا جمعی از علما فرموده اند که او را در مقبره مسلمانان دفن
میکنند پشت بقبله تا روی حمل که مقابل پشت مادر است مقابل قبله واقع
شود و هرگاه زن مسلمان حامله بمیرد نیز همین حکم را دارد مگر در کیفیة دفن که

در استقبال ملاحظه حال مادر میکنند نه حال جنین واحوط آنست که در صورت
علم بحیوة حمل پهلوی چپ اورا بشکافند وبعد از بیرون آوردن حمل انرا بخیه کنند
ونهایکه دفن کفار وکسانیکه بحکم کفارند چون خوارج ونواصب وغلات ومرتد
لازم نیست مگر انکه بر عدم دفن ایشان ضرری بزنده کان از اهل ایمان رسد که
درینصورت لازم است دفن ایشان یا انداختن جثه ایشان در دریا یا نزد درندکان
مردار خوار یا مانندان از اموریکه محصل دفع ضرر است ودر وجوب دفن سایر
فرق مخالفین خلافست وبنا بر عدم وجوب هرگاه زن سنیه که حامله از شیعه
باشد بمیرد با حمل قطعا لازم است که اورا دفن کنند وهرگاه زمین مباحی بهم نرسد
از برای دفن از مال میت زمینی ابتیاع کنند وهرگاه مال نداشته باشد احوط
انست که مسلمانان از مال خود تحصیل مدفن از برای او کنند واما مستحبات دفن
پس بسیارست واهم انها چند امر است اول انست که بقدر سر ذراع بذراع دست
یا بقدر یکقامت الاینکه بحسب تقریبا قبر را حفر کنند دوم انست که لحد از برای
او قرار دهند بنحویکه متداول است وهرگاه ممکن نباشد وسط قبر را شق کنند
وبعضی فرموده اند که هرگاه کندن لحد ممکن نباشد بجهة سستی زمین لحده
از برای او بنا کنند وبنا براین احوط انست که با خشت وگل بنا کنند والا با
سنگ وگل والا بهر نحو که میسر شود وبهتر در لحد انست که ارتفاع سقفش
بنحوی باشد که هرگاه میت را دران بنشانند سرش بسقف نخورد وطولش
بقدر طول میت وعرضش قلیلی زیاده بر قطر میت باشد سوم انست که هرگاه
زمین قبر رطوبت بسیار داشته باشد مستحب است که از ساج یا اجر یا باشد
اله فرش کنند تا کفن او زود پوسیده نشود چهارم انست که هرگاه میت
مرد باشد جنازه اورا قریب سه ذرع دور از قبر گذارند محاذی پایین پا واندک
اورا مهلت دهند تا مهیای اهوال عظیم قبر شود اعاننا الله الرحمن علیها بالنبی
واله الاطهار صلوات الله علیهم انگاه اورا بتدریج داخل قبر کنند باینکه اورا بپا دارند

تا لب قبر باز بجای خودش یا قریب بان بگردانند تا سه مرتبه ودر مرتبه اخر
اورا داخل قبر کنند وبپروردگار رحیم مهربانش بسپارند وازاو استدعا وطلب
کنند که اورا بلطف وکرم خود منزل نماید واز هول منکر ونکیر وسایر اهوال قبر پناه
دهد وبخودش وانگذارد پنجم انست که هرگاه میت مرد باشد ولی میت چند نفر
مؤمن صالح متدین را اگر اذن دهد که تا اورا در قبر گذارند وبهتر انست که اول سر
اورا در قبر که سمت مشرق است داخل کنند بعد از ان سایر بدنش را سراشیب
کنند وهرگاه زن باشد شوهر یا سایر اقارب اورا بعرض از سمت قبله داخل در قبر
کنند وهرگاه شوهر واقارب ندارد بعضی از زنهای مؤمنه اورا در قبر گذارند وهرگاه
شوهر یا بعض اقارب تنها نمیتوانند خود سرین واسافل اورا میگیرند وصلحای اجانب
امر میکنند تا سر واعالی بدن اورا بگیرند ونحو مزبور بقبرش بسپارند ششم مستحب است
از برای کسانیکه داخل قبر میشوند از برای گرفتن میت وگذاشتن او در لحد انکه سر
وپا برهنه وبی عبا ورداء داخل شوند وبندهای قبا را نیز وا کنند ودر وقت
داخل شدن در قبر وگرفتن میت وگذاشتن او در لحد وبستن در لحد ادعیه که وارد
شده است بخوانند هفتم مستحب است که چون اورا در لحد گذارند کفن را از طرف بالا
وا کنند وروی اورا از کفن بیرون اورند وبر روی خاک گذارند ومعنی این فقرات بخاطر
اورند که خضع لک ما فی السموات والارضین طوعا وکرها وعفرلک جمیع الملوک و
السلاطین وجوها وخدا و سوره حمد واخلاص ومعوذتین وایة الکرسی را بخوانند هشتم
سنت است که قدری از تربت سید الشهداء ع در پیش روی او بنهند بلکه بهتر انست
که قدری ازان در کفن او نیز گذارند واز برای زیر سر او قدری خاک جمع کنند بهیئت بالش
ودر پشت او قدری خشت گذارند که بر قفا نیفتد نهم انست که عقاید حقه را
از شهادتین واقرار بائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم یکی بعد از یکی وسایر امور اخروی را
تلقین او نمایند واولی انست که تلقین کننده بدست راست دوش راست یا
زیر بغل میت را بگیرد وبدست چپ دوش چپش را واورا حرکت دهد بعد ازان

تلقین او کند بنحوی که در کتب ادعیه از ائمه صلوات الله علیهم روایت شده است و اولی آنست
که هرگاه میت زن باشد بعد از گذاشتن او در قبر چادری یا جامه شبیه بر روی قبر کشند
تا مانع از نظر اجانب شود تا وقتی که در لحد را خشت گیرند و هرگاه از برای مرد نیز
چنین کنند شاید بهتر باشد دهم سنت است که در لحد را بخشت و گل محکم بنا
کنند بنحوی که مطلقا رخنه در میان خشتها باقی نماند یازدهم سنت است که حاضرین
بپشت کف دست خود خاک در قبر ریزند و اقلش آنست که هریک سه مرتبه بریزند
و مکروه است از برای اقارب خاک در قبر ریختن که موجب قساوت قلب ایشان میشود
و همچنین مکروه است خاک غیر قبر در آن ریزند دوازدهم سنت است که قبر را مسطح
کنند و خرپشته نکنند چنانکه طریقه سنیانست و بقدر چهار انگشت از روی
زمین بلندتر کنند سیزدهم سنت است که بعد از پر کردن قبر آب بر آن ریزند و
بهتر آنست که آب ریزنده رو بقبله ایستد و ابتدا از سر قبر کند از جانب قبله و
متصل بریزد تا بپایین قبر آنگاه برگرداند و قطع نکند تا آب را بسر رساند و هرچه
اضافه ماند در وسط ریزد چهاردهم سنت است که بعد از آب ریختن تشییع کنندگان
انگشتان خود را در آن فرو برند و ادعیه که وارد شده است بخوانند و از جمله ادعیه
مزبوره اینست اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته و
اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من کان
یتولاه و خواندن هفت مرتبه سوره انا انزلناه نیز وارد شده است پانزدهم سنت
که ولی میت بعد از مراجعت تشییع کنندگان مرتبه دیگر او را تلقین کند بنحوی که از
ائمه صلوات الله علیهم روایت شده است و در کتب ادعیه و غیر اینها مسطور است
و هرگاه دیگری را نایب کند ضرر ندارد فصل دهم در تعزیه است و دانکه تعزیت
اولیاء میت سنت است و اقلش آنست که برود نزد ایشان و اکملش آنست
که ایشان را تسلی دهد و امر کند ایشان را بصبر و شکیبائی و نهی کند ایشان را
از جزع و فریاد و بیتابی و پاره کردن پیرهن قبا و چاک پیراهن و خاک بر سر ریختن
و مانند آن

و مانند آن از محرمات و مکروهات و برود بخواند آیات و اخبار یرا که مشتملند بر امر
بصبر و نهی از جزع از آنجمله کلام معجز نظام امیر المؤمنین و سید المتقین علیه السلام است
که در تعزیت بعض صحابه فرمودند من لم یصبر صبر الاحرار سلی سلو البهائم و ایضا
فرمودند حبشا نعزیک لا انا علی ثقة من البقاء ولکن سنة الدین فلا المعزی بباق
بعد میته ولا المعزی وان عاشا الی حین و ایضا فرمودند کلامیکه مضمونش
اینست که میت شما در حال حیات خود گاه گاه بسفر میرفت این سفر را نیز
یکی از آن سفرها حساب کنید اگر او برنمیگردد نزد شما شما نزد او خواهید رفت
منهاج ششم در بیان اشاره اجمالی است بفضیلت نماز و اقسام آن و سایر مقدمات
آن غیر آنچه گذشت از طهارت گرفتن از خبث و حدث و در آن یک مقدمه و چند
مبحث است اما مقدمه پس در بیان مجملی از فضیلت نماز و اقسام آنست بدانکه نماز
افضل طاعات و اکمل عبادات و عمود خیمه رفیعه دین قویم و میزان سایر عبادات
و سند کبهای خداوند علیم است اگر مقبول درگاه ایزد تعالی شد سایر عبادات او
نیز مقبول میشوند و اگر مردود شد سایر عبادات او نیز رد میشوند و از جمله
خصایص و مزیتهای آن اینست که مرکب شده است از مفردات سایر طاعات
و متنوع شده است از اجناس عالیه سایر عبادات زیرا که مشتمل است بر عبادت
لسان چون قرائت و اذکار و اطاعت و بندگی جنان چون نیت و تعقل معانی آنچه جاری
میشود لفظا بر زبان و بر وظیفه گذاری سایر اعضا و جوارح چون قیام و قعود
و رکوع و سجود و ایضا معتبر شده است در آن از شروط مقدمه و مقارنه آنچه
دلالت میکند بر غایت علو شان و رفعت مکان و منزلت آن نزد پادشاه پادشاهان
از پاک بودن بدن از خبث و حدث و پاک بودن لباس و محل سجده کردن جبهه از
جمیع نجاسات و متوجه شدن بطاهر بدن با شرف اماکن چون مکه معظمه و ترک
کردن التفات بغیر از مقصود اصلی و معبود حقیقی و غیر آن از آنچه بتفصیل معلوم
میشود و کافیست در فضیلت نماز آنکه از وصایای رسل و انبیاء علی نبینا و علیهم صلوات الله

وشتمل است بر سجود بکه بنص قران موجب قرب خداوند رحمن است چنانکه در اخر
سوره اقرا مذکور است وانکه معراج هر مومن صاحب اسرار وجهاد اکبر از جهاد
کفار است وانکه ثواب یک نماز بیشتر است از ثواب هزار حج وهر حجی افضل است از تمام
دنیا وانچه دران هست از زینتها وانکه بمنزله نهری است که بر در خانه شخص همیشه جاری
باشد ودر شبانه روزی پنج مرتبه دران غسل کند وچنانکه چنین کسی هیچ چرک در
بدنش جمع نمیشود همچنین پنج وقت نماز یومیه هرگاه با شرایط واداب بعمل اورده شود
چرک جرم ومعاصی را از دل خواهند زدود واز اله نمود واز اعظم شواهد بر مزیت ان
بر سایر عبادات قول حقتعالی است که در فضیلت نماز ومدحش میفرماید تنهی عن الفحشاء
والمنکر [illegible] مزیتهای انکه نیست در اثبات مدعا علاوه بر سایر فضایل ومزایای
که از خوف ملال ذکر انها را ترک نمودیم واما اقسام نماز پس بدانکه نماز بر دو قسم است واجب
ومندوب وواجب بر شش قسم است یومیه وجمعه وعیدین وایات وطواف والتزامیه
ومراد از یومیه نمازهای پنجگانه است واز جمعه دو رکعت نمازی است که در روز جمعه بدل از
ظهر سایر روزها واجب است وطریقه در شرع مقرر شده است واز عیدین نماز روز
عید قربان ورمضان واز ایات نماز کسوف وخسوف وزلزله وسایر امور سماوی مخوفه
واز التزامیه هر نمازی است که مکلف انرا برخود واجب میکند بنذر وعهد ویمین
واجاره وامثال ان واما نماز میت پس خارج است از ما نحن فیه واما نماز قضا ونماز
احتیاط پس ممکن است ادراج هر یک از انها در هر یک از یومیه والتزامیه واما نماز
مندوب پس انواع واقسام ان بسیار است واعظم وافضل انها نوافل مرتبه یومیه است
یعنی هشت رکعت نافله ظهر وهشت رکعت نافله عصر وچهار رکعت نافله مغرب ودو
رکعت نشسته نافله عشا که بیک رکعت محسوب میشوند ولهذا انرا وتیره مینامند
وهشت رکعت نماز شب ودو رکعت نماز شفع ویک رکعت نماز وتر ودو رکعت نافله
صبح پس مجموع انها در حقیقت سی وچهار رکعت است دو مقابل نمازهای واجب شبانه
روزی وانچه مذکور شد در عدد نوافل مرتبه مبتنی است بر انچه ظاهر است حسب
اخبار

[illegible]

اخبار واشهر است وحسب عمل صلحا وابرار ودر بعضی اخبار سی وسه رکعت وارد شده است
باسقاط نافله عشا ودر بعضی دیگر بیست ونه رکعت وارد شده است باسقاط نافله
عشا با چهار رکعت از نافله عصر ودر بعضی بیست وهفت رکعت وارد شده است باسقاط
انچه مذکور شد با دو رکعت از نافله مغرب وشاید که مقصود از این اخبار اشاره است
باینکه اهتمام بانچه ساقط شده است بیشتر است والله اعلم مبحث اول در بیان اوقات
فرایض ونوافل یومیه است ودران سه فصل است فصل اول بدانکه از برای هر یک از فرایض
یومیه دو وقت هست یکی وقت اجزاء ودیگری وقت فضیلت ومراد از وقت اجزاء
انست که هرگاه مکلف نماز را دران وقت ادا کند تکلیف از او ساقط میشود اگرچه
مشتمل بر مزیت وفضیلت نباشد وبنا براین وقت اجزاء اعم است از وقت فضیلت
وظاهر اکثر متاخرین انست که مراد از وقت اجزاء زمانی است که بعمل اوردن نماز
دران مسقط تکلیف باشد نه محصل فضیلت وبنا براین وقت اجزاء با وقت فضیلت
تباین دارد وهیچ جمع نمیشوند ولا مشاحة فی الاصطلاح وتفصیل اوقات اجزاء بنا بر
تفسیر اول بر این نهج است اول وقت نماز ظهر از اول زوال است یعنی میل کردن افتاب
از وسط اسمان بسوی مغرب تا انکه باقی بماند تا مغرب مقدار ادا کردن نماز عصر و[illegible]
وقت نماز عصر از بعد از فارغ شدن ~~از نماز الظهر~~ تا غروب افتاب و[illegible] وقت
نماز مغرب از غروب افتاب است تا انکه بنصف شب مقدار ادا کردن نماز عشا باقی ماند
ووقت نماز عشا از بعد از فارغ شدن ~~از نماز مغرب~~ تا نصف شب بنا بر مشهور
وبعضی از علما فرموده اند که وقت نماز مغرب وعشا نسبت بمضطر باقی است تا طلوع
فجر ووقت نماز صبح از طلوع صبح صادق است تا طلوع افتاب ومشهور در میان
مجتهدین انست که هرگاه شخصی باعتقاد اینکه وقت نماز ظهر داخل شده است قبل
از وقت شروع دران کند وبعد از فراغ معلوم شود که قدری از انرا قبل از وقت
کرده است نماز او صحیح است اگرچه تمامش قبل از وقت واقع شده باشد مگر
جزء اخر ان وبنا براین میتوانند که بعد از فراغ از ظهر بلا فاصله داخل در نماز عصر شود

[illegible]

اگرچه مقدار نماز ظهر از زوال نگذشته باشد و همچنین است حکم مغرب و عشا و اولی
آنست که صبر کند تا بقدر نماز اول بگذرد و هرگاه کسی از آخر روز بقدر پنج رکعت
ادراک کند واجبست بر او که هر دو نماز را بترتیب بعمل آورد و همچنین هرگاه مسافر
مقدار سه رکعت از آخر روز ادراک کند واجبست بر او که هر دو نماز را بترتیب بعمل
آورد و اظهر و اشهر آنست که در چنین فرضی هر دو نماز را بنیت ادا میکند و بعضی
گفته‌اند که در هر دو نیت قضا میکند و بعضی گفته‌اند که در دویمی مرکب است از
ادا و قضا و بنا برین دو قول لازم میاید که نماز اول نیز قضا یا مرکب از قضا و ادا
باشد و احوط آنست که در هر دو اکتفا کند بنیت قربت و هیچیک از ادا و قضا را
تعیین نکند و همچنین است حکم مغرب و عشا در باره مسافر پس هرگاه بقدر
چهار رکعت از آخر وقت انتها ادراک کند هر دو را بترتیب بعمل آورد و اما غیر مسافر
پس اگر پنج رکعت یا بیشتر ادراک کند باز همین حکم را دارد اما اگر بقدر چهار رکعت تنها
از وقت ادراک کند مشهور آنست که اول نماز عشا را بجا میاورد بعد از آن نماز مغرب
قضا میکند و احوط آنست که نماز ~~مغرب~~ عشا را نیز مرتبه دیگر اعاده کند و بدانکه حکم مذکور
مخصوص است باخر وقت پس هرگاه زن طاهر مثلا از اول وقت مقدار یک رکعت ادراک
کند بعد از آن حایض شود قضای آن نماز بر او لازم نیست بلکه جایز هم نیست بخلاف
آنکه هرگاه از حیض پاک شود در وقتیکه بقدر طهارت و یک رکعت از آخر وقت باقی
مانده باشد که در این صورت واجبست بر او مبادرت کردن بطهارت و نماز و هرگاه اهمال
کرد قضای آن نماز بر او واجبست و هرگاه کسی فاقد آب و خاک هر دو باشد
بنحویکه اگر خواسته باشد تحصیل احدهما کند بغیر از طهارت و یک نماز ادراک
نخواهد کرد ظاهر اکثر فقها و صریح بعض متاخرین آنست که نماز آخری بر او
واجب و اولی ساقط و اظهر نزد احقر عکس آنست که اولی واجبست و آخری
ساقط ولیکن احوط آنست که هرگاه در عدد رکعات مساوی باشند در نیت
تعیین هیچیک نکند بلکه قصد کند آنچه را که بر او واجبست و هرگاه مساوی
نباشند

نباشند چون نماز مغرب و عشا تخلص از این اشکال ممکن نیست و بدانکه هرگاه تمام
نماز را یا بعضی از آنرا قبل از وقت بجا آورد نماز او باطل است خواه عالم بمسئله باشد
و خواه جاهل و خواه متذکر باشد و خواه غافل مگر در صورتیکه از امارات و علامات
معتبره در شرع قطع یا ظن بدخول وقت از برای او حاصل شود و بعد از فراغ
معلوم شود که بعضی از نماز او در خارج وقت واقع شده است که مشهور در آن
صحت است و احوط اعاده است ~~[illegible]~~ و همچنین هرگاه در اثنای نماز
بعد از دخول وقت معلوم شود که قبل از وقت شروع در آن کرده احوط آنست که آنرا اتمام
کند بعد از آن آنرا اعاده نیز بکند اما هرگاه قبل از دخول معلوم شود نماز را بر هم میزند
اگرچه بداند که هرگاه آنرا اتمام کند قدری از آن در وقت واقع خواهد شد و هرگاه
نماز عصر یا عشا را قبل از نماز ظهر یا مغرب بجا آورد نماز او باطل است مگر در صورتیکه
معتقد باشد بجا آوردن نماز سابق را و نماز لاحق را در وقت مشترک واقع نموده
باشد یا آنکه در اثنای نماز وقت مشترک بر او داخل شود بنا بر اظهر در مسئله سابقه
مذکور شد لیکن هرگاه در اثنای نماز متذکر شود عدول میکند بنماز سابق
چنانکه انشاء الله خواهد آمد این بود مجمل از بیان اوقات اجزاء و اما اوقات فضیلت
پس وقت فضیلت نماز ظهر از اول زوال است تا آنکه سایه حادث هر شاخص بقدر آن
شاخص شود و وقت فضیلت نماز عصر بنا بر مشهور میان متاخرین از بعد از فراغ از
ظهر تا آنکه سایه حادث هر شاخص دو مقدار آن شود و ظاهر اخبار و سیره پیغمبر و
آل اطهار صلوات الله علیه و علیهم چنانکه اکثر متقدمین و بعضی از متاخرین بآن قائل
شده‌اند آنست که اول وقت فضیلت عصر از بعد از انقضای وقت فضیلت ظهر است
و لهذا مستحب است از برای مستحاضه کثیره که لازم است بر او جمع کردن میانه دو نماز
بیک غسل آنکه تاخیر کند هریک از نماز ظهر و مغرب را تا آخر وقت فضیلت آنها تا آنکه
هریک از نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در اوقات فضیلت خود واقع شوند و وقت
فضیلت مغرب از غروب آفتاب تا زوال شفق مغربی یعنی سرخی که در جانب مغرب

~~۸۷ میرسد و وقت فضیلت عشا بنا بر مشهور میان متاخرین از بعد از فراغ است از~~
~~مغرب تا آنکه یک ثلث از شب بگذرد و بنا بر مختار از بعد از زوال شفق است تا ثلث~~
~~شب و در بعضی احادیث [illegible] و ظاهر جمعی~~
از قدما آن است که جایز نیست شروع کردن در نماز عشا مگر بعد از زایل شدن شفق
مغربی و وقت فضیلت نماز صبح از طلوع صبح صادق است تا ظاهر شدن سرخی در
مشرق و وقت فضیلت نافله ظهر بنا بر احوط از اول زوال است تا آنکه سایه بقدر دو — وقت نافله
قدم که دو سبع شاخص است زیاد شود و وقت نافله عصر از بعد از فراغ از ظهر است
تا آنکه سایه بقدر چهار قدم زیاد شود و وقت نافله مغرب از بعد از فراغ است از
نماز مغرب تا زوال شفق مغربی و وقت نافله عشا از بعد از فراغ است از نماز عشا
تا وقتیکه اراده خوابیدن کند بشرط آنکه از نصف شب نگذرد و وقت نوافل
شب از نصف شب است تا طلوع صبح و وقت نافله صبح بنا بر مشهور از طلوع
صبح کاذب است تا ظاهر شدن سرخی در طرف مشرق و جایز است بجا آوردن آن
بعد از فارغ شدن از نماز شب در هر وقت که فارغ شود اگرچه قبل از فجر کاذب
باشد ولیکن ظاهر آنست که بر وجه تقدیم است مراد و لهذا مستحب است که آنرا
اعاده کند ما بین طلوع صبح کاذب و صبح صادق هرگاه متمکن شود از آن و بدانکه — افضل اوقات
افضل اجزاء اوقات فضیلت اول اجزای آنها است و افضل اوقات اجزاء هر جزئی است
که نزدیک تر است بوقت فضیلت از قبل و بعد مگر در نماز عشا که احوط در آن
تاخیر است چنانکه مذکور شد ولیکن علما چند صورت را از این قاعده استثنا
نموده اند اول تاخیر کردن مغرب و عشا است در باره کسیکه از عرفات با حجاج افاضه
کند یعنی روانه شود تا آنکه بمشعر رسد اگرچه ثلث شب بگذرد دویم تاخیر
کردن ظهر است در شدت گرمی هوا تا آنکه هوا خنک شود سیم تاخیر کردن نماز
مغرب است تا از افطار فارغ شود هرگاه بسیار مشتاق افطار باشد یا دیگران در
انتظار او باشند چهارم تاخیر کردن مطلق نماز است از برای تحصیل کردن حضور قلب
بشرط

بشرط آنکه آنرا اعاده نکند و بحد تضییع وظایف شرعیه نرسد پنجم تاخیر کردن مطلق
نماز است از برای انتظار جماعت خواه امام باشد و خواه ماموم لیکن بشرط مزبور و
ظاهر آنست که سایر مرجحات شرعیه نیز همین حکم را دارند چون نماز گذاردن در مشاهد
مشرفه و مساجد معظمه چنانکه از حدیث برگشتن آفتاب از برای امیر المؤمنین ع
در مرتبه دویم مستفاد میشود ششم تاخیر کردن ظهر و مغرب است تا آخر وقت فضیلت
آنها از برای کسیکه جمع کردن میانه ظهرین و عشائین بر او واجب باشد چون مستحاضه
کثیره بنا بر مشهور و مسلوس و مبطون بنا بر بعضی روایات هفتم تاخیر کردن
ظهرین است تا آخر وقت اجزاء از برای زن مربیه که در شبانه روزی یکمرتبه پیراهن
خود را میشوید تا جمع کند میانه ظهرین و عشائین هشتم تاخیر کردن مطلق نماز است
تا بعد از فراغ از تخلی در باره کسیکه تقدیم کردنش موجب حبس بول یا غایط شود بشرط
آنکه در حبس کردن آنها ضرری بر او نباشد و الا تاخیر واجب است نهم تاخیر نمودن
کسی است که در تاخیر امید رفع عذر موجب طهارت اضطراریه داشته باشد بنا بر
قول بجواز تقدیم و اظهر در بسیاری از صور این مسئله وجوب تاخیر است چنانکه در
باب تیمم مذکور شد دهم تاخیر کردن مطلق نماز است از برای تحصیل علم قطعی بدخول
وقت اگرچه در باره او اکتفا نمودن بظن جایز باشد یازدهم تاخیر نمودن مطلق
نماز است در باره کسیکه قضای نماز یومیه بر او واجب باشد تا آخر وقت یا
فراغ از قضا دوازدهم تاخیر کردن مطلق نماز است در باره کسیکه مشغول بتحصیل
مسائل نماز باشد بشرط آنکه علم بآن مسائل شرط صحت نماز نباشد و الا تاخیر
واجب است و در حکم این قسم است تاخیر کردن کسیکه مشغول باشد بامری که مهم
باشد در شرع چنانکه از حدیث برگشتن آفتاب از برای جناب امیر المؤمنین ع
در مرتبه اول مستفاد میشود فصل دویم در بیان علامات دخول اوقات است
بدانکه علماء رضوان الله علیهم از برای شناختن زوال علامات متعدده ذکر کرده اند
و مضبوط ترین آنها دایره هندیه است و کیفیتش اینست که شاخص را است

سر پا یکی در زمین مسطح هموار نصب کند و در دوران دایره کشد و در حینی
که سایه ان شاخص داخل دایره میشود موضع اثر انرا نشان کند و همچنین موضع بیرون
امدن سایه انرا از دایره نشان کند و ~~مستقیما~~
~~بین ان دو نشان خط کشند~~
واین خط را خط نصف نهار مینامند چون سایه ان شاخص بران خط منطبق شد
روز نصف شده است لیکن احوط انست که صبر کنند تا از خط مذکور میل بمشرق
کند و همچنین شناخته میشود زوال بزیاده شدن سایه هر مستقیم القامه بعد
از انکه بالکلیه زایل شده باشد یا بمنتهای کمی رسیده باشد و برسیدن قرص افتاب
بمحاذی ابروی راست کسیکه استقبال کند قطب جنوب را و شناخته میشود مغرب
بزایل شدن سرخی از مشرق و مایل شدن ان از سمت الراس بجانب مغرب و شناخته
میشود ثلث شب ونصف ان بملاحظه ستارها بیکه در اوایل شب طلوع میکنند
ودر اواخر شب غروب زیرا که چون مشخص کرد مسافت ما بین طلوع وغروب انهارا
همین که بحسب حدس و تخمین معلوم شد اینکه بثلث ان مسافت رسیده اند مشخص
میشود انکه ثلث شب گذشته است و همچنین نسبت بنصف شب و همین
قدر کافیست در معرفت ثلث شب ونصف ان از برای مسائلی که متوقفند
بر انها لیکن احوط در نماز شب انست که صبر کند تا قطع بنصف شدن شب
حاصل شود و همچنین معلوم میشود ثلث ونصف شب بملاحظه نمودن سیر
بنات نعش اکبر و اصغر بر دور جدی بنحویکه الان مبین شد و همچنین بملاحظه
نمودن عمل ارباب صنایعیکه شب کاری میکنند وبدانکه شب شرعی کمتر از شب
نجومی است زیرا که شب نجومی از استتار قرص افتاب است تا طلوع افتاب و
شب شرعی از زوال حمره مشرقیه است تا طلوع فجر نه طلوع افتاب چنانکه ظاهر
بعض فقهاست اگرچه احوط در نماز شب مراعاة انست و شناخته میشود
صبح بپهن شدن سفیدی در افق اسمان و دراز شدن ان بر دامنه اسمان از
جانب مشرق واین علامت صبح صادق است واما علامت صبح کاذب که انرا فجر
اول

علامت فجر

اول نیز مینامند پس ظاهر شدن سفیدی است در جانب مشرق بهیئت دم روباه که
سرش پهن است وتهش باریک واین سفیدی ظاهر میشود قبل از صبح صادق بزمان
قلیل بعد ازان زایل میشود ولهذا انرا صبح کاذب مینامند چراکه در دلالة کردن
بر صبح کاذب ودروغگو است بخلاف فجر ثانی که بعد از ظهور زایل نمیشود بلکه انا
فانا در تزاید وزیادتی ظهور است فصل سیم در بیان طائفه از احکام این باب
بدانکه جایز نیست داخل شدن در هیچیک از نمازهای یومیه ونوافل انها وسایر
عبادات موقته واجبه ومستحبه مگر بعد از علم بدخول وقت یا چیزی که در شرع
بمنزله علم است چون شهادة عدلین واذان مؤذن عادل بلکه مطلقا هرگاه عارف باشد
در شناختن اوقات بنا بر ظاهر بعض اخبار و همچنین ظاهر اکثر اخبار باب و فتوای
علمای اطیاب جواز اعتماد نمودن است بر ظن در صورة وجود ابر یا مانند ان از
موانع معرفة اول وقت سیما نسبت بکور ومحبوس و همچنین [نابینا] بر صیاح خروس
هرگاه توافق کنند جمعی از انها بران اگرچه احوط در جمیع عدم اعتماد نمودن است بر ظن
مطلقا مگر درباره محبوسی که متمکن از تحصیل علم بوقت نباشد مطلقا که بنا را بر ظن
میگذارد قطعا وهرگاه متمکن از تحصیل ظن نیز نباشد ظاهر بعض فقها انست که یک
وقتی را بحسب اختیار خود مثلا قرار میدهد و همین که شش ساعت یا کمتر یا بیشتر
بحسب اختلاف فصول ازان گذشت نماز ظهر وعصر را میگذارد و بر همین قیاس سایر
نمازها ونماز سایر روزها را بجا میاورد وبدانکه چنانکه تقدیم نماز بر وقتش جایز نیست
تاخیرش ازان نیز حرام است لیکن هرگاه از روی عمد یا غفلت یا جهل انرا تاخیر اندازد
وبعد از خروج وقت انرا بجا اورد بنیت قضا نمازش صحیح است اگرچه در تاخیر
کردن اثم وگناهکار است لیکن بشرط انکه در وقت مختص بنماز دیگر نباشد
پس هرگاه نماز ظهر را در اخر وقت که مختص است بعصر کند نمازش باطل است خواه
عالم بمسئله باشد وخواه جاهل وخواه عمدا تاخیر کرده باشد وخواه نسیانا مگر
~~درصورتیکه گمان کند که هنوز وقت مشترک باقی است وبعد از فراغ معلوم~~

ظن در باره محبوس

شود که ابتدا در وقت مختص بعصر گذارده که اظهر صحت است و احوط اعاده است و بدانکه
چنانکه در دخول وقت بنا را بر اصل عدم دخول میباید گذاشت همچنین در خروج
وقت پس هرگاه شک کند در اینکه آفتاب مثلا طلوع کرده است تا نماز صبح را
بنیت قضا بجا آورد یا بنا میگذارد بر اینکه طلوع نکرده است لیکن احوط در چنین
صورت آنست که نیت هیچیک از ادا و قضا نکند و هرگاه اراده نماز کند در صحرای
بسیار وسیع مسطحی که در آن کوه و درخت نباشد و طلوع آفتاب بجوی نزدیک
باشد که اگر بر بلندی بسیار بالا رود هر اینه پرتو آفتاب بر بدن او
ظاهر خواهد شد اظهر آنست که مادامیکه این عمل را نکرده است نماز را بنیت ادا
میتواند کرد و هرگاه پرتو آفتاب بر قله کوهی یا مناره یا مرغی که در هواست
ظاهر شود اگر خارج از عادت بلند نباشند نماز را بنیت قضا میکند و الا
در حکم آن تامل هست و احوط در همه صورتها عدم تعیین ادا و قضا است
و هرگاه علم یا ظن حاصل شود بنزدیک شدن وقت فضیلت و خروج وقت نافله
مرتبه پس در این صور و شقوق بسیار است از جمله آنها اینست که قطع کند
باینکه تا صبح صادق بجز از مقدار سه رکعت باقی نمانده است پس اظهر در اینصورت
اینست که جایز نیست شروع نمودن در هشت رکعت نافله شب بلکه اگر خواهد
نماز شفع و وتر را بجا آورد و هرگاه گمان کند که وقت گنجایش تمام نماز شب را
دارد و بعد از فراغ از رکعت چهارم یا دخول در رکوع آن رکعت اشتباه او معلوم
گردد و صبح طالع شود مشهور آنست که میتواند که بقیه آنرا بعد از طلوع صبح
بجا آورد و بنا بر این احوط آنست که طول ندهد بلکه اقتصار نماید بر قدر لازم
در قرائت و اذکار باینکه ترک کند سوره و قنوت را و همچنین سایر مستحبات رکوع
و سجود و تشهد و سلام را مگر قنوت و استغفار را در وتر که احوط در آنها
عدم ترکست زیرا که بمنزله رکن اند در وتر و ظاهر جمعی از مجتهدین اینست
که نوافل ظهر بلکه مطلق نوافل یومیه همین حکم را دارند و بدانکه افضل اوقات

ازبرای

ازبرای طلب حوائج و استغفار از درگاه خداوند کارسازست نماز سدس آخر است از شب
که آنرا در لغت عرب سحر مینامند و از اخبار بسیار ظاهر میشود انکه طلب نمودن
مغفرت و سایر مطالب دنیا و آخرت در آن البته مقرون باجابت خواهد بود پس
سعادتمند کسی است که عادت کرده باشد به تهجد در آن و محروم کسی که از فیوضات
سبحانی و نفحات یزدانی آنوقت محروم باشد وفقنا الله و ایاکم للمداومة علی
التهجد فیه والاشتغال بالدعاء فیه انه سمیع الدعاء مبحث دوم در بیان قبله و احکام
آنست و در آن چند فصل است فصل اول در بیان چیزهایی است که مشروط اند
باستقبال قبله بدانکه واجبست استقبال قبله در فرایض یومیه مطلقا
خواه ادا باشند و خواه قضا و خواه از برای خود آنها را قضا کند وجوبا یا احتیاطا
و خواه از برای غیر و خواه متبرع باشد در قضا کردن از غیر و خواه اجیر و در
حکم فرایض مذکوره است رکعات احتیاط و اجزای منسیه که بعد از نماز
قضا میشوند و همچنین است حکم سایر نمازهای واجبه که باصل شرع واجب
شده اند مانند نماز عید و نماز آیات و اما سجود سهو و سجود تلاوت پس حکم
آنها خواهد آمد و اما نمازهای مستحبی پس اگر آنها را در حال استقرار بجا آورد
نیز در حال سواری و راه رفتن استقبال قبله در آنها نیز واجبست و الا واجب
نیست و هرگاه نماز مستحب را بنذر یا عهد یا یمین بر خود واجب کرده باشد
اظهر آنست که باز حکم نافله را دارد و احوط آنست که با قدرت ترک استقبال قبله
در آن نکند و همچنین واجبست استقبال قبله در تذکیه حیوانات و دفن اموات
و اما محتضر پس در وجوب گردانیدن او روی بقبله خلافست چنانکه گذشت
فصل دوم در بیان حقیقت قبله است بدانکه قبله در باره کسیکه در مسجد الحرام
خود خانه کعبه معظمه است و در باره سایر مردم خلافست جمعی را اعتقاد اینست
که کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد الحرام قبله حرم است و حرم قبله سایر
اماکن و آفاق است و اشهر و اظهر آنست که قبله جمیع کعبه معظمه است لیکن

قبله

جهت کعبه

در بارهٔ نزدیک و کسانیکه قادرند بر استقبال عین کعبه خود کعبه است و در بارهٔ
ما عدای ایشان جهت کعبه است یعنی سمتی که احتمال رود در هر یک از اجزای آن
مقابله بودن با کعبه و بعبارة اخری مجموع امتدادی است که قطع نکند مجموع
هیچیک از اجزایش از محاذات کعبه پس نماز هر یک از اشخاص صفی که طول آن مثلا
صد برابر طول کعبه است صحیح است هرگاه در بارهٔ هر یک از ایشان محاذات
با کعبه محتمل باشد اگرچه قطعا بعض اجزای آن صف از محاذات کعبه بیرون
باشد و بدانکه چندان ثمره بر این خلاف مترتب نمیشود زیرا که واجب بر
بعید مراعاة کردن علاماتیکه بعد از این مذکور میشوند خواه بمراعاة کردن
آنها استقبال کعبه حاصل شود یا حرم بلکه بعضی از فقها حکم کرده اند بانتفای ثمره
بالکلیه و حق اینست که خالی از ثمره نیست زیرا که از جمله ثمرات استحباب تیاسر
از برای اهل عراق عرب که مبتنی است بر قول اول و از جمله آنها اینست که هرگاه
کسی در مکه یا حرم استقبال کند یکی از دو طرف مسجد را که از محاذات خانه معظمه
بیرون است یا کسیکه قریب است بحرم استقبال کند یکی از دو طرف آنرا بنا بر
قول اول صحیح است و بر قول دوم باطل و اینکه هرگاه کسیکه خارج است از حرم
استقبال کعبه کند بنا بر قول دوم صحیح است دون قول اول عکس سابق مگر آنکه
باعث این باشد که استقبال کعبه مستلزم استقبال هر یک از مسجد و حرم است
پس شبهه در صحتش نیست بلکه احوط است از برای بعید و بدانکه مراد از کعبه
مکان خانه معظمه است با آنچه محاذی آنست از بالا و پایین پس آنچه مقابل آنست
از طبقه هفتم زمین تا آسمان بلکه از گاو و ماهی تا عرش و کرسی حکم کعبه را دارد
و بنا بر این هرگاه کسی بر کوه ابو قبیس یا در سردابی که قعرش پایینتر از خانه معظمه
باشد نماز کند قصوری ندارد و هرگاه خدا نخواسته خانه کعبه بالکلیه منهدم
و منعدم شود اشکالی در صحت نماز بهم نمیرسد زیرا که بر این فرض استقبال
فضای آن میکنند و بدانکه حجر اسماعیل علیه السلام از کعبه نیست اگرچه در طواف

حکم

حکم کعبه را دارد پس استقبال آن در نماز کافی نیست و جایز است که نماز واجب را
در آن گذاشت در حال اختیار بدون کراهت بخلاف خانه کعبه که جمعی حرام دانسته اند
و جمعی مکروه و اگرچه قول دوم اشهر است و لیکن قول اول بسیار قوت دارد و اما نماز
سنتی پس باتفاق بجا آوردن آن در خانه معظمه جایز است چون نماز واجب در بارهٔ
مضطر نیز کسیکه در آن محبوس باشد یا وقت نماز برای او تنگ شده باشد که
بالاتفاق نیز صحیح است چون پشت بام کعبه و کیفیت نماز گذاردن در هر یک اینست
که ایستاده نماز کند رو بهر یک از دیوارها یا فضای آن و قول بآنکه بر قفا
میخوابد رو بسمت البیت المعمور که در آسمانست بسیار ضعیف است سیما نسبت
بجوف کعبه و هرگاه در مسجد الحرام نماز را بجماعت گذارند احوط آنست که طول صف
بیش از طول رکنیکه رو بآن میگذارند نباشد اگرچه ظاهر اکثر و صریح بعضی
اکابر آنست که جایز است که ماموماین بر دور خانه صف زنند بطریق استداره
بنحویکه الحال در میان سنی متداول است بشرط آنکه ماموم نزدیکتر بخانه از
امام نباشد فصل دوم در علامات قبله است و آن بسیار است و عمده آنها جدیست
که قریب است بقطب شمالی بدانکه اعتماد در استکشاف قبله بان بر قول علمای
هیئت است زیرا که شناختن قبله هر یک از بلاد بعیده بان بر وجه تحقیق موقوف است
بر معرفت هر یک از طول و عرض آن بلد که در کتب علم هیئت مذکور است و مجملی
از آنچه ایشان تحقیق نموده اند اینست که اهل نجف اشرف و کربلای معلا زادهما
الله شرفا و علوا و همچنین اهل حله و بغداد و سایر اواسط عراق آنرا پشت دوش
راست میگذارند و اهل موصل و حوالی آن که در جانب غربی بغداد اند در مابین
دو کتف و اهل بصره و حوالی آن که در سمت شرقی عراقند در پشت گوش
راست و اهل شام پشت کتف چپ و اهل صنعای یمن مقابل گوش راست و
کسانیکه در اطراف عدن اند مابین دو چشم و اهل مغرب مقابل گوش چپ میگذارند
و از جمله علامات سهیل است و آن ستاره ایست که مطلع و مغرب آن جنوبست

در سمت

مقابل با قطب شمالی کسانیکه جدی را بین العینین مسکن دارند باید که سهیل را در وقت
غروب بین الکتفین گذارند و بنا بر این حال سایر اماکن بالمقایسه معلوم میشود و از
جمله علامات مشرق و مغرب‌اند و این علامت مخصوص است باهل موصل و حوالی آن
و آنچه در مقابل آن واقع است از اهل جنوب و کیفیت استعلام قبله بآن نسبت
باهل موصل آنست که مغرب را بر جانب راست و مشرق را بر جانب چپ گذارند
و میان مشرق و مغرب را استقبال کنند و نسبت باهل جنوب آنست که مشرق را بر
جانب راست و مغرب را بر جانب چپ گذارند و میان آنها را استقبال کنند و از جمله
علامات اینست که آفتاب را در اول زوال مقابل ابروی راست گذارد و این نیز
مخصوص است بجانب غرب بغداد فصل سوم در بیان ضوابط شرعیه که معرفت
قبله بآنها از برای عوام بلکه اکثر خواص هم حاصل میشود غیر از آنچه مذکور شد بدانکه
کافی است از برای کسیکه عالم بقواعد علم هیئت نیست بلکه مطلقا آنکه در هر
بلدی از بلاد اسلام که هست استقبال کند قبله آن بلد را که از وضع محرابهای
مساجد و قبرهای ایشان و کیفیت نماز کردن و ذبح کردن ایشان و مانند آن معلوم
میشود هرگاه قطع یا ظن بخطا و اشتباه ایشان بهم نرسانده باشد سیما هرگاه
از بلاد معظمه یا قدیمه اسلام باشد یا معصومی در آن محراب نماز گذارده باشد
و هرگاه در بیابان مسجدی را یابد اگر معلوم شود از امارات اینکه از مساجد بلاد
اسلام بوده است که اصل بلاد خراب شده است چون مسجد کوفه و سهله بیشبهه
اعتماد بران توان نمود والا در جواز اعتماد کردن بران اشکالی هست چون قبرستانی
که در بیابان یابد و شک کند در اینکه از مسلمانانست یا غیر ایشان و همچنین
در جواز اعتماد کردن بیک قبر یا دو قبر مثلا که در بلاد اسلام یابد اشکالی هست
چون قبرستان و محرابهای دهات و قبرهای بسیار کوچک و احوط در جمیع عدم
اعتماد است مگر آنکه از خارج چیزی بآن منضم شود که منشا اعتبار آن گردد مثل
آنکه معلوم شود که اهل معرفت و ارباب ضبط با مر قبله از آن بنا کرده اند یا در آن نماز کرده‌اند

بدون

بدون انحراف یا مانند از امارات و از جمله امارات شرعیه شهادة عدلین است بلکه
عدل واحد سیما در باره قبله خانه خود انشاء الله و از جمله آنها شیاع است بلکه هر
چیزیکه مفید ظن باشد هرگاه راه علم بر او مسدود باشد چنانکه در اکثر مردم حاصل
و بدانکه جمعی از مجتهدین حرام دانسته اند اجتهاد کردن را در قبله بلاد معظمه اسلام
یعنی بتجسس و تفحص نمودن از صحت و فساد آن و حق آنست که حرام نیست ولیکن
اعتنا در مقتضای اجتهاد خود نمیتواند کرد مگر در صورت مخالفت در تیامن و تیاسر
نه در اصل جهت سیما در صورتیکه قبله مساجد و قبور آن بلا تخلف باشد در
تیامن و تیاسر چنانکه در بسیاری از بلاد اتفاق میشود فصل چهارم بدانکه واجب
تفصیل وجه
بر قریب یا استقبال عین قبله اگرچه موقوف باشد بر بالا رفتن بر چیزی یا بام یا کوهی
مگر آنکه در آن تعسر و مشقتی باشد که میتواند اکتفا بظن نماید چون اعمی و محبوس
و همچنین واجب بر بعید با تمکن تحصیل قطع بجهت و بر فرض عدم تمکن اکتفا
میکند بظنی که از علامات مزبوره یا غیر آن حاصل میشود و با وجود قدرت بر
ظن اقوی اکتفا بظن اضعف نمیتواند کرد مگر در صورتیکه علم باصل جهت داشته
قول دوم
باشد و شک در تیامن و تیاسر که ظاهر جواز اکتفا است بظنی که در اول وقت
از برای او حاصل شود و لازم نیست تاخیر کردن نماز تا آخر وقت اگرچه در تاخیر
احتمال حصول ظن اقوی رود و کسیکه بجهت ابر یا مانند آن سمت قبله بر او
مشتبه شود پس اگر فی الجمله جهت قبله را میداند بنحویکه اگر بآنجهت نماز کند
قطع میکند باینکه بر ما بین یمین و یسار واقع شده است نه بر یمین بعینه یا
یسار یا عکس قبله کافی است او را اگر یک نماز بآنجهت کند و هرگاه بهیچ وجه جهت
قبله را ندانسته باشد مشهور آنست که هر نمازی را چهار مرتبه بچهار جهت
میکند و بعضی گفته اند سه مرتبه کافی است و اظهر نزد احقر آنست که یک
نماز کافی است بهر سمتی که خواهد ولیکن احوط آنست که بقول مشهور عمل
کند و اینکه چهار نماز را بر چهار جهت متساوی النسبة واقع سازد باینکه

اولاً خط مستقیمی بر خط مستقیمی دیگر کشند بنحوی که چهار زاویه متساویه از انها
حادث شود و هر نماز را بر یکی از ان خطها یا زوایا بجا اورد و بنا براین قول احوط
است که مادام که وقت مضیق نشده مشغول شود بتحصیل قبله و انکه شروع
در نماز عصر و عشا نکند مگر بعد از فراغ از جمیع چهار نماز ظهر و مغرب اگر چه
اظهر انست که بعد از فراغ از نماز ظهر و مغرب هر یکی از الجهات شروع در عصر
و عشای انجهة میتواند کرد و هرگاه وقت تنگ شده باشد پس اگر مقدار چهار
نماز را اخر وقت ادراک کرده است واجب بنا بر مشهور انکه یکی از ظهر
یا مغرب بجا اورد و چهار نماز عصر یا عشا و براین قیاس و هرگاه مقدار چهار
نماز یا کمتر ادراک نموده باشد نماز اول ساقط است بنا بر تصریح بعض اساطین
و هرگاه فاقد طهورین باشد بنحوی که هرگاه از اول وقت شروع در تحصیل
احد الطهورین نماید بغیر از طهارت و چهار نماز در نمیخواهد یافت ظاهر بعض
فقها و صریح بعض دیگر انست که بنا بر مشهور نماز اول از او ساقط است
و اظهر نزد احقر انست که بنا بر ان قول ثانی ساقط است [نماز اول] و هرگاه بعد از فراغ
از جمیع نمازها جهت قبله منکشف شود احتیاج باعاده نیست اگر چه معلوم شود
که هیچیک از ان نمازها بر عین قبله واقع نشده است و اما هرگاه بعد از فراغ
از بعض نمازها قبله منکشف شود پس اگر معلوم شود که بر قبله واقع شده
نیز احتیاج باعاده نیست و احوط انست که هرگاه وقت باقیست اعاده
ان کند و هرگاه معلوم شود که بر غیر از قبله واقع شده است اگر وقت
باقیست بی‌شبهه اعاده ان لازم است بنا بر مشهور مگر انکه معلوم شود
که ما بین المشرق و المغرب واقع شده است که در وجوب اعاده تاملی هست
و احوط اعاده است و هرگاه در اثنای نماز قبله منکشف شود بعض اکابر
بر سبیل عموم حکم بفساد ان نموده اند و اظهر نزد احقر دران تفصیل است
باینکه اگر معلوم شود که بر قبله نماز کرده است نماز او صحیح است لیکن بنا

بر مشهور

بر مشهور احوط انست که ان نماز را تمام کند و اعاده ان نیز کند سیما هرگاه در اثنای
غیر از نماز اخری معلوم شود و وقت باقی باشد و هرگاه معلوم شود که بر غیر قبله
نماز گذارده است بعضی از اساطین حکم بوجوب استیناف نموده اند و خالی از
قوتی نیست لیکن بشرط تخصیص دادن ان بتوسعه وقت و الا بی‌شبهه واجبست
که روی بقبله کند و نماز را تمام کند سیما هرگاه در نماز رابعه باشد و انحراف
از قبله کمتر از ربع دایره باشد فصل پنجم در بیان حکم خطا کردن در قبله است بدانکه
هرگاه بعد از فراغ از نماز معلوم شود که بر غیر از قبله نماز کرده است اگر در حین اشتغال
بنماز تقصیری در تحصیل قبله نکرده است و نماز او ما بین یمین و یسار قبله واقع
شده است باینکه انحراف از عین قبله کمتر از ربع دایره افق بوده است نماز او بی‌شبهه
صحیح است و هرگاه بر عین یمین یا یسار یا بر عکس قبله واقع شده است و وقت
باقیست اعاده میکند و الا چیزی بر او نیست و احوط در شق اخیر انست که
ان را قضا کند و هرگاه در اثنای نماز اشتباه او معلوم شود پس اگر معلوم شده
که ما بین یمین و یسار نماز گذارده است روی خود را بقبله میگرداند و نماز را تمام
میکند و چیزی بر او نیست و الا نماز را از سر میگیرد مگر انکه وقت تنگ باشد
که احوط انست که بنحو سابق نماز را تمام کند و قضای ان نیز کند و اینها همه در
صورتی است که بر وجه شرعی شروع در نماز کرده باشد و الا بهر حال اعاده باید
کرد فصل ششم در بیان حکم مضطر است بدانکه لازم است بر کسی که از جهة اضطرار
نماز واجب را در حال راه رفتن یا سواری میگذارد انکه بقدر امکان استقبال
قبله کند مگر انکه موجب التفات بسیار بجانب چپ و راست شود که براین
تقدیر در وجوب استقبال در غیر از تکبیرة الاحرام تاملی هست و احوط انست
که هرگاه مطلقا متمکن از استقبال قبله نباشد همان سمتی که روی بان میرود
بمنزله قبله خود قرار دهد باینکه در اثنای نماز روی از ان نگرداند و همچنین احوط
انست که هرگاه متمکن از دو راه باشد اختیار کند راهی را که بقبله اقربست

خطا در قبله

خصوصا هرگاه یکی از انها مابین مشرق و مغرب باشد و دیگری بر عین مشرق یا
مغرب یا عکس قبله بلکه اظهر انست که احتیاط نمودن اولی واجب است و هرگاه
امر دایر شود میانه پیاده رفتن و سواره رفتن لازم است بر او که احتیاط کند اعنی
که استیفای واجبات نماز در ان بیشتر میشود پس هرگاه در پیاده رفتن سر واجب
مثلا از او فوت میشود چون استقرار در رکوع و سجود و در سواره رفتن یک واجب
چون رکوع و قیام بیشتر لازم است بر او که سواری را اختیار کند و اما نمازهای
سنتی پس شبهه نیست در جواز بجا اوردن انها در سفر شرعی در حال هریک
از پیاده رفتن و سواری و در اینکه مراعاة نمودن قبله از او ساقط است اگرچه
قدرت بر مراعات ان داشته باشد که بر روی زمین بایستد و نماز را رو به قبله بجا اورد
بعد از ان روانه شود بلکه اشهر اینست که در حضر نیز میتواند که نافله را در حال
سواری و راه رفتن بجا اورد لیکن احوط در هر دو صورت انست که بقدر امکان
مراعاة قبله نماید سیما در تکبیرة الاحرام مگر انکه مراعاة نمودن قبله موجب کثرت
التفات و سلب استقرار شود مبحث سیم در مکان مصلی است و در ان چند فصل
فصل اول در شرایط انست و ان چند امر است اول انست که مباح باشد پس
هرگاه نماز گذارد در مکانیکه اصل زمین ان غصبی باشد یا فضای ان یا فرش ان غصبی یا
یا بر سقفی نماز کند که ستونهای ان غصبی باشد نماز او باطل است اما هرگاه در
زیر سقفی نماز کند که اصل ان سقف یا ستونهای ان غصبی باشد و خود ان زمینی
که بر ان ایستاده است مباح در بطلان نماز او تاملی هست و احوط اعاده است
و هرگاه ظالمی خانه را غصب کند و در ان از مال غصبی تعمیر کند بعد از ان انظالم را
از انخانه بیرون کنند و بتصرف مالکش دهند اگر عین مال غصبی باقی بر تحول
باشد چون چوب و سنگ و اجر واجب بر مالک که انرا بصاحبش رد کند
یا او را راضی کند و هرگاه نکند خود حکم غاصب را دارد و هرگاه از تحول بیرون
رفته است چون گچی که با ان سقف و دیوارهای خانه را اندود کرده اند تصرف

کردن مالک خانه در ان جایز است و نماز وی در ان صحیح بلکه درباره خود غاصب حکم مسئله
نیز چنین است بنا بر وجهی که خالی از قوت نیست اگرچه مشغول الذمه عوض ان گچ از
برای صاحبش هست و هرگاه ظالمی فرش غصبی در یکی از روضهای مقدسه یا مساجد
معظمه گسترانده باشد زمین انرا یا آجر غصبی مثلا فرش کند و مکلف قادر بر برداشتن ان نباشد
ظاهر انست که نماز گذاردن او بر ان جایز است و در حکم سقف غصبی است خیمه غصبی
که در مکان مباح نصب کنند بلکه اشکال در ان بیشتر است و بدانکه فرقی نیست در
باطل بودن نماز در مکان غصبی میانه انکه خود مصلی ان مکان را بر سبیل عدوان تصرف
کرده باشد یا دیگری انرا بنحو مزبور تصرف کرده باشد و مالک راضی بنماز گذاردن
او در ان نباشد یا شک در رضای او داشته باشد یا انکه در ملکی که در تصرف
مالک است بدون اذنش نماز کند اگرچه غیر استیلاء بر ان نداشته باشد و همچنین
فرقی نیست در حکم مزبور میانه انکه عین ان مکان مغصوب باشد یا منفعت ان چون
خانه که مالکش انرا اجاره دهد و مع ذلک خود در ان تصرف کند و مستاجر را
تمکین ندهد از تصرف کردن در ان و در حکم مکان غصبی است مکان موقوف یا مباحی
که شخصی بسبب سبقت گرفتن حق اولویت در ان بهم رسانیده باشد و دیگری
عنفا او را دور کند و خود بجای او بایستد و لیکن ظاهر اینست که شخص لاحق
نماز نکند تا انکه زمانی بگذرد که اگر شخص سابق را بیرون نمیکرد خود بیرون میرفت
بحسب عادة بعد از ان نماز کند نماز او صحیح است و بدانکه مدار صحت و فساد
نماز در مکان غصبی بر اعتقاد مصلی است اگرچه مطابق با واقع نباشد پس
هرگاه نماز کند در مکانیکه معتقد غصبیت انست نماز او باطل است اگرچه در
نفس الامر مباح باشد و هرگاه نماز کند در مکانیکه معتقد مباح بودن انست
نماز او صحیح است اگرچه در نفس الامر غصبی باشد و هرگاه عالم بغصبیت مکان
باشد و لیکن از روی نسیان و فراموشی در ان نماز کند در صحت نماز او خلاف است
و اظهر انست که هرگاه علت نسیانش تهاون و قلت مبالات در امر دین نباشد

نماز او صحیح است چنانکه در باب وضو گذشت و ظاهر بعضی است که هرگاه خود غاصب
نباشد صحیح نیست والا صحیح است و این قول متجه است با آنچه مذکور شد در
بسیاری از مسائل و چنانکه مشهور است که جاهل بمسائل مزبوره معذور نیست
بلکه حکم عالم دارد و حق آنست که هرگاه جاهل صرف باشد بحرمت تصرف در مال
غیر مطلقا یا آنکه اعتقاد داشته باشد بواسطه شبهه که مر او را عارض شده است
باینکه تصرف کردن در مال غیر حرام است مگر در نماز و مانند آن که جایز است بجا
آوردن آن در هر مکان چنانکه از بعض احادیث ظاهر میشود یا در خصوص صحرای
وسیع اگرچه علم بعدم رضای مالکش داشته باشد چنانکه ظاهر بعض فقهاء است
نماز او صحیح است و هرگاه کسی مسجد یا مدرسه را غصب کند از برای موقوف علیهم
جایز است چنانکه در سایر اماکن ملکیه غصبیه جایز است از برای مالک و
کسیکه از قبل او ماذون است نماز گذاردن در آن و هرگاه غاصب وقف از جمله
موقوف علیهم باشد در بقای حق او تامل هست و چنانکه مشهور در صحرای وسیع
بلکه در باغ وسیع هم آنست که گذاردن نماز در آن جایز است بشرط آنکه ضرری
در آن نباشد و علم بعدم رضای مالک یا ولی او نداشته باشد اگرچه مالک او
صغیر یا دیوانه باشد و بغیر از حاکم شرع ولی نداشته باشد و حاکم شرع عالم بوجود
چنین مکانی در عالم نباشد و هرگاه ظالمی آنرا غصب کند از برای غیر غاصب جایز است
که در آن نماز کند بدو شرط مذکور و اما از برای خود غاصب پس ظاهر آنست که
باتفاق باطل است و هرگاه از شاهد حال و قرائن احوال مالک مکان علم یا ظن غالبی
برای شخصی حاصل شود باینکه راضی است بنماز کردن در آن بی‌شبهه نماز او در آن صحیح است
و همچنین هرگاه مالک مکان اذن صریح دهد کسی را بعملی که از فحوای آن علم یا ظن
حاصل شود براضی بودن وی بنماز کردن آنکس در آنمکان نماز او صحیح است و
این اذن را فحوی مینامند و اما شاهد حال پس مراد از آن آنست که مالک مکان
نسبت بمصلی در مودة و یگانگی بنحوی است که اگر از وی سوال میکرد که آیا راضی هستی

که در خانه تو

که در خانه تو نماز کنم هر آینه قطعا یا ظنا تصریح براضی بودن میکرد و هرگاه اذن یا منع
صریح با شاهد حال تعارض کنند احوط اجتناب است مطلقا اگرچه قول بتقدیم شاهد
حال خالی از قوتی نیست مثل اینکه بگمان اینکه زید دوست اوست او را اذن
صریح دهد در نماز کردن و حال آنکه دشمن او باشد یا بگمان اینکه دشمن اوست
منع کند او را صریحا از تصرف نمودن در آن و حال آنکه دوست او باشد و از
قرائن احوال او معلوم شود آنکه اگر باطنش برو منکشف میشد هر آینه عکس
معروض میبود و هرگاه بعد از داخل شدن ماذون در نماز و اثنای آن مالک عدول
کند و او را از اتمام کردن نماز در آن منع کند اشهر و اظهر آنست که منع او اعتبار
ندارد و احوط اتمام و اعاده است و هرگاه شخصی خانه خود را اجاره دهد ظاهر بعضی
است که مستاجر میتواند که بدون اذن در آن نماز کند هرگاه منافی با مطلب مستاجر
از استیجار نباشد و هرگاه کسی را در مکان غصبی حبس کنند اگر مالکش راضی نیست
بنماز گذاردن او در آن و قادر بر بیرون آمدن هست هرچند ببذل نمودن مالی
که مضر نباشد بحال او واجب است بر او که خود را بیرون آورد و هرگاه بیرون
بیرون نیاورد خود را و در آن نماز کند نماز او باطل است و هرگاه مالکش راضی
نباشد یا قادر بر بیرون آمدن نباشد جایز است که در آن نماز کند لیکن بر
فرض اضیق هرگاه نماز گذاردن او موجب تصرف زاید بر اصل بودن در آن باشد
مشهور آنست که نماز او باطل است و حق آنست که وجود فرض مزبور بسیار
دور بلکه ممتنع الوقوع است زیرا که جسم مشغول کننده زاید بر قدر خود نیست
پس بهر وضعی که فرض شود بقای محبوس در مکان غصبی لامحاله زاید بر جسم
خود در ارض آنمکان و فضای آن تصرف نخواهد کرد غایتش ما فی الباب اینست که در
نماز کردن مستلزم حرکتی است که لازم اصل بودن در آنمکان نیست لیکن حرکت
اگرچه مستلزم تصرف در حیزی است که در سکون نیست لیکن چنانکه مستلزم
تصرف است نسبت بمتحرک الیه مستلزم تخلیه متحرک عنه نیز هست و بعبارت

نماز محبوس

اخری مشغول نمودن مکان ثانی موجب فارغ گردانیدن مکان اول است پس امر او
مردد است میان دو فعل محرم که چاره از ارتکاب احدهما ندارد و هیچیک بر دیگری راجح
نیست پس مخیر است میان انها سلمنا لکن غایتش اینست که ممنوع باشد شرعا
از رکوع و سجود و از این لازم نمی اید سقوط اصل نماز بلکه واجب بر او در اینصورت
اینکه بعوض رکوع و سجود ایما کند بلی هرگاه از جهة طهارة گرفتن اشکال وارد
شود وجهی دارد بخلاف نماز که اشکال کردن دران بی وجه است و کسیکه عمدا یا
سهوا یا جهلا داخل در ملک غصبی شود بعد از ان نادم یا متذکر یا عالم بغصبیة شود
و وقت نماز تنگ شده باشد فورا بیرون میاید و در حال بیرون امدن نماز میگذارد
و بدانکه مراد از مکانیکه اباحت ان شرط صحت نماز است زمین و فرشی است که مصلی
در حال ایستادن یا نشستن یا سجده کردن اعتماد بران میکند هرچند که بعید
و اسطه باشد یا از انتهام بدن خود یا بعضی از ان یا ببعضی از لباس خود مشغول میکند
هرچند باستین خود باشد بنابر احوط پس هرگاه صد حصیر یا نمد را مثلا بر سر
هم گذارند و فرض شود که جمیع انها مباح است مگر یکی بلکه صد یک یکی نماز گذاردن
بر انها حرام است و باطل و همچنین هرگاه نزدیک بمکان غصبی نماز کند که استین
او در حال سجود بر مکان غصبی واقع شود نماز وی بنابر تصریح بعضی اساطین باطل
اما اگر جسم غصبی مابین پایهای مصلی یا مابین زانوها و موضع پیشانی او در حین
سجود باشد ضرری ندارد و همچنین هرگاه بدیوار غصبی نماز کند و یا انکه تکیه بران کند
نماز او صحیح است بلی هرگاه کسی محتاج باشد در ایستادن بتکیه گاه باید که تکیه گاه
او نیز مباح باشد چون مکان اعم از انکه تکیه گاه او عصا باشد یا دیوار یا غیر
ان دوم آن است که نقطه رسیدن از موضع پیشانی پاک باشد پس هرگاه بر
زمین یا حصیر یا چوب نجس سجده کند نماز او باطل است و هرگاه مهر طاهری را
مثلا بر زمین یا فرش نجسی گذارد و بران سجده کند ضرری ندارد و هرگاه بعضی از
موضع پیشانی پاک باشد و بعضی نجس نیز ضرری ندارد بشرط انکه انموضع نجس

پیشانی

پیشانی هرچه و خشک باشد و بعضی در تمام مکان مصلی طهارت را شرط کرده اند
و بعضی در تمام مساجد سبعه و اشهر و اظهر انست که طهارت ما عدای
مسجد از موضع پیشانی لازم نیست اگرچه احوط است بلی باید که مکان
بدن مصلی خالی باشد از نجاسة متعدیه مگر انکه از نجاسة معفو باشد
چنانکه کمتر از درهم از خون که نیز ضرری ندارد مگر در موضع پیشانی که واجبست
پاک بودن ان از جمیع نجاسات معفوه و غیر معفوه متعدیه و غیر متعدیه
و بدانکه مشتبه بمحصور حکم نجس را دارد نسبت بسجده گاه دون
از سایر اعضا و لباس اگرچه احوط اجتناب است از مشتبه بنجس
محصور هرگاه نجاستش متعدیه نباشد نسبت بجمیع اعضا و ملبوسات
سوم انست که مکان مصلی بنحوی باشد که توان بران قرار گرفت و مانند
خرمن گاه و ریگ روان و مانند ان از چیزهائیکه بران نتوان قرار گرفت
نباشد و هرگاه در ابتدای ایستادن یا سجده کردن قرار نگیرد و بعد
از ان بلا فاصله قرار گیرد ضرری ندارد چهارم انست که مکان ادا
کردن نماز واجب در حال اختیار کشتی و مانند ان از چیزهای متحرکه که بحرکة
انها مصلی حرکت میکند نباشد پس هرگاه کشتی را بگذارد یا بسته باشند
یا لنگر انداخته باشند و ایمن باشد از حرکت کردن ان تا از نماز فارغ
شود جایز است که نماز واجب را در حال اختیار دران گذارد و همچنین
هرگاه تخت و سریری را بر چیزی ان خوابیده یا ایستاده ببندند بنحوی که ممکن باشد
استیفای جمیع اجزاء و شرایط نماز دران جایز است که در حال اختیار دران
نماز کند و هرگاه قدرت بر غیر کشتی و مانند ان نداشته باشد جایز است
که نماز واجب را نیز دران بجا اورد هرچند که در حین حرکت باشد و حکم
او در استقبال قبله بنحوی است که در باب قبله مذکور شد و احوط در
اینصورت انست که نماز را تاخیر کند تا اخر وقت هرگاه امید که در اخر دارد

وقت متمکن از استقرار و استقبال قبله شود و کسیکه قادر بر ایستاده نباشد
دو رکعت که در حال اختیار نیز تواند کرد در رکعات و بعضی دعاهای نماز واجب را گذارد
هرگاه بجز قیام و استقرار از سایر افعال و شرایط نماز از او فوت نشود زیرا که
مفروض اینست که قیام از او ساقط است و استقرار دیگر شرط صحت نماز است
بنا بر قول بعضی فقها را آنست که خود حرکت نکند نه اینکه مکان او حرکت نکند
و این خود حاصل است در محل فرض لیکن احوط آنست که بدون ضرورت فریضه را
در آن نگذارد بیستم آنست که هرگاه مردی که خواهد در مکانی نماز کند که زنی در آنجا
نیز مشغول است بنماز باید که مرد مقدم بر زن باشد یا حایلی ما بین ایشان
باشد که مانع از رؤیت گردد یا دیواری ما بین ایشان باشد که مانع از تخطی
گردد بنا بر بعضی اخبار تا اینکه مقدار ده ذراع بذراع دست ما بین ایشان
باشد پس هرگاه باهم نماز کنند در یکوقت یا زن مقدم بر مرد باشد و حایل
یا فاصله مذکوره ما بین ایشان نباشد در صحت نماز ایشان خلافست
هرگاه هر دو باهم شروع کرده باشند یا شک در تقدم بعضی یا در
تعیین مقدم داشته باشند و الا نماز آنکه اول شروع کرده است
صحیح است و هرگاه هر یک معتقد تقدم باشد نماز هر دو صحیح است
و اگر چه مشهور در میان علما سیما متاخرین آنست که ترک مراعاة این
شرط مکروه است نه حرام ولیکن قول بحرمت قوت دارد و بنا بر این احوط آنست
که در هر دو صورت متقدمه هر دو اعاده کنند و همچنین هرگاه یکی از ایشان
پیش از دیگری شروع کرده باشد ولیکن یقین دارد باینکه قبل از فراغ از
نماز آن شخص دیگر شروع بنماز خواهد کرد که نیز احوط آنست که هر دو
اعاده کنند و احوط آنست که هرگاه خنثای مشکل با مردی یا زنی یا پسر ممیزی
یا زنی در یک مکان نماز کنند نیز مراعاة این شرط نمایند و هرگاه که در حال نماز
کردن هیچیک مطلع بر حال دیگری نباشد نماز هر دو صحیح است و هرگاه

هرگاه

هرگاه معتقد فساد نماز دیگری باشد پس اگر هر یک علم قطعی بفساد نماز دیگری
داشته باشد ظاهراً و باطناً از جهتی دیگر غیر از محاذات و تقدم زن بر
هیچیک واجب نیست مراعاة شرط مزبور و هرگاه بحسب ظن اجتهادی
معتقد فساد نماز دیگری باشند مراعاة شرط مزبور ساقط نمیشود و از این مسئله
حکم صورت انحصار علم بفساد بر احدهما معلوم میشود بیست و سیم آنست که هرگاه
در یکی از روضهای مقدسه پیغمبر و اهل بیت اطهار او صلوات الله علیهم نماز
کند باید که مقدم بر قبر منور و همچنین مساوی با آن نیز نباشد چنانکه در بعضی
اخبار معتبره وارد شده است فصل دویم بدانکه بهترین مواضع از برای فرایض
یومیه بلکه مطلق ما عدای عیدین نسبت بمرد مشاهد مشرفه و مساجد
معظمه است و افضل مساجد مسجد الحرام است بعد از آن مسجد پیغمبر که در مدینه
طیبه است بعد از آن مسجد کوفه و مسجد اقصی است بعد از آن سایر مساجد
جامعی است که در سایر بلاد هست بعد از آن مسجد محله و قبیله بعد از آن مسجد
بازار است و اما نوافل پس مشهور آنست که بجا آوردن آنها در خانه افضل است
مگر نماز تحیت مسجد و نماز زیارت مشاهد مشرفه و مانند آن و بهترین اماکن
از برای زن خانه ایشانست و مخزن خانه ایشان افضل است از صحن و صحن
از صحن خانه و هکذا هر جا که مستورتر است بهتر است و بدانکه از جمله مستحبات
موکده بنای مساجد و مرمت نمودن آنها است چنانکه وارد شده است
که شخصی که مسجدی در دنیا بنا کند حق تعالی از برای او در بهشت
خانه بنا کند و همچنین مستحب است تعمیر کردن مساجد بعبادت کردن در
آنها و جاروب کردن و چراغ روشن کردن و حصیر گذاشتن و در کیفیت
بنای مساجد و آداب آنها تفاصیل چند هست که ذکر آنها منافی وضع این
رساله است فصل سوم در بیان اماکنی که نماز گذاردن در آنها مکروه است
بدانکه مکروه است نماز گذاردن در قبرستان و روی بقبر غیر معصوم مگر

نماز با التقدم بر قبر معصوم

فضل مساجد

با حایل یا فاصله ده ذراع و بر روی قبرها اگرچه آثار آنها زایل شده باشد و در
حمام غیر از جامه کن از آن مگر در صورت علم بطهارت که در آن کراهتی نیست یا کم است
و در آرامگاه شتران و طویله اسبان و سایر حیوانهای بارکش و در خانه که
سگ یا مجوسی در آن باشد مگر سگ شکاری که در حجره که در آن بستر باشد
و در جاییکه مهیا از برای انداختن نجاسات است یا مظنه نجاست در آن
هست و در معبدگاه یهود و نصاری و در راه گذر مسلمانان و قافله جاده
ایشان و بر سوراخ مورچها و زمین شوره زار و بر روی برف و رمل شرط
استقرار والا باطل است و در آب و در آب و گل و رودخانها و نهرهای
خشک و مکانهاییکه مشتمل بر تصویر باشند سیما ذات ارواح مجسمه
و خصوصا آنکه هرگاه پیش روی او باشد و روی بعضی واکرده و آتش
شعله دار و غیر آن از آنچه در کتب مبسوطه مسطور است مبحث چهارم در
لباس مصلی است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنچه ستر آن
واجب در نماز بدانکه واجب بر مصلی پوشاندن عورت مطلقا یعنی اعم
از اینکه نگاه کننده باشد یا نه و اعم از اینکه در مکان تاریکی نماز کند یا روشن
و عورت مرد عبارت است از ذکر و خصیتین و دبر و عورت زن در نماز جمیع
بدن اوست مگر رو و دو کف دستها و قدمها و مراد از رو بنا بر مشهور
در اینجا آنچیزی است که در عرف آنرا رو گویند و آن بزرگتر است بحسب طول
و عرض از رویی که شستن آن در وضو واجب زیرا که طول آن از
رستنگاه موی است تا زیر گلو و عرض آن از گوش است تا گوش ولیکن
احوط آنست که ما عدای آنچه را که غسل در وضو واجب بپوشاند
بلکه قدری از اطراف آن من باب المقدمه نیز بپوشاند خصوصا طرف
اعلای آن را که متصل است بموی سر و استثنا میشود از این حکم سر مملوکه
و دختر صغیره که بحد بلوغ نرسیده است که پوشاندن آن لازم نیست

اگرچه

لباس

اگرچه عبادت او را شرعی بدانیم بلکه افضل از برای کنیزان آنست که سر برهنه
نماز کنند مگر در جاییکه نامحرم نگاه کننده باشد که پوشاندن آن لازم است
و مشهور اینست که هرگاه در اثنای نماز مملوکه آزاد شود یا دختر بالغ شود
بچیز دیگر که مبطل نماز باشد اگر ممکن است که سر خود را بپوشانند بی آنکه روبرو بند
~~از قبله بگردانند یا فعل کثیر بعمل آورند~~ فوراً سر خود را بپوشانند
و نماز را تمام میکنند والا بر هم میزنند و بتحقیق مسئله در باب دختر است
که هرگاه وقت وسعت داشته باشد باید که بتجدید طهارت کند و نماز را
از سر گیرد و اگر تنگ باشد احوط آنست که سر خود را بپوشاند و نماز را
تمام کند هرگاه ممکن باشد والا بهمان حال تمام کند بقصد تقرب مطلق قربة بتر
وجوب زیرا که بر فرض مرنبود نماز بر او واجب نیست بنا بر اظهر فصل دوم در
کیفیت ستر است بدانکه لازم است ستر کردن رنگ عورت نه حجم آن لیکن
احوط آنست که حجم قبل را نیز بپوشاند سیما در جاییکه ناظر محترم غیر محرم
باشد و واجب است پوشاندن عورت از جانب پیش و پس و از جانب بالا و دون
از پایین پس پوشیدن زیر جامه لازم نیست مگر آنکه در کنار بام یا بالای
روزنه نماز کند که مردم از زیر آن تردد کنند که اظهر در این صورت آنست
که ستر کردن عورت از پایین نیز واجب است و ظاهر است که ستر عورت از بالا
لازم است نسبت بغیر خود پس هرگاه چاک پیراهن او بنحوی باشد که
ممکن است در حال رکوع یا سجود عورت خود را ببیند ضرر ندارد هرچند که
عمداً نظر بعورت خود کند و احوط آنست که عورت خود را از خود نیز بپوشاند
و هرگاه مقدور نباشد اقلا نظر بر عورت خود در هیچ حال نکند و هرگاه
عمداً بغیر از ساتر نماز کند نماز او باطل است هرچند که جاهل بمسئله باشد
و همچنین هرگاه نماز کند در جاییکه شک دارد در اینکه ستر کرده است عورت
خود را بنحو دیگر واجب است یا نه و اما اگر گمان کند که عورت خود را پوشانده است

و بعد از نماز معلوم شود که یا تحلیه مکشوف بوده است یا چیزی پوشیده است
که ساتر لون نبوده است مشهور آنست که نماز او صحیح است و احوط اتمام است
بعد از ستر یا اعاده و بدانکه لازم است پوشاندن عورة بچیزی که مانع شود از نظر
کردن غیر بران بحسب عادة پس هرگاه بدون زیر جامه نماز کند و در اثنای نماز شخصی
سر خود را در حالت پیراهن او داخل کند تا در ما بین پایهای او نگاه کند و نگاه بعورة
او کند یا باد پیراهن او را بالا زند و عورة او مکشوف شود نماز او باطل نمیشود
مگر در صورتیکه قبل از شروع مظنه وقوع چنین امری داشته باشد و قادر
بر دفع ان باشد بپوشیدن زیر جامه یا نماز کردن در مکانیکه خالی از باد و
اشخاص یا مقید باشد و مع هذا اهمال نموده بهمان حال نماز کند که احوط
اعاده است خصوصا در صورتیکه کاشف عورة باد نباشد یا مانند ان بلکه
فاعل مکلف چون انسان و هرگاه داخل در نماز شود با لباسیکه ساتر عورة است
در حال قیام دون از رکوع و سجود بعضی از فقهاء حکم کرده اند تا بیکه نمازش
باطل نمیشود مگر بعد از انکشاف پس هرگاه در حین خم شدن از برای رکوع
و سجود لباس دیگر بر خود بچید یا بچه پیراهن خود را بهم اورد بنحویکه مانع
از منکشف شدن عورتش گردد نماز او صحیح است و احوط اینست که
هرگاه در حال ستر عازم بوده است بانیکه بهمان حال نماز را تمام کند اعاده
نماز کند اگرچه عدول کرده باشد از عزم مزبور و هرگاه در لباس او رخنه
باشد محاذی عورتش ولیکن بدست خود ان رخنه را بسته باید در صحة
نمازش اشکال هست سیما هرگاه ان رخنه وسیع باشد بنحویکه تمام
یا بعض عورة او نمایان شود نسبت بکسیکه در مقابل مخاطب باشد اگر
بدست خود ان را سد نکند فصل سوم در بعض لباس مصلی است
بدانکه در لباس مصلی چند شرط معتبر است اول انست که لباس مرد
حریر محض نباشد یعنی از ابریشم خالص نباشد پس هرگاه مخلوط باشد

از ابریشم

از ابریشم و چیزی دیگر ضرر ندارد بشرط انکه خلیط از جنس باشد که نماز گذاردن
مرد در ان جایز باشد چون پنبه و پشم حیوان ماکول اللحم و کتان و مانند ان
و انکه بسیار کم نباشد بحیثیتی که مستهلک شود و از نام باز در عرف و عادة
حریر گویند و احوط انست که با تمام سدای ان غیر از ابریشم باشد یا پودش
اگرچه اظهر انست که هرگاه دو یک مجموع سدا و پودش غیر حریر باشد چنانکه
جمعی از محققین فرموده اند نیز کافیست پس هرگاه ممزوج باشد از ابریشم
و طلا نماز گذاردن در ان حرامست بلکه مطلق پوشیدن ان نیز حرامست و اما
زن پس پوشیدن جایز است از برای او پوشیدن حریر در غیر نماز و همچنین در نماز
بنا بر اظهر و اشهر و همچنین جایز است از برای او پوشیدن حریر ممزوج با طلا
و اما لباسیکه ممزوج باشد از ابریشم و پشم حیوان غیر ماکول اللحم پس پوشیدن
نماز گذاردن در ان جایز نیست نه از برای مرد و نه از برای زن چنانکه پوشیدن
پوشیدن ان در غیر نماز جایز است از برای زن و اما پوشیدن ان در غیر نماز
از برای مرد پس در ان اشکال هست و هرگاه ابره قبا از حریر باشد و استر ان
کرباس یا بعکس حکم ابریشم محض را دارد و همچنین هرگاه حشو لباده یا کلاه قز را
بقوض پنبه ابریشم یا کج گذاردن نماز کردن در ان حرام است بنا بر انچه جمعی از
متاخرین تصریح بان نموده اند و هرگاه یکراه قطنی یا تفصیله از ابریشم
خالص باشد و یکراه هم از پنبه خالص مثلا نیز ضرر ندارد اگرچه راههای ابریشم
بسیار پهن باشد مگر انکه راه ابریشم بسیار پهن و راه پنبه اش
بسیار باریک باشد بنحویکه مستهلک شود در جنب ابریشم که اجتناب
از ان لازم است و هرگاه لباسی را از قطعهای چند دوخته باشد که
بعضی از انها حریر باشد و بعضی غیر حریر چون جبه قلندرها در جواز استعمال
ان اشکال هست و احوط اجتناب است و هرگاه شک کند در لباسی که ایا
حریر است یا غیر حریر یا در انکه حریر محض است یا غیر محض یا انکه شک کند در خلیط

حریر غیر محض که یا طلا است یا غیر طلا یا پشم حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم
اجتناب کردن از آن در نماز لازم است و اما در غیر نماز پس اظهر جواز استعمال آنست
و احوط در غیر اضطرار بلکه مطلقا اجتناب است و اما هرگاه دو پیراهن داشته باشد
یکی حریر بود و یکی که با هم مشتبه شوند اجتناب کردن از هر دو واجب است
مطلقا و هرگاه از روی جهل در حریر نماز کند و بعد از سلام معلوم شود که حریر
بوده است نمازش صحیح است و بدانکه مشهور آنست که هرگاه سجاف قبای
مرد از ابریشم محض باشد ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند که عرض آن از چهار
انگشت بیشتر نباشد و اما اگر دکمه و بافت و قیطان آن از ابریشم باشد پس
بی‌شبهه استعمال آن جایز است مطلقا و بدانکه حکم کج در جمیع آنچه مذکور شد حکم
ابریشم است و حکم خنثای مشکل حکم مرد است بنا بر احوط و اظهر و هرگاه کلاه یا بند
یا جوراب مرد ابریشم خالص باشد در آن خلافست و احوط اجتناب است و همچنین
هرگاه پیراهن ابریشمی در جیب یا بغل خود گذارد و با آن نماز کند در نماز او اشکال
هست لیکن اظهر در اینجا صحت است خصوصا هرگاه کوچک باشد بنحوی که ستر
عورتین بآن نتوان کرد و همچنین هرگاه با ابریشم بنا فته نماز کند و اما استعمال
حریر محض بسوای پوشیدن پس شبهه در جواز آن نیست پس جایز است نشستن
و خوابیدن و نماز کردن بر فرشی که حریر محض باشد و در پیچیدن چادر شب حریر
بر خود اشکال هست دویم آنست که لباس مرد و کسیکه در حکم مرد است از طلا
نباشد بدانکه خلافی نیست در حرمت پوشیدن طلا بر مرد و بطلان نمازیکه در
آن گذارد بشرط آنکه طلای خالص باشد و مثل کلاه و کمربند و بند زیر جامه و
مانند آن از چیزهاییکه بسبب کوچکی ساتر عورت نیستند نباشد و در بطلان
خلافست و اظهر در آن حرمت پوشیدن و بطلان نماز است و ظاهر اینست
که خلافی نیست در حرمت پوشیدن انگشتری که مجموع آن یا نگین از طلا باشد
اگر چه در بطلان نمازیکه در آن گذارده شود خلافست و اما هرگاه نگین آن تنها

از طلا باشد

از طلا باشد بی‌شبهه حرام نیست و اما لباسیکه بعضی از آن طلای خالص باشد
و بعضی غیر طلا چون مرقع قلندرها پس اگر غیر طلا نیز حریر محض یا جلد میته یا
حرام گوشت یا مانند آن از محرمات باشد در حرمت پوشیدن و بطلان نماز
گذاردن در آن شبهه نیست چنانکه در باب حریر گذشت و اما اگر آن غیر کرباس
یا مانند آن از محللات باشد در حرمت پوشیدن آن و بطلان نماز گذاردن در آن
اشکال هست و احوط اجتناب است و حکم طلا در صورت شک و نسیان و با وجود
داشتن و غیر آن از مسائل حکم حریر است سیم آنست که لباس مصلی مطلقا
بغیر اعم از آنکه مرد باشد یا زن از مو و پوست حیوان حرام گوشت نباشد
بلکه هیچ چیز از اجزاء و رطوبات آن نیز در آن نباشد حتی یک مو و حامل
بسکه در اینجا حکم عالم را دارد و حکم این شرط از جهة شک و نسیان و غیر آن
حکم دو شرط گذشته را دارد و هرگاه رطوبت دهن گربه مثلا تر شده باشد
مادامیکه رطوبت آن باقی است نماز گذاردن در آن جایز نیست و اما بعد از خشک
شدن پس اگر جرم لعاب آن در آن نباشد جایز است نماز گذاردن در آن و
الا جایز نیست مگر بعد از ازاله بشستن یا حک کردن یا غیر آن و بدانکه ظاهر اکثر
اخبار و کلام علمای ابرار رضوان الله علیهم آنست که وجوب اجتناب از اجزاء
و رطوبات حرام گوشت مخصوص است بلباس و لیکن بعضی متاخرین تصریح
بعدم فرق میان لباس و بدن نموده اند و خالی از قوتی نیست پس عمل کردن بر
مقتضای آن احوط است و بدانکه مقتضای اطلاق اخبار و فتوای فقهای
ابرار رضوان الله علیهم عدم فرق است میان حیوانیکه گوشت آن بالذات
حرام است یا بسبب عارضی حرام شده باشد چون حیوان جلال و وطی کرده
شده انسان و مراد از حیوان حرام گوشت آنست که گوشت معتد به
قابل خوردن داشته باشد و مع هذا خوردن آن حرام باشد پس شامل
مگس و عسل و پشه و شپش و مانند آن نیست پس اشکالی در عسل و موم

وحوش و شپش و مانند ان نجس و بدانکه جمعی از اکابر مجتهدین استثنا کرده اند از حکم مزبور
چند چیز را که نجس اند اما آنها مو و اب دهن و سایر اجزاء و رطوبات طاهره انسانست و (اجزاء انسان)
حق انست که شبهه در جواز نماز گذاردن در اجزا و رطوبات منفصله از خود
مصلی نیست زیرا که اجتناب از انها متعسر بلکه متعذر است سیما از عرق
واب دهن و بینی و چرک بدن و شیر زن مرضعه ~~بچه~~ و اما انسان
بغیر خود پس قول بعدم وجوب اجتناب اگرچه خالی از قوت نیست لیکن
احوط اجتنابست هرگاه موجب مشقت بسیار و مستلزم کسر قلوب مؤمنین
و ابرار نگردد پس احتیاط کردن صلحا و مقدسین از اب دهن مؤمنین که
دست و رخسار ایشانرا بقصد تبرک میبوسند و همچنین از عرق کسانیکه
که با ایشان مصافحه و معانقه میکنند راجح نیست دوم کرک و پوست
خز است هرگاه خالص باشد از کرک روباه و مانند ان از حیوانات حرام گوشت
لیکن متاخرین از مجتهدین را در تعیین خز اختلاف عظیم هست و اظهر انست
که استعمال انچه را که الان در عرف اهل لسان خز میگویند جایز است مطلقا
مگر در باره کسیکه یقین کند باینکه مسمی بخز در این از منه غیر از انست که
در از منه ائمه علیهم السلام مسما بان بوده است سوم سنجابست بنا بر
اشهر بلکه اظهر هم لیکن احوط اجتنابست چهارم حواصل جایز است بنا
بر قول جمعی از مجتهدین و احوط اجتنابست از ان در نماز و بعضی از فقها در تفسیر
ان حکایت کرده اند اینکه مرغی است در بلاد خوارزم که از پوست ان پوستین
بعمل میاورند پنجم حیوان زنده است بنا بر تصریح جمعی از فقها که هرگاه طفل را
یا حیوان حرام گوشت باشد در بغل یا دوش گیرد و باان نماز کند نماز او
صحیح است و ظاهر بعض متاخرین وجوب اجتنابست از حمل حیوان زنده
حرام گوشت مطلقا و ان احوط است اگرچه اول اظهر است سیما نسبت
بطفل ادمی چنانکه از حکایت سوار شدن سید الشهداء بر دوش پیغمبر ص ظاهر

میشود

میشود و بنا بر وجوب اجتناب هرگاه در اثنای نماز طفلی بر دوش او سوار
شود و انداختن او فورا موجب اذیت گردد جایز است که با او نماز کند ولیکن
باید بقدر امکان مبادرت در جدا کردنش نماید چهارم از شرایط معتبره در لباس
مصلی اینست که از پوست میته نباشد و مراد از میته انست که بطریق
شرعی انرا نکشته باشند اعم از اینکه بمرگ خدائی مرده باشد یا او را کشته باشند
بغیر طریق شرعی مثل پوست گوسفندیکه کافری انرا ذبح کرده باشد یا مسلمی
انرا ذبح کرده باشد ولیکن روی بغیر قبله مثلا و بالجمله تا ثابت نشود که بطریق
شرعی کشته شده است استعمال ان جایز نیست حتی در غیر نماز و نماز گذاردن
در ان حرامست مطلقا اعم از اینکه بزرگ باشد بنحویکه ستر عورتین باان توان
کرد یا نه و اعم از اینکه قطع بعدم تذکیه داشته باشند یا نه و بدانکه ثبوت تذکیه
یعنی کشته شدن بطریق شرعی بچند امر حاصل میشود اول علم از هر جهه
حاصل شود دوم شهادت عدلین سوم گرفتن از دست مسلمان اگرچه در بلد
کفر باشد چهارم گرفتن از بازار مسلمانان از دست کسیکه کفرش معلوم نباشد
اگرچه مجهول الحال باشد و مراد از بازار مسلمانان بازاری است که جمیع اهل
ان یا غالب ایشان مسلمان باشند اعم از اینکه شیعه باشند یا سنی بشرط انکه
ناصبی و مانند ان از کسانیکه حکم کافر دارند نباشند اگرچه ذبیحه یهود را
پاک و حلال دانند یا دباغت را موجب طهارت جلد دانند و هرگاه پوستی را
در بلد مسلمانان یا صحرائیکه محل عبور قوافل ایشانست بیابد و اثار استعمال
در ان باشد ظاهر بعضی انست که حکم مذکی را دارد و احوط انست که تا قطع
نرساند باینکه از مسلمانی افتاده است نماز در ان نکند و هرگاه ماهی مثلا
در اب بمیرد قبل از انکه او را صید کنند احوط انست که در پوست و سایر
اجزای ان نماز نکنند هرچند که میته ان پاک باشد پنجم انست که غصبی نباشد
که علم بغصبیت ان داشته باشد پس هرگاه دانسته در لباس غصبی نماز کند

مرتکب فعل محرم شده است قطعا و بنا بر اظهر و اشهر بر او لازم است که آن نماز را
اعاده کند خواه عالم بمسئله باشد و خواه جاهل و خواه ساتر عورت او غصبی باشد
و خواه سایر جامه‌های او و خواه در حین سجود چیزی از مواضع سبعه بر آن واقع
شده باشد و خواه نشده باشد چون عامه ستر است که پاک باشد از
جمیع نجاسات مگر آنچه استثنا میشود پس هرگاه با علم بنجاست لباسی در آن
نماز کند نماز او باطل است هر چند که از روی نسیان در آن نماز گذارده باشد
سیما هرگاه قادر بر شستن آن باشد و از روی تهاون و قلت اهتمام بامر دین
از آن شوید تا فراموش کند که بیشبهه اعاده آن لازم است و هرگاه از روی جهل
بانکه رخت او نجس است در آن نماز کند پس اگر بعد از سلام معلوم او شود
که نجس بوده است نماز او صحیح است و بر او اعاده نیست و اگر در اثنای نماز
معلوم شود او را پس اگر معلوم شود که در اثنای نماز عارض شده است و
متمکن باشد از بیرون آوردن یا پاک کردن آن بدون فعل منافی چنان میکند و
نماز را تمام میکند و احتیاج باعاده نیست و همچنین هرگاه وقت تنگ باشد
و الا نماز را برهم میزند و بعد از تبدیل یا تطهیر اعاده میکند و بدانکه چند چیز
از این شرط استثنا شده است اول خونیکه کمتر از درهم بغلی باشد اعم از اینکه
در رخت باشد یا در بدن یا در هر دو و اعم از اینکه در یک موضع باشد یا در مواضع
متعدده بشرط اینکه مجموع بقدر درهم مزبور نباشد و مراد از قدر درهم
وسعت و فراخی است نه وزن آن و در تحدید درهم بغلی علما را خلاف است
بعضی گفته‌اند بقدر گودی کف دست است و بعضی گفته‌اند که سر انگشت (بقدر)
بزرگ است و بعضی گفته‌اند بقدر اشرفی دو بتی است و عمل نمودن بقول
اخیر احوط است و مشهور آنست که معفو بودن مقدار مزبور از خون
مشروط است بانکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و بعضی
گفته‌اند از خون نجس العین نیز نباشد و احوط بلکه اظهر نزد احقر آنست
که از خون

که از خون حرام گوشت نیز نباشد مگر از خون خود شخص که ضرر ندارد نظر بحدیثی
که برقی بواسطه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده است که آنحضرت برادر
فرموده‌اند کلامیرا که ترجمه مضمونش اینست که خون خودت پاکتر است از خون
دیگران زیرا که هرگاه از خون خودت بر رخت پاشیده باشد ضرر ندارد و
هرگاه از خون دیگری بر آن پاشیده باشد باید آنرا بشست خواه بسیار باشد و
خواه کم و مؤید این خبر عموماتی است که دلالت میکنند بر اینکه جایز نیست نماز
گذاردن در اجزاء و رطوبات غیر ماکول اللحم دوم خون زخم و دمل خود شخص است
اعم از اینکه در رخت باشد یا در بدن یا در هر دو بشرط اینکه از محل خود بساید
دور نباشد پس هرگاه زخم یا دمل مثلا در ~~کف پا~~ باشد و جامه آن بخون
آن آلوده شده باشد با آن نماز نمیتوان کرد مگر اگر که کمتر از درهم باشد و احوط آنست
که هرگاه در شستن آن ضرری و مشقتی نباشد اجتناب از آن کند اگر چه اظهر آنست
که مادامیکه خون از آن بیرون میآید اجتناب از آن لازم نیست و بدانکه هرگاه
رطوبتی از خارج بیکی از این دو خون ملاقات کند و بر رخت یا بدن رسد اجتناب از آن
باید کرد مگر عرقی که بان اتصال دارد که ظاهر آنست که آن نیز بالتبع معفو است
سوم رخت نجسی است که بواسطه کوچکی ستر کننده عورتین نباشد چون کلاه
و جوراب و بند زیر جامه و دستمال اعم از اینکه اینها را پوشیده باشد یا با خود
داشته باشد چهارم استر و کیسه و کهنه که مستحاضه و صاحب سلس بول
و اسهال دایمی بان محافظت خود از سرایت نجاست کند پنجم جامه زنیکه طفلی را
تربیت کند هرگاه بجز آن یکجامه نداشته باشد و شبانه روزی یکمرتبه آنرا
بشوید پس جایز است که در آن جامه نماز گذارد هر چند که بول آن طفل نجس شده باشد
و هرگاه بواسطه شدت سرما یکجامه کفایت نمیکند ظاهر آنست که مجموع یکدست
رختی که بانها احتیاج دارد بر سبیل اجتماع حکم جامه واحده را دارند ششم آنست
که لباس مصلی مطلقا در حال قدرت و اختیار از مقوله لیف و حصیر و برگ درختان

خون زخم باشد و نیز جامه ... خون تنها

وماننده ان از چیزهاییکه پوشیدن انها معتاد نیست نباشد بنا بر قولیکه احوط است

فصل چهارم در بیان حکم کسی است که قادر نباشد بر لباس مشتمل بر شرایط مذکوره هرگاه کسی قدرت بر ستر کردن عورت بنحو مزبور نداشته باشد ولیکن قدرت بر تحصیل ان دارد بطریق ابتیاع یا استیجار واجبست بر او که تحصیل ان نماید اگر چه باضعاف ثمن المثل یا اجرة المثل باشد بشرط عدم اضرار بحال و همچنین هرگاه قادر بر انها نباشد ولیکن قادر است بر استعاره یا استیهاب احوط لزوم تحصیل است مگر انکه در ان مذلة وحزازتی باشد که ظاهر عدم لزوم است سیما در اخیر وسایر تفاصیل این مسئله از عدم جواز بیع ساتر با احتیاج خود بان و وجوب فسخ بیع سابق بر تقدیر امکان وجواز استرجاع هبه وغیر ان بنحوی است که در وضو گذشت و هرگاه مطلقا قادر بر تحصیل ساتر اختیاری نباشد مقدم دارد انچه را که بلباس معتاد اقربست پس لباسی را که از لیف خرما بافته باشند بنحویکه پوشیدنش معتاد نباشد مقدم میدارد بر حصیر اگر بنحوی انرا بافته باشند که از معمول لباس معتاد شود جایز است که در حال اختیار نیز نماز در ان گذارد و همچنین حصیر را مقدم میدارد بر برگ درخت ونبات و برگ درخت ونبات را بر گل مالیدن و هرگاه بهیچوجه پوشاندن عورت از برای او ممکن نیست در میان گودالی میرود و هرگاه قدرت بر پوشاندن بعض عورت داشته باشد واجبست که انرا بپوشاند و هرگاه زن مردد شود میان پوشاندن قبل ودبر وسایر بدن قبل ودبر را مقدم میدارد و ظاهر کلام بعض مجتهدین اینست که ستر قبل مقدم است بر ستر دبر مطلقا و ظاهر بعض دیگر عکس است نظر باینکه دبر را الیتین ستر میکند و ظاهر جمعی دیگر اینست که ترتیبی میان قبل ودبر نیست نه در باب زن و نه در باب مرد و اظهر نزد احقر اینست که پوشاندن دبر مقدم است بر پوشاندن قبل نسبت بهریک از مرد و زن نظر باینکه هرگاه دبر پوشیده باشد میتواند که رکوع و سجود اختیاری بنحویکه لازم است بجا اورد غایتش اینست که در رکوع و سجود باید بنحوی خم نشود که قبلش از

قادر نباشد

عقب

عقب مکشوف گردد وان امریست ممکن بخلاف دبر که ظاهر شدن ان از برای رکوع و سجود مستلزم منکشف شدن ان هست البته پس اگر ستر قبل را مقدم دارد لازم میاید که بدون ضرورة ترک رکوع و سجود نماید زیرا که در این صورت باید از برای رکوع و سجود ایما کند و دور نیست که در این مسئله تفصیل داده شود میان وجود ناظر محترم اجنبی و عدم وجود ان پس با عدم وجود اجنبی ستر دبر مقدم است سیما در باب زن و با وجود اجنبی نامحرم هرگاه ابا دارد اگر چه کشف بیشتر است مقدم دارد زیرا که کشف کمتر مع ... اجنبی و وقوع در حرام است با وجود اجنبی بلکه مطلق ناظر محترم رکوع و سجود ساقط میشود پس ... این جهة از برای ستر دبر نخواهد بود ... واظهر اینست که هرگاه متمکن از پوشاندن عورت نیست مطلقا ایستاده نماز میکند هرگاه ایمن باشد از نگاه کردن کسیکه نگاه کردنش حرامست یا مطلقا والا نشسته و در هر دو حال از برای رکوع و سجود ایما میکند و احوط انست که بسر ایما کند و هرگاه ممکن نباشد بچشم و ... سر خود را از برای سجود بیشتر خم کند و اولی انست که انقدر خم نکند که زیاده بران موجب منکشف شدن سوراخ دبر گردد و بعضی از متاخرین واجب دانسته اند که در وقت سجود کردن چیزی را که جایز است سجده کردن بران بر میدارد و پیشانی را بران گذارد و اظهر عدم وجوب است ... اگر چه احوط است و هرگاه ممکن باشد که جمعی بطوری نماز کنند بنحویکه هیچ یک در حین رکوع و سجود ... نشود دور نیست که بر او واجب باشد که چنین کند و رکوع و سجود اختیاری بعمل اورد ولیکن مطلع نشدم بر قائل این فرع در کتب فقها و هرگاه مردد شود میان برهنه نماز کردن و پوشیدن چیزیکه پوشیدنش در حال اختیار جایز نیست چون حریر و جلد حرام گوشت و میته و مانند ان برهنه نماز کردن را مقدم میدارد و هرگاه برهنه نماز کردن موجب ضرر او شود و مردد شود میان اصناف مذکوره ...

نماز عاری

غیر وجوه

در دوران بین عاری ... الحرام وغیر ان ازث

نجس و حرام گوشت پاک را مقدم میدارد بر حریر و پوست میته و بر رخت طلا
و انها را بر غصبی و بعضی از متاخرین قائل بتقدم حریر بر رخت طلا شده اند
و رخت طلا و غصبی را در یک مرتبه قرار داده اند و هرگاه دو جامه یا
بیشتر داشته باشد بعضی از انها طاهر و بعضی دیگر نجس و بهم مشتبه
شوند باید همین نماز را دو مرتبه بجا اورد و در هر یک یکی از انها هرگاه
نجس یکی است و سه مرتبه هرگاه نجس دو تا است و هکذا تا یقین کند
باینکه یکی از انها در جامه پاک واقع شده است و هرگاه عدد
جامهای نجس بسیار باشد احوط اینست که بقدر امکان تکریر کند و این
حکم در صورتی است که هر یک از انها مصلی و جامه نجس حساب باشد والا
در جمیع جایز نیست و ظاهر اینست که حکم رختیکه از حیوان حرام گوشت
غیر میته است درین مقام حکم رخت نجس است و اما میته و غصبی و طلا
پس پوشیدن انها حرام است مطلقا خواه متمکن باشند و خواه مشتبه
پس در صورت اشتباه هر یک از انها با رختیکه پوشیدن ان در نماز جایز
اجتناب از جمیع واجبست من باب المقدمه مگر در صورت عدم انحصار
که استعمال هر یک جایز است چنانکه در باب وضو مذکور شد و احوط
از برای کسیکه برهنه نماز میکند اینست که دست خود را بر قبل خود
گذارد اگر چه ایمن باشد از نظر کردن غیر محرم بر عورت و اشهر اینست که هرگاه
برهنه متعدد باشند مستحبست که بجماعت نماز کنند بشروطی که خواهد
امد و احوط انفراد است و دور شدن از همدیگر مگر در ظلمت یا کور بودن
همه مقصد پنجم در بیان اذان و اقامه و احکام انها است و بیان انها در ضمن | اذان و اقا
چند مقام میشود مقام اول در بیان وجه مشروعیت انها است بدانکه
مشهور در میان فقها سیما متاخرین اینست که اذان و اقامه سنت
موکد اند و تاکید در اقامه بیشتر است و بعضی هر دو را واجب دانسته اند
بر مردان

بر مردان و شرط صحت دانسته اند در باره ایشان لیکن نسبت بنماز صبح و
مغرب تنها و ~~مستحب~~ مستحب دانسته اند در ما سوای انها و بعضی واجب
دانسته اند هر دو را در جماعت دون انفراد و بعضی انها را شرط تحقق فضیلت
جماعت دانسته اند نه صحت و بعضی اقامه را واجب دانسته اند در جمیع صلوات
یومیه و اذان را در صبح و مغرب و جمعه و مطلق جماعت پس احوط اینست که بدون
عذر ترک نکنند انها را سیما اقامه را و سیما در صلوات مزبوره و اما زنها پس
مشهور اینست که هر دو در باره ایشان نیز مستحب اند ولیکن تاکیدی در باره
ایشان نیست چون مردان بلکه در چند روایت وارد شده است که بر زنان
اذان و اقامه نیست و در بعضی وارد شده است که بعوض اذان شهادتین
یا تکبیر و شهادتین میگویند و بدانکه مشروعیت اذان و اقامه مختص است بفرایض
یومیه خواه ادا باشند و خواه قضا و اظهر انها نماز جمعه است و اما نمازهای
مستحبه و سایر فرایض پس گفتن اذان و اقامه در انها تشریع است بلی هرگاه
خواهند که مردمان در مساجد برای بعضی نوافل که بجماعت کرده میشوند اعلام نمایند
بجای اذان سه مرتبه الصلوه الصلوه میگویند و لیکن وارد شده است انکه
مستحب است گفتن اذان در گوش راست مولود و اقامه در گوش چپش و همچنین
وارد شده است انکه کسیکه چهل شبانه روز ترک خوردن گوشت کند بد
خلق میشود و کسیکه بد خلق میشود باید اذان بگویند در گوشش و همچنین
کسیکه در صحرا تنها باشد و بیم از واهمه غول داشته باشد باید اذان | مستحبست که
گوید تا دفع ضرر و دفع شر ان واهمه از او شود مقام دوم در شرایط صحت | شروط اذان
انها است و انها چند امر است اول قصد تقرب است پس هرگاه بقصد ریا
یا سمعه یا گرفتن اجرت هر دو را یا یکی از انها را بگوید صحیح نیست و در باره خود
و نیز در باره دیگران و حرامست گرفتن اجرت بر انها بلی جایز است که از بیت المال
چیزی باو دهند هرگاه فقیر باشد و بعضی از محققین فرموده اند مقصود از

مشروعیت اذان دو چیز است اول اعلام و دوم تکمیل فرضیکه از برای آن گفته
میشود و فرق میان اینها اینست که نیت تقرب در ثانی شرط است نه اول و
همچنین حرمت گرفتن اجرت و متصل بودن بنمازیکه از برای آن گفته میشود و
عدم اکتفا بشنیدن که اینها همه و سایر شرایطی که مذکور میشوند مختص اند
بثانی دون اول و از جمله فروق اینست که جایز نیست تاخیر کردن اول از
اول وقت فضیلت بخلاف ثانی و این کلام خالی از قوت نیست مگر در دو فرق
اول و دوم که در اینها اشکالی هست دوم و سوم عقل و اسلام بلکه ایمانست چهارم
بلوغ است در اقامه نه اذان که ممیز بودن کافیست در اذان پنجم ذکوریت است بنا بر
قول و ظاهر آنست که ذکوریت شرط است در قسم اول از اذان مطلقا و همچنین در قسم
دوم لیکن در باب مردان پس جایز است از برای زنان اینکه اذان تکمیل گویند از برای
خود و سایر زنان ششم دخول وقت است و تجویز کرده شده است در اذان
صبح اینکه قبل از فجر گفته شود بقصد اعلام و بیدار کردن مردمان و مهیا
شدن ایشان از برای نماز هفتم طهارت است از حدث اکبر و اصغر سیما در
اقامه بنا بر قولی هشتم ایستادن بر پا است سیما در اقامه بنا بر قولی و اشهر
آنست که مراعات طهارت و قیام و استقبال قبله در اینها مستحب است نهم
ترتیب است باینکه اذان پیش از اقامه گویند و همچنین هر یک از فصول
اینها را بترتیبی که وارد شده است گویند پس هر گاه سهوا مخالفت ترتیب کند
اعاده میکند آنچه را که باعاده آن ترتیب حاصل میشود و عدد فصول هر یک
از اذان و اقامه و کیفیت ترتیب آنها در میان عوام معروفست و احتیاج
مذکور آنها نیست مقام سوم در بیان مواضعی است که در آنها ترک اذان گفتن تنها
یا هر دو وارد شده است بر سبیل رخصت یا عزیمت و آنها چند موضعند
اول ترک اذان است در غیر از اول از برای کسیکه میخواهد در یک وقت چند
نماز قضا کند زیرا که در اخبار مستفیضه وارد شده است که از برای نماز اول

اذان

ما یسقط منه الاذان

اذان و اقامه میگوید و از برای بقیه اکتفا میکند باقامه و ظاهر اخبار مزبوره
اینست که ترک اذان در اینحال عزیمت است و فعلش بدعت و حرامست چنانکه جمعی از علما تصریح
بآن نموده اند دوم ترک اذان هر یک از نماز عصر و عشا است در باره کسیکه
جمع کند میان ظهر و عصر و مغرب و عشا و از اکثر فقهاء نقل نموده اند که ترک
در اینجا رخصت است و کلام حقیر آنست که عزیمت است خصوصا در سفر
سوم ترک اذان است در عصر جمعه و عرفه و عشای مزدلفه یعنی شب عید
که حجاج از عرفات روانه مشعر میشوند بشرط آنکه تاخیر کنند نماز مغرب و عشا را
تا آنکه وارد مشعر شود که آنرا مزدلفه مینامند چهارم ترک اذان و اقامه
در باره امامیکه صدای اذان و اقامه محله بگوشش رسیده باشد و بعضی از
علما فرق میان امام و منفرد در این باب نکرده اند پنجم ترک اذان و اقامه است
نسبت بشخصیکه داخل مسجدی شود که در آن نماز جماعت کرده باشند با اذان
و اقامه و از آن فارغ شده باشند و هنوز صفوف ماموین از هم پاشیده
نشده باشد و مشهور در این باب عدم تفرقه است میان مسجد و غیر مسجد
و همچنین میان آنکه داخل شده قصد داشته باشد اقتدا کردن بآن امام
یا نه یکی باشد یا متعدد با انفراد نماز کند یا بجماعت تمام صفها بحال خود باقی
باشند یا بعضی از آنها هر دو نماز متحد باشند یا متعدد و در ثبوت حکم
مزبور در جمیع این شقوق اشکالی هست لیکن چون امر دایر است میان
حرمت و استحباب احتیاط ترک است در جمیع بلی ظاهر اخبار اختصاص
سقوط است بصورتیکه امام آن مسجد عادل باشد باعتقاد مکلف
معروض ششم ترک اذانست در غیر صبح و مغرب بلکه مطلقا در باره
کسیکه خود تنها در خانه یا مکان خلوتی نماز کند لیکن ترک اذان در اینصورت
بیشبهه رخصت است نه عزیمت هفتم ترک اذانست در باره مسافر
مطلقا خصوصا در نمازهائیکه قصر میشوند زیرا که ظاهر بعض اخبار اینست

که هر نماز بکه خود مقصور است اذانش نیز مقصور است یعنی ترکش لازم است با
خاتمه مقام چهارم در بیان بعضی از آداب اذان و اقامه است بدانکه مستحب است آنکه
الاذان بتانی و با مد صوت گوید عکس اقامه و لیکن در هر دو وقف بر سکون کند
نماید در میان فصول و آنکه انگشتهای خود را در گوش خود گذارد در مطلق
اذان یا خصوص اذان اعلام و آنکه صدای خود را در اذان اعلام یا مطلقا بلند کند
هر قدر که تواند و هر چند صدای خود را بلندتر کند ثوابش بیشتر است و آنکه
فصل کند میان اذان و اقامه بنشستن یا دو رکعت نافله کردن یا ذکر تعقیبی از تعقیب و
کردن یا تکلم کردن و اقل ذکری که در آن وارد شده است گفتن الحمد لله است و
در بعض اخبار وارد شده است که کسیکه میان اذان و اقامه مغرب بنشیند چنان است
که گویا در خون خود غلطیده است در راه خدا تعالی و از حضرت امیر المؤمنین مروی است
انکه با اصحاب خود فرمودند هر کسیکه میان اذان و اقامه سجده کند و در سجده
گوید رب لک سجدت خاضعا خاشعا ذلیلا حق جل و علا بملائکه میفرماید که
بعزّ و جلال خود سوگند میخورم که هر اینه محبت او را در دل بندگان مؤمن
خود اندازم و هیبت او را در دل منافقین و مکروه است تکلم کردن در اقامه
سیما بعد از گفتن قد قامت الصلوة مگر در امری لازم که تعلق بنماز دارد چون
تعیین امام هرگاه بجمعی از ایشان قبل از آن معین نشده باشد و هرگاه تکلم
بعد از آن کند اقامه را اعاده کند و مستحب است از برای هر کسیکه آواز مؤذن را
شنود آنکه با او موافقت کند مگر در حیعلات که مخیر است میان موافقت
کردن و تبدیل نمودن بلا حول و لا قوة الا بالله و آنکه بعد از ذکر کردن اسم پیغمبر
صلوات بر او و بر آل او فرستد و اما اشهد ان علیا ولی الله و مانند آن
بنا بر ظاهر آنست که گفتن آن در اذان و اقامه بقصد مطلق رجحان و استحباب
مطلق نیز بقصد جزء بودن ضرر ندارد بلکه مستحب است لیکن شاید اولی در
آن ترک لفظ اشهد باشد تا مشعر باشد بر تبعیت و عدم استقلال با آنکه
بگوید

حکایت

بگوید و ان علیا ولی الله و همچنین ترک تکرار نمودن در آن شاید اولی باشد بعلتی
که مذکور شد تتمه در بیان حکم کسی که آنها را فراموش کند بدانکه مستحب است آن
برای کسیکه اندکی فراموش کند اذان و اقامه را تا آنکه داخل نماز شود
آنکه مادامیکه داخل رکوع نشده است برگردد و اذان و اقامه گوید و نماز را از سر
گیرد و احوط آنست که هرگاه بعد از شروع در قرائت بخاطرش آید برنگردد بلکه
بعد از دخول در نماز مطلقا برنگردد و احوط آنست که هرگاه خواهد نماز را بر هم
زند از برای تدارک نمودن اذان و اقامه آنکه نماز را بصلوات یا سلام فرستادن
بر پیغمبر و آل او بر هم زند با آنکه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد یا گوید السلام علی
محمد و آل محمد و هرگاه عمدا ترک کرده باشد قطعا برنگردد منهاج هفتم در بیان
اجزای نماز است و در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان قیام است و در آن چند
فصل است فصل اول بدانکه قیام یعنی ایستادن واجب است در جمیع نمازهای واجبی
و اما نمازهای سنتی پس بنشسته جایز است که آنها را نشسته بجا آورد بلکه بعضی
تجویز کرده اند که در حال خوابیده بر پهلو یا بر پشت گذارد و لیکن بسیار بعید است
و هرگاه نماز سنتی بنذر یا مانند آن واجب شده باشد بعضی گفته اند که حکم فریضه
دارد در وجوب ایستادن در آن و آن احوط است اگر چه اظهر این است که حکم نافله
دارد و مشهور در میان علما سیما متأخرین آنست که قیام در حال نیت و تکبیرة الاحرام
و قبل از رکوع رکن نماز است و مراد از رکن در اصطلاح فقها آن واجبی است که زیاده
و نقصان آن عمدا و سهوا نماز باطل میشود و بنا بر این هرگاه نیت را در حال راست شدن
یا راه رفتن بعمل آورد نمازش باطل است اگر چه از روی سهو باشد و همچنین هرگاه
تکبیرة الاحرام را در حال خم شدن از برای رکوع گوید نمازش باطل است مطلقا و
مراد از قیام قبل از رکوع قیامی است که از آن بقصد رکوع منحنی میشود پس هرگاه
شخصی بسبب عاجز بودن از قیام نشسته نماز کند و بعد از قرائت قدرت بر قیام
بهم رساند واجب است بر او که برخیزد و راست بایستد بعد از آن برکوع رود

پس اگر در اثنای صلوة خم شده برخیزد و براست نشده رکوع کند نماز او باطل است
خواه از روی عمد باشد و خواه از روی سهو و همچنین هرگاه شخصی بقصد
سجود منحنی شود بگمان اینکه رکوع را بعمل آورده است و قبل از آنکه پیشانی را
بر سجده گاه گذارد بخاطرش آید که رکوع نکرده است واجبست بر او که راست
ایستد بعد از آن خم شود از برای رکوع پس هرگاه منحنیا بلند شود تا بحد
رکوع برسد و رکوع را بجا آورد نمازش باطل است هرچند که از روی سهو باشد
و هرگاه بقصد رکوع منحنی شود ولیکن قبل از آنکه بحد رکوع رسد از روی سهو
سر از بر شود از برای سجود و قبل از وضع جبهه بر سجده گاه متذکر شود
واجبست که منحنیا بلند شود تا بحد رکوع رسد و رکوع را بجا آورد پس
اگر راست شود بعد از آن خم شود از برای رکوع نماز او باطل است هرچند
که از روی سهو راست شده باشد و قیام آنست که مهرهای پشت را
بعد و صلب میانه بر روی یکدیگر بوصف استقامت و استوار قرار گیرد
بنحویکه در عرف اهل لسان او را ایستاده گویند پس میل دادن گردن بسوی پیش
روی یا یکی از دو جانب ضرر ندارد اگرچه احوط آنست که آنرا نیز راست بدارد
و همچنین اطراق راس یعنی پایین انداختن سر ضرر ندارد بلکه بعضی آنرا
مستحب دانسته‌اند ولیکن اظهر و اشهر آنست که ترک آن اولی است و واجب
بر هر دو پا بایستد و اعتماد بر کف پاها باشد نه بر سر انگشتان و
نه بر چیزی دیگر بنحوی که اگر آنچیز را بردارند بیفتد و اما تکیه کردن بر دیوار
یا غیر آن در حین برخاستن ضرر ندارد و واجبست در قیام آنکه پاها را
بسیار دور از همدیگر ندارد بنحویکه از حد قیام بیرون رود و همچنین واجب
که یکی را پیش و دیگری را پس نگذارد بنحویکه در حال راه رفتن میکند و واجبست
در قیام استقرار یعنی آنکه راه نرود و تمام بدن خود را حرکت ندهد اما حرکت
دادن بعض انگشتان مثلا ضرر ندارد هرگاه فعل کثیر بنحوی که نباشد اسم
صلوة را

صلوة را بعمل بیاید و هرگاه بیشتر اعتماد گاهی بر پای راست و گاهی بر پای
چپ ضرر ندارد سیما در صورتیکه بعلت طول دادن قیام خسته شده باشد
و بالجمله میل بیکطرف کند بنحو مزبور چنانکه در بعض اخبار وارد شده است
آنکه حضرت سید الساجدین ع گاهی چنین میکردند فصل دویم در حکم عاجز است (بدانکه کسی که عاجز است)
از ایستادن بر سبیل استقلال و استقرار بر چیزی تکیه میکند و هرگاه تحصیل
تکیه گاه موقوف باشد بر بذل مال بذل میکند هرگاه قادر بر آن باشد و مضر
بحال او نباشد هرچند اضعاف ثمن المثل باشد و هرگاه امر او دایر شود میانه
راست ایستادن بدون استقلال و خم ایستادن با استقلال اول را مقدم میدارد
و هرگاه مردد شود میانه استقرار و استقلال استقرار را مقدم میدارد بلکه
جمعی از فقها فرموده‌اند که هرگاه مردد شود میانه ایستادن بدون استقرار
و نشستن با استقرار ثانی را نیز مقدم میدارد و هرگاه قادر بر راست ایستادن
نیست مطلقا نه بر وجه استقلال و نه بر وجه اعتماد بر تکیه گاه منحنیا بایستد
و هرگاه از آن نیز عاجز است نشسته نماز میکند با استقلال اگر قدرت بر آن دارد
و الا تکیه میکند و هرگاه از آن نیز عاجز است بر جانب راست میخوابد روی
بقبله و اگر نمیتواند بر جانب چپ و اگر از آن نیز عاجز است بر پشت میخوابد
و پاها را بجانب قبله میکشد و اگر از آن نیز عاجز است بهر نحو که قدرت دارد و
در جمیع احوال مقدم میدارد آنچه که بتحصیل اقربست و هرگاه مردد شود میانه
تکیه کردن و کج کردن در قیام و پاها را از هم بسیار دور داشتن یا پیش و پس
گذاشتن ظاهر بعض فقها آنست که اول را مقدم میدارد و خالی از قوت
نیست و هرگاه مردد شود میانه انحنا یعنی خم کردن کمر و میانه میل
کردن بیکجانب مخیر است میانه آنها بنابر قول بعض فقها و دور نیست که
اول را مقدم میدارد مگر در صورتیکه انحنا بسیار باشد و میل کم که ثانی را
مقدم میدارد و هرگاه قدرت دارد بر اینکه در بعضی از نماز بایستد دون از

بعضی دیگر ظاهر است که اول نماز را ایستاده میکند تا وقتیکه عجز بهم رساند
انگاه مینشیند وظاهر بعضی از فقهاء انست که هرگاه مردد شود میانه انکه
اول قرائت را ایستاده بجا اورد واخرش را نشسته یا بعکس عکس را اختیار میکند تا
قیام قبل از رکوع که رکن است فوت نشود وهرگاه عاجز قادر شود در اثنای نماز
واجبست براو که منتقل شود بمرتبه بالاتری که قدرت بران بهم رسانیده است
وواجبست براو که در حال انتقال ترک قرائت وبدل ان کند وهمچنین هرگاه قادر
عاجز شود در اثنای نماز واجبست براو که در حال انتقال از مرتبه اعلی بادنی
نیز ترک قرائت وذکر واجب کند وبعضی فرموده اند که در اینجا قرائت وبدل
انرا ترک نمیکند وبالجمله مشهور انست که هرگاه مردد شود میانه ایستاده فرع
نماز کردن با ایماء کردن از برای رکوع وسجود ومیانه نشسته نماز کردن با خم شدن
از برای رکوع وسجود اول را مقدم میدارد واحوط درباره چنین شخصی انست
که هرگاه میتواند نیت وتکبیرة الاحرام وقرائت واجبه ایستاده بعمل اورد وبعد
ازان بنشیند ورکوع وسجود را نشسته بعمل اورد وهمچنین در سایر رکعات
وهرگاه عاجز قادر شود قبل از شروع در رکوع مذکور شد انکه واجبست براو
که راست ایستد بعد ازان برکوع رود لیکن هرگاه بعد از شروع وقبل از اتمام
قادر شود نباید که راست شود بلکه منحنیا بلند شود تا بحد رکوع رسد و
رکوع را اتمام کند تا زیادتی رکن بعمل نیاید ومثل قیام است در اینچه مذکور
شد بدلهای ان از نشستن وخوابیدن وغیران ودر هرجا که قدرت برکوع وسجود
ندارد ایماء میکند بسر هرگاه ممکن است والا بچشم اگرچه نابینا باشد و
اگر ان هم میسر نباشد اشاره بدل میکند واحوط انست که ایماء سجود را
پایین تر از ایماء رکوع کند وبنابراین نباید که از برای رکوع انقدر سر را خم نکند
که زیاده بران نتواند کرد ودر صورتیکه رکوع وسجودش بایماء کردن بچشم است
بعضی گفته اند بستن ان بمنزله رکوع وسجود است وگشودنش بمنزله قیام

وسر برداشتن

از رکوع وسجود است

وسر برداشتن پس هرگاه در مقام رکوع مثلا دو مرتبه چشمهای خود را ببندد
نماز او باطل است مطلقا وحق انست که مطلق چشم بستن حکم رکوع وسجود را
ندارد بلکه چشم بستنی که بنیت رکوع یا سجود است حکم انرا دارد ودر کیفیت رکوع
کسیکه نشسته نماز میگذارد دو طریق ذکر شده است یکی انست که انقدر
خم شود که پیشانی او نسبت بجلوش مثل پیشانی راکع است نسبت بایستاده و
دیگری انست که انقدر خم شود که پیشانی او محاذی شود با پیش زانوها نیز و
ظاهر انست که چندان تفاوت میانه این دو قول نیست وعلی ای حال بهر یک
عمل میتوان کرد واحوط دربحث عاجز انست که هرگاه ممکن باشد سجده گاه خود را
بلند کند تا بران سجده کند والا چیزی را که جایز است سجده بران کردن بر دارد
وبر پیشانی گذارد این حکم فریضه است اما در نماز سنتی که در حال راه رفتن
یا سواری بجا اورده میشود احتیاج ببلند کردن سجده گاه وماننده ان نیست
بلکه ایماء تنها کافیست فصل سوم دربیان اداب وسنن قیام است بدانکه مستحبست
که در حینی که میایستد از برای نماز این دعا بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا
صلی الله علیه واله وسلم بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها
عندک فی الدنیا والاخرة ومن المقربین واجعل صلوتی به مقبولة وذنبی
به مغفورا ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم وهمچنین مستحبست
که دستهای خود را بر روی رانها بگذارد مقابل زانوها وانگشتان را بهم
بچسباند وانیکه در حین ایستادن نگاه بر موضع سجود خود کند از روی
خجلت وانفعال با کمال خضوع وخشوع وانکسار وانیکه پاهای خود را
مقابل یکدیگر گذارد بنحویکه هیچیک بر دیگری مقدم نباشد مطلقا وانیکه انگشتانرا
نیز رو بقبله گذارد وانیکه پاها را نزدیک بهم گذارد بنحو متصل بهم ونه بسیار
دور ازهم واقل فاصله یک انگشت است چنانکه بعضی از علماء فرموده اند یا
سه انگشت چنانکه بعضی دیگر فرموده اند مطلب دویم در نیت است ودران دو

کیفیت رکوع جالس

سجده عاجز

فصل اول در بیان حقیقت نیت و بعض احکام است بدانکه نیت بمنزله رکن
نماز است و باطلال نمودن بان نماز باطل میشود خواه از روی عمد باشد و خواه از روی
سهو و خواه عالم بمسئله باشد و خواه جاهل و خواه اصلا بالکلیه ترک کرده باشد و
خواه ضم کرده باشد بان چیزی که موجب فساد آن باشد چون نیت ریاء و اظهر
از کلام بسیاری از فقهاء رضوان الله علیهم مستفاد میشود انست که نیتی که معتبر است
در نماز چون سایر عبادات عبارتست از انکه در خاطر گذرانند معانی این الفاظ را
که اصلی فرض الظهر مثلا اداء لوجوبه قربة الی الله مقارن اول جزء از نماز و لهذا
لازم دانسته اند در ان چند امر را اول معین نمودن نماز را که شروع بان میکنند با آنکه
بعض [illegible] اجزاء در خاطر گذرانند و بعضی لازم دانسته اند که اولا جمیع اجزاء
نماز را از اول که تکبیرة الاحرام است تا اخر که سلام است بخاطر در آورد بعد
از ان نیت آن کند دوم نیت ادا یا قضا هرچند که ذمه او مشغول بقضاء نباشد
سوم نیت وجوب در واجب و نیت استحباب در مندوب و بعضی لازم دانسته اند
در واجب قصد کردن وجوب تعلیلی و وجوب وصفی با آنکه قصد کند نماز
ظهر واجب را میکنم بعلت انکه واجب است تا اخر انچه گذشت چهارم نیت تقرب جستن
بخدا تعالی پنجم نیت قصر یا اتمام در جاییکه مخیر است میان هر دو ششم مقارنه بودن
نیت با اول جزئی از تکبیرة الاحرام با آنکه بعد از فراغ از نیت بلا فاصله بگوید الله
اکبر و بعضی لازم دانسته اند ایقاع تمام نیت را مابین همزه الله و رای اکبر هفتم
استمرار نیت بودن حقیقة تا اخر تکبیرة الاحرام و حکما تا اخر نماز
یعنی انکه نیتی دیگر منافی با نیت اوله یا تردد در باقی بودن بران از او صادر نشود
تا اخر نماز و خوصا انکه اکثر متاخرین قایل شده اند انست که نیت عبادات
چون نیت سایر افعال اختیاریه مانند خوردن و آشامیدن و نشستن و بر
خواستن و رفتن و آمدن و زراعت کردن و تجارت نمودن و غیر اینها امری است
بسیط خالی از ترکیب و آن عبارتست از چیزی که باعث و محرک میشود آدمی را

تقیید بدوام

استمرار در حکم

بر بجا آوردن

بر بجا آوردن افعال اختیاریه زیرا که هیچ فعل اختیاری صادر نمیشود از آدمی مگر بعد
از تصور خود آن فعل و تصور فایده و منفعت آن و انبعاث و هیجان شوق و میل
نفسانی بسوی آن و تزاید آن شوق تا آنکه برسد بحدی که بحرکت اعضا و جوارح شود
بر عمل آوردن آن پس نیت عبارتست از شوق نفسانی مطلقا یا اخر مرتبه از آن
که متصل است بشروع کردن در فعل که از متکلمین اجماع مینامند و آن امری است
بسیط اگرچه حصول آن موقوفست بر دو امر بتصور فعل و تصور فایده و منفعت
آن و بر فرض مرکب بودن اجزای آن منحصر است بر دو امر قصد فعل معین و قصد
غایت و غرض معین که تقرب بخداست جل شانه و صعوبتی در هیچیک از اینها نیست
بنحویکه از بعض وسواسیان ظاهر میشود اما جزء اول از آن پس ظاهر است که
مطلقا صعوبتی و اشکالی در ان نیست زیرا که هیچیک از افراد بنی آدم نیست مگر
آنکه در شبانروزی بلکه در هر آنی از آنات چندین مرتبه افعال اختیاریه با قصد
ازو صادر میشود بدون تکلف و مشقت زیرا که بالبدیهه فرقی میانه
نماز و سایر عبادات و میانه خوردن و آشامیدن و سایر افعال اختیاریه از جهة
قصد [illegible] نیست و اما جزء دوم اعنی قصد قربت پس اگرچه تحصیل آن بسیار
بسیار صعوبت دارد چنانکه بعض عرفا گفته اند که عند تصحیح النیات تسکب
العبرات لیکن بمجرد تردید و تکریر در نیت بمعنی سابق و قصد نمودن در بخاطر
آوردن معنی اصلی لغرض الفلانی قربة الی الله تعالی حاصل نمیشود بلکه تحصیل آن
موقوفست بر مجاهدات صعبه و غیر آن از اموریکه در کتب اخلاق مسطور است
و مادامی که آدمی نفس خود را از حب ریاست و جاه و انتشار صیت و استماع
مدح و ثنای خلق و کراهت کم نامی و مذمت نمودن ایشان مبرا و مصفی
نکرده است و این دو صفت ذمیمه در نفس او راسخ اند و ریشه اینها در دل
او باقی است مطالب آنست که مردم بدانند که مردی است مقدس صاحب
ورع و ستایش او بران کنند لا محاله نماز او از برای خلق خواهد بود نه خالق

جل شانه اگر چه در هر نمازی هزار هزار مرتبه معنی اصلی قربة الی الله را در خاطر خود
بگذرانند چنانکه از تامل نمودن در احوال نفوس و تدبر نمودن در مکاید و غوایل آن
معلوم میشود و نیز آنکه مختلف میشود مراتب عبادة باختلاف نیت زیرا که بسیار
هست که دو نفر با هم شروع میکنند در نمازی و با هم فارغ میشوند از آن و در
جمیع شرایط و اجزاء و ارکان و آداب ظاهره نماز از طهارة و قرائة و ذکر و
سکون و طمانینه در قیام و رکوع و سجود و غیر آن مساویند و مع هذا یکی
از ایشان بعمل آوردن آن نماز مستحق اعلای درجات جنان میشود و دیگری
مستوجب اسفل درکات نیران بعلت اخلاص اول و ریاء ثانی زیرا که ریاء
و سمعه و عجب نمودن در عبادات گذشته از اینکه موجب مردود بودن
عبادة و عدم استحقاق ثواب موعود بر آن میگردد مستلزم استحقاق عقاب
نیز هست زیرا که از جمله اقسام شرک است و در اخبار وارد شده است
که حضرة صادق ع بعباد بصری فرمودند که وای بر تو ای عباد بترس و حذر
نما بس از ریا کردن در اعمال زیرا که هر کس از برای غیر خدا تعالی عمل کند خدا تعالی او را
بان غیر وامیگذارد یعنی باو میگویند در روز جزا برو ثواب عمل خود را از کسی
بطلب که از برای ایشان عمل میکردی و ایضاً از حضرة امام رضا ع مروی است که
بمحمد ابن عرفه فرمودند که وای بر تو ای ابن عرفه عمل بکنید بی ریا و سمعه چرا که
هر کس عمل کند از برای غیر خدا تعالی خدا تعالی او را بان غیر وامیگذارد و در
تفسیر آیه کریمه ولا یشرک بعبادة ربه احدا وارد شده است که هر که نماز کند
از برای ریا مشرک است و ایضاً وارد شده است هر کس که بجا آورد چیزی
از طاعات و قصد نکند بان رضای حضرت سبحانه و تعالی را بلکه طلب کند بان
تزکیه خلق را دوست میدارد که مردم اسم و آوازه او را بشنوند پس او
از جمله کسانی است که شریک گردانیده است در عبادة پروردگار خود خلق را
و ایضاً وارد شده است که حق جل و علا میفرماید که من بهترین شریکی هستم

هیچکس

هیچکس مرا شریک نکرد با دیگری در عملی مگر آنکه حصه خود را بان شریک
واگذاشتم [illegible] و احادیث در این باب اضعاف و آثار افزون
تر از حد و احصا و شمار است و هیچ حسرتی و ندامتی بالاتر از حسرت ریاکننده
نیست زیرا که بتجربه معلوم است که هرگاه عاقلی سلعه را مثلا بصد تومان
فروشد بعد از آن معلوم او شود که معامله یک تومان مغبون شده است و
اینکه هرگاه در معامله مذکوره تثبت میکرد هر آینه بصد و یک تومان فروخته
میشد لا محاله مدتهای مدید حسرت و ندامت و تاسف آن غبن جزئی را
میخورد پس چگونه خواهد بود حال کسیکه در هنگام تمام عمر زحمت و مشقت عبادات را
کشیده باشد و بسبب شومی ریا و سمعه و ترک اخلاص از درجات عالیه
که در بهشت حق تعالی بازای آن اعمال مقرر فرموده است محروم شود و بعلاوه
محروم شدن از آنها بهای غیر متناهیه مورد عتاب پادشاه قهار و استهزاء
ابلیس غدار و مستوجب انواع نار و معذب شدن در سلک مشرکین و
کفار گردد چنانکه وارد شده است که ملائکه در روز قیامت بحضور جمیع خلایق
ریاکار را بچهار اسم ندا میکنند که یا مرائی یا مشرک یا غادر یا کافر نعوذ بالله
من هذه الحسرة العظمی والمصیبة الکبری [illegible] استعاذه [illegible] و بالضعفاء
من عباده رؤف رحیم پس از این کلمات معلوم شد آنکه اهم مهام است در این
باب خالص گردانیدن نیت است از شایبه سمعه و ریاء و عجب چنانکه
وارد شده است که عمل خالص آنست که صاحبش طالب ستایش مردم نباشد
بر آن و خود را در آن حد تقصیر بیرون نداند و اما سایر آنچه مذکور شد از
اجزاء و شرایط پس حق آنست که هیچیک از آنها ضروری نیست مگر آنچه
تعیین عمل موقوف است بر آن پس کسیکه در ذمه خود باشد و قضای یکی در ذمه
او نباشد و عادة نافله گزاردن نیز نداشته باشد با آنکه نافله صبح را بعمل آورده
باشد و وقت نماز صبح مثلا بر او داخل شود کافی است او را که بعد از تحصیل

معلق باشد نماز ظهر و عصر و امثال آن هم مکان و قبله و غیر آن بقصد فرض یعنی آن
وقت اللّٰه اکبر بگوید و شروع در نماز کند و احتیاج بگفتن اصلی فرض
الصبح اداء لوجوبه قربة الی اللّٰه تعالی ندارد و نیز بگذرانیدن معانی آن در خاطر بلی
هرگاه قضای نماز صبحی مثلا در ذمه او باشد و میخواهد که دو نماز صبح
کند یکی اداء و دیگری قضاء لازم است بر او که تعیین کند یکی را از برای قضاء و
دیگری را از برای اداء و همچنین کسیکه عادة بگذاردن نافله صبح دارد و میخواهد
که بعد از طلوع فجر فریضه صبح را با نافله آن بجا آورد باید که تعیین کند دو
رکعت را از برای فریضه و دو رکعت دیگر را از برای نافله و همچنین مسافر یکه
در یکی از مواضع اربعه که مخیر است میانه قصر و اتمام در آنها نماز میکند
احوط است که در حین شروع تعیین کند یکی از آنها را و همچنین است
حال سایر نمازها بلکه سایر عبادتهای مختص و مشترکه که در جائیکه خود آن
عبادة معین است احتیاج بتعیین نیست و هر جا که مشترک است میانه
عبادة و غیر عبادة یا میانه دو عبادة یا بیشتر باید آنرا که شروع در آن میکند
معین کند بعضی از خواص و ممیزات آن هر چه باشد از اداء و قضاء و اتمام
و وجوب و استحباب و غیر آن و بدانکه مشهور آنست که مراد از نیت تقرب که
شرط صحت جمیع عبادات است آنست که بغیر از تقرب بنزدیکی معنوی نزد
حق تعالی یا رضا جوئی او و خوشنودی او یا مانند آن از اغراض و فواید دیگر
راجع بحق است نه بخود مکلف چیزی مقصود او از آن عبادة نباشد
حتی آنکه هرگاه بقصد رسیدن به بهشت یا نجات یافتن از دوزخ
عبادتی را بجا آورد عبادتش باطل است و حق آنست که صحیح است زیرا که
تکلیف نمودن اکثر عوام بلکه خواص هم بترقی نمودن از این مرتبه از مقوله
تکلیف بمحال است بلکه بعضی از معاصرین حکم کرده اند باینکه هرگاه غرض
از عبادة آنست که عبادة خدا را وسیله تحصیل بعضی از منافع دنیوی
گردانند

گردانند نیز صحیح است و خالی از قوتی نیست اگرچه اولی و احوط آنست که چنین غرضی را
منظور نکند چنانکه وارد شده است که عبادة کنندگان حقیقتا بر سه قسم اند قسم
اول آنهااند که عبادة میکنند از خوف جهنم و آن عبادة غلامان و ممالیک است که از ترس
چوب خدمت میکنند و قسم دوم آنهااند که عبادة میکنند از برای تحصیل بهشت
و آن عبادة اجیران است و قسم سوم کسانی اند که عبادة میکنند از جهة محض محبت حق جل
و علا و آن عبادة احرار و آزادگانست و آن افضل است از دو قسم سابق و بدانکه شبهه
نیست در اینکه هرگاه در تمام نماز یا بعضی از آن قصد ریا یا سمعه یا عجب کند
باطل کند میانه قصد قربة و قصد دیگر از امور مزبوره نماز او مقبول نیست بلکه
اعاده آن واجب نیست مطلقا هرچند که قصد قربة غالب باشد بر قصد ریا و مانند
آن مگر آنکه باعث و محرک بر نماز محض قربة باشد و قصد ریا یا عجب بر سبیل
خطور در خاطر بگذرد لیکن التفات بآن نکند و بنای عمل خود را بر آن نگذارد
که ضرر نمیدارد و در این باب دقایق چند هست که ذکر آنها در این رساله مناسب
نیست طالب آنها از کتب اخلاق باید طلب کرد و اما ما عدای ریا و عجب از اغراض
ممکن است که با قربة ضم شوند پس مجملی از مفصل حکم آنها اینست که هرگاه آن
غرض از جمله چیزهائی نیست که لازم عبادة است مطلقا مثل قصد خنک کردن بدن
در غسل یا وضو در ایام تابستان در وقتیکه منحصر باشد آب در آب سرد و
مثل قصد تعلیم کردن کسیکه نزدیک باو حاضر است در نماز جهری که اقتضا
نماید در آن بر افراط جهر و مثل پرهیز کردن در روزه و مانند آن پس حق آنست که
ضم نمودن قصد آنها با قربة مبطل نیست بشرط آنکه نیت قربة باعث اصلی
در نفس او بوده باشد و قوی باشد که اگر آن اغراض نمی بود هر آینه خود تنها
باعث میشد او را بر عمل و هرگاه از جمله چیزهائی است که لازم بعض افراد آن
عبادة است دون بعض یا لازم بعضی از صفات آن عبادة است که انفکاک آن
ممکن است مثل غسل کردن در ایام تابستان با آب گرم و مثل آنکه کرده
در آب سرد

صدا در قرائت و ذکر یا جواز اضفات دران مانند نوافل یا اقتصار کردن بر یکمرتبه آن
چون قرائت جهریه پس ظاهر جمعی از محققین آنست که ضم کردن آن باختیار نمودن
فرد یا صفتی که لازم الاقتران است با آن غرض موجب فساد آن عبادة است
مطلقا و ظاهر بعضی دیگر از محققین تفصیل است میان ضم نمودن غرضی که
مطلوب شارع باشد از جهة آنکه مطلوب شارع است و میان ضم نمودن
غرضیکه مطلوب شارع نیست یا مطلوب است ولیکن مکلف از جهتی
دیگر قصد آن کرده باشد نه از جهة مطلوب بودن در شرع مثل بلند کردن
امام صدای خود را در تکبیرة الاحرام یا قرائت نمازهای جهریه یا ذکر رکوع
و سجود و تکبیرات مستحبه انها و مانند آن از برای اسماع مامومین
از انجهة که شارع امر بان نموده است نه از برای یا زکردن و غیر آن از اغراض
فاسده و مثل طول دادن ذکر رکوع از برای انتظار ماموسیکه در هنگام
رکوع وارد میشوند بشرط آنکه دران نیز قصد قربت باشد و تعدی از
مقدار یکه در شرع وارد شده است نکند و بالجمله هر چیزیکه از قسم اول است
ضم ان مبطل نیست و ما عدای آن مبطل است و این قول اقربست بلکه
دور نیست که قول اول نیز راجع باشد با این زیرا که در اینصورت که بر
مذهب مفصل صحیح است با قصد قربت چیزی دیگر ضم نشده است
بلکه در نیت ضمیمه و قربت یکی است و مرجع قول اول باینست که ضم
غیر قربت با قربت مبطل است نه ضم دو قربت با هم پس در صور مفروضه
و مانند انها باتفاق صحیح است و مخفی نماند که بعضی از اکابر مجتهدین
فرموده اند حرام است نیت را بزبان گفتن با عتقاد انکه نیت همان
لفظ است که بزبان گفته و هرگاه بدون این اعتقاد بگوید مکروه است
هرگاه اکامه گفته باشد منظر باینکه کلام است بعد از اقامه و
تکلم کردن بعد از آن مکروه است و حق اینست که کراهة ندارد زیرا که کلامی

خلاف وجه لزوم ... [illegible]

[illegible]

کراهة تکلم

کراهة تکلم نموده بعد از اقامه مخصوص است بتکلم نمودن با امریکه تعلق بنماز
نداشته باشد و از مقوله قرآن و ذکر نیز نباشد بلکه اظهر نزد احقر است که
هرگاه بعلم و تعرف حواس یا جریان عادة متمکن از احضار نیت نباشد مگر بواسطه
تلفظ نمودن بالفاظی که دلالة بران میکنند چنانکه بعضی از محققین فرموده اند
و تجربه و امتحان بر صدق آن شهادة میدهند تلفظ نمودن بان مطلقا ضرر
ندارد بلکه شاید اولی باشد و هرگاه در اثنای نماز عزم کند که ان نماز را بر هم
زند یا تردد در اتمام آن کند بعضی گفته اند مادامیکه در انحال چیزی از واجبات
نماز را بعمل نیاورده است و معتدی دیگر را نیز بعمل نیاورده است نمازش
باطل نمیشود و خالی از قوت نیست بلکه اظهر است از قول بعضی دیگر سیما اگر
صورتیکه منشا عزم نمودن بر ابطال یا تردد نمودن دران گمان هم رسیدن
مفسده باشد مثل آنکه گمان کرده که حدثی از او واقع شده است بعد از آن
بلافاصله یقین کرد که اشتباه کرده است و طهارت او باقی است لیکن احوط
آنست که هرگاه بعد از حصول عزم یا تردد ... [illegible]
~~واعاده آن کند خصوصا در صورتیکه عزم کرده باشد بر ابطال ... [illegible]~~
فصل دویم در بیان حکم عدول کردن است در نیت بدانکه جایز نیست در نیت
عدول کردن از نمازی بنمازی دیگر و نه در نماز واحد از صفتی بصفتی بلکه
واجبست که بهمان نیتی که شروع دران نموده است اتمام کند مگر در چند
موضع که فقها از انها استثنا نموده اند اول عدول نمودن است از نماز
الحاضره بنماز قضائی که در ذمه او بوده است مثل آنکه شروع کند نماز صبح
ادا را قبل از سلام بخاطرش آید که یکنماز صبح قضائی در ذمه او هست
و ظاهر آنست که خلافی نیست در جواز عدول کردن از نیت ادا بنیت
قضا بلکه بنابر مذهب جمعی واجبست لیکن بحسب شرط اولویت در
حین شروع مشغولی باشتغال ذمه مرحله قضا نباشد و در تحقیق آنکه ...

مسائل عدول

عدول از ادا بقضا

ادا تنگ نباشد سوم آنکه معدول الیه قضای نماز یا باشد که از خود فوت شده باشد
نماز دیگری اگرچه قضای آن نیز بر او واجب باشد یا استیجاری یا غیر آن چهارم آنکه محل
عدول تنگ نشده باشد چون مثال مفروض اما اگر تنگ شده باشد چنانکه هرگاه
در مثال مفروض بعد از سلام واجب بخاطرش آید یا آنکه بعد از داخل شدن
در رکعت سوم ظهر بخاطرش آید که نماز صبح را نکرده است مطلقا یا بطریق غیر شرعی
کرده است عدول جایز نیست اما اگر در فرض اخیر قبل از داخل شدن در رکوع رکعت
سوم بخاطرش آید ظاهر آنست که میتواند که آن رکعت را منهدم سازد و عدول بنماز
صبح کند اگرچه از جهت یا استیجارات بدل آن فارغ شده باشد پنجم آنکه نماز قضائی
که در ذمه اوست متحد باشد پس اگر بسیار باشد در جواز عدول اشکالی هست
ششم آنکه هر یک از معدول عنه و معدول الیه از فرایض یومیه باشد پس هرگاه یکی
از آنها نماز آیات باشد عدول جایز نیست و ظاهر آنست که فرقی نیست در
جواز یا وجوب عدول بعد از تحقق شرایط مزبوره میان آنکه هر دو نماز در جهر و
اخفات و قصر و اتمام و عدد رکعات مساوی باشند یا مختلف و همچنین فرقی
نیست میان آنکه قبل از شروع در نماز ادای عالم باشتغال ذمه خود بوده است
و لیکن در حین شروع فراموش کرده است یا آنکه در اثنای نماز ادای عالم باشتغال
شده باشد دوم عدول است از نماز قضائی بنماز قضائی دیگر که قبل از آن ثابت
کرده شود مثل آنکه داخل در نماز عصر قضائی شود و در اثنای نماز معلوم شود
او را که نماز ظهری قبل از آن از او فوت شده است و ظاهر آنست که خلافی در وجوب
عدول نمودن نیست در این صورت نیست بشروط که در کلام سابق مستنبط
میشوند از برای کسیکه اندک تصرفی در کلام بنماید سوم عدول کردن است از نماز
ادائی بنماز ادائی دیگر که بحسب رتبه مقدم است بر آن مثل آنکه داخل در نماز
عصر یا عشا شود و بخاطرش آید که نماز ظهر یا مغرب را نکرده است بشرط آنکه
ابتدای شروع در وقت مشترک باشد نه آنکه هرگاه در وقت مختص باول

باشد

شروع

لیکن اگر [illegible] آورده بنقصان [illegible]
مشکل است [illegible] عدول [illegible] اسلم

شروع کرده باشد اصل نمازش باطل است و هرگاه در وقت مختص حاضر باشد
عدول جایز نیست و ظاهر بعضی اصحاب و فتوای بعضی ابرار آنست که هرگاه بعد
از فراغ بخاطرش آید باز عدول میکند بشرط آنکه هر دو نماز در عدد رکعات مساوی
باشند چهارم عدول نمودنست از قضا بادا بنابر مذهب بعضی اصحاب که هرگاه
در اثنای نماز معلوم شود که وقت تنگ است بحدی که هرگاه نماز قضا را تمام
کند نماز ادا نیز فوت میشود و اظهر آنست که هرگاه باقدر وقت دارد که
نماز قضا را تمام کند و یک رکعت از نماز ادا را در وقت و باقی را در خارج وقت
حساب میکند و الا نماز را برهم میزند و مبادرت بنماز ادا میکند مگر آنکه در رکوع
نماز بخاطرش آید بحو یکه هرگاه آنرا برهم زند با آن قدر که یک رکعت از ادا را بخواهد کرد
که در این صورت احوط اینست که بنیت اخیر بر او واجب نیست در این حال که نماز را تمام
کند بعد از آن هر دو نماز را اعاده کند بنیت احتیاط واجب پنجم عدول کردن است
از قصر باتمام و بعکس و این مسئله را بر چند صورت فرض میتوان نمود اول آنست
که هرگاه مسافری داخل در نمازی شود بنیت قصر و در اثنای آن قصد اقامه ده
روز در آن مکان کند لازم است بر او که بنیت را برگرداند از قصر باتمام و آن نماز را
بنیت اتمام تمام کند دوم آنست که هرگاه مسافر در یکی از مواضع اربعه که
مخیر است در آنها میان قصر و تمام بنیت قصر داخل در نماز شود و در اثنای
نماز بدایی از برای او روی دهد و خواهد که این نماز را بنیت تمام تمام رساند
مشهور آنست که از برای او جایز است عدول کردن لیکن بعضی از محققین حکم
کرده اند که هرگاه در صورت مفروضه سهوا اتمام کند نمازش صحیح است سوم
آنست که هرگاه مسافر قصد اقامه ده روز در مکانی کند و داخل در نماز
شود بنیت اتمام و در اثنای نماز از نیت مذکور منحرف شود و عدول از قصد اقامه
بکند مشهور آنست که هرگاه داخل در رکوع رکعت سوم نشده است بنیت را
برمیگرداند بقصر و الا نماز را بنیت اتمام تمام میکند چنانکه خواهد آمد چهارم

است که هرگاه در یکی از مواضع تخییر بنیت اتمام داخل در نماز شود جایز است
که ما دامیکه محل عدول باقیست عدول نماید از اتمام بقصر بلکه بعضی از محققین
در اینجا نیز فرموده اند که هرگاه سهوا در رکعت دوم سلام دهد نمازش صحیح است
و احوط در ما عدای صورت اول و سوم عدم عدول است و در سوم جمع است
ما بین عدول و اعاده ششم عدول کردنست از نیت ماموم بودن بانفراد و از
ماموم بودن بامام بودن و از اقتدا نمودن بامامی باقتدا نمودن بامامی دیگر
اما مسئله اوله پس اگر عذری که مانع باشد از استمرار او بر نیت اقتدا از برای
او بهم رسد ظاهر است که خلافی در جواز آن نیست بلکه بسا هست که
واجب میشود مثل اینکه در اثنای نماز معلوم شود او را امام بسبب فراموش
نمودن وضو یا عدم صحت اقتدا کردن باو بعلت انکشاف عدم عدالت از امام
یا زوال آن در اثنا و همچنین هرگاه شغل ضروری از برای او بهم رسد که فوت
آن نباشد بدین باد بنای او بلکه ظاهر جمعی از علما آنست که مطلقا جایز است
لیکن احوط آنست که بدون عذر عدول نکند و اما مسئله دوم و سوم پس
مخصوص میشود بصورتیکه از امام حدثی واقع شود یا او را حادثه دیگر رو دهد
چون موت و جنون و اغما و مانند آن یا اینکه امام مسافر باشد و مامومین
غیر مسافر زیرا که در این چند صورت بعد از عروض فساد نماز امام یا اتمام شدن
آن امام یا مامومین یکی از مامومین را پیش میگذارند و این نماز را بنیت جماعت
تمام میکنند و اما در غیر این سه صورت پس در جواز عدول اشکال هست
اگر چه بعضی از علما تجویز نموده اند از انجمله آنست که هرگاه دو نفر از
مامومین مسبوق باشند بیک رکعت یا بیشتر بعد از تمام شدن
نماز امام میتوانند بعضی ببعضی اقتدا کنند هفتم عدول کردنست
از فریضه بنافله در دو موضع یکی آنست که بقصد انفراد داخل در
نماز واجبی شود و در اثنای نماز جمعی در آن مکان حاضر شوند و خواهند

از فروعه عدول بنا قله ۲

کرهان

کرهان نماز را بجماعت گذارند پس در صحبت حالی هرگاه از محل عدول نگذشته است
آن نماز را بنیت نافله تمام میکند و فریضه را با جماعت میگذارد و شاید احوط
آن باشد که آن نماز را بهمان نیتی که در آن شروع کرده است تمام کند بعد از آن
اعاده آن کند با جماعت بنیت استحباب چنانکه بعضی از اکابر تصریح نموده اند
مطلب سیم در بیان تکبیرة الاحرام است و در آن دو فصل است فصل اول در اینکه
تکبیرة الاحرام رکن نماز است بترک کردن آن نماز باطل میشود خواه از روی عمد
باشد و خواه از روی سهو و خواه عالم بمسئله باشد و خواه جاهل و همچنین بزیاد
کردن آن چنانکه مشهور است و بنابر این هرگاه اینرا مکرر بگوید هر شفعی باطل و مبطل است
و هر وتری صحیح پس دوم و چهارم و ششم باطل و مبطل است و سوم و پنجم و
هفتم صحیح و همچنین باطل میشود بترک ایستاده بودن هر چند که از روی
سهو باشد بلکه بترک استقرار گرفتن در آن نیز باطل میشود چنانکه گذشت
و کیفیتش آنست که بعد از نیت بگوید الله اکبر بفتح همزه الله بدون مد و تشدید
لام و [illegible] بقدر یک الف و ضم هاء [illegible] بدون اشباعی که موجب زیادتی
واو گردد و فتح همزه اکبر و بای آن و سکون کاف و رای آن بشرط ساکت شدن
بعد از آن بقدر یک نفس زدن بنا بر احوط پس هرگاه بعد از آن بلا فاصله شروع کند
در گفتن بسم الله مثلا پس اگر از اول عزم بر آن داشته است اشکال در صحت هر یک
از تکبیر و بسم الله بهم میرسد و الا تکبیر او صحیح است و لیکن احوط اعاده کردن
بسم الله است یا [illegible] خوانده است و باید که تکبیرة الاحرام را بهمین
ماده و هیئتی که مذکور شد گوید پس هرگاه لفظ جلاله را بدل کند بلفظی
دیگر اگر چه مفید معنی آن باشد باطل است و همچنین هرگاه بدل کند اکبر را
با عظم یا غیر آن از الفاظی که مفید معنی آن باشد یا اکبر را مقدم کند بر لفظ
جلاله یا الله الاکبر با الف و لام بگوید یا حرفی زیاد کند یا کم کند مانند همزه
الله یا بای اکبر را مد دهد بنحوی که الفی از آن بهم رسد خواه قاصد معنی

[illegible] است که هرگاه در اثنای [illegible] جمعه [illegible] و سوره [illegible] از سوره جمعه و منافقین [illegible] سوره [illegible] واجب است [illegible] صحیح [illegible] روایت است [illegible] بنیت نافله [illegible] کند و بعضی از [illegible] اعاده کند [illegible] جمعه [illegible] و احوط اعلام عدول است مطلقا

انها باشد یا نه یا آنکه همزهٔ الله را ترک کند هرچند که بر وفق قواعد لغت عرب
باشد یا آنکه وصل کند تکبیرة الاحرام را با حرف جزء که از اقامه یا نیت بنا
بر تلفظ نمودن مانند با تکبیر یا تکبیر قبل از آن مستحب است بنا بر آنچه خواهد
آمد و همچنین هرگاه ضم دهد رای اکبر را اگرچه بعد از آن بلافاصله شروع
در قرائت یا دعای توجه یا مانند آن کند بنا بر احوط و همچنین هرگاه کلمه زیاد
کند بنحوی که از اجزاء تکبیرة الاحرام قرار دهد یا آنکه بگوید مثلا الله
تعالی اکبر یا الله اکبر من کل شیء یا الله اکبر کبیرا یا مانند آن و اولی آنست که
لام الله و رای اکبر را با تفخیم گوید و اینکه لام الله را بسیار مد نه دهد چنانکه
بسیاری آخوند میکنند زیرا که بسیار زیاد کردن آن موجب بطلانست
و کسیکه نمیتواند اینرا بنحو مزبور بگوید واجب بر او که آنرا یاد گیرد
تا وقت وسعت دارد شروع نکند در نماز و هرگاه وقت تنگ شد و
هنوز یاد نگرفته است اینرا اگر ممکن است دیگری را وا دارد که ویرا
یا با جزء تا حرف بحرف تلقین او کند و هرگاه ممکن نباشد پس اگر قادر
باشد بر بعضی از آن تنها ظاهر اکثر علما آنست که همان بعض را میگوید
و احوط آنست که هرگاه آن بعض مفید معنی تام نیست اقتصار
بر آن نکند بلکه جمع کند میان آن و آنچه بعد از این مذکور میشود
و هرگاه از گفتن بعض نیز عاجز باشد پس اگر قادر است بر گفتن
تمام آن بطریق ملحونه مثل آنکه همزهٔ الله را بعین و های الله را
بحاء و رای اکبر را بلام بدل کند ظاهر آنست که آن مقدم است
بر تبدیل مجموع کلمات آن بغیر آن هرچند مرادف باشند
مثل الرحمن اعظم و تبدیل کلمات آن بمرادف از لغت عجم مقدم است
بر گفتن ترجمه آن از سایر لغات و هرگاه قادر بر گفتن اکبر باشد
دون الله بعضی از فحول گفته‌اند باید بگوید خدای اکبر و ظاهر آنست

که باید بگوید

که باید بگوید خدا اکبر است بهیئت لغت عجم و هرگاه قادر نباشد مگر بر ترجمه مخیر است
بهر لغتی که خواهد ترجمه آنرا گوید و اولی آنست که لغت کتب سماویه را مقدم دارد بر غیر
آنها و کسیکه گنگ باشد علما فرموده‌اند زبان خود را حرکت میدهد و بدل خود اشاره
بان میکند و بعضی گفته‌اند بدست نیز اشاره میکند و شاید جمع نمودن احوط
باشد و باید که آنرا بنحوی گوید که خود را بشنواند بر وجه تحقیق اگر مانعی از شنیدن
نباشد و الا بر وجه فرض و تقدیر پس مجرد همهمه کافی نیست و بدانکه هرچه شرط
صحت نماز است از استقبال قبله و لباس و مکان و ترک منافیات و غیر آن شرط صحت
تکبیرة الاحرام است هرچند که تا تمام نشده است ابطال آن جایز است بخلاف سایر
اجزای نماز فصل دویم در بیان آداب و مستحبات است بدانکه مشهور آنست که
مستحب است در مطلق نماز سیما فرایض یومیه اضافه نمودن شش تکبیر دیگر بر تکبیرة
الاحرام و خواندن ادعیه ماثوره در ما بین آنها و بعد از آن بنحویکه در کتب ادعیه
و غیر آنها مسطور است و از آن پست‌تر آنست که با تکبیرة الاحرام پنج تکبیر گوید و
پست‌تر از آن سه تکبیر است و اشهر آنست که لازم است که یکی از آنها را بنیت تکبیرة
الاحرام واجب گوید و ما بقی را بنیت استحباب و ظاهر از اخبار چنانکه علامه مجلسی
و والد ماجد شان فهمیده‌اند عدم لزوم تعیین است چنانکه در ذکر رکوع و سجود
خواهد آمد ان شاء الله تعالی اگرچه بعضی از متاخرین اخباریین انکار شنیع و تشنیع
بلیغ بر ایشان نموده‌اند لیکن تقصیر از سوء فهم صاحب انکار است نه از آن دو قدوه
ابرار اگرچه احوط آنست که عمل شود بقول مشهور و بنا بر مشهور که تعیین واجب است
نیز خلاف کرده‌اند در اینکه کدامیک اولی است بگرداندن آن تکبیرة الاحرام مشهور
آنست که آخری اولی است و جمعی اولی را اولی دانسته‌اند بلکه بعضی از ایشان اولی را
معین دانسته و لیکن ظاهر آنست که بعد از وجوب تعیین اولی قائل نشده است
و اظهر نزد احقر بنا بر لزوم تعیین تخییر و اولویت اخیر است و مستحب است از برای
امام آنکه تکبیرة الاحرام را بلند گوید و ما بقی را آهسته و از برای ماموم آنکه

جمیع را اهسته کوید ومشهور در منفرد تخییراست میان جهر واخفات وبعضی مستحب دانسته اند از برای او جهر را وفائل او قوی نیست وظاهر اضار است که مراعاة طاق بودن در تکبیرات لازم است بایکه هرکاه دو تکبیر یا چهار تکبیر یا شش تکبیر کفت واجبست بر او که یکی دیکر نیز بکوید هرچند که یکی از آن شفع را بنیت تکبیرة الاحرام کفته باشد لیکن اکر اقتصار کند بر عدد شفع نماز او صحیح است اکر چه در ترک مراعاة طاق بودن اثم است هرکاه از روی عمد باشد مکر انکه از اول قصد شفع کردانیدن داشته باشد یا انکه بجای طاق کننده مشغول قرائة واجب شود که در صحت نماز اشکال هست واحوط اعاده است ویدانکه از جمله مستحبات مؤکده درین باب انست که دستهای خود را بردارد وبعضی انرا واجب دانسته اند واحوط انست که انرا ترک نکند سیما در تکبیرة الاحرام ودر کیفیت ان علما را خلافست واشهر انست که انقدر بلند میکند که سرهای انکشتان محاذی شود با نرمه کوش وانکه مقارن کفتن همزه الله شروع ببرداشتن میکند ومقارن کفتن رای اکبر انها را بغایت ارتفاع مرنود میرساند بعد از ان انها را پایین میاورد وبعضی کفته اند تمام تکبیر را در حین پایین اوردن میکوید وغیر از این نیز کفته اند واظهر نزد احقر انست که بمجرد مقارنت کفایت میکند واین همه دقتها اکر موجب تعسر بلکه تعذر ومقتضی وقوع در کرداب وسواس وامثال ان در شان خناس است لازم نیست وهمچنین مستحبست که در وقت بالا بردن شکم دستها را روی بقبله دارد وانکشتان را بهم چسباند مکر انکشت مهین را که دران خلافست و احوط انست که در جمیع تکبیرات همزه جلاله را اظهار کند ورای اکبر را ساکن با مراعاة قواعد قرائة وضوابط عربیه بایکه هریک را از ما قبل وما بعد جدا کند وبقدر یکم در وقف لازم است ساکت شود مطلب چهارم در بیان قرائة وتسبیحات بدل قرائة است ودران چند فصل است فصل اول در بیان انچه واجب است از قرائة بدانکه واجبست در هریک از دو رکعت اول نمازهای واجب خواندن حمد

رفع یدین

ویکسوره

ویکسوره دیکر از سورهای قران وواجبست بر او که انها را تمام بخواند واحوط انست که انها را بنحوی که در قرانهای متداوله صحیحه بسیار مرسوم است بخواند واکتفا بر قرائتیکه در بعض قرانها بسرخی نوشته شده است نکند اکرچه مشهور انست که بقرائة هریک از قراء سبعه اکتفا میتوان نمود پس هرکاه عمداً هردو یا یکی از انها را ترک کند یا حرفی از حروف انها کم کند اکرچه تشدید یا مد واجب باشد یا حرفی در انها زیاد کند اکرچه از حروف مد باشد وبسبب اشباع یکی از حرکات زیاد شده باشد نماز او باطل است وهمچنین هرکاه بدل کند حرفی یا حرکتی را از پیش خود یا انکه تجویز ان از شارع بواسطه قراء سبعه نرسیده باشد نیز نماز او باطلست هرچند که بر وفق قواعد عربیه باشد بلکه هرکاه در حال نیت قصد داشته است که چنین عملی کند اصل نماز نیز باطل است هرچند که هنوز نکرده باشد وهرچند که عدول از ان قصد نموده باشد وظاهر انست که جاهل بمسئله حکم عالم را دارد و هرکاه از روی سهو مخالفت چیزی از امور مزبوره نماید پس اکر قبل از رکوع بخاطرش اید بر میکردد وانچه را که فراموش کرده است یا تغییر داده است بر نهج صحیح بجا اورد واعاده میکند انچه را که بعد از او است تا ترتیب بعمل اید والا بر نمیکردد واشکالی در صحت نماز او نیست لیکن احوط در هریک از دو صورت اضرانست که دو سجده سهو کند وهرکاه مخالفت چیزی دیکر از قواعد علم قرائة کند مثل انکه ترک کند مد را در الف انا از انا انزلنا وانا اعطینا ومانند ان یا ترک کند ادغام نمودن نون ساکنه را در حروف یرملون یا ترک کند غنه را در غیر از را ولام از ان یا وقف کند در جاییکه حکم بقبح ان نموده اند یا ترک کند وقف را در جاییکه انرا لازم دانسته اند ومانند ان از قواعد پس اظهر انست که موجب بطلان نماز او نمیشود مکر در صورتیکه موجب اختلال نظم وفوات موالات یعنی اتصال حروف وکلمات شود که اظهر بطلان است سیما در جاییکه موجب اظهار همزهای وصل شود مثل انکه بر هریک از لفظ بسم ولفظ الله ولفظ الرحمن وقف کند وهمزهای الله والرحمن

احوط فی ...

قواعد قرائت

والرحيم را اظهار كند وهمچنين هرگاه وقف بر حركة يا وصل بسكون كند كه احوط نيز
اعاده نماز است هرگاه از روى عمد باشد واعادهٔ قرائت است هرگاه از روى سهو باشد
وهنوز داخل در ركوع نشده باشد واحوط انست كه تجويد را در حدى كه قرا واجب
دانسته‌اند سيما در حكمى كه اتفاق بران نموده‌اند واما اخراج حروف از مخارج خود (اخراج از مخارج)
پس شبهه در وجوب ان نيست وليكن ايا واجبست كه هر حرفى را از مخرجى كه قرار
از براى ان بيان نموده‌اند بيرون اورد يا كافيست انكه بنحوى بيرون اورد كه از ساير
حروف ممتاز شود يا بنحوى كه در عرف عرب انرا محرف گويند يعنى انكه مثلا ضاد را
بنحوى گويد كه انرا عرب ضاد گويند اظهر اخيرست واحوط اول وجايزست در حال
ضرورة اعنى هنگام تنگى وقت يا خوف فوت سيلان حاجتى مهم انكه اقتصار كند
بر سوره فاتحه بلكه ظاهر انست كه هرگاه از وقت انقدر ادراك كند كه هرگاه اقتصار
بر حمد تنها كند تمام نمازش در وقت واقع ميشود وهرگاه حمد را با سوره بخواند يك ركعة
يا بيشتر ازان در وقت واقع ميشود وباقى نماز در خارج وقت نيز واجبست كه سوره را
ترك كند وهمچنين ماموم هرگاه گمان دارد كه اگر تمام سوره يا بعضى از انرا بخواند امام
سر از ركوع بر ميدارد اكتفا بحمد ميكند وبدانكه بسم الله جزو هر سوره است از حمد واز هر
سوره غير از براءة پس هرگاه از روى عمد انرا ترك كند در غير از حال تقيه نماز او باطل است
وهر سوره در نماز كافيست مگر سوره والضحى والم نشرح وسوره فيل ولايلاف زيرا
كه مشهور گرديد دو سوره اول حكم يك سوره را دارند وهمچنين دو سوره دويم ومگر
سوره كه مشتمل بر سجده واجب باشد وان سوره الم تنزيل وسوره حم فصلت
وسوره والنجم وسوره اقرا است زيرا كه اشهر واظهر انست كه حرام است خواندن
انها در نماز واجب بلكه شروع كردن در انها نيز حرام است هرگاه بنيت جزئيت
باشد اگرچه قصد عدول داشته باشد زيرا كه عدول از سوره بسوره ديگر
اگرچه جايز است بشرط عدم تجاوز از نصف يا دو ثلث ليكن ان در وقتى است كه
از اول قصد عدول نكند بلى هرگاه بقصد مجرد تلاوت قران ما عداى اين سجده را

ازان

ازان بخواند ضررى ندارد ومگر سوره طولانى كه وقت گنجايش خواندن ان نداشته باشد
پس هرگاه از روى عمد شروع كند بيكى از سورهاى مزبوره بنا بر مشهور نماز او باطل است
هرچند كه جاهل بمسئله باشد واحوط انست كه در صورة جهل بمسئله نماز را برهم
نزند بلكه بنحوى كه در غافل مذكور ميشود عمل كند ونماز را نيز اعاده كند اما اگر از روى
غفلت باشد پس خلافى در عدم بطلان نماز او نيست ليكن هرگاه شروع بسوره طولانى
كرده است انرا قطع كند در هر جا كه متذكر شود وعدول بسوره ديگر كند واگر
شروع بسوره سجده كرده است هرگاه متذكر شد قبل از خواندن تمام اين سجده
نيز انرا قطع ميكند وعدول ميكند بسوره ديگر هرچند كه بعضى از اين سجده را خوانده
باشد وهرگاه بعد ازان متذكر شود پس اگر بعد از سلام بخاطرش ايد بى شبهه نماز
او صحيح است ليكن در هر وقت كه بيادش ايد سجده ميكند بقصد احتياط وهرگاه بعد
از تمام شدن اين سجده بخاطرش ايد دران خلافست بعضى از علما فرموده‌اند احوط
انست كه فورا سجده كند بعد ازان راست شود ونماز را از انجا كه گذاشته است
تمام كند وانرا اعاده نيز كند وخالى از قوت نيست وهمچنين است حكم هرگاه ديگرى اين
سجده را خواند ومصلى استماع كند وظاهر بعض روايات انست كه هرگاه اين سجده در
اخر سوره باشد بعد از خواندن ان ركوع ميكند وسر بر ميدارد وبسجده ميرود
بنية سجده نماز وسجده تلاوة هر دو ونمازش صحيح است وبنابراين احوط انست
كه در ركوع اقتصار بر اقل واجب كند وبعد از امكان تعجيل در سجده نمايد وهمچنين
هرگاه در حين ركوع يا در اثناى ان يا بعد ازان وقبل از سجود استماع اين سجده كند
يا بخاطر اورد كه قبل ازين خود اين سجده را خوانده است در نماز يا غير نماز وسجده
نكرده است از روى فراموشى يا از روى تعمد احوط انست كه بنحو مزبور عمل كند
واعاده نماز نيز كند وبدانكه چنانكه خواندن سورهاى عزايم در فريضه بقصد انكه
جزو نماز است وخواندن اين سجده دران مطلقا يعنى بهر نيتى كه باشد حرام است
همچنين استماع اين سجده نيز حرام است دران واينچه مذكور شد از احكام مخصوص است

بنمازهای واجبی اما نمازهای سنتی پس جایز است در همه حال اکتفا نمودن در آنها بسوره
حمد تنها و خواندن سورهای عزایم و جمع نمودن میانه دو سوره کاملا اگرچه در فریضه
حرام است چنانکه خواهد آمد و بنا براین هرگاه در نافله یکی از سورهای عزایم را خواند
همینکه آیه سجده را خواند فورا سجده میکند آنگاه بر میخیزد و نماز را تمام میکند و
اولی آنست که بعد از تمام سوره حمد را اعاده کند بعد از آن برکوع رود و هرگاه
نماز سنتی بنذر و مانند آن واجب شود احوط آنست که بطریقی که لازم است
در نماز واجبی آنرا بجا آورد فصل دویم در بیان آنچه خواندنش واجبست در رکعت سیم
از نماز مغرب و دو رکعت اخیر از نمازهای چهار رکعتی بدانکه خلافی نیست در اینکه
مصلی مخیر است در آنها میانه قرائت فاتحة الکتاب تنها و تسبیح ولیکن خلافست
در اینکه کدامیک افضل است و اشهر و اظهر آنست که تسبیح افضل است مطلقا
یعنی اعم از اینکه امام باشد یا ماموم یا منفرد و اعم از اینکه در دو رکعت اول حمد را
فراموش کرده باشد یا نه و همچنین خلافست در مقدار واجب از تسبیح و اشهر سیما
در میان متاخرین آنست که اقلش آنست که یکمرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله والله اکبر و اکثرش آنست که سه مرتبه مجموع آنرا بگوید و بعضی تجویز
زیاده بر آن نیز نموده اند و بعضی از متاخرین مطلق ذکر را کافی دانسته اند و احوط آنست
که بقول اول عمل کند و احوط از آن آنست که تسبیحات اربع مزبوره را سه مرتبه بگوید
فصل سوم در بیان سایر احکام قرائت و تسبیحات و آنها چند امر است اول
آنست که واجبست جهر در قرائت حمد و سوره در نماز صبح و در دو رکعت اول از نماز
مغرب و عشا و اخفات در سایر نمازها و در رکعت سیم از نماز مغرب و دو رکعت
اخیر از نماز عشا مگر در نماز جمعه که سنت است در آن جهر در قرائت و بعضی قرائت
دو رکعت اول از نماز ظهر روز جمعه را نیز استثنا کرده اند و مگر در بسم الله که مستحب است
جهر در آن مطلقا مگر در دو رکعت اخیر هرگاه حمد را اختیار کند و هرگاه تسبیحات را
اختیار کند نیز واجبست در آن اخفات مطلقا و معنی جهر و اخفات که بلغة فارسی

بلند

بلند و آهسته میگویند معلوم است در عرف و عادة اهل لسان و مستغنی است
از تفسیر و بیان و آنچه بعضی از علما در تفسیر آنها فرموده اند که اقل جهر آنست که
کسیکه نزدیک باو باشد صوت او را بشنود و اخفات آنست که خود تنها بشنود
خلاف تحقیق است که در بسیاری از افراد تخلف میکند چنانکه بر اهل بصیرت ظاهر است
و هرگاه کسی مخالفت حکم مزبور کند باینکه اخفات کند در جائیکه جهر واجبست
یا جهر کند در جائیکه اخفات واجبست نمازش باطل است هرگاه از روی سهو یا جهل
بمسئله نباشد والا صحیح است ولیکن هرگاه در اثنای قرائت متذکر یا عالم بمسئله شود
آنچه را که خوانده است صحیح است و در آنچه از آن باقی مانده است بنحو مزبور عمل میکند
و هرگاه شنیده باشد اینکه در بعض نمازها جهر واجبست و در بعضی اخفات و
لیکن محل هر یک را یاد نگرفته باشد و باینعلت مخالفت کند نیز نمازش باطل است و
بدانکه حکم مزبور مخصوص است بمرد و اما زن پس بیشبهه جهر کردن در نمازهای جهریه
برو لازم نیست و اما اخفات کردن در محل اخفات پس در وجوب آن اشکالی هست
و احوط آنست که در آنها اخفات کند و اما خنثای مشکل پس احوط درباره او جهر است
در جهریه لیکن بشرط اینکه در جائی نماز کند که مرد نامحرم صدای او را نشنود و بدانکه
حرام است در قرائت و غیر آن از اذکار نماز بسیار بلند خواندن بنحویکه خارج از عادة
شود و همچنین بسیار آهسته خواندن بنحویکه خود هم نشنود با وجود قوة سامعه
و عدم مانع و اگر چنین کند نمازش باطل است بنا بر ظاهر بعضی آیات و اخبار سیما در
صورتیکه اکتفا کند بگذرانیدن الفاظ در خاطر که از احادیث النفس میباشد یا
بجنبانیدن لبها و زبان بدون اخراج صوت از سینه و اما قنوت و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و سلام و تکبیرات مستحبه آنها و همچنین در نمازهای سنتی و واجبی غیر از
شبانه روزی پس مخیر است در جمیع آنها میانه جهر و اخفات مگر در ماموم که حکم
او بعد از این مذکور میشود دویم آنکه واجبست بر هر مکلفی که حمد و سوره را یاد
گیرد و با وجود تنگی وقت بر حفظ کردن کافی نیست از روی مکتوب خواندن و کسیکه

جهر و اخفات زن

تا نماز صلوات شده باشد یا آنکه تقصیر کرده باشد در حفظ نمودن حمد و سوره یا بعلت
پیری یا غیر آن نسیان بر او غالب شده باشد واجب است بر او که از روی مصحف خواند
یا کسی را راضی کند که کلمه کلمه تلقین او کند یا بجماعت نماز کند و هرگاه قدرت بر هیچیک
از اینها نداشته باشد حتی ببذل نمودن مالی که مضر بحال او نباشد اگر قدرت بر
خواندن حمد تنها دارد اکتفا بان میکند و خواندن سوره از او ساقط است و اگر بر آن
نیز قادر نیست اگر قدرت بر خواندن بعضی از حمد دارد اگر معتد به است یک ایه یا بیشتر است
بیشتر از آنرا میخواند و اگر کمتر از یک ایه است پس اگر مشتمل بر معنی تام باشد و بر
خواندن آن صادق میاید آنکه قران خوانده واجب است بر او نیز آنکه آنرا بخواند و در
هر دو صورت واجب است بر او که بعوض باقی از حمد بخواند از سایر سور قرانی
بخواند اگر میتواند و الا بعضی را که میداند تکرار کند تا بمقدار سوره حمد بحسب حروف
قرائت کرده باشد و هرگاه هیچ از قران نمیداند جمعی از علما فرموده اند که بعدد آن
تسبیح و ذکر حق سبحانه و تعالی میکند و بعضی گفته اند که ترجمه حمد را بهر زبانیکه میتواند
میخواند و قول اول اظهر است و بنابر این احوط آنست که تسبیحات اربع را خواند و
کسیکه قادر است بر خواندن حمد دون از تسبیحات اربع معین میشود در حق او
خواندن حمد در دو رکعت اخری چنانکه در باره کسیکه قدرت بر خواندن تسبیحات
اربع دارد دون الحمد معین میشود تسبیحات و هرگاه بر هیچیک قدرت ندارد ذکر
حق تعالی میکند بعربی بهر نحوی که ممکن است و هرگاه بر آن نیز قدرت ندارد ذکر حق تعالی
میکند بهر زبانیکه میتواند و در جمیع این صور هرگاه متمکن نباشد از نماز جماعت
یا از خواندن از روی مکتوب یا از موافقت نمودن با کسیکه او را تلقین کند آنرا مقدم
میدارد و الا نماز را تاخیر میکند تا آخر وقت و مادامیکه وقت تنگ نشده است
مشغول تعلم میشود و هرگاه بسبب شدت ضعف قادر بر بلند خواندن در
نمازهای جهریه نباشد آهسته میخواند و هرگاه قادر بر مطلق خواندن نباشد
اکتفا بحدیث نفس میکند و الفاظ حمد و سوره را در خاطر میگذراند و هرگاه متمکن

فرع سوم

از تحریک

از تحریک لسان و جنبانیدن لبها نیز نباشد و الا آنرا مقدم میدارد و هرگاه بر هیچیک
از اینها قادر نباشد بعضی از علما فرموده اند باید که بقدر قرائت و تسبیحات واجب
بایستد و این قول بنظر حقیر بعید است و لیکن عمل کردن بان احوط است هرگاه موجب
سکوت طویلی که محو کننده اسم صلوة است نباشد سوم آنکه واجب است مراعاة ترتیب
در هر یک از قرائت و تسبیحات بدان با آنکه حمد را قبل از سوره بخواند و ایات و کلمات
هر یک را بترتیبی که در قرائت است بخواند پس اگر مخالفت ترتیب کند با آنکه سوره را قبل
از حمد بخواند یا آنکه ایه متاخر را از حمد یا سوره قبل از ایه متقدم بر آن خواند اگر از
روی عمد باشد و بقصد جزء بودن از نماز خوانده باشد نماز او باطل است سیما هرگاه
در حال نیت نماز قصد مخالفت داشته باشد و جمعی از فقها در صورت مزبوره حکم
کرده اند ببطلان نماز مطلقا و بعضی بعدم بطلان مطلقا لیکن بشرط اعاده متاخر و هرگاه
از روی سهو یا بقصد تلاوة قران متاخر را قبل از متقدم بخواند نماز او باطل نیست
لیکن باید مرتبه دیگر متاخر را بخواند تا ترتیب مزبور بعمل اید و بعضی از علما فرموده اند
در صورت مقدم نمودن سوره بر حمد واجب است که هر دو را اعاده کند و وجه آن معلوم
نیست چهارم آنکه واجب است مراعاة موالات میان ایات و کلمات و حروف
هر یک از حمد و سوره پس اگر فصل کند میان ایات یا کلمات یا حروف آنها بچیزی
دیگر یا بسکوت نماز او باطل است هرگاه بنحوی باشد که از هیئت قران خواندن بیرون
رود پس هرگاه فصل بچیز قلیل از ادعیه و اذکار یا سکوت کند ضرر ندارد خصوصا
در جائیکه مناسب مقام باشد مثل آنکه بعد از یا ایها الذین امنوا لبیک ربنا گوید
یا بعد از ذکر اسم سامی نبی صلی الله علیه و اله گوید و مخفی نیست آنکه مغتفر است
فصل بسکوت و غیر آن میان حمد و سوره البته در میان ایات هر یک مغتفر نیست
و در میان ایات مغتفر است البته در میان کلمات مغتفر نیست و در میان کلمات
مغتفر است البته در میان حروف مغتفر نیست زیرا که اندک سکوتی در میان
حروف کلمه واحده مبطل هیئت کلمه میشود پس هرگاه چنین عمل کند اعاده آن کلمه لازم است

موالات

سکوت بقدر

مطلقا هرگاه مبطل نماز نباشد والا اعاده نماز باید کرد چنانکه خواهد آمد در بحث
منافیات صلوة لیکن اشهر بلکه اصح آنست که جایز است عدول کردن از سوره بسوره دیگر
مادامیکه از نصف آن نگذشته است بنابر مشهور یا از دو ثلث آن بنابر بعض اخبار و
ظاهر بعض علمای اخیار مگر از سوره جحد و توحید که مطلقا عدول از اینها جایز نیست
اگرچه در اثنای بسم الله باشد مگر بسوی سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا ظهر
روز جمعه یا مطلقا بنابر قولی و احوط عدم عدولست مگر در نماز جمعه در اثنا
کسیکه از روی غفلت شروع بجحد یا توحید کرده باشد و عدول مستلزم خواندن
سوره جمعه و منافقین هر دو یا یکی از اینها بنحویکه وارد شده است گردد پس کسیکه
حافظ سوره جمعه تنها باشد دون از منافقین و در روز جمعه در رکعت اول نماز جمعه
سوره توحید را از روی غفلت بخواند و در رکعت دوم سوره جحد را و در اثنای
سوره جحد بخاطرش آید که اولی آن بود که در رکعت اول سوره جمعه را خواند و در
ثانی منافقین را که در اینصورت عدول بسوره جمعه نمیتواند کرد و ظاهر آنکه حکم مختص بود
مخصوص است بصورتیکه از اول امر شروع در سوره کند بقصد جزء بودن و اتمام
پس هرگاه بقصد مجرد تلاوت شروع کرده باشد عدول جایز است مطلقا یعنی
اگرچه بجائی رسیده باشد قطع آن میتواند کرد اگرچه از دو ثلث گذشته باشد
و هرگاه قصد جزئیت یا نیت عدول داشته باشد حکم آن بنحوی است که در مسئله
قران بین السورتین مذکور میشود انشاء الله تعالی و هرگاه در اثنای سوره آیه یا کلمه را
فراموش کند بیشبهه عدول کردن از آن جایز است بلکه واجب مگر در صورتیکه
مردد میان دو کلمه یا سه کلمه شود مثل اینکه شک کند که در اینکه علیم حلیم است یا علیم
حکیم باشد در ترتیب آیات آنکه گوید که در حکم آن اشکالی هست و اظهر عدم وجوب
عدولست بلکه جمع میان احتمالات میکند مستلزم آنکه واجبست که بسم الله را
بقصد سوره معینه گوید هرگاه خود معین نباشد چون حمد و در حکم خلاف است
هر سوره که بعلت عدم دانستن غیر آن یا بواسطه عاره کردن بر آن معین شده باشد

فرع در حکم [illegible]

بسمله

پس اگر بسم الله را بگوید بقصد سوره غیر معینه اگر از روی عمد باشد و قصد جزئیت داشته
داشته باشد در نماز او اشکالی هست و هرگاه از روی سهو باشد واجبست
که اعاده آن و ما بعد آن کند اگرچه از سوره فارغ شده باشد لیکن لازم نیست
که همان سوره را اعاده کند بلکه مخیر است میان آن و سایر سور اگرچه احوط
آنست که هرگاه از نصف تجاوز کرده باشد تا شروع بسوره جحد یا توحید کرده
باشد همان سوره را اعاده کند و بنابراین هرگاه بسم الله را بقصد سوره غیر معینه
بخواند و قبل از فراغ از آن سوره رای او قرار گیرد بر اینکه از آن سوره عدول کند باید
بسم الله را اعاده کند بقصد سوره دوم و در حکم بسم الله است سایر اوایل سوریکه مشترک باشد
میان دو سوره یا بیشتر مثل الم و حم و یا ایها الذین آمنوا که مشترک است میان مائده و
حجرات و مثل سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم که مشترک است
میان حشر و صف و مانند آن هفتم آنکه حرام است قران در نمازهای واجب شبانه
روزی و مبطل آنها است هرگاه از روی عمد باشد هر چند که جاهل مسئله باشد
مگر در سوره والضحی و الم نشرح و سوره فیل و لایلاف چنانکه مذکور شد و مراد از
قران محرم آنست که بعد از حمد دو سوره کامله بخواند بقصد آنکه هر دو جزء
نماز باشند یا بقصد آنکه مخیر است در هر یک ضمیمه مانند نافله میان آنکه یکسوره بخواند
یا بیشتر و جمعی از متاخرین قران را مکروه دانسته‌اند نه حرام و این قول خالی از قوت نیست
لیکن قول اول احوط بلکه اظهر است و اظهر آنست که جمع نمودن میان یکسوره کامله
و بعض سوره و همچنین تکرار سوره واحده نیز همین حکم را دارد هرگاه به نیت جزء بودن
باشد و از اول امر قصد آن داشته باشد پس این حکم منافاتی با جواز عدول از سوره
بسوره دیگر ندارد زیرا که عدول وقتی جایز است که از ابتدا قصد آن نداشته باشد
یا شروع کرده باشد بسوره بقصد مجرد تلاوت و همچنین منافاتی ندارد با آنچه
سابقا مذکور شد از وجوب اعاده سوره اگر از روی سهو پیش از حمد خوانده
باشد و بنابراین جایز است که بقصد مجرد تلاوت قران یکسوره کامله یا بعض را

و [illegible]

قران حرام

[illegible] از [illegible]

از آن اضافه نماید یا سوره واحده را مکرر بخواند یا آیه واحده را مکرر بخواند بقصد تذکر
و تدبر یا آیه را که مشتمل است بر دعا یا ذکر حق سبحانه و تعالی در قنوت بخواند یا بقصد اعلام
بگوید ادخلوها بسلام آمنین یا اخرج الیک من الناصحین و امثال این بنابر آنچه علما
ذکر نموده اند اگرچه احوط اجتناب است از جمیع مگر از خواندن دعا غیر قرآنیه در قنوت
که مطلقا اشکال ندارد و بنابر آنچه مذکور شد هرگاه شروع کند در سوره بقصد
جزئیت و بنابر عدول کردن از آن در اثنا نیز حکم قران محرم را دارد هشتم آنست که
حرام است گفتن آمین بعد از حمد و هرگاه از روی عمد آنرا بگوید بقصد آنکه مستحب است
نماز او باطل میشود بنابر اظهر و احوط آنست که آنرا مطلقا نگوید مگر در حال تقیه نهم
آنست کسیکه خواسته باشد که در اثنای نماز پیش رود برای ملحق شدن بصف
نماید ندا باید که ترک قرائت و ذکر واجب کند فصل چهارم در بیان بعضی از مستحبات
قرائت است بدانکه استعاذه مستحب است و بعضی آنرا واجب دانسته اند و مراد از
آن اینست که در حین شروع کردن بسوره حمد در رکعت اول از هر نماز واجب یا مستحب
بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
یا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم و اول اولی و احوط است
و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتی وارد شده است که مضمونش اینست که
مستحب است از برای کسیکه سوره والشمس را خواند آنکه بعد از اتمام سوره
بگوید صدق الله و صدق رسوله و هرگاه بخواند الله خیر اما یشرکون بگوید
الله خیر الله خیر الله اکبر و هرگاه بخواند ثم الذین کفروا بربهم یعدلون بگوید
کذب العادلون بالله و هرگاه بخواند و کبره تکبیرا بگوید الله اکبر سه مرتبه و نیز
از آنحضرت وارد شده است آنکه سزاوار است از برای بنده در هنگامیکه نماز
میکند آنکه ترتیل در قرائت کند و هرگاه بخواند آیه که مشتمل است بر ذکر بهشت
یا جهنم سؤال کند از حق تعالی بهشت را و پناه برد بسوی حق تعالی از جهنم و هرگاه بخواند
یا ایها الناس و یا ایها الذین امنوا بگوید لبیک ربنا و مراد از ترتیل بنابر آنچه از امیر
المؤمنین ع در تفسیر آن وارد شده است تبیین حروف و محافظه بر وقوف و
میانه

استعاذه

ترتیل

میانه روی است در سرعت و بطؤ باینکه حروف و کلمات را بسیار بهم
نچسباند و از یکدیگر پاشیده ننماید و همچنین سنت است که ما بین حمد و
سوره و همچنین بعد از اتمام سوره اندکی مکث نماید و مکروه است خواندن
قل هو الله احد بیک نفس و مستحب است که نماز مغرب و عشای شب جمعه را
با سوره جمعه و اعلی خواند و صبح آنرا با سوره جمعه و توحید و نماز جمعه و ظهر
روز جمعه را با سوره جمعه و منافقین و بعضی واجب دانسته اند خواندن
سورتین را در جمعه و صبح روز پنجشنبه و دوشنبه را با هل اتی علی الانسان و
هل اتاک حدیث الغاشیه و از جمعی از فقهاء حکایت شده است استحباب خواندن
سور مفصل را در نماز صبح و آن از سوره محمد است تا سوره عم و خواندن سور متوسطه را
در نماز عصر و عشاء و آن از عم است تا والضحی و سور کوچک را در نماز ظهر و مغرب
و آن از والضحی است تا آخر قرآن و همچنین استحباب خواندن سورهای کوچک
در نوافل روز با اخفات در آنها و سورهای طولانی را در نوافل شب با جهر در آنها
و در اخبار بسیار تأکید وارد شده است در خواندن سوره قدر و توحید در
فرایض یومیه و از جمله آنها اینست که هرگاه عدول کند از سایر سورها بیکی
ثواب و فواید مخصوصه در آنها وارد شده است باین دو سوره ثواب و فواید
جمیع یعنی معدول عنه و معدول الیه را در خواهد یافت مطلب پنجم در بیان
رکوع است و در آن سه فصل است فصل اول در بیان حقیقت رکوع و واجبات
رکوع و توابع آنست بدانکه واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجبه و مستحبه
غیر از نماز آیات یکمرتبه رکوع کردن و آن رکن است در هر نماز حتی در رکعت
اخری از نمازهای چهار رکعتی پس باطل میشود نماز بترک آن مطلقا و همچنین
بزیاده کردن آن مگر از برای ماموم چنانکه خواهد آمد و در آن واجب است شش
چیز اول آنکه آنقدر خم شود که با مستوی بودن خلقت دستهای او بزانوها
رسد و احوط آنست که کف دستها بزانوها رسد و تحقیق آنست که

رکوع

در تحقق معنی رکوع مجرد امکان رسیدن دستها بزانو کافی نیست بلکه باید بنحوی
خم شود که او را در عرف و عادة اهل لسان راکع گویند پس اگر زانوهای خود را پیش
آورد بنحوی که با راست داشتن صلب دستها بانها رسند مجزی نیست و
چنانکه ناقص بودن انحناء از حد مزبور مبطل است همچنین زیاد بودن از آن حد نیز مبطل است
دوم آنکه باید منحنی شدن او بهیئت مزبور از قیام باشد و بنیت رکوع حاصل
شده باشد پس هرگاه نافله را نشسته کند و خواهد که رکوع قیامی را بجا آورد باید
راست شود انگاه خم شود از برای رکوع و همچنین مریض هرگاه فریضه را نشسته
کند و بعد از قرائت و قبل از رکوع قدرت بر قیام بهم رساند واجب است براو که
راست ایستد بعد از آن خم شود از برای رکوع و کافی نیست اینکه منحنیا
بلند شود تا بهیئت رکوع رسد و همچنین است حکم کسی که از روی نسیان ترک
کند قیام را در حال قرائت یا تسبیحات بدل قرائت در نماز واجب و قبل از رکوع بخاطر
آید و بنابراین هرگاه بعد از قرائت خم شود بجهة برداشتن چیزی از زمین مثلا
یا بجهة سجود بگمان اینکه رکوع کرده است و چون بحد رکوع رسد رای او از برداشتن
آن چیز منحرف شود یا متذکر فراموش شدن رکوع کردن شود کافی نیست که بهمان خم
شدن اکتفا کند بلکه واجب است که راست شود انگاه مرتبه دیگر خم شود
بنیت رکوع و این بنا بر وجوب قیام متصل برکوع است و لیکن محتمل است
که وجوب قیام مزبور من باب التعبد باشد چنانکه ظاهر اکثر فقهاء است
چنانکه محتمل است که علة وجوبش متوقف بودن معنی رکوع باشد بر آن و
شاید که ثانی اظهر باشد اگرچه اول اشهر است و بنا بر هر دو قول هرگاه ترک قیام در
صور مزبوره نماید نماز او باطل است هرچند که از روی سهو باشد اما بنا
بر مشهور بنظر باینکه قیام متصل برکوع رکن است نزد ایشان و اما بنا بر دوم
پس بجهة اینکه موقوف علیه رکن است و رکوع رکن است و موقوف علیه
رکن رکن است سوم ذکر است و احوط در آن اینست که یکمرتبه بگوید سبحان

ربی العظیم

ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه بگوید سبحان الله اگرچه قول بمجزی بودن مطلق تسبیح ذکر
چنانکه اکثر متاخرین اختیار کرده‌اند خالی از قوت نیست چهارم طمانینه است بقدر
ذکر واجب و مراد از طمانینه استقرار بدن و آرام گرفتن تن و سایر اعضا و جوارح است
پس هرگاه عمدا تمام ذکر واجب یا بعضی از آنرا در حین حرکت کردن گوید اگرچه حرکت
او از برای اتصال بصفت نماندن از مقاصد واجبه باشد یا بعضی از آنرا در
حین خم شدن یا راست شدن گوید نماز او باطل است اگرچه در حین اشتغال بذکر
واجب بحد اقل رکوع رسیده باشد و از آن فارغ شود قبل از آنکه از آن حد بیرون
رفته باشد و ظاهر آنست که حرکت کردن بعض اطراف مثل انگشتان دست
و یا آنکه خود دستها نیز ضرر ندارد مادامیکه موجب فعل کثیر یا حرکت کردن تمام بدن
نشود و هرگاه عاجز باشد از طمانینه بقدر ذکر واجب بعضی از فقهاء تردد کرده‌اند
در بقاء وجوب ذکر و سقوط آن و اظهر نزد حقیر وجوب پنجم راست شدنست
بعد از رکوع پس هرگاه راست نشده سر بزیر شود از برای سجود پس اگر از روی
عمد باشد در صحت نماز او اشکالی هست اگرچه از روی جهل بمسئله باشد و
تدارک آن ممکن نباشد و اگر از روی سهو باشد تدارک آن میکند چنانکه خواهد
آمد در احکام سهو انشاء الله تعالی ششم طمانینه و درنگ نمودنست بعد از راست
شدن بنا بر مشهور بلکه ظاهر اتفاقی علماء است بر عدم رکنیت در نماز و بنا بر این مسامحه
آن کافی نیست و بدانکه ما عدای اصل خم شدن بنحو مزبور از واجبات مذکوره رکن
نماز نیست پس هرگاه از روی سهو اخلال در آنها کند نماز او باطل نمیشود فصل دوم
در بیان حکم مضطر است بدانکه کسیکه خلقة او بر هیئت راکع است یا بسبب
پیری یا مانند آن بان هیئت شده باشد احوط آنست که اندکی بیشتر خم شود تا فرق
میان قیام و رکوع او حاصل شود و هرگاه عاجز باشد بهمان هیئت بنیت رکوع کند چنانکه
علماء فرموده‌اند و احوط آنست که در این صورت بسر یا بچشم ایما کند و کسیکه قدرت
ندارد بر ذکر مزبور بعربی آن از سایر اذکار میخواند و اگر بعربی نمیتواند ترجمه آنرا

تفسیر طمانینه

بهر زبانیکه میتوانند میگوید و حکم لال بخوبیت کرد و قرائت گذشت و کسیکه قدرت بر خم شدن
بقدر رسیدن بر زانو ندارد هر قدر که میتواند خم میشود و هر گاه مردد شود میان خم شدن کمتر از
از قدر واجب و تجاوز نمودن از منتهای حد رکوع احتیاط میکند هر یک را که بحد
رکوع اقربست و بر فرض تساوی مخیر است میان آنها و هر گاه قدرت بر خم شدن
مطلقا ندارد ایما میکند بتفصیلی که در قیام گذشت و هر گاه قدرت بر خم شدن دارد
لیکن وقتی که بر طمانینه بقدر ذکر واجب در آن ندارد نه بر سبیل استقلال و نه بر سبیل اعتماد
بر دیوار یا عصا یا غیر آن و لیکن میتواند بیشتر از اقل واجب خم شود اظهر است که واجب
است او که چنین کند بشرط آنکه تجاوز از منتهای حد رکوع نکند و بنا بر این بمجرد رسیدن بحد
اقل واجب در رکوع شروع در ذکر واجب میکند و بقیه را در حین زیاده کردن انحنا و
راست شدن میگوید و بقدر امکان سعی کند که ذکر واجب در حین بودن بر هیئة
رکوع گوید و بدانکه چنانکه طمانینه بقدر ذکر واجب لازم است همچنین ظاهر انست
که شرط صحت ذکر مستحب نیست پس اگر عمدا بعضی از ذکر مستحب را در حین خم شدن یا
راست شدن گوید در صحت نماز او اشکالی هست مگر آنکه غرض او مطلق ذکر باشد نه
ذکر رکوع و احوط انست که تا بحد رکوع نرسیده است و قرار نگرفته است شروع
در ذکر مستحب نیز نکند مطلقا و همچنین تا فارغ نشود از آن سر بر ندارد فصل سیم
در مستحبات رکوع است و آنها بسیارند از جمله آنها انست که قبل از خم شدن
تکبیر گوید بنحوی که در تکبیرة الاحرام مذکور شد و بعضی آنرا واجب دانسته اند و آنکه
دستهای خود را بر زانوها گذارد و دست راست را پیش از دست چپ بر زانو
گذارد و انگشتان خود را از هم جدا کند و کفهای خود را از عین زانوها پر کند و
زانوها را پس کند و گردن خود را بکشد و پشت خود را راست کند بنحوی که
اگر قدری آب بر پشت او ریخته شود از جای خود حرکت نکند و در کشیدن و
راست داشتن گردن خود قصد کند که عبادة میکنم ترا و ایمان بتو میاورم هر چند
که گردنم را بزنند و چشمهای خود را ببندد یا نگاه کند بما بین قدمها یا پیش آنها

بدون الحاق یعنی تیز و تند نگاه کردن و آنکه در حال قرائة و وسعت وقت احتیاط کند
تسبیح کبری را با تکرار یا بیکرار از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا بیشتر گوید
و بر عدد طاق ختم کند و بعضی از اعلای مجتهدین عصر لازم دانسته اند بر فرض
تکرار تسبیح کبری بلکه مطلق تسبیح و ذکر آنکه بنیت تعیین کند یکی از آنها را از برای
واجب و بقیه را از برای مستحب و اظهر نزد احقر عدم لزوم تعیین است و آنکه
هرگاه تجاوز از عدد طاق کرده باشد بعد در عدد دیگر برساند یعنی اینکه هر گاه دو گفته باشد
گفته باشد سه یعنی زاید بگوید و هر گاه چهار مرتبه گفته باشد پنجمی را نیز بگوید
و هکذا و از جمله مستحبات انست که بعد از سر برداشتن و قرار گرفتن بگوید
سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین و ظاهر بسیاری از اخبار انست که تکبیر
بعد از رکوع از مقدمات مستحبه سجود است نه رکوع و آنکه جایز است که در حال
خم شدن از برای سجود آنرا بگوید بلکه بعضی از قدما قائل بتعیین آن شده اند و جمعی
دیگر از علما قائل شده اند بتخییر میانه آنکه قبل از خم شدن آنرا بگوید یا در حین خم شدن
و دور نیست که اول افضل باشد و احوط نظر باینکه مذکور شد اینکه اشهر اینست
که رفع یدین در هر تکبیر مستحب است و اینکه اشهر در کیفیة آن اینست که در حین
بالا بردن دستها تمام تکبیر را گوید بعد از آن دستها را پایین آورد و بر ظاهر است
که دستها را بالا بردن در حین خم شدن سیما هر گاه بسرعة خود را بر خاک اندازد
بسیار صعوبة دارد و از جمله مستحبات رکوع و سجود صلوات فرستادن بر پیغمبر
و آل اطهار او است و در کیفیة آن دو قسم وارد شده است یکی صل الله علی محمد
و آله و دیگری اللهم صل علی محمد و آل محمد و ظاهر بعض اخبار دیگر انست که عبارة
خصوصی ندارد و بنا بر اختیار قسم اول هر گاه آنرا بواو عاطفه گوید تا عطف
شود بر جمله سبحان ربی العظیم و بحمده و سبحان ربی الاعلی و بحمده که هر یک در معنی
جمله فعلیه است شاید انسب باشد چنانکه از طریقه اکابر علما و مقدسین
از مجتهدین نیز ظاهر میشود مطلب ششم در سجود است و در آن چند فصل است

فصل اول که در بیان حقیقت سجود و واجبات انست بدانکه واجبست در هر رکعتی
از نمازهای واجبه و سنت دو سجده و هر دو یک رکن اند از نماز باین معنی که هرگاه هر دو را
بالکلیه ترک کند یا دو سجده دیگر کمه زیاد کند نماز او باطل است هرچند از روی سهو
باشد بخلاف انکه یک سجده زیاد کند یا کم کند که هرگاه از روی سهو باشد نماز باطل
نمیشود و واجبست در سجود دوازده امر اول انکه بر هفت عضو سجده کند
وان پیشانی و هر دو کف دستها و هر دو زانوها و هر دو انگشت بزرگ پاهاست
و مراد از پیشانی سطح ما بین رستنگاه موی سر و ابرو یا طرف اعلای بینی است
و در هر یک از انها مسمی کافیست و احوط در پیشانی انست که بکمتر از مقدار
درهم از ان سجده نکند و در کفها نیز انست که بتمام اصل کف دست سجده کند
نه بتمام انگشتان تنها و احوط در انگشت بزرگ پاها انست که بپشت ظاهر یا
باطن طرف انها سجده کند پس هرگاه ناخن ان بسیار بلند شده باشد بنحویکه مانع
شود از رسیدن بشره بر سجده گاه احوط انست که انرا بگیرد و هرگاه بعضی از
سایر انگشتان پاهای او بلندتر از انگشت بزرگ او باشد ظاهر انست که
اکتفا بان نتواند نمود چنانکه هرگاه انگشت بزرگش را مثلا بریده باشند که بعضیها
اکتفا به بزرگترین سایر انگشتان باقیمانده میکنند و بنابراین هرگاه در حال اختیار
نماز کند با چکمه یا مانند ان از پاپوشها بیکرد ما ضر سر پنجه انها بسیار تیز و بلند است
در نماز او اشکالی هست و احوط اجتنابست و هرگاه در پیشانی دملی یا زخمی
باشد گودالی بقدر ان میکنند تا در حین سجده کردن بعضی از حوالی ان دمل یا زخم
بر ما یصح السجود علیه واقع شود و هرگاه دمل یا زخم فراگیرنده باشد تمام
پیشانی را ظاهر فقها انست که بر یکی از دو جبین یعنی شقیقههای خود سجده میکند
واگر بران نیز قادر نباشد بر زنخ سجده میکند و گمان حقیر انست که در سجده
کردن بر شقیقها اشکالی هست نظر باینکه مستلزم انحراف روی است از قبله
واگرچه مقتضای اخبار معصومین و اعتبارات عقلیه انست که بعد از تعذر
سجده

واحوط نمودن دراول صحیح است

سجده کردن بر پیشانی بر یکی از دو سفیدی که در دو طرف رستنگاه موی است که انها را
بعربی نزعتین مینامند سجده کند و هرگاه ممکن نباشد بر یکی از دو ابرو سجده میکند
واگر ان نیز متعذر باشد بر طرف اعلای بینی سجده میکند واگر ممکن نشود بر سایر اجزای
سجده میکند با تقدیم اقرب از ان بر پیشانی فالاقرب و بعد از تعذر جمیع بر زنخ سجده
میکند ولیکن چون ظاهر جمعی از متاخرین ادعای اتفاق جمیع فقهاست بر ترتیب متقدم
و بر عدم ذکر نزعتین و ابرو و بینی احوط انست که بعد از تعذر سجده کردن بر پیشانی
جمع کند میان جمیع انچه مذکور شد و بقدر امکان سعی کند که روی او از قبله منحرف
نشود و با قاعده شقیقه راست را بر چپ مقدم کند و هرگاه بر هیچیک از انها قادر
نباشد پس اگر ممکن است که چیزی را که سجود بر ان جایز است بردارد و بر پیشانی یا
غیر ان از اجزای رو گذارد چنین میکند با مراعات ترتیب مزبور والا ایماء میکند
بنحویکه مذکور شد و احوط انست که بقدر امکان خم شود و سجود بر سایر اعضای
سجده را ترک نکند و بر فرض احتیاج بر بلند کردن سجدهگاه و رساندن ان بر پیشانی
احوط انست که خود مباشر ان شود و استعانت بغیر نجوید مگر انکه موجب فوات
سجده کردن بر بعضی از سایر اعضای سبعه شود که در ان اشکالی هست دویم
انکه بقدر خم شود که موضع پیشانی با جای پاهای او برابر شود یا بقدر چهار انگشت
بهم چسبیده بلندتر باشد نه بیشتر چنانکه علما فرموده اند و احوط انست که
مراعات تساوی یا تفاوت زیاده بر بقدر مزبور میان مسقط پیشانی و موضع زانوها بلکه
سایر مساجد سبعه نیز شود و اینکه در زمینی که سراشیب است نیز همین
صفت را مراعات نماید و هرگاه سهوا پیشانی را گذارد بر موضعی که بیش از مقدار
مذکور بلندتر باشد اکثر علما فرموده اند که پیشانی را بر میدارد و بر جای دیگر
که مشتمل بر صفت مزبور است میگذارد و احوط انست که بر ندارد بلکه انرا
بکشد تا بجاییکه میباید برساند و جمعی از علما فرموده اند واجبست که مسقط
پیشانی بیش از مقدار مزبور پستتر از موضع پاها نباشد وان احوط است

بلکه اظهر هم سیما در صورتیکه بسیار نسبت بی باشد بنحویکه او را در عادة اهل عرف
ساجد نگویند سیم آنکه تمام موضع پیشانی نجس نباشد پس اگر بعضی ازان پاک باشد
کافی است بشرط آنکه نجاست بغیر متعدیه نباشد مگر آنکه از نجاستی باشد که
معفو است واحوط آنست که تمام موضع پیشانی پاک باشد و بدانکه حکم مشتبه
محصوره اینجا حکم معلوم النجاسه است اگرچه بر فرض ملاقات پیشانی با آن بر طوبت
حکم بنجاست پیشانی نمیشود و هرگاه نجاست مشتبه کمتر باشد از مقداریکه پیشانی
بران واقع میشود بیشبهه سجود بران جایز است واحوط آنست که هرگاه از روی
جهل بموضع بر موضع نجس سجده کند و معلوم او نشود مگر بعد از سر برداشتن
از سجده نماز را تمام کند و بعد از سلام اعاده آن کند بلکه هرگاه معلوم او نشود مگر
بعد از سلام و خروج وقت نیز قضای آن کند و هرگاه در اثنای سجده معلوم او
شود اگر ممکن است که پیشانی را بر محل پاکی گذارد بی آنکه پیشانی را بردارد والا
نماز را بر هم میزند چهارم آنکه تمام مسقط پیشانی یا بقدر مسمای ازان از اجزای زمین
باشد یا ازان روییده باشد بشرط آنکه از معادن و ماکول و ملبوس عادة نباشد و
بعلة سوختن یا غیر آن استحاله نشده باشد بنحویکه سلب اسم ارض ازان توان
کرد بر وجه حقیقة مثل خاکستر و بلور و چینی و هرگاه شک کند در مستحیل شده
آن چون آجر و سفال احوط بلکه اظهر نیز لزوم اجتناب است و همچنین هرگاه
شک کند در اینکه از معادن است یا نه چون صدف بنا بر اینکه از نباتات
نیست ... از حیوانات و چون سنگ چقماق و یشم و مرمر و پازهر و مانند آن و در
گچ و آهک خلاف است واحوط اجتناب است سیما بعد از سوختن و همچنین
در پنبه نرشته و پوست علف کتان و در چیزیکه ماکول و ملبوس عادی است
در بعض اقالیم دون از بعض دیگر اظهر واشهر لزوم اجتناب است اما چیزیکه
بر سبیل ندرت ماکول یا ملبوس میشود چون بعض عقاقیر و نباتات و ریشه
آنها و چون بعض حصیرها پس شبهه در جواز سجده کردن بران نیست مگر آنکه
عمل

عمل دران کنند که قابلیت خوردن یا پوشیدن تعادی بهم رساند و چیزیکه در بعض اوقات
ماکول عادی است دون بعض چون پوست بادام شیرین که نارسش خوردنی است
دون از رسیده اش حکم آن مختلف میشود بحسب اختلاف اوقات پس مادامیکه
سبز است و نارسیده سجود بران جایز نیست و همینکه خشک شد جایز است
و همچنین است حکم برگ درخت میوه و پیرجوبهای نخل یا مطلق نخل که اینها
بعد بخار میباشند بنا بر آنچه جمعی از علما فرموده اند و بنا بر این لازم میآید که هرگاه
چیزی در اول خوردنی نباشد بعد ازان خوردنی شود چون نارو نارنج و بلوط
و غیر آن حکم آن نیز مختلف شود با اینکه ظاهر ایشان اتفاق است بر عدم
جواز و اما گل سرخ و سایر گلهای بودار و برگ تنباکو پس احوط در آن اجتناب
و اظهر جواز و اما گل زرد و گل بر و مانند آن از گلها یکه ازان حلوا میسازند پس
اشکال در آنها بیشتر است و فرقی نیست در ماکول عادی میان آنکه منفرداً خورده
شود چون میوها و بعض سبزیها یا بانضمام چیزی دیگر چون شبت و اسفناج و
سماق و دارچینی و چای خطایی و مانند آن و همچنین هرگاه صلاحیت آن از برای خوردن
موقوف بر طبخ یا عمل دیگر چون گندم و برنج و بسیاری از حبوبات و چون سیر و
موسیر و بادام تلخ و مانند آن واحوط آنست که بر پوست شلتوک و گردکان
٤ و بادام خشک و فندق و مانند آن سجده نکند مگر بعد از انفصال لب ازان
و همچنین سبوس اگرچه از گندم جدا شده باشد و اکثر علما بلکه جمیع ایشان
تجویز نموده اند سجود را بر مطلق کاغذ هرچند نوشته باشد بچیزیکه سجود
بران جایز نیست چون مرکب و قرمز بشرط آنکه بعضی از پیشانی بر غیر از مکتوب
واقع شود و اگرچه اخبار مستفیضه بر جواز آن وارد شده است لیکن احوط
اجتناب است از مطلق کاغذ سیما از کاغذیکه معمول باشد از حریر یا پنبه و کوک ...
نظر باینکه معلوم نیست که کاغذیکه در عصر ائمه متداول بوده است از چه
چیز معمول میشده است چه محتمل است که از چوب یا بعضی علفها معمول بوده است

وانچه الان متداول است از عبران و هرگاه قادر بر چیزی از اجزای زمین یا از انچه
از ان روییده میشود نباشد بر اجر و ساروج و سفال و مانند ان از مسکوک
الاستحاله سجده میکند و اگر بران نیز قادر نباشد بر قیر و مانند ان از معادن
سجده میکند و اگر بران نیز قادر نباشد یا بسبب شدت گرما نمیتواند که بر چیزی
از اجزای زمین سجده کند اکثر فقها فرموده اند بر رخت خود سجده میکند و اگر
ممکن نشود بر پشت کف دست خود سجده میکند و احوط انست که با تمکن
از رختی که اصل ان از زمین روییده است چون پنبه و کتان بر رختی که از پشم
یا ابریشم یا مانند ان بافته شده است سجده نکند و هرگاه بر غیر از حصیر قادر
نباشد بران سجده میکند و اگر ممکن است زمین را با اب سرد کند بر او واجب است
اگرچه موقوف باشد بر بذل مال نباید بشرط انکه مضر بحال او نباشد و در جمیع این
صور احوط انست که نماز را تاخیر کند تا وقتیکه قدرت بر مسجود علیه اختیاری
بهم رساند یا وقت نماز تنگ شود پنجم انکه پیشانی را بقوت و اعتماد بر انچه مذکور
شد گذارد و اکتفا بمجرد اتصال نکند پس هرگاه پیشانی را بر چوبیکه بر روی
اب باشد گذارد بنحویکه اتصال حاصل شود بدون انکه ثقل و سنگینی پیشانی
بران واقع شود در کافی بودن ان اشکال هست بلکه اظهر عدم اکتفا است اگرچه
چوب مزبور بر جای خود ایستاده باشد و مطلقا حرکت نکند و احوط مراعات
این شرط است در سایر مساجد سبعه ششم انست که مواضع مساجد سبعه
سیما پیشانی از مقوله خرمن گاه و پر دوشک پنبه و مانند ان از مواضعی که نتوان
بران قرار گرفت نباشد و هرگاه بنحوی است که بعد از گذاشتن اعضا بران و
گذاشتن اندک زمانی قرار میگیرد جایز است بشرط انکه تا قرار نگرفته است
مشغول ذکر نشود هفتم انست که بقدر ذکر واجب درنگ کند و ارام گیرد
بنحویکه در رکوع مذکور شد و چنانکه طمانینه بقدر ذکر واجب لازم است
شرط صحت ذکر مستحب نیز هست پس اگر در حین خم شدن یا سر برداشتن بعضی

اذکار

اذکار بگوید چنانکه بسیاری از عوام میکنند اثم است بلکه مبطل نماز است هرگاه
از روی عمد و بنیت مشروعیت باشد نه از روی جهل و اما مباح بودن مسقط
پیشانی و سایر مساجد سبعه پس اشتراط ان از انچه در مبحث مکان مصلی
مذکور شد معلوم میشود هشتم ذکر است و حکم ان بنحوی است که در رکوع
مذکور شد بدون تفاوت مگر اینکه در تسبیحه کبری بدل میکند لفظ عظیم را بلفظ
۱۲ احوط انست که — اعلی یا اینکه میگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده یکمرتبه یا بجای ان سه مرتبه نهم انکه رفتن او بسجود
یا از قیام باشد چون سجده اول در بابه کسیکه ایستاده نماز میکند و یا از قعود
چون سجده دوم مطلقا و سجده اول در بابه کسیکه نشسته نماز میکند یا از
فی ۹۴ بر — حالتیکه در بابه مصلی بمنزله قیام یا قعود است چون انحنا پس هرگاه بعد از
سر برداشتن از رکوع سهوا ایه سجده واجب نماز خواند یا دیگری خواند و او گوش
دهد و قایل شویم باینکه بر او واجب است که فورا بسجود رود بنیت خصوص سجده
تلاوت در مطلق نماز واجب چنانکه در نماز مستحب بیشبهه واجب است در این صورت
کافی نیست که بعد از فراغ از سجده تلاوت بر همان هیئتی که هست قصد سجده
بنابر احوط — نماز کند بلکه باید سر بردارد ~~و بحد رکوع خم شود از برای سجود بلکه [illegible]~~
~~احوط [illegible]~~ راست شود انگاه سرازیر شود بنیت سجده نماز و همچنین
هرگاه بنیت امری دیگر غیر از سجده نماز خم شود تا بحد ساجد یا قریب بان رسد
نیز لازم است که برگردد و بنحو مزبور عمل کند بنابر احوط ~~بلکه [illegible] لیکن [illegible]~~
~~از فقها که مطلع بر کلام ایشان شده ام متعرض این مسئله نشده اند~~ و هرگاه
ماموم قبل از امام سر از رکوع بر دارد و بعد از راست شدن و بعمل اوردن
قیام بعد از رکوع معلوم او شود که امام سر از رکوع برنداشته است واجب است
بر او که بنیت متابعت ثانیا برکوع رود ~~[illegible]~~ دور نیست که اعاده قیام
بعد از رکوع ضرور نباشد پس در اینصورت هرگاه امام بسجده رود قبل از
اینکه ماموم سر بردارد از رکوع ثانی متابعت جایز است از برای ماموم که از رکوع

(حاشیه:) ترتیب [illegible]
۲ چنانکه در نماز جماعت مذکور شد و بنابر شرط مذکور لازم است [illegible]
۳ بنابر احوط واجب [illegible] لازم و بنابر [illegible] تحقق [illegible] سجود [illegible]

بسجده رود قبل از راست شدن و همین قدر کافی است در تحقیق معنی سجود و نظر
باینکه اصل این مسئله خالی است از نص و فتوی احوط آنست که با عمل مذکور اعاده نماز
نیز کند و احوط است که وضع جبهه کند بر مهری و مانند آن بعد از خم شدن بنحو مزبور
و بنا بر این هر گاه مهر یا خاکی بر پیشانیش چسبیده باشد کافی نیست بلکه باید اول
جدا کند بعد از آن سجده بر آن کند دهم اگر در حین سجود سینه و شکم خود را
بر زمین نگذارد بلکه باید از نقطه دیگر در تحقیق هیئت سجود ضرور است بحسب الخبر
متعارف است نزد متشرعه از زمین بلند کند هر گاه مسطح باشد چنانکه جمعی از فقهاء
فرموده اند و حق آنست که بعد از اعتبار سجده کردن بر عین زانوها و طرف انگشت
مهین پاها اعتبار این شرط لغو و مستدرک است چرا که خود البته حاصل خواهد
شد چنانکه با امتحان معلوم میشود یازدهم اگر حائلی مانند تمام پیشانی و مسقط آن
نباشد پس هر گاه بر تمام پیشانی موم یا مانند آن چسبیده باشد ازالة بعض از آن لازم است
و همچنین هر گاه تمام روی مهر را چرکی گرفته باشد ازالة قدری از آن لازم است تا قدر رکن
از پیشانی بر خود مهر واقع شود و کسیکه اعم باشد یعنی اگر موی سر او قدری از پیشانی
از پیشانی او را فرا گرفته باشد جایز است که بر موضع مو از پیشانی سجده کند بشرط
اگر مساوی از نشو سر بر چیزیکه سجود بر آن جایز است واقع شود دوازدهم اگر بعد از
فراغ از سجده اولی راست بنشیند و الا که در رنگ نماید اگر بسجده دوم رود بطرف سجده
اولی فصل دوم در بقیه احکام سجود است بدانکه بسیاری از احکام آن از آنچه در مبحث
رکوع مذکور شد معلوم میشود لیکن اعاده بعض از آنها میشود تا کید را بدانکه کسیکه قدرت
بر ذکر مخصوص ندارد احوط آنست که بقدر سه تسبیحه صغری یا یک تسبیحه کبری ذکر
مطلق کند بعربی یا بغیر او را ممکن است و هر گاه قدرت بر عربی ندارد ترجمه تسبیحات
مخصوصه را بهر زبانیکه خواهد میگوید و اگر بر آن نیز قدرت ندارد بسجود میرود و بقدر
ذکر واجب درنگ میکند و هر گاه مصلی قدرت بر درنگ نمودن بقدر ذکر واجب یا طمانینه
در آن ندارد ظاهر آنست که ذکر واجب ساقط نمیشود بلکه باید ذکر واجب را بگوید اگر چه

بعضی از آن

بعضی از آن در حین خم شدن یا سر برداشتن واقع شود و شاید احوط اینست که هر گاه
بقدر یک سبحان الله گفتن درنگ و طمانینه میتواند بعمل آورد اکتفا بر آن کند و زیاد بر آن نکند
مگر بقصد مطلق ذکر و هر گاه سهواً پیشانی را گذارد بر چیزیکه سجود بر آن جایز نیست
ظاهر بعض اخبار و فتوای جمعی از ابرار آنست که سر بر میدارد و بر موضعیکه سجود بر آن
جایز است میگذارد بشرط اینکه تمام راست ننشیند و احوط اینست که مهما
امکن سر برندارد بلکه پیشانی خود را بکشد تا محلی که باید مهر را یا زیر پیشانی خود
بتدریج بگذارد و باید که ما عدای گذاشتن اعضای سبعه بر زمین یا چیزیکه در حکم زمین است
از واجبات دیگر مذکور شدند واجب غیر رکن است پس اگر سهواً ترک کند بعضی از
آنها را یا زیاد کند نماز او باطل نمیشود بلکه ظاهر اینست که هر گاه فراموش کند
گذاشتن بعضی از سایر مساجد سبعه را غیر از پیشانی بر زمین نماز او باطل نمیشود
هر گاه هیئت مزبوره بعمل آمده باشد و همچنین هر گاه سهواً ستهارا مثلا دو بیشتر
یا بیشتر بر زمین گذارد یا بیکرا اولا بر زمین گذارد بعد از آن بردارد باز ثانیا گذارد و
هکذا فصل سوم در مستحبات سجود است و آنها بسیارند و در این مقام ذکر میکنیم
ترجمه روایت حماد را که در آداب و کیفیة نماز وارد شده است نظر باشتمال آن بر
بسیاری از مستحبات سجود و غیر از آن از آداب عبادة و بندگی ملک معبود جل شانه
ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی و رئیس المحدثین صدوق در کتاب من لا یحضره
الفقیه بسند صحیح از حماد ابن عیسی که یکی از اجلای اصحاب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام است روایت کرده اند که گفت روزی آنحضرت بمن فرمودند ای
حماد نماز را نیکو بجا میآوری حماد گفت عرض کردم که ای سید و آقای من حفظ
کرده ام کتاب حریز را که در احکام و آداب نماز تالیف کرده است فرمودند باکی
نیست برخیز ای حماد برخیز و نماز کن بعنی در حضور من نماز کن تا ببینم که خوب
نماز میکنی یا نه حماد گوید پس برخواستم در خدمت آنحضرت و روی بقبله کردم و تکبیرة
الاحرام گفتم پس رکوع و سجود بجا آوردم پس آنحضرت فرمودند ای حماد نیکو نماز نمیتوانی

حدیث حماد

کرد بسیار قبیح است بر مردی مثل شما که شصت یا هفتاد سال از عمرش گذشته باشد
و حال آنکه یک نماز تا حدود و شرایط و آداب آن بجا نیاورده باشد حماد گوید از کلام آنحضرت
بر نفس من خواری و مذلت روی داد پس بخدمت آنحضرت عرض کردم فدای تو گردم نماز را
بمن تعلیم فرما پس آنحضرت روی بقبله ایستادند و قد مبارک خود را راست نمودند و
هر دو دست خود را بر رانهای خود کشیدند در حالیکه انگشتان خود را بهم چسبانیده
بودند و نزدیک بهم گردانیدند پاهای خود را که گویا مقدار سه انگشت از هم گشاده میانه
آنها فاصله بود و انگشتان هر دو پای خود را روی بقبله نمودند و هیچیک از آنها را از قبله
منحرف نگردانیدند و گفتند با غایت خشوع و فروتنی الله اکبر پس خواندند سوره حمد را
بترتیل یعنی با اظهار حروف و محافظت نمودن بر وقوف یا اینکه شمرده و با تانی و همچنین
سوره قل هو الله احد را بترتیل خواندند پس اندک صبر نمودند بقدر نفس کشیدن در
حالیکه ایستاده بودند پس دستهای خود را بلند کرد تا محاذی روی مبارک خود و گفت
الله اکبر در حالیکه هنوز ایستاده بود پس برکوع رفتند و پر کردند هر دو کف خود را
از زانوهای خود در حالیکه انگشتان مبارک ایشان از هم گشاده بودند و پس کردند
زانوهای خود را تا اینکه مستوی و برابر شد پشت مبارک ایشان بنحویکه اگر قطره
آبی یا روغنی بر آن ریخته میشد از جای خود حرکت نمیکرد بعلت متساوی بودن پشت
مبارک ایشان و کشیده کردن خود را و فرو بستند چشمهای خود را پس گفتند سبحان
ربی العظیم و بحمده بترتیل یعنی شمرده و با تانی پس راست ایستادند پس چون متمکن شدند
از قیام و قرار گرفتند گفتند سمع الله لمن حمده یعنی خدا بشنود و مستجاب گرداند از
برای کسیکه حمد و ستایش او میکند پس تکبیر گفتند در حالیکه ایستاده بودند و بلند
کردند دستهای خود را تا برابر روی مبارک خود پس بسجده رفتند و پهن کردند
دو کف خود را در حالیکه انگشتان ایشان بهم متصل بودند در پیش دو زانوها
برابر روی مبارک خود پس گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده سه مرتبه و نگذاشتند
هیچ جزء از بدن خود را بر جزء دیگر از آن یعنی اینکه پاها و زانوها را بر یکدیگر نگذاشتند

بلکه

بلکه رانهارا از هم جدا نمودند و برابر یکدیگر گذاشتند و همچنین دو بازو را از دو پهلو
جدا کردند و ساقهای دست را از پهلو و رو جدا نمودند و همچنین شکم را از رانها و
رانها را از ساقهای پا منفصل نمودند و از هم دور کردند چنانکه از سایر اخبار نیز
مستفاد میشود برگشتیم بترجمه بقیه حدیث حماد گوید سجده کردند آنحضرت بر هشت استخوان
یعنی هشت عضو دو دست و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ هر دو پا و پیشانی
و بینی و فرمودند هفت عضو از اینها سجده بر آنها واجب است و آن عضوهایی است که
حق سبحانه و تعالی در کتاب خود ذکر نموده اند در آنجا میگوید فرموده الله و ان المساجد لله فلا
تدعوا مع الله احدا یعنی عضوهایی که بآنها سجده میشود مختص بخدا است پس نخوانید
با خدا کسی را یعنی با خدا شریک نگردانید در سجده کردن بآنها هیچ کس را و آن هفت عضو
پیشانی و دستها و زانوها و دو انگشت مهین پاها است و گذاشتن بینی بر زمین
سنت است پس سر از سجده برداشتند و همینکه راست نشستند گفتند الله اکبر
پس بر ران چپ نشستند در حالیکه گذاشته بودند پشت پای راست را بر شکم
پای چپ و گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه پس تکبیر گفتند در حالیکه نشسته بودند
و بسجده دوم رفتند و در آن گفتند آنچه را که در سجده اول گفته بودند و نگذاشتند
هیچ جزء از بدن خود را بر هیچ جزء دیگر از آن نه در رکوع و نه در سجود و بودند یعنی
در رکوع و سجود یا در سجود تنها بهیئت مرغی که بالهای خود را از بدن جدا کند و
فرش نکردند ساق دستهای خود را بر زمین و دو رکعت بدین منوال گذاردند و
انگشتان دستهای ایشان بهم چسبیده بود در حالیکه نشسته بودند از برای تشهد
و چون از تشهد فارغ شدند سلام دادند پس فرمودند ای حماد چنین نماز کن
تمام شد ترجمه حدیث شریف مذکور بنا بر روایت آن دو بزرگوار و در کتاب من
لا یحضره الفقیه چند کلمه دیگر در آخر این حدیث ذکر نموده اند که در کتاب کافی نیست
و ترجمه آن چند کلمه اینست که التفات نکن یعنی بظاهر رو و بدن خود التفات
بطرف چپ و راست خود نکن یا اینکه بقلب و روی دل خود متوجه غیر از

محبوب ومعبود حقیقی شوه وبازی نکن بدستها وانکشتهای خود ونف نکن بجانب
راست وچپ خود ونیز به پیش روی خود مولف کوید از جمله مستحبات سجود علاوه
بر انچه از احادیث مستفاد میشود اینست که در وقت سرازیر شدن از برای
سجود دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین کذارد عکس برخاستن که اعتماد
بر کف دستهای خود میکند وزانوها را پیش از دستها از زمین برمیدارد ومکروه است
که در حال برخاستن دستهای خود را ببندد وبر زمین کذارد بنحویکه در حال خمیر
کردن میبندند واینکه پیشانی وبینی را بر زمین کذارد وهمچنین دستها را وافضل
اجزای زمین تربت سید الشهدا علیه السلام است چنانکه در اخبار متعدده وارد
شده است که سجود بر تربت سید الشهدا سوراخ میکند هفت حجاب را
ومنور میکند زمین را تا طبقه هفتم وبدانکه بعضی از قدما ارغام را واجب دانسته اند — قول بوجوب ارغام
واحوط انست که ترک نکند انرا ومراد از ارغام انست که بجزء از بینی یا طرف اعلای انرا
بر زمین یا چیزی دیکر از چیزهائیکه سجود بر انجا رواست کذارد وبعضی کفته اند کافی است
کذاشتن ان بر هر چه اتفاق شود چون دستها وزانوها واینکه در حال قدرت ووسعة
وقت تسبیح کبری را اختیار کند وانرا بحسب قدرت وطاقت تکرار نماید وختم بر عدد
طاق کند مکر در امام که اولی از برای او اینست که زیاده بر سه مرتبه تکرار نکند مکر
در صورتیکه ماموین نیز طالب زیاده باشند چنانکه از بعض اصحاب امام جعفر صادق ع
روایت شده است که بعد از ظهر بخدمت انحضرت مشرف شدیم دیدیم که انحضرت با جمعی
از اصحاب خود بجماعت نماز میکنند وما خود نماز کرده بودیم ذکر رکوع وسجود ایشانرا شمردیم
تا شصت وسه یا شصت وچهار بر ایشان شمردیم واینکه ختم کند ذکر مزبور را
بصلوات چنانکه در رکوع مذکور شد واینکه در حال سجود بر بینی خود نکاه کند بدون
احداق ودر رکوع تفسیر ان مذکور شد واینکه بعد از سر برداشتن از سجده دویم
بنشیند بنحویکه بین السجدتین مستحبست وانرا جلسة الاستراحه مینامند وتاکید — جلسة الاستراحة
بسیار در ان وارد شده است واکثر اتفاق فقهاء رضوان الله علیهم بر استحباب ان

مینمود

مینمود چنانکه ظاهر بعض متاخرین است هر اینه قول بوجوب ان بسیار قوة داشته و
بهر حال احوط انست که مهما امکن انرا ترک نکند واینکه در حال برخاستن بکوید
اللهم بحولك وقوتك اقوم واقعد یا بکوید اللهم ربی بحولك تا اخر ودر بعض روایات وارد
شده است که اکر خواهی بکو بعد ازان وارکع واسجد یا بکوید بحول الله وقوته اقوم واقعد
وبدانکه در بعض اخبار معتبره وارد شده است که بکو از برای طلب رزق در سجدهای
واجبی یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین ارزقنی وارزق عیالی من فضلك فانك ذو الفضل — دعاء رزق
العظیم واز احادیث مستفاد میشود که استحباب ان مختص بسجده اخیره نیست
وبنا بر این هرکاه انرا در سجده اخیره کوید باعتقاد انکه در ان بخصوصه مستحب
چنانکه ظاهر اکثر عوام است در نمازش اشکالی هست لیکن خواندن ان در
سجده اخیره بدون قصد اختصاص چنانکه سیره علماء ومقدسین بران جاری
شده است ضرری ندارد وهمچنین اضافه کردن بعض کلمات بران مثل زیاد
کردن کلمه الواسع را بعد از لفظ من فضلك ولفظ اخواننا را قبل ازان وتبدیل
ضمیر متکلم وحده بضمیر متکلم مع الغیر سیما از برای امام یعنی اینکه بکوید ارزقنا
وارزق عیالنا وزیاده کردن صلوات قبل از لفظ ارزقنی چنانکه از اکابر مجتهدین
خود مشاهده نمودم نیز ضرری ندارد لیکن بشرط عدم نیت خصوصیت وبنا بر
اضافه نمودن صلوات در محل مزبور باید بجای ارزقنی وارزق کوید فصل — [illegible]
چهارم در بیان سجود تلاوت وسجود شکر است مذکور شد در بحث قرائت
اینکه سجده تلاوت در چهار موضع واجبست پس بدانکه خلافی نیست مکر از نادری
در اینکه مواضعی از قران که سجده بجهة انها مشروع است پانزده موضع است
در چهار موضع از انها واجبست ودر باقی مستحب اما ان چهار موضع پس
در چهار سوره است که در قرائت مذکور شدند واما یازده موضعی که سجده بجهة
انها سنت است پس اول از انها اخر اعراف است دویم وظلالهم بالغدو و
الاصال که در رعد است سیم ویفعلون ما یؤمرون که در نحل است چهارم

ویزیدهم خشوعا که در بنی اسرائیل است پنجم خروا سجدا و بکیا که در مریم است ششم و هفتم
ان الله یفعل ما یشاء و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون که در حج است هشتم و دهم نفورا
که در فرقان است نهم رب العرش العظیم که در نمل است دهم و خر راکعا و اناب که در
ص است یازدهم و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون که در انشقاق است و همچنین
خلاف نیست ظاهرا در اینکه محل سجده بعد از فراغ است از آیه که مشتمل است بر
لفظ سجده بلی نسبت بشیخ طوسی قدس سره داده شده اینکه محل آن بعد از لفظ
سجده است هر چند که در وسط آیه باشد و ظاهر آنست که در این نسبت
نیز اشتباه شده است بلکه ایشان نیز موافقند با دیگران و بهر حال اشکالی
نیست در اینکه واجب نمیشود در سوره والنجم و اقرا مگر بعد از اتمام سوره
و همچنین در سوره الم تنزیل بی شبهه واجب نمیشود مگر بعد از وهم لا یستکبرون
بلی در سوره حم فصلت اندک شبهه و خلافی هست و ظاهر آنست که وجوبش
بعد از اتمام آیه واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون است و
مقتضای استدلالی که از شیخ معتبر نقل شده است آنست که محلش
بعد از واسجدوا است و ظاهر بعضی دیگر بعد از خلقهن و فساد هر دو قول
اخیر در غایت ظهور است نظر باینکه بر هر یک لازم میاید فصل کردن میان
اجزای کلام واحد که نهایت اتصال بهم دارند و بر فرض اینکه محلش بعد از آیه اسجدوا
یا خلقهن باشد تاخیر آن تا فراغ از آیه منافاة با وجوب فوریت که دلیل دو
قول مزبور است ندارد بلی از بعضی صحابه و فقهای عامه نقل شده است انکه
محل سجود در سوره مزبوره بعد از لا یسامون است که در آخر آیه بعد است
که بعد از آیه مزبوره است و آن قول نیز بسیار ضعیف است نظر باتفاق
علمای امامیه بر خلاف آن و بدانکه بنا بر مشهور سجده واجب یا مستحب
نمیشود مگر بعد از فراغ از آیه که مشتمل است بر لفظ سجده پس اگر تمام آیه
نخواند بغیر از کلمه لفظ تکلیف بسجود باو تعلق نمیگیرد و همچنین است حکم در
مستمع

موضع وجوب سجده

خلاف در محل سجده در حم فصلت

مستمع و مشهور آنست که تکلیف بسجود مختص است بقاری و مستمع اما سامع یعنی
کسیکه اتفاقا بشنود و گوش نداده پس اوسط آنست که سجده را ترک نکند و بدانکه
وجوب یا استحباب سجده تلاوت فوری است یعنی اگر واجب یا مستحب است که
بعد از خواندن یا شنیدن آیه سجده بلا فاصله بسجود رود هرگاه مانعی از برای
او نیست والا ادا کند و مشهور آنست که هرگاه عمدا یا سهوا آنرا ترک کند
تا زمان فوریت بگذرد ساقط نمیشود چون قضای فائته بنا بر قولی و نماز زلزله
و سایر نماز آیات و مانند آن و لیکن خلافست در اینکه بر فرض تاخیر نیت قضا
باید در آن بکند یا ادا و حق آنست که نیت هیچیک از اینها ضرور نیست و
همچنین خلافست در اینکه لازم است که بر هفت عضو سجده کند یا کافی است
سجود بر پیشانی و اول اوسط است و اظهر ثانی و همچنین خلاف در اشتراط
گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجود بر آن جایز است و همچنین در اشتراط طهارت
از حدث سیما اکبر و سیما حیض و استقبال قبله و اظهر عدم اشتراط است
و اوسط اعتبار است سیما در اول و اخیر و خصوصا در وقتی در مکانی
نشسته یا ایستاده باشد یعنی راکب و ماشی نباشد و همچنین خلافست
در وجوب تکرار آن بحسب تکرار سبب آن و اظهر وجوب تکرار است
مطلقا حتی در صورتیکه یک آیه را مکرر خوانده باشد پی در پی بدون فاصله
و اما تکبیر و تشهد و سلام پس خلافی در عدم وجوب آنها بلکه مشروعیت آنها
نیست مگر تکبیر بعد از سر برداشتن از سجود که اظهر در آن استحباب است
و خلافی نیست در عدم وجوب ذکر مخصوص و اما مطلق ذکر پس مشهور
آنست که آن نیز واجب نیست و اوسط آنست که ترک نکند و هر ذکری که
در سجده نماز کفایت میکند در آن نیز کافی است و افضل آنست که بگوید
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا
سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل

واجبات و شروط سجود تلاوت

عدم وجوب ذکر خصوص با خلاف نیست

سجدهٔ شکر

خائف مستحب بعد از آن سر بردارد و بگوید الله اکبر و اما سجود شکر پس
استحباب آن بعد از فریضه از خصایص شیعه است و ظاهر بعض اخبار
آنست که در حصول هر نعمتی و دفع هر بلیه و نقمه مستحب است و از اعظم
نعمای الهی جل شانه توفیق یافتن است از برای ادای طاعات سیما واجبات
وخصوصا فرایض یومیه که عمود دین است و کیفیتش آنست که بسجده رود
و هر قدر که میسر میشود شکرا لله شکرا لله یا عفوا عفوا گوید و در بعض
اخبار وارد شده است که اقلش آنست که سه مرتبه بگوید شکرا لله و افضل
آنست که صد مرتبه شکرا شکرا یا عفوا عفوا بگوید و افضل از آن آنست
که هزار مرتبه بگوید و هرچه بیشتر طول دهد بهتر است و ادعیه مخصوصه
بسیار در این باب وارد شده است هر که خواهد از مظان آن طلب کند

دعای سجدهٔ شکر

و مذکر عالی‌ترین و معتبرترین دعای متوسطی که در این باب از ائمه اطهار ع
وارد شده است دعائی است که شیخ صدوق علیه الرحمه و غیر او از عبد الله
ابن جندب که از اجلای اصحاب و وکلای حضرت کاظم علیه السلام است بسند
صحیح روایت کرده‌اند که آنحضرت باو فرمودند بگو در سجده شکر اللهم انی
اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله
ربی والاسلام دینی و محمدا نبیی و علیا ولیی و الحسن و الحسین و علی بن
الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد
بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن بن علی ائمتی بهم اتولی
و من اعدائهم ابرء آنگاه بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم سه مرتبه
پس بگوید اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا
و ایدی المؤمنین پس بگوید اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک
لتظفرنهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل
محمد سه مرتبه پس بگوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه

پس بطرف راست

بطرف راست روی خود را بر زمین بگذارد و بگو یا کهفی حین تعیینی
المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی و قد کنت
عن خلقی غنیا صل علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد پس جانب چپ روی خود را بر
زمین بگذارد و بگو یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد بلغ مجهودی سه مرتبه پس
بگو یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام سه مرتبه پس پیشانی خود را
بر زمین بگذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگو پس طلب کن حاجت خود را که
انشاء الله بر آورده میشود و بدانکه شرط نیست در آن گذاشتن پیشانی بر ما
یصح السجود علیه اگرچه افضل است و نیز سجده کردن بر هفت عضو اگرچه
شهید علیه الرحمه بآن قائل شده است و نیز که در این سجده مستحب است که سینه
و شکم و ساق دستهای خود را بر زمین بچسباند و ظاهر آنست که با وجود
این عمل سجده کردن بر زانوها و طرف انگشت بزرگ پاها متعسر بلکه متعذر است
بلی احوط آنست که کف دستهای خود را بر زمین گذارد و افضل آنست
که اولا بر پیشانی سجده کند بعد از آن بر گونه راست رو بعد از آن بر گونه چپ
بعد از آن ثانیا بر پیشانی سجده کند و مستحب است که بعد از سر برداشتن
دست خود را بر سجده گاه گذارد و بر رو و سینه خود کشد و همچنین
هر عضوی که ناخوشی در آن هست که موجب شفا است انشاء الله تعالی
و اما استقبال و طهارت از حدث و خبث و ستر و غیر آن از شرایط صحت
سجود نماز پس هیچیک از آنها در اینجا شرط نیست اگرچه مراعات جمیع آنها
اولی و افضل بلکه احوط است سیما استقبال در بارهٔ کسیکه در یکجا نشسته
باشد و همچنین طهارت از حدث اکبر و بعضی قائل شده‌اند باستحباب
تکبیر بعد از سر برداشتن و وجه آن معلوم نیست و از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده است که هرگاه نعمتی از نعم حقتعالی را یاد کنی در جائیکه تنها باشی
طرف روی خود را بر خاک بچسبان و هرگاه در میان جماعتی باشی بگذار دست

خود را در زیر شکم خود و کمر خود را جمع کن بقصد تواضع از برای خدا مطلب هفتم
در تشهد است و دران سه فصل است فصل اول واجبست تشهد در هر نماز دو
رکعتی چون نماز صبح و نمازهای قصر یکمرتبه بعد از سجده اخیر و در نماز مغرب و
نمازهای چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از سجده ثانیه از رکعت دوم و یکی بعد از سجده
ثانیه از رکعت اخیر و دران چند امر واجبست اول ذکر است و اظهر و احوط در
کیفیتش اینست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و ال محمد دوم نشستن است بقدر ذکر واجب
و هر وضع که بنشیند کافیست پس اگر بعضی از اذکار در حال راست شدن گوید نمازش
باطل است هرگاه از روی عمد کرده باشد خواه عالم بمسئله و خواه جاهل و اگر از روی سهو
کرده است اگر قبل از انکه داخل رکن شود یا از نماز بیرون رود بخاطرش اید احوط ان است
که انرا بالجهر بعد از او اعاده کند والاصح برا و نیست سوم طمانینه و
استقرار بدن است در حال ذکر واجب بلکه مطلق ذکر و هرگاه مخالفت کند حکم
بعینه است که الان در حکم تارک جلوس مذکور شد و بدانکه جمعی از علما واجب
دانسته اند صلوات فرستادن را بر پیغمبر و اهل بیت اطهار ایشان در هر وقت
که ذکر شود اسم سامی ایشان حتی در ضمیری که بایشان راجع میشود و ان احوط است
اگرچه اظهر عدم وجوبست بلکه از مستحبات موکده است و بنابراین وجوب
صلوات در صورتیست که در غیر صلوات ذکر شود والا تسلسل لازم میاید
فصل دوم در مستحبات انست بعضی از انها در ترجمه سجاد در بحث سجود مذکور
شد و از جمله سایر مستحباتش انست که در حال تشهد نگاه بدامن خود یا پیش
ان کند و اینکه بنشیند در حال خواندن تشهد بطریق تورک بعینه بنحوی که در بین السجدتین
مستحبست و کیفیت ان در ترجمه سجاد مذکور شد و در وقت گذاشتن
پشت پای راست بر شکم پای چپ چنانکه در ترجمه مزبوره بیان شد
قصد کند معنی این کلام را که اللهم امت الباطل واقم الحق یعنی خداوندا بمیران

وتابود کن

تشهد

[illegible]

صلوات بر ذکر حضرت

وتابود کن باطل را و اقامه و بر پا دار حق را و شاید معنی کلام مزبور این باشد که باطل را
بمیران بمیرانیدن اهل ان یا بهدایت کردن ایشان و بر پا دار حق را بطول دادن عمر اهل ان
یا بتقویت ایشان باظهار سید و رئیس و مولای ایشان عجل الله فرجه و از جمله
انست که اذکار مخصوصه که در پیش از شهادتین و بعد از ان وارد شده است
بخواند سیما در تشهد ثانی و اقلش انست که در تشهد اول قبل از شهادتین بگوید
الحمد لله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته و ارفع درجته و در تشهد دوم
قبل از شهادتین بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله یا بگوید بسم الله و
بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله و بعد از صلوات بگوید و امن علی بالجنة
و عافنی من النار و هرگاه امام باشد شاید تبدیل علی و عافنی بعلینا و عافنا اولی
باشد مطلب هشتم در تسلیم است بدانکه اظهر و اشهر نزد متقدمین و معاصرین
وجوب تسلیم است و اینکه از نماز بیرون نمیرود مگر بتسلیم و در تسلیمی که بان
از نماز بیرون میرود خلافست و اظهر انست که بهریک از السلام علینا
والسلام علیکم بیرون میرود باین معنی که هر کدام را که اول گفت بر وجه وجوب
واقع شده است و بان از نماز بیرون رفته است لیکن بر تقدیر تقدیم السلام
علینا مستحبست که السلام علیکم را نیز بگوید دون از عکس و احوط انست
که هر دو را بگوید بترتیب معهود اعنی تقدیم السلام علینا و نیت خروج از نماز
کند با هر دو بدون تعیین و اما السلام علیک پس خلافی در استحباب و عدم
وجوب ان نیست مگر از نادری و افضل بلکه احوط نیز جمع نمودنست میان
هر سه سلام بطریقی که معهود و متداولست در میان شیعیان باینکه بعد
از تشهد بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و دران واجبست انچه
در تشهد واجبست از نشستن و طمانینه بقدر ذکر واجب و حکم لال و
کسیکه عاجز از خواندن تشهد و سلام واجبست بنحوی است که در قرائت

وغیر آن گذشت و بدانکه مشهور آنست که مستحبست از برای منفرد اینکه
یکمرتبه السلام علیکم بگوید و بگوشه چشم اشاره بجانب راست خود کند و قصد
کند بآن دو ملکی را که کاتب اعمال ویند و همچنین امام یک سلام میدهد
لیکن بصفحه روی خود اشاره میکند بماموین و کاتبین اعمال و اما ماموم
پس مشهور آنکه اگر در هر دو جانب او کسی هست یعنی از ماموین دو سلام ۲ انست
میدهد و بصفحه روی خود اشاره میکند در سلام اول بجانب راست خود
و قصد میکند ماموین را که در جانب راست ویند و در سلام دوم
بطرف چپ خود و قصد میکند کسانی را که در طرف چپ ویند و هرگاه
جانب چپ وی خالی باشد اکتفا بسلام اول میکند و مقتضای اعتبار و صحیح
بعض اخبار آنست که از برای ماموم مستحبست سه سلام یکی رو بقبله بقصد
جواب امام و دو سلام دیگر بقصد ماموین که در دو طرف ویند هرگاه
در هر دو جانب وی باشند و هرگاه در یکجانب وی تنها هست یک سلام دیگر
تنها بهمان جانب میکند و بنابراین هرگاه ماموم یک نفر است اکتفا بسلام
اول میکند و مراد از اهل دو جانب کسانی اند که در طرف راست و چپ
متصل ویند اگرچه در صف وی نباشند باینکه در صف متقدم یا متاخر باشند
و اولی آنست که هرگاه اقتصار بر سلام واحد میکند بآن قصد کند کرام
الکاتبین را با سایر ملئکه و مومنینی که در اینجا حاضرند و ظاهر اخبار آنست
که فرقی میانه منفرد و امام و ماموم در کیفیت اشاره کردن در این باب نیست
و اینکه هر یک اشاره بگوشه چشم یا بینی یا بصفحه روی میکند مجوز بود
و بهر حال حرامست مطلقا روی از قبله گردانیدن در وقت سلام چنانکه
طریقه عامه عمیاء است و ظاهر بعض اخبار اینست که مستحبست از برای
ماموم اینکه در سلامی که میدهد بطرف راست و چپ خود قصد رد
سلام ماموین کند و بنابراین مناسب اینست که هرگاه سه سلام
میدهد

میدهد در سلام اول قصد جواب سلام امام کند و در دو سلام دیگر قصد
جواب ماموین کند هرگاه سلام وی متاخر از سلام ایشان باشد و الا
در قصد رد کردن سلام ایشان اشکالی هست و شاید انسب این باشد
که قصد رد سلام کند نسبت بمتقدم بر او و ابتدای سلام نسبت بمتاخر
قنوت مطلب سیم در قنوت است و آن از مستحبات موکده است در جمیع نمازهای
واجبی و سنتی سیما در نمازهای جهریه و خصوصا در نماز جمعه و صبح و مغرب و نماز
وتر که تاکید در اینها بیشتر است و از بعض فقها قول بوجوب آن در مطلق نماز
نقل شده است و از بعض دیگر در جهریه تنها و احوط عدم ترکست اگرچه قول
بوجوب بسیار ضعیف است و بعضی از اکابر مجتهدین حکم بعدم استحباب قنوت
در نماز شفع کرده اند و خالی نیست از قوت و لیکن اقوی آنست که در آن نیز
مستحبست و لیکن احوط آنست که بدون قصد خصوصیت بخوانند و طول
ندهد و در هر نمازی یکمرتبه مستحبست مگر در نماز آیات و عیدین و جمعه چنانکه
خواهد آمد و مگر در نماز وتر بنابر بعض روایات که پیش از یکمرتبه مستحبست
و محل آن در غیر از قنوت اخیرین بعد از قرائت و قبل از رکوع است و هرگاه
فراموش کند آنرا تا آنکه بحد رکوع رسد جمعی از فقها فرموده اند که مستحبست
قضای آن بعد از رکوع و اظهر عدم احتیاج است بنیت قضا [illegible] و هرگاه
بعد از سجود بخاطرش آید مستحبست که آنرا بعد از سلام قضا کند و کافی
در آن هر کلامیکه مشتمل باشد بر ذکر حق سبحانه و تسبیح یا بر دعا و از افضل افراد
باب تسبیحات مختصه این فقره است که شیخ صدوق قدس سره آنرا در این باب ذکر نموده
سبحان من دانت له السموات و الارض بالعبودیة و از جمله دعاها که افضل افراد
آن صلوات فرستادنست بر پیغمبر و اهلبیت اطهار ایشان و طلب تعجیل
ظهور صاحب الزمان علیهم جمیعا صلوات الملک المنان و همچنین طلب بوار و هلاک
اعدای ایشانست و از جمله اشیا در نماز وتر استغفار از برای خود و پدر و

مادر خود و سایر برادران زنده و مرده و از ائمه اطهار علیهم السلام قنوتهای بسیار طولانی
وارد شده است و بعضی از آنها در کتاب مهج الدعوات مذکور است و صاحب اعظم
ملا محمد باقر مجلسی قدس سره در کتاب بحار بابی علیحده از برای آنها قرار داده است و جمعی
از علما فرموده اند که بهتر چیزی که در قنوت خوانده میشود کلمات فرج است که در
تلقین میت مذکور شد و از جمله قنوتهای مختصره که از ائمه ع ماثور است این دعا است
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاکرم چنانکه رئیس المحدثین شیخ صدوق
از رجاء ابن ابی الضحاک که از ملازمین حضرت امام رضا ع بود در وقتی که از مدینه طیبه
بخراسان تشریف میبردند روایت کرده است که آنحضرت این را در قنوت جمیع نمازها
میخواندند و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که فرمودند
کافی است ترا در قنوت اینکه بگوئی اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا
والآخرة انك علی کل شیء قدیر و بعضی از محدثین تجویز نموده اند در قنوت ذکر حق تعالی
و طلب حوائج دنیوی و اخروی را بفارسی و احوط آنست که با قدرت بر خواندن اذکار
و ادعیه عربی بفارسی نخوانند و شاید که بسیاری از عربی ملحون غیر مغلوط نیز اولی و
احوط باشد از فارسی و در قنوت چند امر مستحب است اول آنست که پیش از آن تکبیر
گوید و دستها را بردارد بنحوی که در تکبیرة الاحرام مذکور شد دوم آنکه در حین خواندن قنوت
کف دستهای خود را بسوی آسمان بلند کند و کف آنها را پهن کند و محاذی روی خود
بنا بر مشهور یا سینه خود بنا بر آنچه از شیخ مفید قدس سره حکایت شده است دارد
سوم آنکه در حین خواندن قنوت نگاه بکف دستهای خود کند بنحوی که گویا منتظر آنست
که کریم علی الاطلاق آنها را از رحمت خود پر کند و باید گمان خود را به پروردگار خود چنان
نیکو و محکم کند که البته آنها را خالی بر نخواهد گردانید جهت آنکه وارد شده است
ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی ان یردها صفرا حتی یجعل فیها
من فضل رحمته که ترجمه ظاهرش اینست هیچ بنده دست خود را بسوی خداوند
عزیز جبار بسؤال نکشید و ظاهر نگردانید مگر آنکه حق تعالی حیا کرد از آنکه برگرداند
انها را

آنها را خالی بغیر تا بگذارد در آنها چیزی از فضل رحمت خود آنها را بر میگرداند چهارم آنکه
بعد از فراغ دستهای خود را بر رو و محاسن خود کشد چنانکه از بعضی قدما منقول است
و لیکن مستند آن بنظر قاصر نرسیده است لهذا احوط ترک آنست و مستحب است
از برای غیر امام طول دادن در قنوت و همچنین از برای امام لیکن بشرط طالب بودن
ماموین از برای آن مروی است از حضرت رسول خدا ص که هر کس از شما قنوتش درازتر است
در دنیا راحتش بیشتر است در موقف حساب در روز جزا و در خصوص قنوت
وتر ادعیه مطوله و مختصره بسیار وارد شده است و از مختصرات آن این است
اللهم اهدنی فیمن هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارك لی
فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانك تقضی ولا یقضی علیك سبحانك رب البیت تبارکت و تعالیت
استغفرك واتوب الیك واومن بك واتوکل علیك لا حول ولا قوة الا بك یا رحیم
و هرگاه در قنوت سایر نمازها خوانده شود ضرر ندارد بشرط عدم قصد خصوصیت
و از مشهورترین قنوتهای متوسطه وتر اینست که بعد از کلمات فرج بگوید
انت الله نور السموات والارض تا آخر آنچه در کتاب من لا یحضره الفقیه و غیره
از آن مذکور است و از جمله مستحبات مؤکده در قنوت وتر آنست که بعد از دعای
مزبور یا غیر آن از ادعیه ماثوره هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله ربی واتوب الیه

مطلب دهم در تعقیب است وان از جمله مستحبات مؤکده است سیما بعد از نماز صبح
واز حضرت امام محمد تقی ع روایت شده است که دعا خواندن بعد از نمازهای واجب بهتر است
از نافله یعنی غیر از نوافل مرتبه یومیه بنا بر انچه بعض محدثین فهمیده اند اگرچه در صحت
ان نظری هست ونیز در اخبار مستفیضه وارد شده است که دعا خواندن بعد از
هر فریضه سیما بعد از نماز صبح وقبل طلوع افتاب ابلغ وانفع است در طلب روزی
از سفر کردن بقصد تجارة وانکه تعقیب کننده مهمان خداوند عالم است وبر خدا
لازم است که مهمان خود را گرامی دارد ودران مستحبست مراعاة انچه در نماز
واجبست از طهارة از حدث وخبث واستقبال قبله وترک التفات وتکلم
نمودن با مورد نیوییه وسایر منافیات بلکه مکروهات هم وهمچنین مستحبست
که بعد از فریضه بلا فاصله شروع دران کند مگر در نماز مغرب که بعضی از اکابر
فرموده اند که مستحبست دران تقدیم نافله مغرب بر تعقیب مگر سه تکبیری که
مذکور میشوند وتسبیح فاطمه زهرا ع که انها قبل از نافله میخواند واین قول بسیار
قوة دارد بعلت انکه وقت نافله مغرب بسیار تنگ است پس اگر مقدم دارد تعقیب را
بر نافله دران موجب فوات نافله میشود وهرگاه حاجتی مهمی مضیقه داشته باشد
جایز است که در حال سواری وراه رفتن تعقیب خواند وبدانکه ادعیه واذکار
بسیار در این باب وارد شده است واولی انست که بعد از سلام سه مرتبه
بگوید الله اکبر ودر هر یک دستها را بردارد بنحویکه در تکبیرة الاحرام مذکور شد

بعد از ان

بعد از ان تهلیلة الاحزاب را بخواند انگه سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه پس از ان تسبیح زهرا علیها السلام را
گذارند که در فضیلت ان اخبار بسیار وارد شده واز جمله ان اخبار صحیحه ایست
که ثقة الاسلام کلینی از حضرت صادق ع انرا روایت نموده است که انحضرت فرمودند
تسبیح فاطمه زهرا ع در هر روز بعد از هر نماز محبوبتر است نزد من از هزار
رکعة نماز در هر روز ونیز وارد شده است که بابی هرون فرمودند که ما امر
میکنیم اولاد خود را بان چنانکه امر میکنیم ایشانرا بنماز پس مداومت کن بران زیرا
که مداومت نکرد بران هیچ بنده که با وجود ان شقی شد واظهر واشهر در کیفیتش
اینست که اول سی وچهار مرتبه بگوید الله اکبر بعد از ان سی وسه مرتبه بگوید
الحمد لله بعد از ان سی وسه مرتبه بگوید سبحان الله ومستحبست که بعد از ان
یکمرتبه بگوید لا اله الا الله وهرگاه شک کند در عدد بعضی از ان بنا را بر اقل میگذارد
ومستحبست که ضبط کند عدد تسبیح زهرا ع وغیر انرا از اذکار واوراد بتسبیح
از تربت طاهره سید الشهداء ع زیرا که وارد شده است که هر کس بگرداند
تسبیحرا از تربت ان امام معصوم ع پس استغفار کند بان یکمرتبه هفتاد مرتبه ثواب
استغفار از برای او نوشته میشود وهرگاه انرا در دست [illegible] داشته باشد
بدون تسبیح وذکر حقیقتا بعدد هر دانه از ان ثواب هفت مرتبه یعنی تسبیح یا ذکر
از برای او نوشته میشود ونیز در حدیث دیگر وارد شده است که بمجرد گرفتن
ان در دست بدون ذکر ثواب تسبیح وذکر کردن را دارد وبعد از تسبیح زهرا شروع
کند در سایر اذکار وادعیه که در این باب وارد شده است مثل دعای شبیب
هذیلی ودعای حافظه ودعای مخزون که بعد از دوازده نوصد خوانده میشود
وغیر ان از اذکار وادعیه مختصره ومطوله وظاهر بعض اخبار انست که بلند
کردن دستها بسوی اسمان بنحویکه در قنوت مستحبست در جمیع تعقیبات
سیما در اول [illegible] نیز مستحبست منهج در حال ومنافیات نماز است

۲ در تهلیلة الاحزاب ودعای مخزون صح

[illegible]

مبطلات صلوة

ودران چند بحث است بحث اول در بیان چیزهایی است که باطل میکنند نمازرا
بتفصیلی که در هر یک مذکور میشود انشاء الله تعالی وآنها بر دو قسم اند قسم اول چیزهایی
چند اند که از مقوله متروکات وامور عدمیه اند وآنها چند چیزند اول ترک طهارت است
از مطلق حدث خواه اکبر باشد وخواه اصغر وآن مبطل نماز است مطلقا یعنی
خواه از روی عمد باشد وخواه از روی سهو وخواه از روی جهل بمسئله وفرقی
نیست در حکم مزبور میان آنکه تمام وضو یا غسل یا تیمم را ترک کرده باشد
یا بعضی از آنرا یا بعضی از شرایط صحت آنرا مثل آنکه با آب نجس یا مضاف طهارت
گرفته باشد یا بدون نیت تقرب بعمل آورده باشد چنانکه در باب طهارت مفصلا
مذکور شد وهمچنین فرقی نیست در حکم مزبور میان آنکه [در اثنای] نماز بخاطرش
آید یا [بعد از آن] [illegible] وقت باقی باشد یا نباشد که در جمیع احوال اعاده نماز لازم است

ترک تقلید واجتهاد است

دوم ترک معرفت مسائل متعلقه بنماز وشرایط آنست از روی دلیل یا تقلید
کسیکه تقلید او جایز است بنابر مشهور زیراکه اکثر علما را اعتقاد آنست
که صحت عبادت مکلف موقوفست بر یکی از دو امر اول معرفت وشناختن مسائل
آن عبادت است از ادله شرعیه تفصیلیه نسبت بکسیکه اهلیت اجتهاد
داشته باشد بالفعل پس اگر با وجود قدرت فعلیه بر اجتهاد واستنباط
مسائل شرعیه از ادله تفصیلیه بنای عمل خود را بر تقلید گذارد نماز او باطل است
اگرچه مطابق واقع باشد دوم معرفت وشناختن آنهاست از قول مجتهد
حی بلکه از افضل واورع مجتهدین حی در بارهٔ کسیکه قدرت فعلیه بر اجتهاد در
آن مسائل نداشته باشد پس اگر چنین کسی اعتماد کند در مسائل نماز مثلا بر
آنچه شنیده است از پدر ومادر ودوست وبرادر یا از ملاهای مکتبی
یا از سایر کسانیکه نه خود مجتهد اند ونه مقلد مجتهد حی نماز او نیز باطل است
وهمچنین هرگاه مسائل خود را از کتب مجتهدین میت اخذ کرده باشد یا از ادله
تفصیلیه بزعم خود استنباط کرده باشد با عدم قابلیت از برای آن نماز او نیز باطل است

اگرچه مطابق

اگرچه مطابق با صحیح نفس الامری یا صحیح نزد مجتهد حی باشد وعمل نموده بمقتضای این
قول اگرچه احوط است در اکثر مسائل لیکن اظهر نزد احقر در این مسئله تفصیل است
میان مقصر وغیر مقصر پس کسیکه شنیده باشد که مکلف باید یا خود مجتهد باشد
یا مقلد مجتهد حی یا این معنی در خاطرش خلیده باشد ومع ذلک بعلت بی باکی وقلت
مبالات در امر دین در صدد تحصیل مسائل واخذ نمودن آنها از مجتهد حی بر
نیامده باشد واکتفا نموده باشد در آنها بآنچه از آباء وامهات وامثال ایشان
از جهال شنیده است نمازش بلکه جمیع عباداتش باطل است هرچند مطابق
واقع باشد بعلت آنکه چنین کسی نیت قربت که شرط صحت جمیع عبادات است
از او متمشی نمیتواند شد زیراکه نیت قربت وقتی ممکن است که بداند که
عبادتی را که میکند مطلوب پروردگار ومحبوب کردگار عالم است چون شارع
ومفروض در اینجا اینست که با آنکه احتمال میداد بلکه میدانست که شرط
صحت عبادت اجتهاد است یا تقلید مجتهد حی بمقتضای آن شرط عمل ننموده است
پس چگونه متصور میشود قصد ونیت تقرب از او با آنکه نمیداند که آنچه را
میکند مطلوب خداوند عالم است یا مبغوض او واما کسیکه مطلقا نشنیده است
ودر خاطرش نیز نخلیده است آنکه صحت عبادت موقوفست بر یکی از دو
امر مزبور بلکه گاه باشد که اسم مجتهد ومقلد نیز بگوشش نخورده است
واز پدر یا ملاهای مکتبی یا مانند ایشان از کسانیکه ایشانرا عالم بمسائل
دینیه میدانست شنیده بود که هر کس فلان عمل را میکند فلان ثواب از
برای او هست واز روی اعتقاد بصدق آن وعدم احتمال کذب در آن آن عمل را
بهمان طریق بجا آورد پس اظهر آنست که عمل او صحیح است اگرچه خلاف واقع
باشد بنابر اختیار اورع المحققین آخوند ملا احمد اردبیلی قدس سره وبعضی دیگر
از متاخرین ذکر نموده اند لیکن احوط آنست که هرگاه معلوم شود نماز او مخالف
بوده است با قول جمیع مجتهدین یا مجتهدینی که در آن عصر بوده اند اعاده آن عبادت

کند هرگاه وقت آن عبادت باقی باشد و قضای آن کند هرگاه وقتش گذشته
باشد و قضا کردن آن مشروع باشد چون نمازهای یومیه و دون نماز عید
و جمعه سوم ترک ازالهٔ نجاست غیر معفوه است از بدن و رخت هرگاه از
روی عمد باشد یا نسیان چنانکه در باب طهارت گذشت چهارم ترک ستر عورت
از روی عمد چنانکه انفا گذشت و در حکم ترک ستر عورتست پوشیدن
عورت بچیزی که پوشیدنش در نماز مطلقا حرام است چون پشم و جلد
غیر ماکول اللحم و احوط در اینجا آنست که از روی فراموشی یا جهل یا سکر از لباس
رخت سابق او نمازی است اعاده نماز کند پنجم ترک مراعات شرایطی
که مراعات آنها در مکان مصلی لازم است چون مباح بودن و طاهر بودن موضع
پیشانی چنانکه انفا گذشت ششم ترک استقبال قبله است یا نحوی از آن از
روی عمد و حکم آن نیز مذکور شد هفتم ترک سایر شرایط اجزای نماز است
چون طمأنینه و درنگ نمودن در حال قرائت و ذکر واجب چنانکه نیز مذکور
شد هشتم ترک چیزی از اجزای واجبه نماز است بدانکه هر جزو از اجزای
واجبه نماز را که ترک کند اگر از روی عمد باشد نماز او باطل است هر چند
از روی جهل بمسئله باشد و اگر از روی سهو باشد و محل آن باقی باشد
باینکه داخل رکنی نشده باشد بر میگردد و آن جزو را بجا میاورد و اعاده میکند
آنچه را که بعد از آن بعمل آورده است و اگر از محلش گذشته است پس اگر
آن جزو فراموش شده از ارکان نماز است چون تکبیرة الاحرام و رکوع و هر دو
سجده نماز او باطل است و باید که نماز را از سر گیرد و اگر از غیر ارکان است
بر نمیگردد و نماز را تمام میکند و چیزی بر او نیست مگر در بعض سجده
و تشهد که قضای آنها بعد از نماز لازم است چنانکه در مبحث سجود سهو
خواهد آمد انشاء الله تعالی و بنا بر این هرگاه در اثنای سوره یا تکبیر قنوت
یا قنوت یا تکبیر رکوع بخاطرش آید که حمد را نخوانده است بر میگردد و
حمد را

حمد را میخواند و سوره را مرتبه دیگر میخواند و همچنین هرگاه در اثنای تشهد
یا تسبیحات اربع یا تکبیر رکوع بخاطرش آید که یک سجده یا هر دو سجده را فراموش
کرده است یا در اثنای تسبیحات یا تکبیر رکوع بخاطرش آید که تشهد را
نخوانده است یا در اثنای تکبیر رکوع بخاطرش آید که مجموع قرائت یا خصوص
سوره یا تسبیحات بدل حمد را فراموش کرده است یا در اثنای خم شدن از
برای سجود قبل از گذاشتن پیشانی بر سجده گاه بخاطرش آید که رکوع را
فراموش کرده است در جمیع این صور بر میگردد و بنحو مذکور عمل میکند
و هرگاه در اثنای خم شدن از برای رکوع بخاطرش آید که مجموع حمد و سوره
یا بعضی از حمد یا سوره یا تمام تسبیحات بدل حمد یا بعضی از آنرا فراموش
کرده است اگر هنوز بحد اقل مرتبه رکوع نرسیده است نیز بر میگردد
و بنحو مذکور عمل میکند و الا بر نمیگردد و نماز او صحیح است و هرگاه شک
دارد در اینکه بحد اقل مرتبه رکوع رسیده است یا نه ظاهر آنست که بر
میگردد و احوط آنست که بعد از اتمام نماز بنحو مزبور اعاده کند و هرگاه
رکوع را فراموش کند و بخاطرش نیاید مگر بعد از گذاشتن پیشانی بر سجده گاه
مشهور آنست که نماز او باطل است مطلقا و احوط آنست که هرگاه در اثنای
سجده اول یا بین السجدتین بخاطرش آید برگردد و رکوع را بجا آورد و آنچه بعد از او است
اعاده کند و بعد از سلام اعاده کند و هرگاه در اثنای سجده دویم یا بعد از
از رفع راس از سجده دویم بخاطرش آید بشبهه نماز را برهم میزند و اعاده آن میکند
و هرگاه در اثنای خم شدن از برای سجود و قبل از گذاشتن پیشانی بر سجده گاه
بخاطرش آید که رکوع را فراموش کرده است جمعی از علما را اعتقاد آنست که
اگر ابتدای خم شدن او از قیام نیز بنیت سجود بوده است واجب است بر او
که راست بایستد آنگه خم شود از برای رکوع تا قیام متصل برکوع که از جمله
ارکان است بعمل آید و اگر معلوم او شود که از اول بقصد رکوع خم شده است

لیکن قبل از آنکه بحدّ اقل مراتب رکوع رسد مقصود خود را فراموش کرده
سر از زیر شده است از برای سجود باید که راست نشود بلکه منحنیاً بلند شود
تا بحدّ رکوع رسد و رکوع را بعمل آورد و هرگاه بعد از آنکه بحدّ ادنای
مراتب رکوع رسیده بود فراموش کرده است و سر از زیر شده است از برای
سجود مطلقا بر نمیگردد از برای تدارک رکوع بلکه بقصد قیام بعد از رکوع راست
می‌ایستد پس از آن بسجده میرود و [illegible] هرگاه شک کند که بچه نیت
از قیام خم شده است نیز حکم صورت اول را دارد [illegible] و هرگاه
خم شود بنیت رکوع و قبل از رسیدن بادنای مراتب رکوع بیادش آید که
قبل از این رکوع کرده است نماز او باطل است ~~و ظاهر نیز ... است که در~~
~~صورت دویم نیز لازم است که برگردد [illegible]~~
~~رود و در صورت اول و~~ صورت جاهلیم احوط جمع است میان اتمام نماز
و اعاده و هرگاه بعد از سلام بخاطرش آید که یک رکعت یا بیشتر از نماز فراموش
کرده است هرگاه چیزی که مبطل نماز است مطلقا یعنی عمداً و سهواً از او صادر
نشده است چون حدث بر میخیزد و آنچه را که ترک کرده است با آنچه بعد
از آنست بعمل میاورد و دو سجده سهو میکند و احوط آنست که هرگاه
سر سلام را داده است سه مرتبه دو سجده سهو را تکرار کند و هرگاه
صادر شده است نماز را اعاده میکند و همچنین هرگاه بعد از سلام آخر بخاطرش
آید که هر دو سجده یا یکی از آنها یا تشهد آخر را فراموش کرده است نیز همین حکم را دارد
لیکن مشهور آنست که هرگاه بعد از سلام آخر بخاطرش آید که هر دو سجده را
فراموش کرده است نماز او باطل است و وجه آن معلوم نیست لیکن چون جمع
کثیری از فقها بان قائل شده‌اند احوط در صورت مزبوره آنست که دو سجده
فراموش شده را [illegible] بعد از آن دو سجده سهو کند بلکه سه دو سجده
کند هرگاه سه سلام را داده است چنانکه مذکور شد بعد از آن نماز را نیز
اعاده

یعنی خم شده

بنا بر آنچه اکثر قائل شده‌اند در صورت جاهلیم

۲ را از رکعت آخر

با اعاده تشهد و سلام بجا آورد صح

اعاده کند و از قاعده مزبوره معلوم شد که هرگاه دو سجده را فراموش کند از غیر رکعت
آخری و بخاطرش نیاید مگر بعد از دخول در رکوع تا از رکعت آخری و بیادش نیاید مگر
بعد از سلام واجب نمازش باطل است باتفاق علما در اول و بنا بر مشهور
در دویم و لیکن این حکم مختص است بصورتی که هر دو سجده را از یک رکعت فراموش
کرده باشد پس اگر از دو رکعت فراموش شده باشند نماز او باتفاق باطل نیست
بلکه باید که هر دو سجده را بعد از نماز قضا کند بترتیبی که فوت شده‌اند و از برای
نسیان هر یک دو سجده سهو کند و بنا بر این هرگاه قطع کند باینکه دو سجده از او فوت
شده است لیکن شک دارد در اینکه از یک رکعت فوت شده‌اند تا حکم ببطلان
نماز خود کند یا از دو رکعت تا حکم بصحت آن نماید اصل بلکه اظهر نیز آنست که
اعاده نماز بر او لازم است و احوط جمع است میان لوازم صحت و بطلان و کیفیت
جمع را از مسئله سابقه توان استنباط نمود و بدانکه نیت بنا بر مشهور خارج است
از اصل نماز لیکن حکم آن در این باب حکم تکبیرة الاحرام و سایر ارکان است پس
چنانکه باطل میشود نماز بنسیان نیت و همچنین بنسیان قیام در آن بنا بر
مشهور که نیت عبارت است از اخطار ببال چنانکه گذشت قسم دویم از مبطلات
نماز چیزهای چند است که از مقوله افعال اختیاریه یا امور وجودیه‌اند و آنها نیز
چند امرند اول مطلق حدث است یعنی اعم از اینکه اکبر باشد یا اصغر و آن
مبطل نماز است مطلقا هرچند بعد از سجده دوم رکعت آخری و قبل از تشهد
یا در اثنای آن واقع شده باشد بلکه هرچند بعد از تشهد و پیش از سلام واجب یا در
اثنای سلام ~~[illegible]~~ واقع شده باشد بنا بر احوط و هرگاه
شک کند در اینکه قبل از سلام از او واقع شده است یا در اثنای آن احوط
بلکه اظهر نیز اعاده است سیما در صورت تعیین زمان حدث دون از سلام
دویم التفات یعنی رو گردانیدن است از قبله و بدانکه هرگاه عمداً در اثنای
نماز بتمام بدن یا اکثر آن یا بتمام رو از قبله منحرف شود نماز او باطل است

۲ رکعت دیگر

ما بین

هرچند از نقطه مغرب و مشرق ... بوده منحرف باشد مگر انکه بسیار کم باشد
چون عرض یک انگشت تا نیم وجب بلکه تا یک وجب نیز بنا بر قولی واحوط
اعاده است مطلقا سیما درصورتیکه عین قبله معلوم باشد بلکه شاید که
خلافی در لزوم اعاده برین تقدیر نباشد چه ظاهر است که تجویز انحراف
یسیر که مبتنی است بر جواز تسامح فی الجمله در امر قبله که از دلیل مستفاد
میشود درباره بعید است نه قریب واگر التفات او از قبله از روی غفلت
باشد یا بدون اختیار از او صادر شده باشد چنانکه در وقت ازدحام خلق
بسا واقع میشود پس اگر بعین مشرق یا مغرب یا عکس قبله باشد و وقت
باقی باشد بی‌شبهه نماز را اعاده میکند بر سبیل وجوب واگر ما بین مشرق
و مغرب باشد یا وقت گذشته باشد اعاده بر او نیست لیکن احوط
درصورت استدبار اعاده است مطلقا یعنی هرچند که وقت فوت شده
باشد سوم نجس کردن رخت یا بدن است در اثنای نماز وان مبطل است
مطلقا هرگاه نجاست غیر معفوه باشد واز روی علم وعمد و اختیار از او
صادر شده باشد وهمچنین هرگاه از روی جهل یا سهو یا بدون اختیار واقع
شده باشد ومطلع بران در اثنای نماز شود وقدرت بر ازاله ان فورا بدون
انحراف از قبله و بدون فعل کثیر وغیر ان از منافیات نداشته باشد زیرا که
دراینصورت نیز نماز او باطل است هرچند که ان نجاست خون رعاف
باشد وهرگاه قادر بر ازاله ان با شرط مزبور باشد فورا ازاله میکند و
نماز را تمام میکند وظاهر است که مراد از قبله در اینجا نسبت به
ما بین مشرق و مغرب است واحوط عدم انحراف یسیری که بحد ... ان
انفا مذکور شد جمع است میان اتمام واعاده وبسیاری از تفاصیل این
مسئله در مباحث سابقه مذکور شد چهارم فعل کثیر وسکوت طویلی
که ماحی اسم صلوة باشد یعنی انکه بهیئتی باشد که هرگاه اهل عرف

اورا

اورا بران هیئت ببینند بگویند که مشغول نماز نیست وهرگاه محو کننده
اسم صلوة نباشد یا شک کند در اینکه ماحی است یا نه نماز او باطل نمیشود
بشرط انکه ان فعل از مقوله حدث ومانند ان از چیزهایی که مبطل نمازند
مطلقا نباشد وهمچنین شرط است در سکوت غیر ماحی انکه برهم زننده
موالات واجب المراعات در اجزاء هریک از حمد وسوره وسایر اقوال
نباشد چنانکه درباب قرائت مذکور شد وبدانکه فعل کثیر وسکوت طویل باطل
میکنند نماز را مطلقا یعنی خواه اینکه از روی عمد واقع شوند وخواه از روی سهو
یا نسیان وخواه از روی علم باشد وخواه از روی جهل وخواه از روی اختیار باشد
وخواه از روی اضطرار واحوط درصورت سهو ونسیان وهمچنین درصورت
خوف وعدم اختیار جمع نمودن است میان اتمام واعاده وکسیکه بعلت بعض
امراض یا کثرت تفرق حواس واشتغال بال بی اختیار سکوت دراز از او
بهم رسد وقادر بر دفع ان نباشد نماز او بی‌شبهه باطل نمیشود پس اگر قادر
بر دفع ان باشد باینکه کسی را راضی کند بدون اجرت یا با اجرتی که مضر بحال
او نباشد تا درحین غفلت وفراموشی مذکر او شود واجب است که دفع ان
کند والا احوط انست با جماعت نماز کند یا تاخیر کند نماز را تا اخر وقت
یا تا وقتی که ان علت رفع شود پنجم تکلم کردن است بغیر قران وذکر ودعا
بدانکه تکلم کردن بغیر از انچه مذکور شد نماز را باطل میکند بیکی از دو شرط
اول انکه بسیار باشد بنحوی که محو کننده اسم نماز شود وان مبطل نماز است
هرچند که از روی سهو یا نسیان یا جهل واقع شده باشد دوم انکه از روی عمد
باشد اگرچه بسیار نباشد پس اگر از روی سهو تکلم کند بکلام قلیل نماز او
باطل نمیشود خواه عربی باشد وخواه فارسی یا مانند ان وهرگاه بگمان اینکه از
نماز فارغ شده است تکلم کند بکلامیکه ماحی اسم صلوة نباشد بعد از ان
معلوم شود که از نماز فارغ نشده است در مبطل بودن ان خلافست واحوط

است که نماز را تمام کند و دو سجده سهو کند بعد از ان اعاده نماز نیز کند و همچنین است
حکم کسیکه از روی خوف و اکراه تکلم کند اگرچه بحد الجاء و اضطرار و رفع اختیار رسد
که احوط دران نیز جمع نمودنست میانه اتمام و اعاده و مراد از کلام در اینجا صوتی است
که مشتمل باشد بر دو حرف از حروف هجا اگرچه مهمل باشد یا بر یکحرف بشرط
انکه دلالت کند بر معنی تام چون لفظ قِ و فِ که امر است از وقی و وفی مانند ان و بنا
براین تنحنح کردن و صوت کردن در موضع سجود یا غیران و اه کشیدن از خوف جهنم
و مثال ان یا حزن و ناله کردن از درد و الم و مانند اینها از اصوات یعنی صداهائیکه مشتمل
بر هیچیک از حروف هجا نیستند باطل نمیکنند نماز را مطلقا و بدانکه مراد از حروف
جمیع حروفی است که کلمات لغت عربی و فارسی و سایر لغات از انها مرکب میشوند
نه خصوص لغت عرب پس بهر وجه نیز مبطل نمازند هرگاه از روی عمد صادر شوند و
بدانکه مذهب جمعی از علما اینست که جایز است تکلم کردن ببعضی از فقرات قرانیه بقصد
اعلام غیر بر بعض مطالب دنیویه مثل اینکه هرگاه خواهد که جماعتی را اذن دهد در داخل
شدن بر او بگوید ادخلوها بسلام امنین و بکسیکه خواهد باکفش داخل در مجلس او شود
بگوید اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و بموسی نامی که خواهد او را
بطلبد نزد خود بگوید یا موسی اقبل ولا تخف و مانند ان
و از این قبیل است حکایت سؤال حضرت امیر ع با ابن
کوا

لیکن احوط اجتناب است خصوصا هرگاه اتفاق شود عروض ان
مطلب نزد شروع نمودن دران فقره بقصد جزء بودن از نماز
پس جمع کند در نیت میانه قصد تقرب و اعلام غیر
مثل اینکه هرگاه بعد از حمد بسم الله را خواند بنیت سوره
والعصر

معنی کلام

تنحنح

اعلام

والعصر و در حینیکه خواست شروع کند باصل ان سوره کسی
از او پرسید که چه وقت بخدمت فلانکس روم در جواب
او گفت والعصر بقصد خواندن سوره و اعلام سائل
براینکه وقت عصر برود و بر فرض عمل نمودن بقول مذکور
چند شرط را دران مراعات باید کرد اول انکه اجزا را
که بنیت مزبور میخواند باید انقدر باشد که اسم
قران گویند پس هرگاه بگوید یا ابراهیم تنها بقصد
ندا کردن مسمی باین یا بگوید جاء تنها بقصد اخبار
یا مدد در صحت نماز او اشکال هست هرچند
غرض او از ان دو کلمه خواندن بعضی از کلمات
قران نیز باشد دویم انکه ترتیب اجزا برهم
نزند پس هرگاه بجای ادخلوها بسلام بگوید بسلام
ادخلوها فی شبهه نماز او باطل است سیم

اگر خواندن آن مخل نباشد بموالاتی که
در ابعاض واجزای قرائت معتبر است
پس هرگاه ما بین ایاک ونعبد مثلا

ما بین ایاک و نعبد مثلا فصل کند بیکی از فقرات مذکوره باینکه بگوید ایاک نا یوسی
اقبل ولا تخف نعبد نماز او نیز باطل است و هرگاه بر فرض جواز خواندن قران بقصد
اعلام و مانند آن خواندن بعض فقرات ادعیه واذکار مانوره بنیت مرغوبه نیز جایز
واما مثل خواندن بعضی از حمد یا سوره یا تسبیحات واذکار بنیت اعلام غیر پس ظاهر
است که خلافی در جواز آن نیست ۲ مگر از بعضی علما تحیت گفتن وابتدا کردن بسلام است
و آن نیز مبطل نماز است هرگاه از روی عمد باشد و هرگاه بصورت قران یا دعا باشد
مثل اینکه بگوید سلام علیکم بقصد ابتدا کردن بسلام وخواندن بعضی از ابر
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یا بگوید صبحکم الله بالخیر بقصد دعا و تحیت
متعارف در میان عرب بعضی از متاخرین حکم کرده اند بمبطل بودن آن و ظاهر است
که مبتنی است بر مسئله سابقه و بهر حال احوط اتمام است با اعاده و هرگاه خلافی
نیست در اینکه بر مصلی واجبست رد سلام فورا و لیکن واجبست که بهمان
عبارتیکه سلام کننده گفته است رد کند باینکه بگوید در جواب سلام علیکم نیز
بگوید سلام علیکم دون از علیکم السلام واحوط آنست که جواب را مطابق با سلام
گوید در جمیع جزئیات پس در جواب السلام علیکم بگوید السلام علیکم و در جواب السلام
علیک یا سلام علیک بگوید السلام علیک یا سلام علیک و هرگاه شک کند در اینکه بچه عبارت
سلام کرده است بجهت بهر یک از صیغهای مذکوره جواب میتواند داد و هرگاه
با مصلی کسی دیگر باشد و سلام کننده قصد هر دو کرده باشد اظهر آنست که
قبل از آنکه غیر مصلی سبقت بجواب کند مصلی را جایز است که جواب گوید لیکن احوط
آنست که نگوید مگر بعد از یاس از جواب دادن غیر مصلی و هرگاه در صورت وجوب
رد مبادرت بجواب نکند و مشغول شود بقرائت یا ذکر واجب بلکه مطلق ذکر بنابر
اظهر واحوط نماز او باطل است لیکن احوط آنست که نماز را برهم نزند بلکه مادامیکه
استماع ممکن است جواب گوید و نماز را تمام کند و اعاده آن نیز کند و هرگاه سلام
دهنده طفل ممیز غیر بالغ باشد یا مجهول الحال باشد باینکه نمیداند مسلمانست

یا کافر یا مصلی زن باشد و سلام کننده مرد اجنبی یا اینکه طفل ممیزی که نیز مقصود
بود در سلام جواب گفتن باشد یا اینکه سلام کننده بعبارة غیر صحیحه سلام کند یا
بگوید علیک السلام یا علیکم السلام بتقدیم علی یا بگوید سلام الله علیکم یا در حین
مفارقت سلام کند یا اقتصار کند بر لفظ سلام در وجوب رد سلام و در این
صور اشکالی هست واحوط آنست که جواب ترک کند هفتم ضحک است یعنی خندیدن
وان مبطل نماز است هرگاه از روی عمد و اختیار باشد و مشتمل بر صوت باشد پس
اگر بطریق تبسم باشد یا اینکه از روی سهو صادر شده باشد مبطل نماز نیست و همچنین
هرگاه بدون اختیار از او صادر شود بنا بر وجهی که خالی از قوت نیست واحوط اعاده است
سیما هرگاه سبب آن فعل اختیاری باشد هشتم گریه کردنست عمدا از برای امر دنیوی
اما گریه کردن از خوف حقتعالی پس شبهه در عدم مبطل بودن آن نیست بلکه از افضل
اعمال و موجب روشنی چشم مؤمنین است در جمیع احوال حتی در حال نماز مگر اینکه
موجب اخلال در موالات لازم المراعاة در قرائت و تسبیحات و سایر اذکار گردد
که احوط ترک آنست و اما گریه کردن بر مصیبت سید الشهداء و سایر ائمه هدی ع
و مانند آن از مصائب انبیا و اولیا و علماء پس احوط در آن ترک است و بد انکه فرقی
نیست در گریه مبطل ما بین اینکه قلیل باشد یا بسیار از جهت حزن باشد بر فوت
محبوب یا از جهت فرح و سرور بدریافت وصول معشوق و حصول مطلوب ۲
لیکن جمعی از فقها تقیید کرده اند از گریه با صدا و بنا بر این خروج اشک از چشمها
بدون صدا مبطل نیست واحوط اجتناب است از جمیع آنها نهم خوردن و آشامیدنست
بنحوی که در عرف و عادة آنرا خوردن و آشامیدن گویند پس فرو بردن چیزیکه در میان
دندانها باقی مانده ضرر ندارد و بد انکه خوردن و آشامیدن باطل میکنند نماز را
هرگاه بسیار باشد بنحویکه محو کننده اسم صلوة شوند و الا در آن خلافست
واظهر عدم بطلان واحوط اتمام و اعاده نماز است سیما در صورة عمد و بد انکه جمیع
نمازهای واجب و سنت مشترکند در آنچه مذکور شد از مبطلات مگر نماز وتر

از برای

کند دفعا از دوا نیز اعاده م

۲ یا اینکه از روی قصد استماع از شخصی نماید یا نظر او بر شخصی گشت م

۳ یا بجهة ... [illegible]

از برای کسیکه تشنه باشد و اراده صوم داشته باشد و بیم آن داشته باشد که
اگر در اثنای نماز آب بخورد فجر طالع شود که در اینصورة جایز است که در اثنای آن آب
خورد بشرط آنکه رو از قبله نگرداند و آب نزدیک او باشد تا در تحصیل آن محتاج
بفعل کثیر خارج از اصل آشامیدن آب نشود یازدهم دعا کردنست بجهة امری که
حرامست در شرع مثل اینکه دعا کند که حقتعالی او را قدرة دهد بر زنا یا لواط
یا بر ظلم کردن بر عباد و بنا بر این هرگاه از حقتعالی طلب کند حکومت را از قبل سلاطین جور
یا وزارة سلاطین یا حکام جور را یا مانند آن از مناصبی که بدون ظلم و معصیت متمشی
نمیشوند در این عصر نماز او نیز باطل است هرگاه از روی عمد و علم باینکه معصیت
یا مستلزم معصیت است واقع شود و الا بی شبهه مبطل نیست بلکه احوط آنست
که در صورة علم و عمد نماز را نیز بر هم نزند بلکه تمام کند بعد از آن اعاده کند دوازدهم
تکفیر و تکتف است یعنی بطریق سنیان دست بسته نماز کردن و آن حرام و
مبطل نماز است بنا بر قولی که احوط است هرگاه از روی عمد و بقصد مشروعیة
باشد و هرگاه از روی سهو یا تقیه باشد ضرر ندارد و کیفیتش اینست که یک
دست را بر ناف یا قریب بآن گذارد و دست دیگر را بر روی همان دست گذارد
خواه دست راست را بر دست چپ گذارد یا بعکس سیزدهم زیاده کردن
چیزی است از اجزای نماز و بد انکه قطع کردن نماز واجب حرام است مگر در صورتیکه
عذر شرعی از برای او بهم رسد مثل حفظ نفس محترم و مالی که معتنی به باشد
پس اگر در اثنای نماز ببیند طفل مسلمانی را که بر لب چاهی یا حوضی آمده است و
میترسد که در آن بیفتد واجبست بر او که نماز را قطع کند و آن طفل را نجات
دهد آنگاه نماز را از سر گیرد مگر اینکه استنقاذ او موقوف نباشد بر فعل منافی
چون روی از قبله گرداندن که در اینصورة نماز را از آنجائیکه گذاشته است تمام
میکند و همچنین هرگاه غلام گریخته یا قرض دار خود را ببیند جایز است که از
برای گرفتن او نماز را قطع کند هرگاه موقوف بر فعل منافی باشد بلکه چنانکه در بعض

اضار وارد شده است جایز است قطع نماز از برای اجابت ندای والدین علی والله
وماننداین از مطالب مهمه بلکه بحسب شرع وبنابراین بجا اوردن چیزی از منافیات
ومبطلات نماز بدون ضرورة جایز نیست بلکه احوط آنست که نماز مستحبی را
نیز بدون ضرورة عقد شرعی قطع نکند ومبطلی را بعمل نیاورد دراین چون این مقدمه معلوم
شد پس بدانکه زیاد کردن چیزی از اجزای نماز مثل تکرار کردن وهمچنین چیز دیگر را
برانها افزودن از روی تعمد وقصد مشروعیت حرام ومبطل است خواه عالم
بمسئله باشد وخواه جاهل وهرگاه چیزی از اجزای نماز را عمدا زیاد کند بدون
قصد مشروعیت یا از روی سهو وغفلة پس اگر انچیز از مقوله قرائة یا ذکر یا دعا
باشد باینکه حمد یا سوره را در یک رکعة دو مرتبه بخواند یا تسبیحات بدل از
حمد را در دو رکعة اخری بیش از سه مرتبه تکرار کند یا تشهد اولی یا اخیر را دو
مرتبه یا بیشتر خوانده یا در جائیکه نباید خواند بخواند نماز او باطل نمیشود لیکن
احوط انست که از برای هریک از انها دو سجده سهو کند وهرگاه از افعال باشد
پس اگر از ارکان است چون رکوع وهر دو سجده نماز را باطل میکند مطلقا واگر
از واجبات غیر رکنیه است چون یک سجده وقیام بعد از رکوع پس اگر از روی
سهو انرا زیاد کرده است مبطل نیست والا مبطل است مگر در گذاشتن مساجد
پیشانی از مواضع سبعه بر زمین باینکه دستهای خود را مثلا یکسجده دو مرتبه
بر زمین گذارد که مبطل نیست بشرط اینکه در حین اشتغال بذکر واجب سجود
دستهای او بر زمین باشد والا در صحة نماز او اشکال هست ومگر در
گذاشتن دستها بر زانوها در حین رکوع که تکرار ان نیز مبطل نیست اگرچه
از واجب بدانیم وقس علی ذلک پس تکرار بلند کردن دستها بسوی اسمان در قنوت
وماننداین نیز ضرر ندارد وبنابراین حرکة دادن انگشتان دست ویا بلکه تمام
دستها وهمچنین دست بر دست یا بر ران زدن بجهة اعلام یا غیر ان نیز ضرر
ندارد مادامیکه فعل کثیر از ان حاصل نشود مبحث دویم در بیان احکام
شک است بدانکه شک ~~[...]~~ عبارة است از تردد
میان وجود وعدم چیزی یا میان دو چیز بنحویکه در نظر او هیچیک از وجود وعدم
ان چیز یا هیچیک از ان دو چیز بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل اینکه مردد
شود در اینکه نماز صبح را مثلا کرده است یا نکرده است بنحویکه کردن ونکردن ان
در نظر او مساوی باشد یا مردد شود در اینکه نمازیکه قطعا از او فوت شده است
مغرب است یا عشا یا نماز معینی که در فلان وقت کرده است مغرب بود یا عشا واگر
یکی از انها راجح باشد انرا ظن مینامند وطرف مقابل انرا که مرجوح است وهم وخلافی
نیست در اینکه واجبست عمل کردن بمقتضای ظن در دو رکعة اخره از نمازهای چهار
رکعتی هرگاه اشتباه در عدد رکعات باشد نه در سایر اجزاء وهمچنین شبهه نیست در
وجوب عمل کردن بمقتضای ظن هرگاه از امارات شرعیه حاصل شده باشد چون
شهادة عدلین بلکه عدل واحد واما در غیر این دو صورة اشهر بلکه اظهر نیز انست
که عمل کردن بمقتضای ان لازم است در جمیع اجزاء وعدد رکعات جمیع نمازها مطلقا
یعنی اعم از اینکه در اقوال باشد یا در افعال در ارکان باشد یا در غیر ارکان واعم
از اینکه در نماز دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی واعم از اینکه در اثنای نماز
باشد یا بعد از فراغ از ان واعم از اینکه مقتضی صحة نماز باشد یا فساد ان وبالجمله حکم
ظن در انچه مذکور شد حکم یقین است در جواز اعتماد کردن بران و وجوب عمل نمودن
بمقتضای ان مگر در ظنی که مقتضی فساد باشد وبعد از سلام بهم رسد باینکه
بعد از سلام واجب ~~[...]~~ مظنه کند که نماز او یک رکعة مثلا کم است واما
در خود نماز وشرایط ومقدمات ان پس حکم شک را دارد پس هرگاه گمان کند که
نماز کرده است ویقین بان ندارد واجبست که انرا بجا اورد خواه وقت باقی
باشد وخواه فوت شده باشد وبعضی از اکابر متاخرین فرموده اند هرگاه
عادة بنماز کردن داشته است وبعد از وقت ~~[...]~~ در اینکه
نماز گذارده است یا ~~[...]~~ پس هرگاه مظنه دارد که نماز کرده است قضای
ان نماز بر او واجب نیست واین قول اگرچه قوة دارد لیکن احوط انست که انرا

قضا کند واحوط در ما عادۀ دو رکعت اخری از نمازهای چهار رکعتی است که هرگاه
در غیر عدد رکعات از اجزا مظنه دارد که چیزی را بعمل آورده است اگر از مقوله قرائة
واذکار است مرتبه دیگر آنرا بعمل آورد بنیت احتیاط اگر محلش باقی است واگر
از افعال وارکان است التفات نکند واما شرایط ومقدمات خارجه از نماز
چون طهارة از حدث وخبث ووقت ولباس وقبله ومکان ومانند آن پس
حکم ظن در آنها بعینه حکم شک را دارد وحکم شک کردن در آنها مفصلا مذکور
شد وبعد از این اشاره بان نیز خواهد شد بعون الله تعالی واظهر انست که
نیة بمنزلة اجزاء نماز است در این باب اگرچه آنرا از شرایط خارجه بدانیم بلکه
اذان واقامه نیز حکم اجزای نماز را دارند وهرگاه شک کند در اینکه انجه از برای
او عارض شده است شک است یا ظن بنا را میگذارد بر اینکه شک است مگر
اینکه بعد از اشتغال ببعض افعال شک کند در اینکه انچه قبل از آن فعل از برای او عارض شده بود شک [illegible] یا ظن پس اگر بر فرض شک بودن آن عارض [illegible] باشد بنا را بر ظن گذارد والا [illegible] بر شک ~~[illegible]~~ ولحوط جمع است بالاعاده چون
این مطالب معلوم شد بدانکه احکام شک در ضمن چند قاعده بیان میشوند
~~قاعده اول در نوافل است بدانکه هرگاه شک کند در عدد رکعات نافله مخیر است~~
~~میان اینکه بنا را بر اقل گذارد یا بر اکثر بنا بر اظهر واحوط انست که بنا را بر اقل~~
~~گذارد مگر اینکه بنا گذاشتن بر اکثر مقتضی بطلان آن شود مثل اینکه شک کند میان~~
~~یک و دو بعد از رکوع در وتر یا میان دو و سه بعد از رکوع در سایر نوافل~~
~~که بنا گذاشتن بر اقل متعین خواهد بود وفرقی نیست در حکم مزبور میانه نمازیکه~~
~~چون نماز دو رکعتی چون اکثر نوافل وچهار رکعتی چون نماز اعرابی وهمچنین فرقی~~
~~نیست میان نوافل یومیه وغیر یومیه چون نماز احرام وطواف [illegible] ونماز~~
~~[illegible] ونماز استسقاء ومانند آنها وهمچنین فرقی نیست میان نوافلیکه [illegible]~~
~~از [illegible] نیست میان انکه بحسب نوع وشخص هر دو مستحب باشد یا~~
~~بحسب شخص فقط مثل نماز عیدین با فقدان شرایط وجوب بنا بر مذهب~~

قاعدۀ اول در بیان شک است در اجزای نماز بدانکه ضابطه شک در
اجزای نماز انست که هرگاه شک در فعلی از افعال نماز کند قبل از انکه داخل
در فعل دیگر شده باشد مشکوک فیه را بجا میاورد وهرگاه بعد از
داخل شدن در فعل دیگر شک کند التفات نمیکند وفرقی نیست در این حکم
میانه اینکه مشکوک فیه از اجزای واجبه باشد یا اجزای مستحبه لیکن
اعاده اجزای مستحبه مستحب است نه واجب وهمچنین فرقی نیست میانه
انکه از اجزای نماز چهار رکعتی باشد یا غیر آن ونه میانه انکه از اجزای
نماز واجبه باشد یا از اجزای نافله ونه میانه اینکه از اجزای دو رکعت
اول باشد یا دو رکعت اخیر وحکم نیة در این باب نیز حکم اجزای
نماز است پس بنا بر این ضابطه هرگاه شک کند در نیت قبل از شروع
در تکبیرة الاحرام آنرا بجا میاورد وهرگاه بعد از آن شک کند التفات
نمیکند وهرگاه شک کند در تکبیرة الاحرام قبل از شروع در قرائة
آنرا بجا میاورد وهرگاه بعد از آن شک کند التفات نمیکند وهرگاه
شک کند در قرائة قبل از رکوع آنرا بجا میاورد وهرگاه بعد از آن شک
کند التفات نمیکند وهرگاه شک کند در رکوع یا در قیام بعد از
رکوع بعد از انکه بنشیند یا سر بر سجده گاه گذارده است التفات نمیکند
واگر قبل از آن شک کند بر میگردد ومشکوک فیه را بجا میاورد
وهرگاه شک کند در هر دو سجده یا در سجده اخری قبل از [illegible]
شروع در تشهد یا در قرائة رکعت بعد از آن یا در تسبیحات
بدل از آن آنرا بجا میاورد واگر شک کند بعد از شروع در یکی از آنها
التفات نمیکند وهمچنین است حکم سایر اجزاء وهیچ اشکالی در
افراد وجزئیات این قاعده نیست مگر در چند موضع اول انکه
شک کند در واجبی بعد از شروع در مستحبی که بعد از آنها است

و نه میانه اینکه از ارکان باشد یا غیر ارکان

۲ و در قیام بعد از رکوع

مثل شک کردن در تکبیرة الاحرام بعد از شروع در دعای توجه یا در استعاذه و مثل شک کردن در قرائة
بعد از شروع در قنوت یا تکبیر رکوع و مثل شک کردن در هر جزء سلام یا در اخیر بعد از شروع
در تکبیر اینکه بعد از سلام مستحب است یا در سایر تعقیبات یا در عملی دیگر که خارج است
دویم اینکه شک کند در قرائة بعد از خم شدن از برای رکوع و قبل از رسیدن با قل
مرتبه رکوع یا شک کند در رکوع یا در قیام بعد از آن بعد از سرازیر شدن از برای سجود
و قبل از آنکه پیشانی برابر رساند بر سجده گاه یا شک کند در سجود یا در تشهد بعد از راست
شدن و قبل از شروع در قرائة یا تسبیحات بدل از حمد سیم اینکه شک کند در حمد
بعد از شروع کردن در سوره یا در آیه بعد از شروع کردن در آیه دیگر یا در فقره از اجزای
تسبیحات اربع بعد از شروع در فقره بعد از آن یا در بعضی از اجزای تشهد بعد از شروع
در جزء دیگر یا در السلام علینا بعد از دخول در السلام علیکم و احوط در اینجا میزانست که برگردد
و مشکوک فیه را بجا آورد و اعاده کند آنچه را که بعد از آن است و در اول و ثانی
عدم التفات و اتمام نماز است با اعاده و در ثالث که هرگاه در وسط
نظر بعد از جزء عمل کند نیز که او باشد و احتیاج با اعاده نماز نیست بعد فاعل

دویم در نوافل است بدانکه هرگاه شک کند در عدد رکعات نافله مخیر است
میان اینکه بنا را بر اقل گذارد یا بر اکثر بنا بر اشهر و احوط است که بنا را
بر اقل گذارد مگر آنکه بنا گذاشتن بر اکثر مقتضی بطلان آن شود مثل اینکه
شک کند میان یک و دو بعد از رکوع در وتر یا میان دو و سه بعد از رکوع
در سایر نوافل که بنا گذاشتن بر اقل معین خواهد بود و فرقی نیست در
حکم مزبور میان نماز یک رکعتی چون نماز وتر و دو رکعتی چون اکثر نوافل و
چهار رکعتی چون نماز اعرابی و همچنین فرقی نیست میان نوافل یومیه
و غیر یومیه چون نماز احرام و طواف مستحبی و نماز حاجت و نماز استسقاء
و مانند اینها و همچنین فرقی نیست بنا بر قولی که خالی از قوت
نیست میان آنکه بحسب نوع و شخص هر دو مستحب باشد یا
بحسب شخص فقط مثل نماز عیدین با فقدان شرایط وجوب بنا بر مذهب

کسانیکه آنرا در این صورة مستحب میدانند و مثل نماز واجبی که بر سبیل ندب
قضا یا اعاده میشود مثل اینکه بر سبیل احتیاط و تبرع نمازهای پدر یا مادر یا برادر
نیز یا آبای خود را قضا کند و مثل نمازیکه بر سبیل انفراد واقع شده باشد بعد
از آن جماعتی منعقد شود و از جهة استحباب اعاده نماید با جماعة و مثل اعاده
کردن نماز کسوف و خسوف که مستحبست هرگاه بعد از فراغ از نماز واجب آن
هنوز شروع در انجلاء نکرده باشد و مثل نماز ظهری که بعد از نماز جمعه گذارده
شود در مذهب کسیکه نماز جمعه را واجب عینی یا تخییری میداند و بعد از
آن نماز ظهر را بر سبیل استحباب و احتیاط اعاده میکند و همچنین سایر فرایضی
که بر سبیل احتیاط و استحباب اعاده میشوند و بنا بر این قول هرگاه نماز مستحبی
نذر یا مانند آن واجب شده باشد در این باب حکم نماز واجب را دارد
در جایی که شک کند در اجزای نماز ...

و اظهر و احوط در جمیع این صورتها آنست که احکام نماز واجب را مراعات کند و هرگاه نماز
سنتی بنذر یا مانند آن واجب شده باشد اظهر آنست که باز حکم نافله را دارد و احوط آنست که در این باب هم
با اعاده

قاعده سوم در بیان حکم شک کردنست در نماز دو رکعتی و سه رکعتی بدانکه شک کردن
در عدد رکعات غیر از نماز چهار رکعتی چون نماز صبح و مغرب و نمازهای قصری مبطل نماز است
لیکن احوط انست که بمجرد عروض شک از ابرهم نزند بلکه قدری تامل و تروی کند
~~شاید که بخاطرش اید که چند رکعت کرده است یا یکطرف شک او رجحان بهم رسد~~ و هرگاه
هیچیک از انها حاصل نشد از ابرهم زند قاعده چهارم در حکم شک کردنست بعد از
بیرون امدن از نماز هرگاه بعد از فراغ از نماز شک کند در عدد رکعات ان نماز شک
او اعتبار ندارد و نماز او صحیح است مطلقا یعنی اعم از اینکه ان نماز چهار رکعتی باشد
یا کمتر و اعم از اینکه مبطلی بعمل اورده باشد چون ~~...~~ انحراف از قبله ~~...~~ یا نه
و همچنین هرگاه شک کند در سلام اخیری یا در یکی از سلامها یعنی با ان از نماز بیرون
میرود بعد از انکه شروع در تعقیبات کرده باشد یا مبطلی بعمل اورده باشد هرچند
که سکوت طویل باشد نیز التفات نمیکند اما اگر در اثنای السلام علیکم شک کند در
السلام علینا احوط بنا بر قول بوجوب هر دو اینکه برگردد و السلام علینا بگوید و
السلام علیکم را اعاده کند و همچنین احوط انست که هرگاه بعد از سلام نماز دو رکعتی
یا سه رکعتی شک در عدد رکعات ان کند نیز اعاده ان نماید قاعده پنجم در حکم شک کردن
در شرایط و مقدمات خارجه از نماز سابقا مذکور شد حکم هر یک از انها مفصلا
لیکن انچه سابقا مذکور شد حکم کسی بود که قبل از داخل شدن در نماز شک کند
در انها و اما حکم کسیکه بعد از دخول در ان شک کند در یکی از انها پس قبل از این
مذکور نشده است و مکمل انست که هرگاه بعد از فراغ از نماز شک کند التفات
نکند سیما هرگاه بعد از خروج وقت باشد ~~و هرگاه در اثنای نماز شک کند~~
~~برهم زند و شکوکی غیر را بعمل اورد انگاه نماز را از سر گیرد و قول باینکه در اثنای~~
~~نیز نسبت بان نماز التفات نمیکند چنانکه بعضی ... خالی از قوت نبود~~
و اما نسبت بنماز دیگر پس حکم ان همانست که قبل از این مذکور شد پس بنا بر این
هرگاه در اثنای نماز شک کند که ایا وضو گرفته است بعد از حدث یقینی که قبل از

قاعده پنجم

شروع در نماز از او صادر شده بود باید یا شک کند در اینکه بدن یا رخت خود را از نجاستی که
قطعاً رسیده شسته است یا نه یا در اینکه لباسی که پوشیده است از جنس لباس مصلی است
یا نه یا اینکه در حین شروع نماز مراعات قبله یا وقت یا مکان نموده است یا نه پس اگر استکشاف
حقیقت مشکوک فیه در اثنای نماز ممکن است بی تکلم و عمل کثیر [illegible] احوط
آن است که استکشاف کند و بنای عمل خود را بر علمی که بعد از استکشاف بر آن
او حاصل میشود گذارد و اگر ممکن نیست مگر بفعل منافی التفات نمیکند و نماز را
تمام میکند و بعد از آن بی تحصیل [illegible] بجهة نماز دیگر و چیزی بر او نیست
نسبت بنماز دیگر در اثنای آن شک کرده است هر گاه بر شک خود باقی ماند تا آخر عمر
و اگر معلوم شود که قبل از وقت یا بدون طهارت یا [illegible] با نجاست فراموش
شده یا مانند آن نماز گذارده است اعاده آن نماز بر او لازم است و احوط آن است که
در غیر این صورت [illegible] نیز بعد از اتمام نماز [illegible] شرط مشکوک فیه را بجا آورد و آن
نماز را اعاده کند قاعده ششم در بیان حکم کثیر الشک است بدانکه حکم کسیکه در نماز بلکه
در مطلق عبادات بسیار شک میکند آن است که التفات بآن نکند پس اگر شک کند [illegible]
در جزوی از اجزای نماز غیر از عدد رکعات که آیا آن جزو را کرده است یا نه بنا را میگذارد
بر اینکه آن را کرده است و اما اگر شک کند در اینکه دو رکعت کرده است مثلا یا سه
رکعت اظهر آن است که مخیر است میان اقل و اکثر مگر اینکه بنا را بر اکثر گذاشتن موجب
بطلان نماز باشد چون شک کردن میان چهار و پنج در اثنای رکوع که در این صورت
بنا را بر اقل میگذارد و مراد از کثیر الشک کسی است که شک او بحسب عادة غالب
مردم بسیار باشد بنحوی که او را در عرف و عادة کثیر الشک گویند پس اگر یقین
دارد که کثیر الشک است بحیثیت شکش اعتبار ندارد و اگر شک دارد در اینکه
کثیر الشک است یا نه باید رجوع کند باهل ضبط یا ملاحظه و مقایسه حال
خود با حال کسانیکه مستقیم الحالند نماید و هرگاه از اینها نیز حال او منکشف نشود [illegible] اظهر
بنا بر اظهر بعضی از متاخرین فرموده اند آن است که حکم کثیر الشک را دارد و احوط
آن است

آن است که بطریق معتدل الشک عمل کند و بعضی از علما فرموده اند ضابطه کثیر الشک آن است
که سه مرتبه شک کند در یک نماز یا در سه نماز متوالی و اظهر و اشهر آن است که
سابقا مذکور شد و از بعض اخبار ظاهر میشود که هر کسیکه در هر سه نماز البته
شک میکند او کثیر الشک است ففی الصحیح عن مولینا الصادق ع اذا کان الرجل ممن
یسهو فی کل ثلث فهو ممن کثر علیه السهو والظاهر ان المراد بالسهو الشک او الاعم
منه ولو کان المراد به غیره فیدل علی حکم الشک بالفحوی و بنا بر هر یک از این دو قول
همینکه حکم کثیر الشک از برای او ثابت شد حکم میکند ببقای آن تا خلافش معلوم
شود یعنی اینکه حکم کثیر الشک از او زایل نمیشود مگر بعد از آنکه یقین کند که این
مرض از او زایل شده است بنا بر مختار یا اینکه در سه نماز متوالی مطلقا شک نکند
بنا بر ظاهر قول ثانی و اظهر نزد احقر آن است که هر گاه بتجربه از برای او معلوم شده
باشد که در هر وقتیکه مشاغل [illegible] یا فرح یا حزن یا خوف [illegible] از برای
او هم میرسد البته شک بسیار خواهد کرد بمجرد اینکه از حال خود وجود آن علت را فهمید
حکم میکند در اول شکیکه از برای او هم میرسد بآنکه شک او اعتبار ندارد و
کسیکه در بعضی از اجزا یا شرایط نماز کثیر الشک است دون از بعض دیگر در این
کثیر الشک است حکم کثیر الشک را دارد و در غیر آن حکم معتدل الشک را دارد قاعده
هفتم در حکم شک کردن است در فعل منافی بدانکه هر گاه شک کند در اینکه حدثی
از او صادر شده است یا نه یا در اینکه رو از قبله گردانیده است یا نه یا چیزی بر
اجزای نماز زیاد کرده است یا نه یا تکلم کرده است بغیر از قرائت و ذکر یا نه یا مانند
آن مطلقا التفات نمیکند مگر در عدد رکعات که هرگاه شک کند در اینکه یک رکعت زیاد
کرده است یا نه که در این صورت شک او اعتبار دارد و حکمش خواهد آمد بعون الله
قاعده هشتم در حکم متبدل شک است بدانکه احوط آن است که هر گاه شکی در اثنای نماز
عارض شود تردی در آن کند بعید نیست که صبر کند و ترک قرائت و ذکر و غیر آن از افعال
نماید و تامل در احوال خود کند شاید که شک او زایل شود بالکلیه یا بدل شود بظن

پس هرگاه بعد از تروی هیچیک از ان دو امر حاصل نشد بنا بر مقتضای ان گذارد و
هرگاه ان شک از معقولر شکوک است که بر فرض استقرار مبطل نماز اند و در ضمن عروض
ان ترک تروی نموده مشغول بعض اقوال یا افعال واجبه نماز شود نماز او باطل است
اگرچه بعد از اندک زمانی مبدل بیقین یا ظن شود اما اگر از شکوک مبطله نیست
جایز است که بدون تروی یا در اثنای تروی مشغول چیزی از واجبات نماز شود
سیما افعالیکه با تروی جمع میشوند و علی ای حال هرگاه شک او زایل شود حکم ان
ظاهر است و هرگاه بدل بظن یا ظن او بدل شود بشک بنای عمل خود را بر امر که
میگذارد هرچند که مکرر شود باینکه شک او بدل بظن شود و همان ظن بدل شود
بشک باز مرتبه دیگر همان شک بدل شود بظن و هکذا مگر اینکه بعلت تکرر داخل
شود در کثیر الشک که التفات بان نمیکند و همچنین هرگاه شکی بدل شود بشک دیگر
مثل اینکه قبل از اکمال سجدتین شک کند مابین سه و چهار و بعد از اکمال شک کند
مابین دو و سه و بعد از شروع در حمد یا تسبیحات اربع شک کند مابین دو و سه
و چهار تا مابین دو و چهار تا سه و چهار و پنج مثلا بنای عمل را بر شک اخری میگذارد
مگر اینکه شک اخری بعد از فراغ از نماز باشد که ناسخ ما قبل خود نیست و هرگاه
شک کند در اثنای نماز و بعد از اشتغال در بعض افعال شک کند در اینکه شک سابق
او مبطل نماز است بود یا نه مثل اینکه بعد از شک مابین دو و سه و اشتغال ببعض
اعمال شک کند در اینکه شک مذکور قبل از اکمال سجدتین بود یا بعد از ان بنا را
میگذارد بر اینکه بعد بوده است و هرگاه بعد از شکی شک کند در متعلق ان
مثل اینکه شک کند در اینکه شک سابق من در عدد رکعات بود یا در سایر
اجزای نماز و بخصوص متعلق ان را معین نکند اظهر انست که التفات بان
نمیکند و احوط انست که بعد از اتمام نماز اعاده ان کند و هرگاه شک کند
در اینکه شک سابق او موجب یک رکعت احتیاط است یا بیشتر اظهر انست
که بنا را بر اقل گذارد و احوط انست که جمع مابین محتملات کند یا اعاده نماز و
هرگاه

هرگاه تردد در چیزی از اجزای نماز کند بعد از ان شک کند در اینکه ان تردد
شک بود یا ظن اظهر انست که بنا را گذارد بر طرفی که موجب صحت نماز است و
احوط جمع است یا اعاده قاعده هشتم در حکم کسی است که نمیداند چند رکعت کرده ۲
~~نمیداند~~ یک رکعت کرده باشد یا دو رکعت یا سه رکعت یا بیشتر و محصل کلام
انست که دو طرف شک خود را نمیداند ~~و~~ نماز او باطل است و
همچنین است حکم کسیکه شک کند مابین یک رکعت و بیشتر یا مابین دو رکعت و
بیشتر لیکن قبل از ~~ختم~~ اکمال سجدتین یا مابین هفت رکعت و کمتر یا شش رکعت و کمتر لیکن
هرگاه قطع دارد باینکه بیش از چهار رکعت کرده است ۳ و اما باقی صور شک که
پس مشهور از انها پنج صورت است اول شک است مابین دو و سه بعد از اکمال سجدتین
یعنی سر برداشتن از سجده اخری هرچند که هنوز باقی اعضای سجده را برنداشته
باشد و حکمش انست که بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام یک رکعت
احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا اورد و شاید اول اولی باشد و احوط انست
که هرگاه در اثنای سجده دوم ~~بعد از ذکر واجب یا در اثنای ان یا قبل از ان~~ شک کند
نیز بهمین نحو عمل کند بعد از ان اعاده نماز کند دوم شک است مابین سه و چهار
در هر جا که باشد و حکمش انست که بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از
سلام دو رکعت احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا اورد سوم شک است مابین
دو و چهار بعد از اکمال سجدتین و حکمش انست که بنا را بر چهار گذارد و تشهد
و سلام خواند بعد از ان دو رکعت احتیاط ایستاده بجا اورد چهارم شک است
مابین دو و سه و چهار و حکمش انست که بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند
بعد از ان دو رکعت احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا اورد پنجم شک است
مابین چهار و پنج و از برای ان چند صورت است و ~~بحث از انها~~ ...
بنا بر اظهر دو صورت است یکی انست که شک او قبل از رکوع باشد و حکمش انست
که ان رکعت را منهدم سازد تا شک او برگردد مابین سه و چهار و بنحویکه در ان
گذشت عمل کند

۲ احوط از دو رکعت ... است باینکه
واحتمال ...
۳ و اینکه داخل ... رکوع رکعت پنجم شده است پس اگر ... قیام شک کند مابین پنج و شش نماز ... باطل نیست چنانکه ... خواهد امد
و همچنین است حال ... که ... بعد از اکمال سجدتین ... دو و سه و چهار ... بنا بر اظهر
... اعاده کند

مذکور شد عمل کند و احوط انست که بعد ازان دو سجده سهو کند [illegible]

قیام دوم انست که شک او بعد از اکمال سجدتین باشد و حکمش انست که بنا را

بر چهار گذارد و نماز را تمام کند بعد ازان دو سجده سهو کند [illegible] وجوبا واما

سایر صور شک مابین چهار و پنج پس ظاهر در انها بطلان است چنانکه [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible] صور [illegible] انست که شک کند مابین چهار و پنج در اثنای رکوع یا بعد

از رکوع و قبل از سجده اولی یا در اثنای سجده اولی یا ما بین السجدتین یا در اثنای سجده

ثانیه قبل از شروع در ذکر یا در اثنای ذکر یا بعد از فراغ از ذکر و قبل از سر برداشتن

و احوط در جمیع انها سیما در سه صورة اخری انست که نماز را تمام کند و اعاده

ان نیز کند ششم شک مابین سه و چهار و پنج است و درین نیز صور بسیار فرض شده است

و نزد حقیر دو صورة از انها بنا دارد و باقی باطل انکه شک او قبل از رکوع باشد

و حکمش انست که ان رکعت را منهدم سازد تا شک او برگردد مابین دو و سه و چهار

سجدتین باشد و حکمش انست که بنا را بر چهار گذارد و سلام دهد و یک رکعت احتیاط

ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا اورد بعد ازان دو سجده سهو کند بر سبیل وجوب

هفتم شک مابین دو و چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین و حکمش انست

که بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند بعد ازان دو رکعت احتیاط ایستاده بجا اورد

انگاه دو سجده سهو کند بنا بر وجوب هشتم شک مابین سه و پنج است قبل

از رکوع و حکمش انست که ان رکعت را منهدم سازد تا شک او برگردد مابین دو و

چهار و بنحوی که دران مذکور شد عمل کند با انضمام دو سجده سهو احتیاطا نهم

شک مابین پنج و شش است قبل از رکوع و حکمش انست که ان رکعت را منهدم

سازد تا برگردد شک او مابین چهار و پنج و بنحوی که بود دران عمل کند دهم شک

مابین چهار و پنج و شش است قبل از رکوع و حکمش انست که ان رکعت را برهم زند

و بنشیند تا شک او برگردد مابین چهار و پنج و بنحوی که دران مذکور شد عمل کند

یازدهم

یازدهم شک مابین سه و پنج و شش است قبل از رکوع و حکمش ~~بعد از انهدام معلوم~~

~~میشود از انچه مذکور شد~~ دوازدهم شک مابین سه و چهار و پنج و شش است

قبل از رکوع و حکمش انست که ان رکعت را منهدم سازد تا برگردد شک او مابین

دو و سه و چهار و پنج پس بنا را بر چهار گذارد و دو رکعت ایستاده و دو رکعت

نشسته بجا اورد و چهار سجده سهو کند و همچنین در هر جا یکی پای شش

در میان است چهار سجده سهو میکند سیزدهم ~~شک مابین چهار و شش است~~

~~و حکمش از انچه مذکور شد معلوم میشود~~ و بدانکه بعضی از فقهاء صور بسیار دیگر

از برای شک در عدد رکعات ذکر نموده اند و رسالها و جدولها از برای ضبط انها

قرار داده اند لیکن چون بسیاری از انها نادر الوقوع بود و حدیثی مخصوص در حکم

انها نیز وارد نشده بود لهذا متعرض ذکر انها نشدیم بلکه در شش صورة اخری

نیز نص مخصوص وارد نشده است اگر چه حکم انها را از عمومات و بعضی دیگر از

ادله میتوان استنباط نمود لیکن چون منصوص بخصوص نیستند لهذا احوط در انها

در هماعلای پنج صورة اول انست که نماز را بنحوی مر بود تمام کند [illegible] اعاده کند

مبحث سیم در کیفیت نماز احتیاط و احکام انست و کیفیتش انست که نیت کند که

یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت ایستاده یا نشسته بجا میاورم از جهة احتمال

نقصان و یکی که در فلان نماز من هست قربة الى الله تعالى و احوط انست که نیت

وجوب را با ان ضم کند انگاه تکبیرة الاحرام گوید پس حمد تنها بدون سوره اهسته

خواند و رکوع و دو سجده بنحوی که در اصل نماز واجب است بعمل اورد پس اگر شک او

موجب یک رکعت است بعد از سر برداشتن از سجده ثانیه تشهد میخواند و سلام

میدهد بنحوی که مذکور شد و احوط در تشهد انست که اکتفا کند بر شهادتین

و صلوات نبی و سایر اذکار مستحب را ترک کند و اگر موجب دو رکعت است

قبل از تشهد رکعت دیگر بطریق رکعت اول بجا میاورد بعد ازان تشهد و تسلیم

میخواند و در جای دیگر دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بر او واجب شده است

هست که بنا طارند و لیکن چون نادر الوقوع بود متعرض ذکر انها نشدیم

چون در شک میان دو و سه و چهار احوط بلکه اظهر و اشهر نیز آنست که دو رکعت
ایستاده را قبل از دو رکعت نشسته گذارد و بعضی از علماء تجویز نموده‌اند که بعوض حمد
تسبیحات اربع را خواند و این قول بسیار بعید بلکه فقط باطل است و اما استحباب
استعاذه قبل از شروع در حمد و بلند خواندن بسم الله چنانکه بعضی گفته‌اند پس
خالی از وجهی نیست لیکن احوط نیز ترک است سیما در اخیر و اما احکام این نماز
پس مجمل کلام در آنها آنست که واجبست در آن آنچه در اصل نماز واجبست از
طهارت و قبله و لباس و مکان و غیر آن پس اگر آنرا در مکان غصبی گذارد که علم بغصبیت
آن دارد باطل است و هرگاه از روی جهل بمغصوب بودن گذارد صحیح است و هرگاه
مالک اذن دهد کسی را در گذاردن نماز مخصوصی در خانه خود مثلا و اتفاق افتد
که در آن نماز شکی عارض وی شود که موجب نماز احتیاط باشد اظهر آنست که
همان اذن سابق کافی است در جواز بجا آوردن نماز احتیاط در آن بلکه هرگاه بعد
از نماز و قبل نماز احتیاط تصریح کند مالک باینکه نماز احتیاط را در ملک من مکن
منع او اعتبار ندارد چنانکه هرگاه در اثنای نمازیکه مسبوق بود باذن صریح هرگاه
منع کند او را از اتمام نیز اعتبار ندارد بلکه میرسد او را که نماز را تمام کند ولیکن
باید اقتصار کند بر اقل واجب و در حکم نماز احتیاط است اجزای منسیه و اما
سجود سهو پس اظهر آنست که حکم آن حکم اصل نماز نیست پس در صورت نهی
کردن مالک از بجا آوردن آن در ملک خود فعل آن در آن جایز نیست اگرچه او را
اذن داده باشد در اصل نماز بلی ظاهر آنست که اذن صریح در نماز مستلزم
حصول اذن فحوای است در آن نیز اگرچه سجده جزء نماز نیست در بسیاری
از احکام و هرگاه کسی که اولویتی در مکان و [illegible] داشته باشد و اذن دهد کسی
دیگر را که در مکان او نماز کند پس اگر قائل شویم که اذن مزبور مسقط حق و ... است
بالکلیه چنانکه اظهر است رجوع او و منع کردنش از رکعات احتیاط نیز اعتبار
ندارد و الا حکم مالک را دارد در جمیع فروع مزبوره و مبطل و حرام است در آن
انچه

آنچه در نماز مبطل و حرام است چون التفات کردن از قبله و تکلم نمودن بغیر از قرآن و
ذکر و مانند آن و علاوه بر آنها واجبست در آن آنکه بعد از نماز بلا فاصله شروع
در آن کند و هرگاه عمدا آنرا تاخیر کند تا مبطلی را مابین آن و نماز بعمل آورد نماز او باطل
میشود لیکن احوط آنست که هرگاه بعد از نماز و قبل از شروع در آن چیزی از
منافیات نماز را بعمل آورده است پس اگر آنچیز از جمله چیزهائی است که باطل میکند
نماز را هرگاه از روی عمد [illegible] از روی سهو و اگر از روی سهو بجا آورده
نماز احتیاط را اتمام میکند و دو سجده سهو احتیاطا میگذارد و اگر از روی عمد
آنرا بجا آورده یا چیزی را بجا آورده است که مطلقا مبطل نماز است چون فعل کثیر پس
احوط آنست که نماز احتیاط را بنحو مزبور بجا آورد و نماز را اعاده کند و بدانکه
فایده نماز احتیاط در مواضعی که شارع مقرر فرموده است اینست که اگر
نماز او ناقص بوده است آن یک رکعت یا دو رکعت احتیاط متمم آن نماز است و اگر
تمام بوده است ثواب نافله را دارد پس بنا بر این هرگاه بعد از فراغ از رکعت
احتیاط معلوم شود که نماز او تمام بوده است هیچ اشکالی در آن نیست مگر اینکه
هرگاه بعد از سلام نماز یک رکعتی احتیاط تمام بودن نماز بلا فاصله معلوم شود
شاید احوط آن باشد که یک رکعت دیگر بآن ضم کند تا نافله یک رکعتی لازم نیاید
اما اگر در اثنای نماز مزبور تمام بودن اصل نماز معلوم شود بی‌شبهه واجب بر او که
نیت را بنافله برگرداند و اگر خواهد دو رکعت تمام کند یا آنرا بالکلیه موقوف کند و همچنین
هرگاه بر اشتباه خود باقی ماند مادام العمر که باز اشکالی در آن نیست و هرگاه معلوم
او شود که نمازش ناقص بوده است پس اگر نماز احتیاط با نقصی که در نمازش معلوم
شده است مطابق است یا بمنزله مطابق مثل اینکه در شک میان دو و سه و
سه و چهار یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورده باشد بعد از آن معلوم
شود که نماز او نیز یک رکعت کم بوده است اظهر آنست که نمازش صحیح است مطلقا
و هیچ چیز دیگر بر او واجب نیست خواه در اثنای نماز احتیاط معلوم شود و خواه بعد

از فراغ از ان وخواه وقت باقی باشد وخواه کذشته باشد پس بنا براین هرکاه در اثنای
نماز احتیاط معلوم او شود کم بودن نماز او بهمان مقدار یکه بنیة کرده است اورا اتمام
میکند لیکن احوط انست که باعمل مزبور نماز را نیز اعاده کند سیما هرکاه در اثنای
نماز احتیاط معلوم او شده باشد ووقت باقی باشد وخصوصا در صورتیکه
بمنزله مطابق نباشد نه مطابق باینکه کمی نمازش یکرکعة باشد واو شروع در دو
رکعة نشسته که بمنزله یکرکعة ایستاده است کرده باشد وهرکاه مطابق نیست
مثل اینکه در شک میان دو وسه وچهار بعد از اتمام دو رکعة ایستاده معلوم شود
که نماز او سه رکعة بوده است وکمی ان یکرکعة واجب براو که ان نماز را اعاده کند
وشاید احوط در فرض مزبور این باشد که اولا دو رکعة احتیاط نشسته را بجا اورد بعد
از ان اعاده نماز کند وهرکاه در فرض مزبور در اثنای دو رکعة نماز احتیاط معلوم شود
که نماز او یکرکعة کم بوده است هرکاه هنوز داخل در رکوع رکعة دوم نشده است
ان رکعة را منهدم میسازد اکر شروع دران نموده است وبر یکرکعة سلام میدهد
بعد از عدول در نیة وبعد از ان نیز نماز را اعاده میکند وهمچنین هرکاه در فرض مذکور
بعد از فراغ از دو رکعة ایستاده ودو رکعة نشسته معلوم او شود که نماز او یکرکعة
کم بوده است که نیز اعاده نماز میکند وجوبا هرکاه وقت باقی است واحتیاطا هرکاه
فوت شده باشد وهرکاه قبل از شروع در نماز احتیاط معلوم شود که نمازش تمام
بوده است حکم او معلوم است واکر معلوم شود که کم بوده است پس واجب است که
هر قدری که ناقص است انرا بدون تکبیرة الاحرام بجا اورد وبعد از سلام دو سجده
سهو کند از جهة زیادتی سلام وکسیکه نماز واجب را بعلة مرض ~~نمیتواند~~ نشسته
میکذارد هرکاه شکی عارض او شود که موجب یکرکعة احتیاط یا دو رکعة نشسته
باشد ظاهر انست که باز مخیر است میان اینکه یکرکعة نشسته کذارد بنیة بدلیة
از یکرکعة ایستاده یا دو رکعة نشسته بنیة اصالة وشاید که ثانی اولی واحوط باشد
~~نظر بعدم تمام معتبر ومیز~~ یکرکعة نشسته وهرکاه در اجزای نماز احتیاط شک کند

اکر در عدد رکعات انست ظاهر مشهور انست که التفات نمیکند چون کثیر الشک و
شاید احوط ان باشد که بنا را بر اقل کذارد وهرکاه در سایر اجزای نماز است حکم ان بنحوی
که در اصل نماز مقرر شده است پس اکر محل ان باقی است انرا بجا میاورد والا التفات
نمیکند مثل حکم اجزای فراموش شده است مذکور شد اکر هرکاه سهوا
چیزیرا از واجبات نماز ترک کند اکر رکن است نمازش باطل است واکر غیر رکن است
نمازش صحیح است وتلافی فوت شده براو واجب نیست مکر در یک سجده و
تشهد که قضای اینها بعد از نماز واجب است وکیفیة قضای اینها انست که بعد
از سلام نماز بلا فاصله بنیة کند که یک سجده یا تشهد یرا که از من در فلان نماز فوت
شده است بجا میاورم قربة الی الله تعالی واحوط انست که بنیة وجوب را با ان
ضم کند اما نیة قضا واداء پس ضرور نیست بلکه ترکش احوط است اکر چه
مشهور انست که نیة قضا باید کرد انکاه یک سجده یا تشهد را بدون تکبیر بجا اورد
بنحویکه در نماز میکند بعد از ان دو سجده سهو میکند وهرکاه دو سجده را از
دو رکعة یا هر دو تشهد را یا یک سجده ویک تشهد یا هر دو تشهد را یا دو سجده
از دو رکعة ویک تشهد یا هر دو تشهد را فراموش کرده باشد همه را بترتیبی
که فوت شده اند قضا میکند پس هرکاه تشهد اول با یک سجده از رکعة سوم
مثلا فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا میاورد بعد از ان سجده را وبرای
هریک از اجزای منسیه دو سجده سهو میکند بعد از فراغ از جمیع مکر اینکه با
هم فوت شده باشند مثل اینکه سجده دوم را از رکعة دوم با تشهد اول که
متصل است بان فراموش کرده باشد که در اینصورة دور نیست که یک دو سجده
سهو کافی باشد وهرکاه تشهدی یا یک سجده از او فوت شده باشد وشک کند
در اینکه کدام یک بیشتر فوت شده است احوط انست که هر یک را دو مرتبه
~~بجا اورد یکی را قبل از ان دیکری ویکی دیکر را بعد از ان بعد از ان نماز را نیز اعاده~~
کند وهمچنین هرکاه شک کند در اینکه جزئی که از او فوت شده بود تشهد است

یا سجده احوط آنست که هر دو را بجا آورد و هرگاه شک کند در اینکه دو سجده که از او
فوت شده است از یک رکعت فوت شده‌اند یا از دو رکعت بنا را میگذارد بر اینکه از
دو رکعت فوت شده‌اند و احوط آنست که در اینصورت دو سجده را قضا کند و
چهار سجده سهو کند یا اعاده نماز و بدانکه حکم اجزای فراموش شده نیز حکم اصل
نماز است چون نماز احتیاط پس واجبست که آنها را بلا فاصله بعد از نماز بجا آورد
و در آنها مراعات کند آنچه را که مراعاتش در نماز واجبست از استقبال قبله
و طهارت و لباس و مکان و غیر آن از شرایط و ترک منافیات و هرگاه چیزی را از اجزای
مزبوره فراموش کرده باشد و در آن نماز شکی که موجب نماز احتیاط است نیز بهم رسانیده
باشد و ظاهر آنست که هر کدام را که خواهد مقدم میدارد اگر چه ظاهر مشهور لزوم
تقدیم جزء فراموش شده است بر نماز احتیاط و اما سجود سهو پس شبهه نیست
در اینکه موخر است از هر یک از اجزای منسیه و نماز احتیاط است و حکم
کسیکه عمدا اجزای منسیه را تاخیر کند یا چیزی را از منافیات میان آنها و نماز
بعمل آورد عمدا یا سهوا بعینه آنست که در نماز احتیاط مذکور شد بحث پنجم در کیفیت
سجود سهو و احکام آنست بدانکه سجود سهو واجب میشود در پنج موضع اول
تکلم نمودن است از روی سهو بغیر از قرآن و دعا بشرط آنکه بیش از یک حرف باشد یا
یک حرف با معنی تمام باشد و آنکه کمتر از مقداری باشد که محو کننده اسم صلوة است
دویم سلام بیجا است و احوط آنست که از برای هر سلامی دو سجده سهو کند
اگر چه ظاهر آنست که یک دو سجده سهو از برای جمیع کافی است سیم فراموش
کردن یک سجده است در باره کسیکه بخاطرش نیاید تا داخل در رکوع رکعت بعد از آن
شود یا از نماز بیرون رود هرگاه از رکعت آخر فراموش شده باشد بنا بر مشهور
که مطلق سلام واجب را مخرج میدانند اگر چه در غیر محل باشد و ظاهر نزد احقر
آنست چنانکه در فصل اجزای منسیه مذکور شد اگر چه چنانچه در آن فصل
نیز مذکور شد که هرگاه بعد از سلام بلا فاصله معلوم شود او را که سجده آخر یا

سجود سهو

از رکعت

از رکعت اخیر فراموش کرده است بر میگردد و آن سجده را بعمل میاورد
بنیت ادا و تشهد و تسلیم را اعاده میکند و هرگاه بعد از بجا آوردن چیزی که
از مبطلات نماز بخاطرش آید که یک سجده را از رکعت اخیر فراموش کرده است
چیزی بر او نیست بجز سجود سهو اگر چه احوط قضای سجده منسیه است
بدون اعاده تشهد و تسلیم و لیکن احوط اعاده نماز است و در اینصورت احوط
در باره کسیکه بعد از سر سلام بلا فاصله بخاطرش آید که سجده آخر را فراموش
کرده است آنست که آن سجده را بجا آورد بدون نیت ادا و قضا و تشهد
و تسلیم را اعاده کند و بعد دو سجده سهو کند بجهة زیاده کردن سلام هر دو
سجده بیک سلام یا اینکه اولا دو سجده سهو میکند بنیت مجموع سلامها
بعد از آن از برای هر یک از دو سلام اخیر دو سجده دیگر میکند بنیت احتیاط
چهارم فراموش کردن تشهد است در باره کسیکه بخاطرش نیاید مگر بعد از داخل
شدن در رکوع رکعت سیم یا بیرون آمدن از نماز بعینه در یک سجده مذکور
شد بدون تفاوت و احوط آنست که هرگاه بعضی از اجزای تشهد را فراموش
کرده باشد چون صلوات نیز آنرا بعد از نماز قضا کند و دو سجده سهو کند
و بالجمله احکام کل را در آن جزء جاری کند پنجم شک کردن است میانه چهار و
پنج چنانکه در اخبار وارد شده است و اکثر علما حمل کرده‌اند آنرا بر صورتیکه
بعد از اکمال سجدتین شک کند در اینکه آیا اخیر را که کرده است چهار رکعت است
یا پنج و بنا بر این هرگاه قبل از رکوع شک کند میانه چهار و پنج سجود سهو
بر او واجب نمیشود چنانکه بعضی از اکابر نیز اشاره با آن نموده‌اند و بدانکه
حکم شک میانه پنج و شش قبل از رکوع بعینه مثل حکم شک میانه چهار
و پنج است بعد از اکمال سجدتین لیکن احوط در آن اینست که چهار سجده
سهو کند دو سجده بجهة زیاده کردن رکعت پنجم و دو سجده دیگر بجهة زیاده
کردن رکعت ششم که آنرا بهم زده است لیکن اولا بنیت وجوب میکند

ودوم رابنیة احتیاط وهمچنین سایر صور شکی که مشتمل است بر پنج تنها یا شش
تنها یا پنج وشش که نیز همین حکم را دارند چون شک میان سه وچهار وپنج چنانکه
گذشت یا میان چهار وشش یا چهار وپنج وشش بعد از اکمال سجدتین زیرا که
حکم دو صورة اخیر اینست که بنا را بر چهار گذارد ونماز را تمام کند بعد از آن
چهار سجده سهو کند واحوط اینست که از برای هر زیاده ونقصی که از روی سهو
صادر میشود دو سجده سهو کند هرگاه آن زیاده یا نقص موجب بطلان نماز
نباشد سیما در غیر اقوال از افعال نماز وخصوصا در قیام بجای قعود اعنی
ایستادن در جای نشستن که قول بوجوب سجود از برای آن قوت دارد وبدانکه
واجب است که سجود سهو را بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد لیکن هرگاه عمدا
یا سهوا آنرا تاخیر کند یا سجده را بعد از نماز وقبل از آن بجا آورد موجب بطلان
نماز نمیشود مطلقا وهرگاه چند چیز از او صادر شده باشد که هر یک
بتنهائی موجب سجود سهو است باید از برای هر یک دو سجده کند بترتیب
اسبابیکه موجب آن شده اند خواه از یک نوع باشند چون دو مرتبه یا بیشتر
تکلم کردن هر یک در موضعی از نماز غیر از موضع دیگر یا از انواع متعدده چون
زیاده کردن کلام وفراموش کردن یک سجده وزیاده کردن سلام مگر آنکه چند کلام
متصل بهم زیاد کند یا همه سه سلام را در یک موضع زیاد کند که احتیاج
بتکرار نیست اگرچه احوط در اخیر تکرار است چنانکه گذشت وواجب
در آن مراعات نمودن آنچه در سجود نماز لازم است از طهارت واستقبال قبله
ولباس ومکان وگذاشتن پیشانی بر چیزیکه جایز است سجود کردن بر آن
وسجده کردن بر هفت عضو وغیر آن از شروط واجزاء ومتروک واظهر در آن
اینست که نیت کند که دو سجده سهو میکنم از جهة فلان سهوی که در نماز
کرده ام قربة الی الله واحوط اینست که نیت وجوب یا احتیاطا بآن ضم کند آنگاه
بسجده رود بدون تکبیر وبعضی تکبیر را مستحب دانسته اند واحوط ترک
است

اینست وبر هفت عضو سجده کند وچون فارغ گردد بگوید بسم الله السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته یا والسلام علیک تا آخر باضافه واو واول اولی است
یا بگوید بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد یا وصلی الله علی محمد وآل محمد واول
احوط است پس سر بردارد وبنشیند بنحویکه در ما بین سجدتین نماز لازم است
پس سر بسجده دیگر رود وبنحو مزبور عمل کند وجایز است که در سجده اولی
صلوات فرستد ودر ثانی تسلیم کند بر نهج یا بعکس آنگاه سر بردارد و
بنشیند بنحویکه در تشهد نماز لازم است وچون فارغ گردد بگوید اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وهرگاه در تشهد بگوید
که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل
علی محمد وآل محمد نیز جایز است خاتمه بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است
که شخصی از اصحاب امام جعفر صادق ع شکوه کرد نزد آنحضرت از سهو کردن
در نماز مغرب آنحضرت فرمودند که آنرا با سوره توحید وقل یا ایها الکافرون بخوان
راوی گوید بفرموده آنحضرت عمل کردم سهو من زایل شد وظاهر اینست که مراد
راوی از سهو در این حدیث شک یا اعم از آن واز سهو ونسیان واز فحوای
الحدیث ظاهر میشود که این عمل مختص بنماز مغرب نیست ونیز از رسول خدا
وارد شده است که شخصی که نزد آنحضرت شکوه کرده بود از کثرت وشک
ووسوسه سینه فرمود این کلمات را مکرر بگو چون چنین کرد رفع شد
وسوسه سینه او ووسیع شد رزق او ومنتظم ونیکو شد امور
دنیا وآخرة او وآن کلمات اینست توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد
لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من
الذل وکبره تکبیرا منهج در بیان سایر نمازهای واجبه بدانکه از جمله
نمازهای واجبه نماز جمعه وعیدین اعنی عید قربان وعید رمضان است لیکن

بشرط حضور سلطان عادل یا نایب خاص او و چون اظهر نزد احقر در نماز جمعه
انست که واجب عینی نیست در امثال این زمان که امام و سلطان شیعیان
غایب و مخفی است از نظر ایشان خدا تعالی فرج ما شیعیان را بظهور ایشان
نزدیک کند و چشم ما را بغبار نعال ایشان منور گرداند و جان همگی ما را فدای خاک
اشرف اعلای ایشان نماید بلکه احوط در این زمان ترک انست لهذا متعرض بیان
احکام ان در این رساله نشدیم و از جمله ادله که دلالت دارد بر احوط بودن ترک
در این زمان حدیث صحیحی است که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است
که ترجمه بعضی از مضامین هدایت قرینش اینست که علت و حکمت در
واجب گردانیدن نماز جمعه انست که سببی شود از برای متفرق شدن
مؤمنان بخدمت امیر و مقتدا و پادشاه ایشان تا امر و نهی کند ایشان را
بچیزهایی که صلاح ایشان در انها است و ضرر هدایت ایشان را با خبر از اطراف
مملکت خود و افاق عالم بر ایشان وارد شده است تا مطلع شوند بر انچه موجب
صلاح ایشان است و از این حدیث صحیح معلوم میشود که نماز جمعه مختص است
بر پیغمبر و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم یا کسانی که بمنزله معصومند از
رؤسا و دین و نظیر این در نماز عیدین نیز وارد شده است و بالجمله مقتضای
امثال این حدیث انست که نماز جمعه و عیدین بمنزله طبل سلطنت است
که برای اظهار قوت و شوکت سلطان و بجهت اعلام رعیت بر وقت
انعقاد صف سلام و حاضر شدن بخدمت ایشان میزنند و با وجود
مقهور بودن سلطان یا مستور بودن ایشان از نظر مردمان زدن ان
لغو و بی وجه است و همچنین نماز عید قربان و عید رمضان زیرا که اظهر
انست که در زمان غیبت پادشاه ما صاحب الزمان عجل الله فرجه واجب
نیست بلکه شبهه در عدم وجوب ان نیست اگر چه در نماز جمعه قول بوجوب
ان بر سبیل تخییر قوت دارد و مشهور انست که حکم نماز جمعه و عیدین در
زمان

واجب بودن در زمان غیبت و عدم واجب بودن دران یکی است لیکن در نماز عیدین
هیچیک از مجتهدین قائل بوجوب ان در زمان غیبت نشده است بلی مشهور انست
که مستحب است بجا اوردن ان در این زمان لیکن بعضی گفته اند که ان را بجماعة بجا
میاورند و بعضی گفته اند فرادا یعنی تنها و بعضی قائل شده اند بتخییر میان جماعة
و فرادا و این اشهر است و اوسط احوط و شاید که ترک احوط باشد در بسیاری
از صور والله العالم و بالجمله چون نماز جمعه و عیدین را این حقیر واجب نمیدانست
در امثال این زمان لهذا کیفیت و تفاصیل احکام انرا ترک نمود و اما سایر نمازهای
واجب و کیفیت نماز جماعة پس در ضمن چهار فصل بیان میشوند انشاء الله تعالی
نماز قصر
فصل اول در بیان احکام نماز قصر است یعنی کوتاه و کم کرده نماز و دران دو
مقام است مقام اول بدانکه واجب است بر مسافر که ترک کند دو رکعت اخیر را
از نمازهای چهار رکعتی که عبارت است از نماز ظهر و عصر و عشا بچند شرط اول
انکه قصد مسافت داشته باشد و کمتر مسافتی که بر قصد کننده ان قصر
لازم است هشت فرسخ است یا چهار فرسخ با نیت برگشتن و بعبارة اخری
اقل مسافت هشت فرسخ است اعم از انکه قطع مجموع ان هشت فرسخ در
رفتن تنها حاصل شود یا نصف ان در رفتن حاصل شود و نصف دیگران
در مراجعت بشرط انکه در صورت دوم در همان روز یا شب ورود مراجعت
نماید پس اگر قصد دارد که بمکانی رود که چهار فرسخ است و نیت
ندارد که در روز یا شبی که وارد میشود مراجعت نماید بلکه عزم دارد
که در ان مکان چند روزی توقف کند انگاه مراجعت نماید پس اگر قصد
سفر چهار فرسخ
اقامه ده روز تمام دران دارد بی شبهه تمام میکند و اگر میخواهد که کمتر از
ده روز بماند پس علما را دران خلافی است عظیم بعضی قصر را لازم دانسته اند
و بعضی تمام را و بعضی قائل بتخییر شده اند و این اشهر است نزد قدماء چنانکه
اول اشهر است نزد متاخرین و اگر چه اظهر دران نزد احقر نیز قول اول است

اعنی وجوب قصر لیکن احوط جمع است میان قصر و اتمام و هرگاه بمکانی رود که دو
راه دارد یکی راه آن مثلا سه فرسخ است و راه دیگرش پنج فرسخ و در یکی از آن دو
راه برود و از دیگری برگردد احوط آنست که جمع کند میان قصر و اتمام اگر چه در یک
روز برود و برگردد و مشهور آنست که هرگاه مکانی را قصد کند که دو راه داشته
باشد یکی از آنها هشت فرسخ است و دیگری کمتر از هشت فرسخ پس اگر از
راهی رود که هشت فرسخ است قصر میکند و الا اتمام مگر اینکه اختیار کردن او
مر راه دورتر را باعثی نداشته باشد مگر کم شدن نماز که در آن اشکالی هست
و احوط آنست که او این چنین کاری نکند و هرگاه کرد جمع کند میان قصر و اتمام و هرگاه
عزم دارد که اقل مسافت که هشت فرسخ است در عرض شش ماه مثلا قطع کند
باینکه هر روز قریب به یک فرسخی را قطع کند یا اینکه در هر نه روز یکروز
راه رود و بقدر نیم فرسخ قطع کند حکم مسافر را ندارد بلکه نماز را تمام میکند
و هرگاه در کشتی سوار شود که در اندک زمانی مسافت هشت فرسخ را طی کند
قصر میکند اگر چه مجموع زمان سفر او مثلا کمتر از مقدار ربع ساعتی باشد بشرطی
اینکه بقدر هشت فرسخ قطع کرده باشد و یا اینکه زاید بر چهار فرسخ در حکم چهار
فرسخ است هرگاه کمتر از هشت فرسخ باشد اگر چه بقدر یک ذرع مثلا کمتر باشد
و یا اینکه بنا بر مشهور مبدا مسافت را از آخر بلد اعتبار میکند هرگاه بسیار بزرگ
نباشد و الا از آخر محله خود و فرسخ عبارت است از سه میل و میل بنا بر مشهور
عبارت است از چهار هزار ذرع بذراع ید و هر ذراعی بیست و چهار انگشت است
تقریبا و هر انگشتی بقدر طول هفت دانه جو متوسط است که در ردیف یکدیگر
گذارند بنحوی که پهلوی هریک بپهلوی دیگری متصل شود و یا پشت هریک بر
شکم دیگری متصل شود و بعضی گفته اند بقدر شش دانه جو و اول اشهر است
و هر دانه جوی بقدر هفت موی یابو است و بنا بر این بنای مسافت بر
تحقیق است نه تخمین پس اگر بقدر یک وجب مثلا کمتر باشد از مقداریکه
مذکور شد

مذکور شد یا شک دارد در اینکه بقدر مسافت شرعی هست یا نه واجب است که نماز را
تمام کند و لیکن ظاهر آنست که در معرفت فرسخ اکتفا میتوان نمود بر آنچه در میان
مردم مشهور است مادامیکه علم یا ظن بخطا و اشتباه ایشان در آن حاصل نشود چنانکه
از سیرت و طریقه مستمره مسلمین ظاهر میشود و بعضی از متاخرین شرط کرده اند در
جواز اعتماد نمودن بر مشهور اینکه مفید قطع یا ظن قوی باشد دوم آنست که قاصد
مسافت مزبوره باشد پس هرگاه بدون قصد مسافت پیش روی خود را گرفته راه رود چون
هایم یعنی کسیکه متحیر است بجهة استیلای خوف یا شوق بدون قصد مکان معینی راه رود
و چون طالب غلام گریخته و استقبال کننده که نمیدانند در کجا ملاقات مطلوب خود میکند
نماز را تمام میکند اگر چه مثلا بشهر چین رسد و شخصی را که اسیر کرده باشند و
عزم دارد بر اینکه هر وقت که فرصت یابد بگریزد و بوطن خود برگردد اگر احتمال
میدهد که فرصت گریختن خواهد یافت حکم طالب غلام گریخته را دارد و هرگاه
علم عادی دارد بر اینکه فرصت نخواهد یافت حکم او آنست که هرگاه میداند که
او را بقدر مسافت یا بیشتر از آن خواهند برد بنای عمل خود را بر آن میگذارد و الا
تمام میکند و همچنین است حکم تابع چون غلام و زن و ملازم که هرگاه نمیداند که
متبوعش او را با خود خواهد برد تا مقصدیکه در نظر دارد یا در اثنای راه او را
برمیگرداند و هرگاه میداند که او را با خود خواهد برد تا مقصد و لیکن نمیداند
که مقصد او چیست یا میداند اصل مقصد را که فلان بلد یا فلان قریه است
لیکن نمیداند که بقدر مسافت هست یا نه احوط آنست که از متبوع خود حقیقت
امر را استکشاف کند بلکه قول بوجوب استکشاف چنانکه بعضی از متاخرین
قایل شده اند قوت دارد و ظاهر آنست که با علم تابع بلزوم مصاحبت متبوع
خود تا مقصد کافی است مر او را در جواز قصر اینکه علم بهم رساند بقصد
کردن متبوع و لیکن مادامیکه استکشاف ننموده است تمام میکند مگر اینکه
قطع کند باینکه اقلا بقدر اقل مسافت شرعی خواهند رفت که بسبب آن قصر میکند

قصد رجوع در راه

وهریک از اصناف سابقه هرگاه در اثنای راه قصد مکان معینی نماید پس اگر
از انجا بانکه قصد کرده است تا مقصد بقدر مسافت شرعی هست قصر میکند
والا اتمام وقول بعض اکابر باینکه مبدا مسافت را از مبدا حرکت حساب میکند
ضعیف است پس هرگاه بقدر پنج فرسخ بدون قصد برود بعد از ان قصد کند
که سه فرسخ دیگر نیز برود بنا بر انچه اولا مذکور شد تمام میکند و بنا بر قول
ان بعض قصر و شاید احوط در اینصورت جمع میانه قصر و اتمام باشد و هرگاه
یکی از اصناف مزبوره بعد از انکه مثلا مقدار هفت فرسخ بدون قصد رفته
باشد در اثنای راه قطع کند باینکه اقلا بقدر یکفرسخ دیگر خواهد رفت
بعد از ان مراجعت خواهد نمود ظاهر اکثر انست که مادامیکه شروع در برگشتن
نکرده است تمام میکند و همینکه شروع کرد در برگشتن قصر میکند بشرط
اینکه از محل برگشتن تا بلد خود بقدر هشت فرسخ باشد چنانکه فرض شد و
جمعی از متاخرین حکم کرده اند بوجوب قصر در فرض مزبور در رفتن و برگشتن و
همچنین در نظایر ان مثل اینکه هرگاه بعد از انکه بقدر چهار فرسخ رفته باشد عزم
کند که دو فرسخ دیگر برود و برگردد زیرا که مجموع رفتن و برگشتن او نیز هشت
فرسخ میشود و بالجمله ضابطه وجوب قصر نزد ایشان انست که قصد هشت
فرسخ کند یا در رفتن تنها یا در برگشتن تنها یا مرکب از هر دو و این قول بسیار
قوت دارد لیکن چون خلاف مشهور میانه علما است سیما قدما احوط در ان جمع است
میانه قصر و اتمام مگر در فرض اول نسبت بمراجعه فقط یعنی هرگاه هریک از ذهاب و
ایاب بقدر چهار فرسخ باشد با هم منضم میشوند چنانکه در صدر این مبحث مذکور
شد و هرگاه یکی از انها کمتر از چهار فرسخ باشد بنا بر مشهور تمام میکند اگر چه مجموع
بقدر هشت فرسخ باشد و بقصد رجوع در روز یا شب و رود نیز داشته
باشد و همچنین هر تابعی که نمیداند متبوعش او را تا کجا خواهد برد تا بهر هرگاه بجائی
رسد که قطع کند باینکه متبوعش خواه او را تا کجا تا اصل مقصد برد یا برگرداند

حکم رفتن فرسخ و برگشتن

البته بقدر

البته بقدر هشت فرسخ راه خواهد رفت یا در رفتن تنها یا در برگشتن تنها یا
مرکب از هر دو و جمعی از متاخرین حکم کرده اند بوجوب قصر مطلقا یعنی در جمیع صور
مفروضه و در هریک از رفتن و برگشتن و مابین انها و احوط مراعات تفصیلاتست
که سابقا مذکور شد و هرگاه قصد کند رفتن بمکانیرا که بگمان خود کمتر از هشت فرسخ
و در اثنای راه معلوم شود که بقدر هشت فرسخ است ظاهر انست که قصر میکند و نمازیرا
که قبل از ظهور حال تمام کرده است اعاده میکند احتیاطا سوم انکه سفر او مباح باشد
پس اگر اصل سفر او معصیت باشد چون سفر کردن در راهی که مظنه هلاکت نفس یا
هتک عرض یا تلف مالی که مضر باشد اتلاف ان و چون فرار کردن از جهاد واجب یا
چیزیکه بمنزله جهاد است و از این قبیل است سفر کردن مملوک بقصد اباق یعنی
گریختن از مولای خود و همچنین سفر کردن زن بقصد نشوز یعنی مخالفت زوج و عدم
انقیاد از برای او و سفر کردن ولد در غیر طاعات واجبه با نهی کردن والدین از ان و
مانند ان و از این مقوله است سفر کردن کسیکه حق واجب فوری در ذمه اش باشد
و ترک ان نموده بسفر رود سفر او معصیت است اگر چه بقصد زیارت عتبات
عالیات یا حج بیت الله باشد مگر انکه سفرش منافی با ادای حق مزبور نباشد یا
انکه سفرش نیز از برای تحصیل امر واجب فوری باشد که مساوی با ادای حق مفروض
یا ارجح از ان باشد پس اگر بقدر یکدینار پول سیاه مثلا معروض باشد و قرض او
مطالبه نماید یا از بابت زکوة یا خمس یا حق امام بر ذمه اش تعلق گرفته باشد و
قادر بر ادای ان باشد در حضر دون از سفر سفر او معصیت است اگر چه بقصد
زیارت یا حج غیر واجب باشد و باید که نماز را تمام کند و احوط انست که اگر سفر او
بقصد واجب مضیق باشد انکه جمع کند میانه قصر و اتمام و اینکه اعاده نیز
نماید و همچنین هرگاه غایتی که مقصود است از سفر معصیت باشد چون کسیکه سفر
کند بجهة راه زنی یا سعایت مسلمانی نزد حکام یا اعانت کردن بر ظلم چون نصب
حکام بلکه این قسم از سفر معصیت اولی است باتمام کردن از قسم اول و هرگاه مقصود

از سفر دو جهت باشد یکی واجب و دیگری حرام چون کسیکه بمکه رود بقصد ادای حجة
الاسلام و قصد دارد که در مکه مثلا معصیتی را مرتکب شود در حکم او اشکال هست
و همچنین است حکم کسیکه از بلد خود برود بنزد سلطان جایری بقصد نصب
کردن حاکم ظالمی یا اعانت نمودن بر ظلم دیگری و بعد از قضای حاجت بمحل مراجعت نماید
بسبب خود از برای ادای حقوق واجبه که زوجه و سایر عیال واجب النفقه او
از او طلب دارند و مع ذلک قصد دارد که اعانت ظلم نیز در بلد خود کند و احوط درباره
چنین کسی جمع است میان قصر و اتمام در مراجعت و اما در رفتن پس متعین است
در حق او اتمام و در حکم سفر معصیت است صید کردن بقصد لهو دون از تحصیل
معیشت یا تجارت و دور نیست که هر سفری که غرض از آن لهو و تنزه باشد بحکم
صید باشد و بنا براین هرگاه بر شخصی واجب باشد تحصیل علم بر سبیل وجوب
عینی یا کفایی و مع هذا سفر رود بقصد زیارت یا حج مستحب و ممکن نباشد او را
تحصیل علم واجب مفروض در آن سفر اگر سفرش نیز از مقوله سفر معصیت است
چون مملوکی که از آقای خود بگریزد و هرگاه سفر کند بر مرکوب غصبی یا مرکوبی که
بالاتر غصبی باشد یا در رخت غصبی که از آن پوشیده باشد در حکم او اشکال
هست و احوط جمع است میان قصر و اتمام هرگاه سفر کردن او منافی باشد با
ایصال آن مغصوب بصاحبش و مستلزم تصرف در آن نیز باشد اینکه قادر
نباشد بر پیاده رفتن و مرکوب یا لباس مباحی یا او نباشد و کسیکه ابتدای
سفرش بقصد معصیت نباشد لیکن در اثنای آن توبه کند و نیت خود را برگرداند
از معصیت بطاعت یا بامری که مباح است در شرع پس اگر بعد از اقل مسافت
تا مقصد دارد قصر میکند و الا اتمام لیکن بتفصیلی که مذکور شد و هرگاه در
اثنای سفر مباحی قصد معصیتی در آن کند حکم سفرش منقطع میشود و
واجبست بر او اتمام کردن نماز مادامی که بر آن عزم باقی است و هرگاه پشیمان شود
و بنیت اول عدول کند اظهر آنست که حکم ما بعد از ما قبل جدا میشود یا نه

معنی که

معنی که هرگاه بعد از برگردانیدن نیت بسوی امر مباح بقدر اقل مسافت تا مقصد
دارد قصر میکند و الا اتمام چون صورت سابقه چهارم آنست که قطع شود
سفر او برسیدن بوطن خود و در حکم وطن است هر مکانی که قصد اقامت ده
روز در آن دارد پس اگر آن مکان در اثنای اقل مسافت واقع شده است
تمام میکند در جمیع یعنی هم در راه تمام میکند و هم در آن مکان و اگر میانه بلدی که
از آن سفر کرده است و میانه آن مکان هشت فرسخ یا بیشتر باشد قصر میکند
در راه و تمام میکند در آن مکان هرگاه بر عزم خود باقی باشد و در حکم مکان مذکور است
هر که قصد توطن در آن دارد اگر چه وطن اصلی او نباشد و خانه یا باغ یا مزرعه
ملکی در آن نیز نداشته باشد و هنوز شش ماه متصل یا منفصل در آن با قصد
اقامه که موجب تمام است نمانده باشد و بالجمله هرگاه قصد کند که بلد یا قریه را
وطن خود قرار دهد بمجرد همین قصد حکم بلد اصلی که مسقط رأس خود و آبا
و اجداد وی است بهم میرساند اگر چه قبل از آن مطلقا در آن توقف نکرده باشد
لیکن احوط آنست که مادامیکه شش ماه متصل یا متفرق در آن اقامه ننموده است
بنحوی که موجب تمام بودن نماز باشد هرگاه وارد آن شود و خواهد که کمتر از ده
روز در آن مکث نماید و بیرون رود اینکه جمع کند میانه قصر و تمام و مشهور
آنست که هرگاه در بلدی یا قریه ملکی داشته باشد که قبل از آن در آن ملک
یا در آن بلد یا قریه شش ماه متصل یا مطلقا توقف نموده است بنحوی که موجب
تمام کردن نماز باشد نیز حکم وطن را دارد در قطع کردن آن حکم سفر را
اگر چه بالفعل عدول کرده باشد از آن بوطن دیگر مادامیکه ملک او در آن
باقیست و احوط آنست که با فرض عدول کردن از توطن در آن جمع کند
میانه قصر و اتمام نظر باینکه این مسئله از مشکلات مسائل این باب است
و هرگاه کسی را چند وطن باشد که در هر یک از آنها در هر سالی سه ماه یا
بیشتر میماند حکم وطن بر هر یک از آنها جاری میشود سیما هرگاه در هر یک

بلد یا قریه را

بعد از نیت م

شش ماه توقف نموده باشد بشرط آنکه بر نیت توطن نبودن در هر یک از آنها
باقی باشد و هرگاه عدول کرده باشد از نیت مزبوره نسبت بجمیع یا بعضی از آنها
حکم معدول عنه بنحوی است که مذکور شد و هرگاه قصد کند که ده روز یا
بیشتر در مکانی اقامت کند بمجرد رسیدن در آن مکان نماز را تمام میکند هرگاه
بر قصد خود باقی باشد و هرگاه عدول کند از آن قصد پس اگر بعد از قصد
اقامت و قبل از عدول یک نماز چهار رکعتی را تمام کرده است نیز تمام میکند نماز را
مادامیکه در آن مکان است و هرگاه در اثنای نماز چهار رکعتی عدول کند
پس هرگاه داخل در رکوع رکعت سوم نشده است مشهور آنست که نیت را
بر میگرداند بقصر و نماز را تمام میکند و احوط آنست که آن نماز را اعاده
نیز کند و هرگاه داخل در رکوع رکعت سوم شده است بنا بر مشهور نماز را
بهمان نیتی که شروع در آن کرده است تمام میکند و مادامیکه در آن مکان
هست نماز را تمام میکند چون صورت اول و هرگاه قبل از تمام کردن یک نماز
عدول کند نماز را قصر میکند اگر چه روزه واجبی که صحت آن مشروط است
بعدم مسافر بودن گرفته باشد یا نوافلی را که در سفر ساقط میشوند
بجا آورده باشد و هرگاه قبل از عدول نماز را تمام کند از روی نسیان
یا از جهت شرف مکان چون مواضع اربعه تخییری که بعد از این مذکور
میشوند اعتباری بآن نیست پس هرگاه بعد از آن عدول کند حکم اقامت
او بر هم میخورد و فرقی نیست در آنچه مذکور شد از قطع کردن اقامت عشره
حکم سفر را میان آنکه محل اقامت او بلدی باشد از بلاد متعارفه یا قریه از قریه‌ها
یا مکانی دیگر چون بیابان و صحرائی که مطلقا در آن آبادی نباشد و مشهور
آنست که در بلدی که بسیار بزرگ است اقامت در محله آن معتبر است
نه در تمام آن و اگر چه مستند این قول معلوم نیست بلکه ظاهر آنست که
مستند صحیحی ندارد مگر در صورتی که فرض شود آنکه در بزرگی و وسعت

قصد اقامت

محلی باشد

محلی باشد که اطلاق بلد واحد و ارض واحد بر آن صحیح نباشد مثل آنکه هر یکی
از طول و عرض آن بقدر اقل مسافت شرعیه باشد و لیکن وجود چنین بلدی
در این ازمنه معلوم نیست و مثل زدن در این مقام باصفهان چنانکه ظاهر بعضی
معاصرین است نزد حقیر بی وجه است و بعضی دیگر از مجتهدین عصر را رای
آنست که در اصفهان مخیر است میان آنکه قصد اقامت در تمام آن نماید یا در
یک محله از محله‌های آن و هر یک را که اختیار کند واجب است بر او که بمقتضای آن عمل
نماید و بنا بر این هرگاه مثلا در محله سید آباد که در یکطرف آن بلد واقع است
قصد اقامت کند و در اثنای اقامت یا بعد از آن برود بمحله احمد آباد که در طرف
دیگر آن واقع است اقامت او بر هم میخورد و هرگاه در تمام اصفهان قصد اقامت
کند بر هم نمیخورد و در اصل این حکم اشکالی هست و بنا بر مختار لازم میاید که
هرگاه در بلاد متوسطه بلکه صغیره قصد اقامت در یکی از محله‌ها بلکه یکی از خانه‌های
آن کند نیز صحیح و عمل کردن بمقتضای آن واجب باشد و این حکم مخالف است
با اجماع فقها و شاید احوط در مثل بلد مزبور آنست که قصد اقامت در هر یک از
محله مخصوص و تمام بلد کند و از آن محله بیرون نرود بجائیکه صدای اذان از آن نشنود
و دیوار خانه‌های آن را نبیند و بدانکه شرط صحت اقامت آنست که عزم کند که در
اثنای اقامت بیرون نرود از آن مکانیکه قصد اقامت در آن نموده است پس
هرگاه در حین نیت کردن عزم داشته باشد بر بیرون رفتن از آن مکان یا مردد
باشد میان بیرون رفتن و نرفتن اقامت او باطل است بلی جمعی از علما را اعتقاد
آنست که مثل بغداد و قصبه کاظمین ع یک بلدند و همچنین نجف اشرف و
مسجد کوفه و این در صورتی است که یکی از آنها تابع دیگری باشد مثل نجف اشرف
که در حین آبادی کوفه بود چرا که بمنزله قبرستان کوفه حساب میشد اگر چه الان
بعکس است که مسجد کوفه تابع نجف اشرف است و همچنین کاظمین و بغداد نسبت
بسابق که در کاظمین چندان آبادی نبوده است و متعلق بغداد بوده است و اما در

مثل اینزمان که هریک بلد مستقل شده اند بقاء حکم مزبور مشکل است و همچنین است
کلام در هر دو قریه که متقارب باشند و هیچیک تابع دیگری نباشد و بدانکه کافی است
در صحت اقامه ده روز آنکه هرگاه قبل از طلوع فجر داخل آن بلد شود قصد کند
اینکه از طلوع فجر این روز تا غروب آفتاب روز دهم در آن بلد مکث نماید و لازم
نیست که شب روز یازدهم را بآن ضم کند تا مجموع اقامه او ده روز و ده
شب شود بلی هرگاه بعد از طلوع آفتاب وارد آن بلد شود احوط آنست
که این روز را حساب نکند باینکه قصد کند ده روز دیگر غیر از این روز اقامه
نماید باینکه صبر کند تا این روز تمام شود بعد از آن قصد اقامه کند چنانکه از
بعضی عوام اتفاق میشود بلکه بمجرد اینکه قصد کرد اقامه ده روز را باید که
نماز را تمام کند اگرچه در اثنای روز ورود این قصد را کند و روز ناقص را
محسوب ندانیم و باید قصد کند اینکه در اثنای ده روز اقامه از محل اقامه
خود بیرون نرود بنحوی که مخفی شود بر او دیوارهای خانها و صدای موذن
و جمعی از متاخرین گفته اند که هرگاه در حین نیت قصد کرده باشد که بیرون
رود بسوی بساتین و مزارع و مقابر و زیارتگاه آن بلد ضرر ندارد و این
قول بسیار قوت دارد لیکن احوط آنست که اول مذکور شد و بدانکه از
جمله شروط صحت اقامه آنست که عازم باشد بر آن پس هرگاه عزم بر آن ندارد
لیکن مظنه قوی دارد که ده روز در آن توقف خواهد نمود کافی نیست و
احتمال مردن در هر آن و همچنین احتمال بجهة امری که موجب خروج از آن
بلد باشد بر سبیل اضطرار هم منافات با عزم مزبور ندارد بلی هرگاه بجهت
مطلبی قصد اقامه نماید باعتقاد آنکه تحصیل آن مطلب مستلزم اقامه ده روز
کامل البته هست و در خاطرش مطلقا نگذرد اینکه هرگاه برخلاف عادت
آن امر پیش از تمام شدن ده روز بانجام رسد و مقتضی از برای مراجعت
در اثنای اقامه بهم رسد خواهد رفت اقامه او صحیح است و هرگاه این
یعنی در

معنی در خاطرش گذشت و لهذا در عزم او فتوری و احتمال مخالفتی حاصل شد
در صحت آن اشکالی هست بلکه ظاهر عدم صحت است مگر اینکه جزم کند بر اینکه
علی ای حال تمام ده روز را بماند اگرچه مقتضی بیرون رفتن از برای او بهم رسد
قبل از انقضای تمام ده روز و بدانکه در حکم اقامه عشره کاملا است توقف
نمودن سی روز کامل در مکانی با تردد یعنی آنکه هرگاه در بلدی یا مکانی داخل
شود و بنا داشته که فردا از آن بیرون خواهد رفت یا بعد از فردا در هر روز
احتمال میدهد که بعد از یکروز یا دو روز مثلا بیرون خواهد رفت واجب است
بر او قصر کردن تا سی روز کامل بگذرد بعد از آن هر قدر که میماند تمام میکند
اگرچه قطع کند که بیش از یکروز یا بعض روزی دیگر توقف نخواهد کرد پنجم
آنست که بر قصد قطع مسافت باقی ماند تا آخر پس هرگاه در اثنای راه
متردد شود میان رفتن و برگشتن مثل اینکه در راه منتظر ملحق شخصی شود
که احتیاج باو دارد و نیتش اینست که هرگاه آن شخص باو ملحق شود بمقصد
رود و الا برگردد و جزم ندارد باینکه ملحق خواهد شد یا نه پس اگر بقدر چهار
فرسخ رفته است اظهر آنست که علی ای حال قصر میکند خواه آنکه آن شخص را
که منتظر او بود باو ملحق شود و بمقصد رود و خواه باو ملحق نشود و خود برگردد
مگر اینکه ده روز در آن مکان توقف کند با قصد اقامه شرعی یا سی روز در آن مکث
نماید با تردد چنانکه مذکور شد نظر باینکه چنین کسی در اصل قاصد اقل مسافت
بود و الان نیز بر آن قصد باقی است غایتش اینست که از اول قاصد هشت
فرسخ امتدادی بود و الان مردد است میان آن و هشت فرسخ ملفق از رفتن
و آمدن بعلاوه اینکه اخبار صریح در حکم آن بخصوص وارد شده است بنحوی که
مذکور شد ششم آنست که سفر کردن عمل او نباشد چون مکاری و ملاح و قاصد
و مانند آن پس اگر شغل و عمل او سفر کردن باشد نماز را تمام میکند و روزه میگیرد
سفرا و حضرا بشرط آنکه عادت او جاری شده باشد باینکه در بلد خود ده روز

توقف نکند مطلقا و همچنین در غیر بلد خود لیکن با قصد اقامه و هرگاه چنین کسی بر
خلاف عادة ده روز کامل متصل در بلد خود توقف نمود یا مطلقا یا در مکان دیگر
با قصد اقامه حکم سابق او برهم میخورد و لازم است بر او که نماز را قصر کند تا
آنکه بعد از آن سه سفر بنا بر قولی یا دو سفر بنا بر قول دیگر کند که در میانه
ایشان ده روز کاملا در بلد خود مطلقا یا در غیر بلد خود با قصد اقامه مکث نکند
و ظاهر اینست که تعدد سفر در وقتی محقق میشود که در میانه هر دو
سفر بوطن خود مراجعت کند پس هرگاه از بلد خود برود ببلدی دیگر و
از آن بلد ببلدی دیگر و همچنین تا ده بلد را طی کند مجموع حکم سفر واحد را دارند
سیما هرگاه از اول قصد کرده باشد که ببلد اخیری رود و سایر بلاد در عرض
راه آن واقع شده باشند که بی شبهه مجموع یک سفر محسوب میشوند و بدانکه
کسیکه عزم کرده است که یکی از اعمال مزبوره را عمل خود قرار دهد بمجرد آن
حکم مزبور از برای او ثابت نمیشود تا آنکه اقلا سه سفر متوالی کند مشروط
باینکه در ما بین ایشان ده روز در بلد خود مطلقا یا در غیر بلد خود با قصد اقامه
توقف نکند و بعضی از علماء فرموده اند که هرگاه در غیر بلد خود سی روز توقف
نماید با تردد حکم کسی دارد که ده روز در آن توقف نموده باشد با قصد اقامه
و وجه آن ظاهر نیست بلی هرگاه بعد از توقف نمودن سی روز با تردد ده روز
دیگر توقف نماید حکم سابق او که وجوب اتمام است برهم میخورد اگرچه بدون
قصد اقامه باشد و بدانکه ظاهر فحاوی بعضی اخبار اینست که هرگاه یکی از اصناف
مذکوره که سفر کردن را عمل خود قرار داده اند عدول کند از یکی از آن اعمال بعملی دیگر
مثل اینکه ملاح مکاری شود یا بعکس حکم سابق او برهم میخورد و احوط آنست که
در سفر اول و دوم جمع کند میانه قصر و اتمام و در حکم مکاری و ملاح است
هر تاجری که هر چند روز بقریه یا طایفه از اهل بادیه رود بقصد تجارة و بدانکه
بادیه نشینانی که مکان معینی ندارند و در هر چند روز در مکانی منزل میکنند

و هرجا

و هرجا که میروند خانه خود را با خود میبرند خانهای ایشان بمنزله وطن ایشانست
پس مادامیکه در خانهای خود میباشند روزه میگیرند و نماز را تمام میکنند بلکه
شاید که خانهای ایشان درباره دیگران نیز همین حکم را داشته باشد باین
معنی که هرگاه اجنبی وارد ایشان شود و قصد اقامه ده روز در خانهای
ایشان نکند تمام میکند هرچند که دو روز متوالی در یک مکان مکث نکنند
و همچنین است حکم رمه چران و شبان و ساربانی که بطلب علف از مکانی
بمکانی دیگر ارتحال میکنند و همچنین است حکم امیری که در مواضع امارت
خود تردد کند چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است و بالجمله هر کسی که در یک مکان
استقرار ندارد همین حکم را دارد دیگر شرطی که مذکور شد هفتم آنست که بمحل
ترخص رسد پس هرگاه از بلد خود بقصد سفر بیرون رود و لیکن هنوز از آن
بلد دور نشده است و بمحل ترخص نرسیده است نماز را تمام میکند و مراد
از رسیدن بمحل ترخص اینست که بجائی رسد که صدای اذان آن بلد و
دیوارهای خانهای آن مخفی شود بر او و هرگاه یکی از آنها بر او مخفی شود دون
از دیگری احوط آنست که تاخیر کند نماز را تا بجائیکه هر دو مخفی شوند هرگاه
ممکن است و الا جمع کند میانه قصر و تمام و هرگاه دیوارها مخفی شوند و لیکن
نمیداند که صدای اذان در آن مکان شنیده میشود یا نه بی شبهه قصر میکند
و همچنین بعکس و بدانکه در هر یک از خانهای بلد و اذان و قوت سامعه مسافر
و غیر آن از چیزهائیکه بآنها تعلق دارند عبرت بحال متوسط است پس عبرت
نیست بحال بلدی که دیوار خانهای آن بسیار بلند یا بسیار کوتاه باشند و
نه بصدای اذانی که بسیار بلند و پر قوت باشد یا بسیار ضعیف باشد
و نه بسامعه کسیکه قوت سامعه او بسیار قوی یا بسیار ضعیف باشد و همچنین
اعتدال هوا و استوای صحرای ما بین بلد و مکان مزبور را اعتبار باید کرد
و در صورت عدم اعتدال بعضی از امور مزبوره مثل اینکه هرگاه دیوار خانهای

بلد بسیار مرتفع باشد یا اصل بلد در مکان بسیار مرتفعی واقع شده باشد یا صدای
مؤذن آن بلد بسیار رسا و پر قوت باشد باید تقدیر توسط و اعتدال در آن نماید پس
اگر با فرض اعتدال نیز مخفی نیست تمام میکند والا قصر و همچنین است حکم کسیکه
از سفر بوطن خود بر میگردد که مادامیکه مخفی است بر او هر یک از دیوارها و
صدای اذان قصر میکند و همین که بجائی رسید که صدای اذان شنیده میشود
یا دیوارها دیده میشود تمام میکند لیکن احوط در اینجا آنست که در چنین
صورتی نماز نکند تا بخانه خود رسد و هر گاه بعلت تنگی وقت تاخیر آن ممکن
نیست از برای او تاخیر کردن نماز تا آنکه داخل خانه خود شود جمع کند میانه
قصر و تمام و بدانکه معتبر دیوارخانهای است که در آخر بلد واقع است از
سمتی که مسافر بیرون آمده است و همچنین معتبر صدای مؤذنی است که بر
حصار بلد یا بامهائیکه قریب‌اند بآن اذان گوید نزد دیوارخانهائی که در آخر بلد
از طرف دیگر یا در وسط آن واقع است و نزد اذانی که در طرف دیگر بلد یا
وسط آن گفته میشود خصوصا نسبت ببلدی که بسیار بزرگ باشد و
اظهر اعتبار این شرط است نسبت ببلد اقامه و خانهای اهل بادیه و اما نسبت
بکسیکه سفر او منقطع شده باشد بقصد معصیت یا تردد در نیت هر گاه
در اثنای سفر عدول از قصد معصیت کند یا جزم بر رفتن بسوی مقصد
کند در مکانی که بقدر مسافت تا مقصد مانده باشد شرط نیست در
صحت قصر نمودن نماز آنکه بقدر مزبور دور شود از آن مکان اگر چه احوط
تاخیر کردن نماز است تا آنکه شرط مزبور حاصل شود و همچنین است حکم
هر مسافری که در ابتدای سفر وی بعض شرایط قصر مفقود باشد بعد از آن
بهم رسد چون کسیکه در ابتدای سفر قاصد معصیت باشد بعد از آن
عدول بنیت طاعت کند مقام دوم در بیان سایر احکام نماز قصر است
بدانکه واجب است بر مسافری که شرایط مذکوره در او متحقق شده اند آنکه
نماز را

نماز را قصر کند بنحوی که مذکور شد مگر در چهار موضع که مخیر است در اینها میانه
قصر و اتمام و اول احوط است و ثانی افضل و آن چهار موضع یکی مسجد الحرام است
که حرم خدا تعالی است دوم مسجد مدینه طیبه است که حرم رسول خدا است
سوم مسجد کوفه است که حرم امیر المؤمنین ع است چهارم حایر است که حرم
سید الشهداء ع است و در مقدار آن خلافست و احوط تخصیص حکم بنزدیک
بروضه منوره که تحت قبه مشرفه است دون از رواق و صحن بلکه مسجدی را
که در این از منبر از جانب پشت سر آنحضرت داخل در روضه منوره نموده اند
احوط در آن نیز قصر است پس اگر با وجود تحقق شرایط سابقه در غیر مواضع
اربعه از روی عمد نماز را تمام کند نماز او باطل است و هر گاه از روی جهل تمام کند
یعنی اگر مطلقا مسئله قصر را نشنیده است نماز او صحیح است و هر گاه اصل
مسئله قصر را شنیده است و لیکن جاهل بتفاصیل احکام آن بوده است نماز
او باطل است و هر گاه از روی نسیان تمام کند در جائیکه قصر واجبست اگر
وقت باقیست اعاده میکند و الا اظهر عدم وجوب قضاء و احوط قضا است
و هر گاه قصر کند در جائیکه تمام باید کرد مطلقا اعاده میکند خواه عالم بمسئله
باشد و خواه جاهل و خواه وقت باقی باشد و خواه فایت و عبرت در وجوب
قصر و اتمام بحال اشتغال است نه بحال ابتدای تعلق تکلیف پس هر گاه در بلد
خود یا در محل اقامتش ظهر داخل شود و بقدر نماز ظهر و عصر بر او بگذرد و
لیکن نماز نکند تا آنکه بقصد سفر بیرون رود و بمحل ترخص رسد نماز را قصر
میکند و همچنین هر گاه در مراجعت ببلد خود مثلا ظهر بر او داخل شود و بقدر
نماز ظهر و عصر بر او بگذرد قبل از آنکه از محل ترخص بگذرد و لیکن تاخیر کند
نماز را تا آنکه داخل در جائی شود در بلد یا در جائیکه بحکم آنست نماز را تمام میکند
و قصر و اتمام در قضا تابع آخر وقت ادا است پس در فرض اول هر گاه
عمدا یا نسیانا نماز را ترک کند قضا میکند آنرا قصر و در فرض دوم تمام و بدانکه

۱

هر نمازی که خود قصر میشود در سفر نافلهٔ آن در سفر ساقط میشود مگر نافلهٔ عشاء
که در آن تامل هست و مستحب است که بعد از هر یک نماز قصری سی مرتبه بگوید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بعوض دو رکعتی که ترک کرده میشود

فصل دوم در نماز آیات و احکام آنست و در آن چند مقام است مقام اول
در ذکر اسباب و موجبات آنست بدانکه واجب میشود نماز آیات بسبب
کسوف شمس و خسوف قمر و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف غالب خلق
باشد چون بادهای بسیار تند خارج از عادت و بادهای سیاه و سرخ
و شدة تاریک شدن هوا و اما منکسف شدن سایر ستارهای سیاره و
منکسف شدن آفتاب ببعضی از ستارهای مزبوره پس هیچیک از آنها موجب
نماز نیست بلکه حرام است نماز کردن بجهت آنها و شرط است در وجوب
نماز بجهت هر یک از انکساف و انخساف آنکه هر یک از آنها محسوس شود
باینکه بر فوق ارض واقع شود پس اگر در زیر زمین واقع شود موجب نماز
نیست اگر چه همه منجمین متفق شوند بر خبر دادن از آن و قطع حاصل شود
بصدق ایشان بلی هرگاه در ابتدای گرفتن خورشید یا ماه غروب کنند حکم
میشود باستمرار آن تا وقتی که علم عادی حاصل شود بانکشاف و ظاهر جواز اعتماد
نمودنست بر قول منجمین در تعیین مقدار زمان گرفتن هر یک و بدانکه مشهور
آنست که واجب نمیشود نماز آیات بجهت غیر زلزله مگر در صورتیکه زمان
آن بقدر تمام نماز آیات باشد که اکتفا شود در آن براقل واجب پس اگر کمتر از آن
باشد موجب نماز نیست و احوط در غیر از کسوفین آنست که نماز را ترک نکند
مطلقا اگر چه زمانش گنجایش نماز آیات نداشته باشد و آیا شرط است در
وجوب نماز در غیر زلزله اینکه زمان آن گنجایش مجموع نماز و تحصیل شرایط
مفقوده داشته باشد یا کافی است گنجایش داشتن آن از برای خود نماز فقط
اظهر اولی است و احوط ثانی و بنا بر این هرگاه در حین شروع در انکساف

نماز آیات

مثلا

مثلا مکلف جنب باشد یا ساتر نداشته باشد و تا تحصیل
طهارت یا لباس کند وقت آن بگذرد اظهر آنست که بر او واجب
نیست و احوط آنست که بعد از تحصیل طهارت یا لباس نماز را بگذارد
بنیت احتیاط نه وجوب و هرگاه زن از حیض پاک شود در وقتی که باقی نمانده باشد
تا مغرب مگر بمقدار غسل و نماز ظهر و عصر و اتفاق شود مقارن شدن انکساف
شمس با آن حال اظهر آنست که نماز آیات بر او واجب نمیشود مگر آنکه علم حاصل شود
ببقای انکساف در زیر زمین تا آنکه بمقدار نماز آیات از اول مغرب بگذرد که در
اینصورت واجبست بر او که قبل از غروب نماز ظهر و عصر را بجا آورد و بعد از آن
بلافاصله شروع کند بنماز آیات و احوط آنست که هر سه نماز را بنحو مزبور بعمل
آورد اگر چه علم مفروض از برای وی حاصل نشود سیما در صورتیکه وقت گنجایش
داشته باشد که نماز آیات را با مجموع نماز ظهر و یک رکعت از نماز عصر در آن
بگذارد لیکن در اینصورت لازم است تقدیم نماز آیات با آنکه مشهور خلاف
آنست چنانکه انشاء الله خواهد آمد و همچنین است حکم هر صاحب عذری
که عذرش در آخر وقت رفع شود مثل اینکه غیر بالغ بالغ شود و مغمی علیه بهوش
آید و زن از نفاس پاک شود و فاقد طهورین قدرت بر یکی از آنها بهم رساند
و بدانکه واجب نمیشود نماز آیات مگر بعد از ثبوت یکی از اسباب مزبوره و ثابت
نمیشود هیچیک از آنها مگر بعلم قطعی یا چیزیکه در شرع بمنزلهٔ علم است چون
شهادت عدلین و شیاع مقام دوم در بیان زمان این نماز است بدانکه وقت
نماز زلزله از حین حدوث زلزله یا علم بحدوث آن تا وقتی که امارات حرکت
ظاهر شوند و بعبارة اخری تا وقتی که گمان کند که هرگاه تاخیر کند از آن دیگر
متمکن از فعل آن نخواهد بود پس اگر با وجود حصول امارات حرکت و تحقق ظن
مفروض تامل در فعل آن کند آثم و گناهکار خواهد بود لیکن هرگاه خطاء
آنها معلوم شود ساقط نمیشود بلکه واجبست که آن را بنیت ادا بجا آورد

ولهذا اکثر فقهاء فرموده اند که وقت نماز زلزله تمام عمر است و مراد ایشان همان آن
که مذکور شد و اما در سایر اسباب مزبوره پس خلافی نیست در اینکه اول زمان
نماز ابتدای حصول آن سبب است یعنی آنکه بمجرد شروع کردن در انکساف یا
انخساف یا وزیدن باد سیاه و مانند آن وقت نماز آیات داخل میشود ولیکن
در آخر وقت آن خلافست و اشهر در کسوفین بلکه در جمیع اسباب مزبوره
ما عدای زلزله آنست که آخر وقتش شروع نمودنست در انجلاء و بنا بر این
هرگاه مطلع بر آن نشود مگر بعد از شروع در انجلاء نماز بر او واجب نشود مگر
در کسوفین هرگاه تمام قرص گرفته شود چنانکه خواهد آمد و اظهر استمرار وقت
اداء است تا آخر انجلاء لیکن احوط آنست که قبل از شروع در انجلاء نماز را
بجا آورد و هرگاه تاخیر کند آنرا تا آنکه شروع کند بانجلاء احوط آنست که قبل
از تمام شدن انجلاء آنرا بجا آورد بقصد قربت یعنی آنکه نیت اداء یا قضا
در آن نکند و کلام حقیر آنست که اول وقت نماز در اسبابی که موجب بودن
آنها مر نماز را موقوفست بر شدت و قوت آنها چون باد بسیار تند و ظلمت
بسیار شدید از ابتدای شدت است هرگاه شدت بمرتبه بهم رسد چنانکه
غالب آنست نماز از ابتدای حصول و دور نیست که مراد فقهاء نیز همین باشد
اگر چه کلام ایشان ظاهر است در خلاف آن مقام سوم در کیفیت آنست بدانکه
نماز آیات دو رکعت است مثل نماز صبح لیکن در هر رکعتی از آن پنج رکوع است
و مفصل کیفیتش اینست که نیت کند که نماز آیات میکنم از جهة فلان امر یعنی
کسوف شمس یا خسوف قمر یا زلزله یا غیر آن از جهت آنکه واجبست قربة
الی الله آنگاه بلا فاصله تکبیرة الاحرام گوید بعد از آن سوره حمد را خواند پس
یک سوره دیگر از سورهای قرآن خواند و برکوع رود و رکوع را بنحوی که در
نماز یومیه مذکور شد بجا آورد پس سر بردارد و راست ایستد و چون قرار
گرفت حمد و سوره خواند بطریق سابق پس رکوع را بعمل آورد پس سر بردارد

وحمد وسوره

و حمد و سوره خواند و همچنین تا پنج رکوع را تمام کند با پنج حمد و پنج سوره بعد از آن
بسجده رود و دو سجده کند بنحوی که در نماز یومیه لازم است بعد از آن برخیزد
و رکعت دوم را بطریق رکعت اول بجا آورد و بعد از رکوع پنجم بسجده رود و
بعد از سر برداشتن از سجده دوم تشهد خواند و سلام دهد بطریقی که
در نماز یومیه واجبست و بنا بر این مشتمل میشود بر ده حمد و ده سوره
یعنی ده مرتبه سوره کامله را خواندن پس جایز است که یک سوره را ده مرتبه
بخواند و این کیفیتی که مذکور شد افضل کیفیات آنست هرگاه وقت گنجایش
داشته باشد و جایز است که مجموع دو رکعت را بده حمد و دو سوره بجا آورد
باینکه بعد از تکبیرة الاحرام حمد را با یک آیه از هر سوره که خواهد بخواند بعد بسم
الله الرحمن الرحیم برکوع رود و چون سر بردارد آیه دیگر از آن سوره که بعد از آیه سابقه است
بدون حمد بخواند و همچنین ما بین هر دو رکوع بجای حمد و سوره بعضی از آن
سوره میخواند تا آنکه یک سوره را تمام کند و این قسم نیز باتفاق جایز است بلکه
گاه هست که واجب معین میشود و آن در صورتیست که وقت تنگ باشد
چنانکه بیان آن شد و مشهور آنست که جایز است اینکه در بعضی از رکوعها
حمد و سوره کامله خواند و در بعضی دیگر اکتفا ببعض سوره کند بدون حمد و ضابطه
آنست که در اول هر یک از رکعت اول و دوم باید حمد را خواند و اما در رکوعات
ما بقی پس در هر جایی که سوره را تمام میکند واجبست که در رکوع بعد از آن
حمد را اعاده کند و در هر جایی که سوره را نا تمام میگذارد لازم است بنا بر مشهور
آنکه در رکوع بعد از آن حمد را ترک کند و از آنجایی که سوره را گذاشته است قدری
دیگر از آن بخواند و احوط آنست که در صورت تبعیض و توزیع در هر رکوعی
کمتر از یک آیه کامله تامة المعنی نخواند اگر چه ظاهر اخبار آنست که اکتفا به
بعض آیه میتوان کرد سیما هرگاه تام المعنی باشد و جمعی از علماء کیفیات دیگر
از برای این نماز ذکر کرده اند لیکن چون در صحت آنها تاملی بود لهذا متعرض ذکر

انها شدیم بلکه احوط انست که یا در جمیع رکوعها سوره کامله خواند و یا تبعیض
کند در جمیع مقام چهارم در بقیه احکام انست بدانکه احکام این نماز بعینها مثل
احکام نماز یومیه است در شرایط و اجزاء و موانع و احکام شک و سهو پس جمیع
انچه شرط صحت یومیه است از طهارت و لباس و قبله و مکان و غیران نیز شرطست
در صحت این نماز و هرچه مفسد یومیه است چون فعل کثیر و حدث و غیران
مفسد است نیز مر این نماز را و حکم ان در شک متعلق بغیر رکعات از اجزاء
بعینه حکم شک است در اجزای یومیه و همچنین در شک متعلق بعدد رکعات
بعینه حکم شکی است که تعلق گرفته باشد بنماز دو رکعتی چون نماز صبح یعنی
مبطل است هرگاه در اثنای نماز واقع شود و یکطرف ان راجح نشود و بنا
بر این هرگاه شک کند در عدد رکوعات کلیه بنا را بر اقل گذارد مگر انکه شک
در ان موجب شک در عدد رکعات شود که مبطل است مثل اینکه هرگاه شک
کند در اینکه پنج رکوع کرده است یا شش رکوع بنحوی که مرجعش باین باشد
که نمیداند رکوع اخری وی رکوع اخیر است از رکعت اول یا رکوع اول است از رکعت
دوم که در اینصورت نماز او باطل است اما اگر قطع دارد باینکه رکعتی که در ان است
رکعت اول است یا رکعت دوم لیکن شک دارد در اینکه رکوعی زیاد کرده است
باید که در اینصورت نماز او صحیح است و بنا را میگذارد بر اینکه رکوع مشکوک فیه
رکوع پنجم است نه ششم و هرگاه نماز ایات با نماز یومیه جمع شوند پس
اگر وقت گنجایش هر دو را دارد مخیر است در تقدیم هر یک را که خواهد لیکن
افضل تقدیم یومیه است و در تعیین مقدار زمان کسوفین اعتماد بر قول
منجمین است هرگاه متعدد متفق باشند بران والا بنا را میگذارد بر قدر متیقن
و اگر وقت یکی تنگ است و دیگری موسع مقدم میدارد هر کدام را که وقتش
مضیق است و همچنین هرگاه علم دارد بموسع بودن وقت یومیه مثلا و در
وقت ایات شک دارد که ایا موسع است یا مضیق نماز ایات را مقدم

میدارد

میدارد و هرگاه علم دارد بمضیق بودن وقت هر دو مشهور انست که نماز یومیه را
مقدم میدارد و نماز ایات را بعد از ان قضا میکند و عمل نمودن بان احوط است
اگرچه اظهر نزد احقر تفصیلی است که سابقا اشاره بان شد و تفصیلش این است
که اگر مکلف تقصیر کرده باشد در تاخیر کردن نماز یومیه تا انکه یکی از اسباب
نماز ایات حادث شود مثل اینکه قطع یا ظن داشت بحدوث کسوف در اخر
روز و مع ذلک بدون عذر شرعی تاخیر کرد نماز ظهر و عصر را تا اخر روز در این
صورت واجب است بر او که نماز یومیه را اولا بجا اورد و بعد از ان نماز کسوف را
قضا کند چنانکه علما فرموده اند و اگر مقصر نیست مطلقا یعنی نه بر سبیل جزم
و نه بر سبیل ظن انکه در اخر روز افتاب گرفته خواهد شد و لهذا نماز یومیه
تاخیر کرد قضای نماز کسوف بر او واجب نیست خصوصا هرگاه فرض شود که
قبل از گرفتن افتاب مکلف بنماز ظهر و عصر نباشد بسبب مانعی چون حیض
و اغما که بسببهم نماز کسوف ساقط است از او مطلقا و اگر علم بسبب نماز ایات
بهم نرساند مگر بعد از فوت شدن وقت ادای ان قضای ان بر او واجب نیست
مگر در کسوفین که قضای ان واجب است هرگاه تمام قرص گرفته باشد و هرگاه
از روی تعمد یا از روی نسیان انرا ترک کند قضای ان بر او واجب است مطلقا
و احوط در غیر کسوفین انست که انرا بجا اورد بدون قصد ادا و قضا خواه
در حین حدوث سبب ان مطلع شود بران یا نه و خواه زمان ان گنجایش داشته
باشد نماز ایات را مشتمل بر اقل واجب یا نه و همچنین احوط در نماز زلزله انست
که انرا بعد از حدوث زلزله بلافصل بجا اورد و هرگاه تاخیر کند انرا تا مقدار
ان بگذرد باز انرا بجا اورد بقصد قربت یعنی بدون نیت ادا و قضا و هرگاه
بگمان اینکه وقت یومیه وسعت دارد مشغول نماز ایات شود و در اثنای نماز
معلوم شود که وقت یومیه تنگ است مشهور انست که واجب است بر او
انکه نماز ایات را قطع میکند و نماز یومیه را بجا اورد بعد از ان نماز ایات را از همانجا

۲ تا اخر وقت ظهر ان
۳ در شک ...

مستحبات آیات

که گذاشته است تمام کند واحوط آنست که با عمل مزبور اعاده نماز آیات نیز کند وهرگاه
مشغول نماز یومیه شود بگمان آنکه وقت نماز آیات وسعت دارد ودر اثنای
نماز معلوم شود که وقت نماز آیات مضیق است پس اگر وقت نماز یومیه نیز
مضیق است بیشبهه نماز یومیه را تمام میکند والا واجبست بر او که نماز
یومیه را قطع کند وبعد از نماز آیات انرا از سر گیرد مقام پنجم در بیان طائفه
از مستحبات نماز آیات است بدانکه مستحبست آنکه انرا بجماعت بجا آورند سیما
هرگاه تمام قرص گرفته باشد که بعضی از متقدمین قائل بوجوب جماعت دران
شده اند وانکه هرگاه بعد از فارغ شدن از نماز معلوم شود که شروع در
انجلاء نکرده است مستحبست که انرا اعاده کند یا در جای خود نشیند
ومشغول ذکر ودعا شود وانکه رکوع وسجود وقنوت را طول دهد تا با
قرائت مساوی شوند وانکه سورهای طولانی دران خواند سیما سوره کهف
وانبیاء وحجر را که بخصوص وارد شده اند هرگاه منفرد باشد یا ماموین
طالب تطویل باشند بنابر مشهور لیکن در حدیث معتبر وارد شده است که
جناب امیر المؤمنین ع در کوفه نماز کسوف گذاردند وسوره کهف و
انبیا را پنج مرتبه دران تکرار نمودند ورکوع وسجود را دران انقدر طول
دادند که عرق جاری شد بر قدمهای کسانی که با ان سرور ومقتدای
جمیع بشر اقتدا کرده بودند بلکه بسیاری از ایشان بیهوش شدند و
غش کردند واز این حدیث ظاهر میشود عدم اشتراط رضای ماموین
در استحباب طول دادن امام وهمچنین مستحبست که پنج قنوت دران
خواند ومحل انها بعد از قرائت وقبل از رکوع دوم وچهارم وششم وهشتم
ودهم است وهرگاه وقت وسعت ندارد اکتفا باخیر کند واحوط وافضل
آنست که با سکینه ووقار وبهایت خوف وخضوع وخشوع وانکسار
انرا بجا آورد وبعضی از اخبار دلالت میکند بر آنکه هرگاه تمام قرص گرفته
باشد

باشد وبا علم مکلف بان نماز را ترک کند تا وقت ادای ان منقضی شود انکه
واجبست بر او که غسل کند وانرا قضا کند واحوط عمل کردنست بمقتضای
ان فصل سوم در احکام نماز قضا است ودران چند مقام است مقام اول در
بیان نمازهائیکه قضای انها واجبست بدانکه هر نماز واجبی که شارع مقدس
وقت معین مضبوط محدود الطرفین را از برای ان مقرر فرموده است هرگاه
فوت شود قضای ان واجب است مگر نماز جمعه وعیدین که قضای انها واجب
نیست بلکه جایز نیست پس بنابر قاعده مذکوره هرگاه واجب شود نماز
در وقت معین باجاره یا نذر یا مانند ان ووقت ان فوت شود قضای ان
مشروع نیست پس اگر نذر کرده باشد که در فلان روز دو رکعت نماز یا نماز جعفر را
مثلا بجا آورد وبسبب عذری انرا ترک کند قضای ان مشروع نیست وهمچنین
هرگاه اجیر شده باشد برانکه نماز را در وقت معین گذارد نیز قضای ان جایز
نیست واما نوافل پس قضای همه انها مشروع نیست مگر نوافل یومیه
ودر نافلهای روز جمعه اشکالی هست واحوط ترکست مقام دوم در بیان
شروط مشروعیت قضا است وان چند امر است اول انست که
در زمان ادا بحد تکلیف رسیده باشد پس قضای انچه قبل از بلوغ فوت
شده است لازم نیست بلکه جایز نیست بلی مستحبست از برای طفل ممیز
انکه قضا کند نمازی که در حال تمیز از او فوت شده است دوم انست که بدون
عذر شرعی از او فوت شده باشد پس اگر بجهت حیض یا نفاس یا جنون یا
اغماء یا مانند ان از عذرهائیکه مانع عقلی یا مانع شرعی تکلیف بنماز زند فوت
شده باشد قضای ان واجب نیست زیرا که قضا تابع ادا است یعنی
واجب نمیشود قضاء مگر بر کسیکه ادا بر او واجب شده باشد مگر در
نسیان وخواب که باتفاق نمازی که بعلت انها فوت شده است قضای ان
واجبست هرچند که تمام وقت را فرا گرفته باشد وبعضی از اهل علم

تکلیف باداء نداشته باشد بلی در خوابی که خارج است از عادت خلاف
و احوط و اشهر بلکه اظهر نیز وجوب قضاء است بلکه احوط در ما عدای سر نوع اول
نیز عدم ترک قضاء است و مانند حیض و نفاس و مانند آن از اعذار وقتی مسقط
تکلیف نمایند بالخصوص قضاء هرگاه مستوعب تمام وقت اداء باشد پس اگر فوت
اداء بسبب عذری باشد که مستوعب تمام وقت نباشد وجوب قضاء از او
ساقط نمیشود بشرط اینکه بقدر طهارت و سایر شرایط مفقوده و مجموع
نماز را ادراک کرده باشد با شرایط تکلیف و در حکم است هرگاه زن حایض
مثلا از آخر وقت مقدار طهارت و اداء یک رکعت ادراک کرده باشد چنانکه
سابقا مذکور شد و ستر ~~[illegible]~~ بلکه هرگاه از اول
وقت مقدار طهارت و یک رکعت تنها ادراک کرده باشد قضای آن لازم
نیست اینست که اگر در حیض فرض نماز را شروع بنماز میکرد هر آینه
نماز او باطل میشد بعلت حدوث حیض در اثناء نماز پس در چنین صورت
مکلف نبوده است در نفس الامر باداء پس مکلف بقضاء نیز نخواهد بود نظر
باینکه قضاء تابع اداء است بخلاف اینکه هرگاه از آخر وقت مقدار طهارت
و یک رکعت ادراک کرده باشد که در اینصورت اگر مشغول اداء شود و در اثنای
نماز وقت آن باخر رسد نماز او باطل نمیشود زیرا که غایتش اینست که بعضی
از آن در خارج وقت واقع شود سیما در صورتی که بفعل اختیاری خود
بهم رسیده باشد و حصول هرگاه غرضی نداشته باشد در آن مگر رفع تکلیف
مثل اینکه چیزی را تناول کند که سبب اغماء و بیهوشی گردد بقصد اینکه
تکلیف نماز از او برداشته شود بلکه در دو [illegible] که هرگاه خود سبب عروض
حیض یا جنون شود نیز قضاء بر او واجب است بشرط اینکه غرض شرعی در آن
نداشته باشد چون قصد مداوی از برای زنی که حیض او منحبس شده باشد
و بشرط اینکه مثلا از موت رفع جنون از وی شود بمقداری از زمان که وسعت
قضای

خلاف آخر وقت

و این موجب بطلان
نماز نیست یعنی
نماز او این هرگاه
نمی علیه و مانند آن
در آخر وقت

قضای فوائت داشته باشد و بحکم جنون است مستی شدید که غالب بر عقل
شود لیکن هرگاه از روی علم و اختیار مسکری را تناول نموده باشد بی‌شبهه قضای
آنچه بسبب مستی از او فوت شده است واجبست مگر آنکه بقصد مداوا چیزی
که در شرع تجویز آن شده است آنرا تناول نموده باشد که در آن اشکالی
هست و هرگاه از روی جهل یا اکراه و جبر آنرا خورده باشد اظهر اینست که
قضای بر او نیست سیما هرگاه مسکر را در حلق او ریزند و هرگاه در تمام زمان
اداء فاقد طهورین باشد یعنی نه آب داشته باشد که بآن وضو گیرد و نه
خاک که بآن تیمم کند یا اینکه هر دو را یا یکی از آنها را داشته باشد ولیکن ممنوع
باشد شرعا از استعمال آن بی‌شبهه اداء نماز از او ساقط است و در سقوط
قضا خلافست و اظهر سقوط است و احوط عدم سقوط و هرگاه کسی فاقد
طهورین باشد و وقت نماز ظهر و عصر مثلا بر او داخل شده باشد و متمکن باشد
از تحصیل احد الطهورین لیکن بنحوی است که اگر از اول زوال شروع در تحصیل
آن کند بیش از طهارت و یک نماز ادراک نخواهد کرد اظهر نزد احقر اینست
که بر فرض وجوب تحصیل نماز ظهر بر او واجبست نه عصر پس اگر در تحصیل
آن تقصیر کند تا وقت فوت شود واجبست بر او که نماز ظهر را قضا کند نه
عصر را و نه هر دو را و احوط اینست که یک نماز چهار رکعتی کند ادا رد بقصد قضای
آنچه در ذمه اوست چنانکه احوط در صورت عدم تقصیر و تحصیل احد
الطهورین اینست که یک نماز چهار رکعتی کند بقصد ادای آنچه در ذمه
وی است و هرگاه در فرض اول هر دو را قضا کند احوط است سوم
آنست که سبب فوت شدن اداء کفر اصلی باشد پس بر کافر اصلی
که مسلمان شود قضای آنچه در زمان کفر از او فوت شده است واجب
نیست بلکه جایز نیست اگرچه حق اینست که کفار مکلفند بفروع
چنانکه مکلفند باصول لیکن حق جل و علا از روی تفضل برداشته است

از او قضای آنچه را که در حال کفر از او فوت شده است و اما مطلق مرتد و سایر
فرق مخالفین از سنیه و زیدیه و اسمعیلیه و غیر ایشان از فرق شیعه غیر اثنی
عشریه پس قضای آنچه در زمان اعتقاد خلاف حق از ایشان فوت شده است
واجبست بلکه اعاده آنچه را که در آن زمان کرده اند نیز واجبست اگر چه در مذهب
باطل خود صحیح باشد مگر سنیی که شیعه شود که اعاده آنچه را که در حین تسنن
بطریق صحیح در آن مذهب کرده است لازم نیست و احوط در کفاری که منتحل
اسلامند چون غلات و نواصب و خوارج آنست که هرگاه اختیار مذهب
حق کنند قضا کنند نمازهایی را که در زمان اعتقاد خلاف حق از ایشان
فوت شده است بلکه آنچه را که در آن زمان گذارده اند نیز قضا کنند هر چند
که بر آن مذهب صحیح باشد چهارم آنکه قطع کند بفوت شدن ادا یا بفساد آن
پس اگر بعد از مغرب مثلا شک کند در اینکه نماز ظهرین را کرده است یا نه قضا
بر او نیست خصوصا هرگاه بعد از گذشتن ایام متعدده شک مزبور
مر او را عارض شود و هرگاه قبل از خروج وقت شک کند در اینکه نماز ظهر
کرده است یا نه واجبست بر او که آن را اعاده کند چنانچه گذشت و هرگاه در
چنین فرضی از روی تساهل یا نسیان اعاده نکرد تا آنکه وقت ادا گذشت
اظهر آنست که قضای آن نماز بر او واجبست بلکه شاید که شبهه و خلاف
در آن نباشد و هرگاه بقدر طهارت و یک رکعت از وقت مانده شک کند
در اینکه ظهرین را مثلا گذارده است یا نه اظهر آنست که قضای نماز ظهر بر او
واجب نیست و اما نماز عصر پس در آن دو وجه است و احوط اعاده است در
وقت و بر فرض عدم اعاده احوط آنست که ترک قضای عصر بلکه هر دو
نکند و همچنین هرگاه بعد از خروج وقت ادا شک کند در اینکه نمازی را که
قبل از آن کرده است صحیح بوده است یا نه قضایی بر او نیست مگر در صورتی
که قطع داشته باشد باینکه نمازهایی را که سابقا کرده است مسائل و احکام
آنها را

آنها را از مجتهد یا کسی که بمنزله او است اخذ نکرده است و قائل شویم باینکه در
چنین صورتی نمازهای سابق او باطلند مطلقا مگر آنکه معلوم شود که عمل او
مطابق فتوای مجتهد آن عصر بوده است صحیح است مطلقا یا بشرط اینکه در
حین اشتغال بآن اعمال در خاطرش نگذشته باشد مطلقا اینکه مکلف باید
یا خود مجتهد باشد یا مقلد مجتهد بلکه جزم داشته است بصحت آنچه را که
از پدر یا مادر یا ملاهای مکتبی یا مانند ایشان فرا گرفته است و بعد از
آنکه مسئله وجوب تقلید را فهمید شک کرد در اینکه نمازهایی را که قبل
از این کرده است مطابق با فتوای مجتهد آن زمان بوده اند یا نه که در این
صورت اظهر آنست که بنا بر قول مذکور حکم بصحت آنها نمیشود و بهر
حال احوط آنست که اعاده کند آنها را مطلقا پنجم آنکه بعد از علم باشتغال
ذمه او بقضا آنقدر از عمر او باقی باشد که گنجایش قضای آنها داشته باشد
و الا قضای آنقدری که بقیه عمر وسعت آن ندارد واجب نیست هرگاه
در ترک یا فساد آنها مقصر نباشد و حاصل آنست که هرگاه بسبب عذر
شرعی که مسقط تکلیف است چون نسیان و خواب مستوعب ادا را
ترک نموده باشد یا بسبب عمل کردن بمقتضای ظاهر شرع مثل بنا گذاشتن بر
اصل عدم نجاست در رخت یا بدن یا بر اصل عدم عروض حدث اصغر یا اکبر
خللی در نماز از روی سهو باشد و بعد از منقضی شدن اکثر ایام حیوة و
قریب شدن زمان ممات یکی از دو امر مزبور مر او را معلوم گردد واجبست
بر او که مبادرت بقضای جمیع ما فات کند بترتیبی که از او فوت شده اند
پس اگر باقی ماند تا آنکه از قضای جمیع آنها فارغ شد بحثی نیست و هرگاه
قبل از اتمام آنها فوت شد نه آثم و گناهی بر او نوشته میشود و نه بر ولی
یا وصی او قضای باقیمانده واجبست بشرط اینکه بعد از انکشاف تقصیر
در قضا نکرده باشد بخلاف اینکه هرگاه آنها را عمدا ترک کرده باشد یا بسبب

تقصیری که از او صادر شده بود در تعلم مسائل خللی در نمازش واقع شده باشد
که در این صورت هرگاه بمیرد قبل از آنکه تمام آنها را قضا کند قطعا بر وصی او
لازم است که اکبر پسر که باقی مانده است خود قضا کند یا کسی را استیجار کند که
به نیابت از میت آنها را قضا کند هرگاه وصیت کرده باشد بقضا کردن
اکبر پسر هر او است پس اگر وصیت نکرده باشد و تبرعا نیز کسی آنها را بجا
نیاورده باشد قطعا مستحق عقاب خواهد بود مقام سوم در بیان زمان قضا است
بدانکه هر زمانی صلاحیت دارد از برای نماز قضاء مگر آخر وقت نماز اداء در باره
کسی که ادا را نکرده باشد پس اگر شخصی سهوا عصر را قبل از ظهر گذارد و در آخر روز
معلوم شود که ظهر را نکرده است جایز است بلکه واجبست که ظهر را در آخر روز
که وقت مختص عصر است گذارد بنیت قضاء بنا بر اشهر و اظهر و بنیت اداء
بنا بر قول دیگر و بنیت قربت مطلق مجرد از قضاء و اداء بنا بر احوط و هرگاه
بگمان اینکه وقت وسعت دارد شروع در قضا کند و در اثنای نماز معلوم شود
که وقت تنگ است پس اگر بقدر آن وقت دارد که نماز قضای را بنهایت اختصار
و اقتصار بر اقل واجب و ترک مستحبات بلکه ترک سوره هم بجا آورد و یکرکعت
از ادای را در وقت گذارد چنین میکند و الا واجبست که نماز قضای را قطع کند
و بعد از بجا آوردن نماز اداء نماز قضای را اعاده کند و احوط در صورت اولیست
که بعد از عمل مزبور هر دو را نیز اعاده کند و بدانکه جمعی از علماء واجب میدانند
تقدیم قضا را بر اداء مطلقا مگر آنکه وقت اداء تنگ شده باشد و همچنین
واجب میدانند مبادرت نمودن بقضاء و حرام میدانند بر او مشغول شدن را
بمباحات بلکه واجبات موسعه و مستحبات تا از قضاء فارغ شود و قائلند
باینکه باید که اقتصار کند در خوردن و آشامیدن و خوابیدن بر قدر ضرورت
و به هیچ امر دیگر از عبادات و غیر آن ما عدای فرایض یومیه که وقت آنها مضیق
شده است مشغول نشود تا از قضای اکبر در ذمه او هست فارغ شود و
هرگاه

هرگاه محتاج بکسب از برای تحصیل نفقه واجبه خود و عیال واجب النفقه اش و باینت
علت نمیتواند که مشغول نماز قضای شود باید که فرایض یومیه ادای را تاخیر کند
تا آخر وقت و بنا بر این قول هرگاه داخل در نماز واجب حاضر شود در حال تذکر اشتغال
الذمه خود بقضاء نماز او فاسد است و شبهه در فساد این مذهب نیست
درباره کسیکه بسبب عذر شرعی مثل آنکه از قبل او تقصیری صادر نشده باشد
نماز ادای از او فوت شده باشد یا خللی در آن بهم رسیده باشد زیرا که صدور
چنین تکلیف بسیار صعب کثیر المشقه که قریب است بتکلیف بمالایطاق
از خداوند رؤف رحیمی که در کتاب خود فرموده است که یرید الله بکم الیسر
ولا یرید بکم العسر بسیار بعید بلکه ممتنع است سیما در دین اشرف انبیاء
که افتخار نموده است بر سایر رسل باینکه مبعوث شده است بملت حنفیه
سمحه سهله و خصوصا اینکه تقصیری از مکلف در آن صادر نشده است و
اما در باره کسیکه عمدا نماز را ترک کرده باشد یا بسبب ترک تعلم واجب نمازش
فاسد شده باشد پس اگرچه قول مزبور محتمل الظهر است بلکه نظر بدلیل عقلی
بسیار قوت دارد لیکن ظاهر از آیات و اخبار نیز فساد آنست لیکن بمقتضای
آن عمل نمودن احوط است سیما در نمازهائی که در آن روز از او فوت شده است
و خصوصا در صورت اتحاد فائته بشرط آنکه موجب اضرار بخود یا بغیر
نباشد و باعث بر ترک وظایف شرعیه نگردد و الا احتیاط در خلاف
آنست و بدانکه قایلین بمواسعه خلاف کرده اند در اینکه افضل تقدیم ادا است
یا قضا بعضی گفته اند تقدیم قضا افضل است مطلقا و بعضی دیگر بعکس
آن قائل شده اند و اظهر نزد احقر اینست که با وحدت قضا یا قلتش بنحوی
که ممکن باشد اینکه مجموع نمازهائی که در ذمه او است قضا کند بعد از آن
شروع باداء کند شبهه نیست در اینکه تقدیم قضاء اولی است و اما در
صورت کثرت قضا پس اولی اینست که نماز ادای را در وقت فضیلتش

بجا اورد انگاه مشغول قضا شود مقام چهارم در بیان کیفیت قضا است بدانکه
احوط بلکه اظهر نیز لزوم مراعات ترتیب است در قضای نمازهای یومیه یعنی
لازم است تقدیم نمازی که در روز اول ماه مثلا فوت شده است بر نمازی که
در روز دوم ان فوت شده است و همچنین پس هرگاه ترتیب انها را میداند
اشکالی نیست والا احوط انست که تکرار کند قضا را تا قطع کند بحصول
ترتیب پس هرگاه ظهری و عصری ازاو فوت شده باشد و نمیداند که کدام سابق
اول فوت شده است واجبست که سه نماز کذارد یک عصر در میانه دو ظهر یا
یک ظهر در میانه دو عصر و هرگاه مغرب از روز دیگر فوت شده باشد و نمیداند
که قبل از انها فوت شده است یا بعد از هر دو یا در میانه انها جمعی از محققین
علما ذکر نموده اند باید هفت نماز کذارد تا ترتیب بعمل اید باینکه سه نماز سابق
یکمرتبه پیش از نماز مغرب کذارد و یکمرتبه بعد از ان وحق انست که تحقق ترتیب
واقعی در ضمن هفت نماز در وقتی است که یقین داشته باشد که مغرب را
در میانه ظهر و عصر ترک ننموده است بلکه یا قبل از هر دو ترک نموده است
یا بعد از هر دو و اما بنابر احتمال اینکه در وسط انها فوت شده باشد باید مثلا
هفت نماز کذارد تا ترتیب یقینی بعمل اید زیرا که بر فرض مزبور احتمال میرود که قبل
ظهرین هر دو فوت شده باشد یا بعد از هر دو یا در میانه انها و بر هر یک از این سه
احتمال یا ظهر مقدم است یا عصر پس این شش صورت است که حاصل میشود از ضرب
سه صورت اول در دو صورت دوم و در هر یک از این شش صورت سه نماز
باید کذارد و بنابراین هجده نماز باید کذارد شش ظهر و شش عصر و شش مغرب
و لیکن ممکن است اکتفا نمودن به نه نماز سه نماز را بهر ترتیبی که میخواهد سه مرتبه
تکرار کند زیرا که در این صورت از هر یک از ان سه مرتبه یک نماز اقلا بروجه
صحیح واقع خواهد شد و بنابراین هرگاه عشا نیز ازاو فوت شده باشد
و محل انرا نمیداند بنابر انچه محققین سابق الذکر بیان نموده اند باید پانزده نماز
کذارد

و هرگاه نماز عشا نیز ازاو فوت شده باشد و نمیداند که قبل از انها فوت شده یا بعد از انها یا در میانه انها پانزده نماز میکذارد باینکه هفت نماز سابق را یکمرتبه قبل از عشا بجا اورد و مرتبه دیگر بعد از ان و از انچه مذکور شد حکم سایر صور احتیاط تران نمود صح

کذارد باینکه هفت نماز سابق را یکمرتبه قبل از عشا بجا اورد و مرتبه دیگر بعد
از ان لیکن معلوم شد اینکه کلام ایشان در بعضی از صور محتمله درست است
نه در جمیع انها و بر قیاس انچه در اینجا تحقیق شد باید در اینجا نود و شش نماز کذارد
و لیکن کافیست در تحصیل ترتیب واقعی اینکه چهار نماز را بهر ترتیبی که خواهد چهار
مرتبه تکرار کند زیرا که در هر مرتبه یکی از انها قطعا بروجه صحیح واقع خواهد
شد و بنابراین ترتیب مطلوب در ضمن شانزده نماز البته حاصل خواهد شد
و هرگاه علاوه انچه مذکور شد نماز صبحی نیز ازاو فوت شده باشد و محل انرا
نداند بنابر انچه محققین مذکور الیهم ذکر نموده اند باید سی و یک نماز کذارد و بنابر قیاس
سابق تحقیق عدد انها میرسد به چهار صد و هشتاد و پنج نماز و لیکن کافیست
اینکه پنج نماز را پنج مرتبه تکرار کند و بنابراین ترتیب مطلوب در ضمن بیست
و پنج نماز حاصل میشود و هرگاه نماز سادسی علاوه شود بعضی از محققین
فرموده اند عدد انها به شصت و سه نماز میرسد و فساد ان از انچه
مذکور شد معلوم میشود و لیکن کافیست که پنج نماز را شش مرتبه تکرار
کند چنانکه کذشت پس مطلوب در سی نماز حاصل میشود و هرگاه
یکنماز ازاو فوت شده باشد و نداند که کدام نماز بوده است پس اگر مشتبه
شود میانه دو نماز یا سه نماز متوافق العدد مثل اینکه میداند نماز چهار رکعتی
ازاو فوت شده است لیکن نمیداند که ظهر بود یا عصر یا عشا بنابر مشهور
واجبست براو که یکنماز چهار رکعتی کذارد مردد میانه سه نماز مزبور باینکه
در نیت تعیین ان نکند بلکه قصد کند انچه را که در ذمه اوست و احوط انست
که سه نماز کذارد و هرگاه مشتبه باشد میانه دو نماز مختلف العدد باید که
دو نماز کذارد و هرگاه مشتبه باشد میانه سه نماز مختلف العدد واجبست
که سه نماز کذارد و هرگاه مشتبه باشد میانه نمازهای پنجگانه کافیست که
سه نماز کذارد یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی مردد میانه

ظهرین وعشا و هرگاه یک نماز در سفر از او فوت شود مشتبه میان پنج نماز
کافی است که دو نماز گذارد یک سه رکعتی و یک دو رکعتی مردد میان چهار نماز
ظهرین وعشا وصبح واحوط در دو و فرض اخری است که پنج نماز گذارد و بنا بر
اول مخیر است در قرائت آن میان جهر واخفات با اولویت اخیر و هرگاه
نمازهای قصری در اثنای نمازهای غیر قصری فوت شده باشد مثل اینکه
پنج نماز از او فوت شده باشد بعضی از آنها قصری و بعضی غیر قصری جمعی از علما
فرموده اند واجب است بر او که با هر نماز چهار رکعتی یک نماز قصری گذارد و بنا بر آنکه
اظهر اینست که مراعات ترتیب واجب نیست مگر در یومیه پس اگر چند
نماز آیات از او فوت شده باشد پس اگر سبب آنها متحد باشد بحسب نوع
بیشبهه مراعات ترتیب در آنها لازم نیست و هرگاه مختلف باشد باینکه
سبب بعضی مثلا کسوف باشد و بعضی خسوف و بعضی زلزله باز اظهر
است که واجب نیست مراعات ترتیب و احوط مراعات است و بنا
بر اول هرگاه عدد هر یک از آن انواع را میداند مثل اینکه میداند که مثلا سه نماز
کسوف و سه نماز خسوف و سه نماز زلزله در ذمه او هست ولیکن ترتیب
آنها را نمیداند واجب است بر او که نیت نماز آیات کند بنیت قربت مطلق مجرد
از قصد ادا و قضا اگر چه نماز زلزله همیشه ادا است و نماز کسوف و
خسوف بنا بر فرض مزبور قضا است بلکه مجرد از قصد خصوص کسوف
یا خسوف یا زلزله اگر چه احوط در اخیر تعیین است و بنا بر این مخیر است
میان اینکه افراد هر یک از سه نوع را متصل بهم گذارد یا متفرق و هرگاه نمازهای
یومیه بسیار از او فوت شده باشد و عدد آنها را نداند احوط آنست که
که آنقدر قضا کند که قطع کند که دیگر در ذمه او چیزی باقی نیست و بعضی
گفته اند کافی است حصول ظن بفراغ ذمه و بعضی دیگر کافی دانسته اند
اقتصار کردن بر قدر متیقن و این قول بحسب نظر و اعتبار بسیار قوت
دارد

دارد پس هرگاه مردد است میان صد و بیشتر دون از کمتر اکتفا بصد میکند
عکس حکم اول و هرگاه میداند که ده شبانه روز نماز یعنی ده پنج نماز از او فوت
شده است لیکن نمیداند که اول نمازی که از او فوت شده است کدام است
مشهور اینست که ابتداء بظهر میکند و احوط آنست که از هر نمازی که خواهد
ابتدا کند ولیکن از روز اول بغیر از یک نماز محسوب ندارد و بنا بر آنکه واجب است
که نمازی را که در سفر فوت شده است قصر کند اگر چه در حضر باشد
و نمازی را که در حضر فوت شده است تمام کند اگر چه در سفر باشد و سابقا
اشاره شد باینکه قضا در قصر و اتمام تابع آخر وقت ادا است که وقت
فوت شدن است پس اگر در خانه خود ظهر بر او داخل شود بعد انقضای
مقدار ادای ظهرین بسفر رود و بحد ترخص رسد در حالی که بقدر ادای
ظهرین تا مغرب باقی باشد و نماز را عمدا یا بنسیانا ترک کند قضای آن را قصر
باید کرد و هرگاه بعکس باشد تمام قرائت نماز مغرب و عشا را جهر کند اگر چه در روز
گذارد و قرائت ظهرین را اخفات کند اگر چه در شب گذارد و بنا بر آنکه
لزوم مراعات ترتیب در قضای نمازهای یومیه بنا بر قول بلزوم مراعات
مطلقا یا بشرط علم بترتیب مختص است بکسی که خود فوت شدههای خود را
قضا کند اما کسی که بنیابت از میت قضا کند واجب نیست بر او مراعات
ترتیب هر چند اجیر باشد و علم بترتیب داشته باشد مگر اینکه در ضمن
عقد اجاره شرط کرده باشند بر او مراعات ترتیب را که در اینصورت
مراعات آن بر او لازم است و بنا بر عدم اشتراط جایز است که چند نفر مثلا
با هم بنیابت از میت واحدی قضا کنند هر چند که بجماعت گذارند و بنا بر آنکه
مستحب است از برای کسی که قصد دارد آنکه نمازهای متعدد را قضا کند
آنکه از برای اول ورد خود اذان و اقامه گوید و در بقیه اکتفا باقامه تنها کند
ما دامیکه فاصله بسیار میان آنها واقع نشود والا اولی اعاده اذان است

وبدانکه مستحبست قضا کردن نوافل یومیه سیما در صورتیکه بدون علت
یا مانند آن فوت شده باشند و هرگاه عاجز است از قضاء مستحب است
که از هر دو رکعت یک مد طعام کفاره دهد و اگر عاجز باشد از هر شبانه روزی
دو مد یکی از نوافل روز و یکی از نوافل شب و اگر از آن نیز عاجز باشد از هر شبانه
روزی یک مد و مد چهار یک صاع است و تفسیر آن در باب زکوة مذکور شد

فصل در بیان فضیلت نماز جماعت و احکام آنست و در آن چند مبحث است
مبحث اول در بیان مجملی از فضیلت آنست بدانکه در فضیلت نماز جماعت و ترغیب
در آن اخبار بسیار وارد شده است و از بعضی اخبار ظاهر میشود آنکه ثواب
نماز جماعت در خارج مسجد الحرام بیش از ثواب نماز منفرد کردنست در داخل مسجد
با آنکه وارد شده است هر رکعتی که در مسجد الحرام گذارده میشود ثواب آن
معادل است با ثواب هزار هزار رکعت در غیر مسجد و در حدیث دیگر وارد شده است
که هرگاه عدد نمازگذارندگان بجماعت دو نفر باشند حق سبحانه و تعالی مینویسد
از برای هر یک از ایشان بازای هر رکعتی ثواب صد و پنجاه نماز و هرگاه سه
نفر باشند حق سبحانه و تعالی مینویسد از برای هر یک بهر رکعتی ثواب ششصد
نماز و هرگاه چهار نفر باشند حق سبحانه و تعالی مینویسد از برای هر یک بازاء
هر رکعتی ثواب هزار و دویست نماز و همچنین زیاد میشود ثواب چند
شدن ماموین تا بیازده رسد و همینکه بیازده رسد ثواب آنرا
بغیر از خدا تعالی احصا نمیتواند نمود مبحث دوم در بیان نمازهایی است که
جماعت در آنها مشروعست بدانکه واجبست جماعت در نماز جمعه و
عیدین در صورت وجود امام ع یا نایب خاص ایشان چنانکه مذکور شد
و مشهور آنست که هر نماز واجبی را بجماعت توان گذارد حتی نمازی که بنذر
یا عهد یا یمین واجب شده باشد و احوط در غیر از نماز یومیه و نماز آیات
ترک جماعت است و اما نمازهای سنتی پس حرام است گذاردن آنها
بجماعت

بجماعت مگر نماز استسقاء و نماز عیدین با فقد شرایط وجوب بنابر مشهور
و نماز عید غدیر بنابر قولی و هرگاه فریضه یومیه را بانفراد گذارد بعد از آن جماعت
در آن منعقد شود مستحب است که آنرا اعاده کند بجماعت هر چند که خود
امام الجماعت مبحث سوم در بیان شرایط جماعت است بدانکه شرط صحت نماز
ماموم آنست که در امام چند صفت موجود باشد بحسب اعتقاد ماموم
اول آنکه مکلف باشد پس هرگاه غیر بالغ یا غیر عاقل باشد نماز ماموم باطل است
مگر آنکه ماموم نیز مثل امام غیر مکلف باشد پس هرگاه هر دو غیر بالغ ممیز باشند
نماز هر دو صحیح است و در صحت اقتدا کردن بمجنون ادواری در زمان عاقل
بودن وی خلافست و احوط عدم است دوم ایمانست باینکه شیعه اثنی
عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر اگر چه منتحل اسلام باشد
چون ناصبی و خارجی و غالی و مرتد فطری و در حکم کافر است سنی و سایر
فرق شیعه غیر اثنی عشری و هرگاه از روی تقیه با امام سنی اقتدا کند باید که
خود هموار قرائت حمد و سوره کند و اکتفا بقرائت امام نکند سوم عدالت است
پس اقتدا کردن بفاسق و مجهول الحال جایز نیست چهارم ذکوریت است
هرگاه ماموم مرد باشد یا خنثای مشکل پس اقتدا کردن مرد بزن و بخنثای مشکل
جایز نیست و اما اقتدا کردن زن بخنثا پس باتفاق جایز است چنانکه
اقتدا کردن زن بزن جایز است پنجم طهارت مولد است یعنی آنکه امام ولد الزنا
نباشد لیکن بمجرد اشتهار یا نفی نمودن پدر و ملاعنه نمودن او با مادر موجب
ثبوت ولد الزنا بودن نیست مگر آنکه از اشتهار قطع حاصل شود و احوط
در صورت عدم حصول قطع نیز اجتنابست ششم آنست که با وجود
قدرت ماموم بر قیام امام نیز قادر بر آن باشد

بسم الله خير الاسماء

فصل في ذكر سجود التلاوة ففي صحيح الحذاء المروية في باب السجود والتسبيح والدعاء من الكافي يقول

اذا قرأ احدكم السجدة من العزائم فليقل في سجوده سجدت لك تعبدا ورقا لا مستكبرا

عن عبادتك ولا مستنكفا ولا متعظما بل انا عبد ذليل خائف مستجير

هداية العباد الى الحق والرشاد
تاليف المحقق المدقق الفاضل
الكامل المتقي الشيخ محسن
طاب ثراه والظاهر ان غالب تلمذه كان عند اخيه الشيخ [illegible]

اسئلك يا قاضيتها عن امرأة تزوجتها
هي ولدتني وانا ولدتها